



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

خلقت نوری و ظهور صلبی اهل بیت علیهم السلام

نویسنده:

محمد علی موسوی

ناشر چاپی:

مجتمع جهانی شیعه شناسی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۲۷	خلقت نوری و ظهور صلیبی اهل بیت علیهم السلام
۲۷	مشخصات کتاب
۲۷	اشاره
۳۳	فهرست مطالب
۶۹	مقدمه استاد انصاری بویراحمدی
۷۳	مقدمه مؤلف
۷۵	بخش اول: خلقت نوری اهل بیت علیهم السلام
۷۵	اشاره
۷۷	فصل اول: کلیات و مفاهیم
۷۷	اشاره
۷۹	معانی کلید واژگان
۷۹	۱- خلق:
۸۰	۲- ماهیت آفرینش:
۸۰	۳- نور:
۸۱	۴- انواع نور:
۸۲	۵- ویژگی های نور وجودی ائمه(ع)
۸۴	۶- نور اهل البیت(ع) در قرآن
۸۷	فصل دوم: یافته های انسانی از آغاز آفرینش
۸۷	اشاره
۸۹	واکنش و بی تفاوتی:
۸۹	اشاره
۹۰	الف- تفسیر های نارسا و خام
۹۰	۱- نگاه احتمالی به آغاز خلقت

- ۹۰ اشاره
- ۹۲ ۱-۱- نقد پندار گرایان
- ۹۳ ۲- تفسیر مادی گرایان -
- ۹۳ اشاره
- ۹۴ ۲-۱- نقد نگاه مادی گرایان
- ۹۷ ۳- تصویر افسانه سرایان
- ۹۷ اشاره
- ۹۹ ۳-۱- نقد نگاه افسانه سرایان
- ۱۰۲ ب- تحلیل خردمندان از آغاز خلقت
- ۱۰۲ ۱- حکمت مشاء
- ۱۰۲ اشاره
- ۱۰۵ بررسی «عقل اول» ارسطو
- ۱۰۶ معلول اول از منظر بوعلی
- ۱۰۷ بررسی «معلول اول» بوعلی
- ۱۱۰ ۲- حکمت اشراق:
- ۱۱۰ اشاره
- ۱۱۲ صحت «عقل» یا «نور»
- ۱۱۴ بررسی حکمت اشراق:
- ۱۱۵ ۳- حکمت متعالیه
- ۱۱۸ ج- فیض نخست در عرفان
- ۱۱۸ اشاره
- ۱۲۲ حقیقت محمدیه (ص):
- ۱۲۳ نقد فلسفه و عرفان
- ۱۲۷ فصل سوم: داده های وحیانی از آغاز خلقت نوری
- ۱۲۷ اشاره
- ۱۲۹ مقدمه:

- ۱- خلقت نوری در عهدین : ۱۲۹
- ۲- قرائن واژگان بر موضوع: ۱۳۱
- ۳- اصل زیر بنای موضوع: ۱۳۵
- ۴- خلقت نوری در احادیث شیعه و سنی ۱۳۷
- ۵- دشواری فهم خلقت نوریه ۱۴۲
- جهت بررسی سندی خلقت نوریه ۱۴۳
- اشاره ۱۴۳
- ۱- تنوع اسنادی ۱۴۳
- ۲- جبران ضعف سند با قوت متن: ۱۴۶
- ۳- شهرت خلقت نوریه: ۱۴۷
- ۴- نقد نگاه ذاتی و موضوعی به اسناد : ۱۴۸
- انواع دلالت روایات ۱۴۹
- مدلول قطعی: ۱۵۱
- تعدد اسما و وحدت مسما: ۱۵۲
- دلایل قطعی یقین ۱۵۳
- اصول باز یافتی ۱۵۵
- نفی دروغ پردازی ها ۱۶۰
- فصل چهارم : نخستین نور پردازی در چینش نظام آفرینش ۱۶۷
- اشاره ۱۶۷
- مقدمه: ۱۶۹
- اشاره ۱۶۹
- ۱ - توحید، اصل زیر بنای خلقت نوریه ۱۶۹
- ۲- نفی غیر خدا، اصل دیگر ۱۷۲
- اشاره ۱۷۲
- داده های ناب وحیانی: ۱۷۵
- گزیده استدلال به آفرینش و ابداع و ایجاد: ۱۷۵

نفی نظریه صدور: ----- ۱۷۶

اشاره ----- ۱۷۶

الف- دلیل قطعی عقلی ----- ۱۷۶

ب- دلیل نقلی قطعی ----- ۱۷۷

۳- هدفمندی اهل البیت (ع) اصل آفرینش ----- ۱۷۸

۴- چگونگی آفرینش نخستین نور ----- ۱۸۳

اشاره ----- ۱۸۳

سمت و سوی خلقت برای موجود: ----- ۱۸۵

۵- امتداد نور ----- ۱۸۶

اشاره ----- ۱۸۶

دلایل خلقت نور علی (ع) پس از نور پیامبر (ص) ----- ۱۸۹

۶- آفرینش انوار چهارده گانه: ----- ۱۹۱

اشاره ----- ۱۹۱

تحلیل: ----- ۱۹۲

۷- گستره آفرینش نور ----- ۱۹۴

۸- ژرفنای نور ----- ۲۰۱

اشاره ----- ۲۰۱

حقایق عالم نوری ----- ۲۰۲

نقد یک نگاه: ----- ۲۰۴

نقد و بررسی: ----- ۲۰۶

فصل پنجم: نور افشانی حقیقت محمدیه(ص) در عالم جبروت ----- ۲۰۹

اشاره ----- ۲۰۹

۱- ریزش نور از نور ----- ۲۱۱

۲- نور ائمه حلقه فیض رسانی ----- ۲۱۳

۳- خلقت عرش از نور محمد(ص) ----- ۲۱۵

اشاره ----- ۲۱۵

- ۳-۱- نمونه صریح خلقت عرش از نور پیامبر (ص) ۲۱۶
- ۳-۲- نمونه وجود ائمه(ع) در عرش ۲۱۷
- ۴- چستی عرش ۲۲۰
- ۴-۱- مفسران شیعه ۲۲۰
- ۴-۲- نقد نگاه مفسران شیعه ۲۲۳
- ۴-۳- مفسران اهل سنت و عرش ۲۲۵
- ۴-۴- نقد تفسیر اهل سنت ۲۲۷
- ۴-۵- حقیقت عرش در خلقت نوری ۲۲۸
- ۵- کرسی پدید آمده از نور محمد(ص) ۲۳۱
- اشاره ۲۳۱
- ۵-۱- چستی کرسی از نظر مفسران شیعه ۲۳۳
- ۵-۲- نقد کرسی با علم ۲۳۵
- ۵-۳- کرسی از دیدگاه اهل سنت ۲۳۶
- ۵-۴- نقد نگاه مفسران اهل سنت از کرسی ۲۳۹
- ۵-۵- چستی کرسی در خلقت نوری ۲۴۱
- ۶- آفرینش لوح از نور محمد (ص) ۲۴۲
- اشاره ۲۴۲
- ۶-۱- ماهیت لوح میان مفسران ۲۴۴
- ۷- آفرینش قلم از نور محمد (ص) ۲۴۶
- اشاره ۲۴۶
- ۷-۱- چستی قلم میان مفسران ۲۴۸
- ۷-۲- ماهیت لوح و قلم در پرتو روایات ۲۵۰
- فصل ششم: نور افشانی ولایت علویه در عالم ملکوت ۲۵۵
- اشاره ۲۵۵
- ۱- شبنم نور بر گونه فرشتگان ۲۵۷
- ۲- فروچکیدن نور: ۲۵۹

- ۳- ناتوانی انسان از معرفت فرشتگان: ۲۶۳
- ۴- فرشته از منظر وجودی: ۲۶۶
- ۵- چیستی و ماهیت ملائکه: ۲۶۸
- ۶- وظایف و کردار فرشتگان: ۲۷۲
- ۷- آموزش علی (ع) به فرشتگان: ۲۷۴
- ۸- ولایت مداری فرشتگان: ۲۷۷
- ۹- فلسفه نگرهبانی بشر: ۲۷۹
- ۱۰- نوع تکلیف فرشتگان: ۲۸۰
- اشاره ۲۸۰
- ۱- آفرینش طینت اهل البیت (ع): ۲۸۱
- ۲- نور وجودی شیعه از ائمه (ع): ۲۸۵
- ۳- تناسب نوری شیعه و... ائمه (ع): ۲۸۹
- ۴- خلقت سرشت شیعه از نور اهلبیت (ع): ۲۹۱
- ۵- آفرینش بهشت از نور امام حسین (ع): ۲۹۲
- فصل هفتم: پرتو افکنی نور فاطمیه در عالم ناسوت ۲۹۷
- اشاره ۲۹۷
- ۱- تابیدن آسمان و زمین از نور فاطمه (ع) ۲۹۹
- ۲- هفت آسمان از نور زهرا (ع): ۳۰۲
- ۳- ویژگی های پرتو نوری فاطمه (ع): ۳۰۳
- ۴- ادله نقلی بر تابش نور فاطمه: ۳۰۵
- ۵- وجود یابی ماه و خورشید از نور امام حسن (ع): ۳۰۷
- ۶- ولایت مداری عالم ماده: ۳۰۹
- ۷- آموزش ائمه به زمینیان: ۳۱۰
- اشاره ۳۱۰
- عالم ذر تجلی گاه ولایت اهل البیت (ع): ۳۱۱
- اشاره ۳۱۱

- ۱- هستی عالم ذر: ۳۱۲
- ۲- چیستی و چگونگی وقوع عالم ذر: ۳۱۳
- اشاره ۳۱۳
- ۲-۱- عالم ذر ملکوتی: ۳۱۳
- ۲-۲- نقد تفسیر ملکوتی ذر: ۳۱۴
- اشاره ۳۱۴
- ۱- انطباق کبیر بر صغیر: ۳۱۴
- ۲- خلاف عقل: ۳۱۵
- ۳- مخالف نص: ۳۱۵
- ۳- مادی بودن عالم ذر: ۳۱۵
- اشاره ۳۱۵
- ۳-۱- نقد مادی نگری ذر: ۳۱۷
- اشاره ۳۱۷
- ۱- خلاف نص: ۳۱۷
- ۲- ناسازگاری خطاب با ظرف: ۳۱۷
- ۳- مخالفت با عقل: ۳۱۸
- ۴- وجود آغازین، عالم ذر: ۳۲۰
- اشاره ۳۲۰
- دلایل اثبات «عالم ذر» ۳۲۰
- دلایل وجود پیشین عالم ذر: ۳۲۱
- الف- تفسیر واقع بینانه مفسران: ۳۲۱
- ۱- وجود عوالم گوناگون بشری: ۳۲۱
- ۲- گونه های آفرینش: ۳۲۲
- ۳- تقدم ذر بر ماده: ۳۲۵
- ب- متن روایات بر تقدم عالم ذر: ۳۲۶
- ج- اهل البیت اولین بندگان عالم ذر: ۳۲۷

۳۳۰	سیر اهل البیت (ع) در هستی:
۳۳۰	الف- سیر نزولی وجودی ائمه [^] در عالم هستی:
۳۳۱	ب- سیر صعودی پیامبر در جهان ماده:
۳۳۴	ج- فرمانروایی اهل البیت [^] در هستی:
۳۳۷	فصل هشتم: دستامد های علمی و عملی
۳۳۷	اشاره
۳۳۹	مقدمه:
۳۴۰	الف- دستامد های فلسفی
۳۴۴	ب- دستامد کلامی
۳۴۶	ج- دستامدها عرفانی، اخلاقی
۳۴۹	د- دستامد اجتماعی
۳۵۲	ه- دستامد روایی و خبری
۳۵۵	و- دستامد های تفسیری
۳۵۷	ز- دستامدهای تاریخی
۳۶۱	ح- دستامدهای فقهی
۳۶۵	بخش دوم: ظهور صلیبی اهل بیت علیهم السلام
۳۶۵	اشاره
۳۶۷	فصل اول: اصل هستی نور صلیبی
۳۶۷	اشاره
۳۶۹	هستی نور
۳۶۹	اشاره
۳۷۰	الف) معنای کتاب
۳۷۰	اول: متن نگری شیعیان
۳۷۰	۱. ژرف نگری متن
۳۷۱	۲. جزء تابع کل است
۳۷۲	۳. احتمال برتر

۴. عدم انحصار کلمه بر مفاهیم ۳۷۳
۵. جواز چند وجهی ۳۷۴
۶. روایات مستفیضه ۳۷۵
۷. یافته های ناب عقل ۳۷۷
۸. اشتراک لفظی ۳۷۷
۹. معرفت شهودی ۳۷۸
۱۰. اتفاق اصحاب ۳۷۹
- دوم: ظاهرگرایی اهل تسنن ۳۷۹
- فراموشی یا کینه توزی ۳۷۹
- اشاره ۳۷۹
۱. نص کتاب: حقیقت محمد(ص) ۳۸۰
۲. تقدم وجود پیامبر(ص) ۳۸۱
۳. وجود اهلبیت(ع) ۳۸۲
۴. شفاعت محمد(ص) ۳۸۳
۵. مقامات نبوی(ص) ۳۸۴
۶. هاله ای پر نور ۳۸۵
- ب) مصداق سنت ۳۸۶
- اول: عناصر ظهوری ۳۸۶
۱. حقیقت محمدیه(ص) ۳۸۶
۲. وجود نوری علویه(ع) ۳۸۸
۳. اتحاد نبوت و امامت ۳۹۰
۴. پنج تن کسا ۳۹۲
۵. اشباح نوری ائمه(ع) ۳۹۵
- دوم: عناصر مشترک مفهومی ۳۹۶
۱. حقیقت خارجی نور اهلبیت(ع) ۳۹۶
۲. پیشینه ی نور بر آدم ابوالبشر(ع) ۳۹۷

- ۳۹۸ ۳. نورپذیری آدم -
- ۳۹۹ ۴. همراهی نور با آدم
- ۳۹۹ ۵. نوع لغزش آدم
- ۴۰۱ فصل دوم: چستی نور -
- ۴۰۱ اشاره
- ۴۰۳ چستی نور
- ۴۰۳ اشاره
- ۴۰۴ ۱. بی‌اهمیتی نوع کلمه -
- ۴۰۴ ۲. نقد این برداشت -
- ۴۰۴ ۲-۱. توجه مفسران به نوع کلمه:
- ۴۰۵ ۲-۲. تناسب مقدمه و ذی‌المقدمه:
- ۴۰۵ اشاره
- ۴۰۵ ۱. - اطلاق «کلمه» بر واژگان
- ۴۰۵ اشاره
- ۴۰۶ ۱. نص قرآنی
- ۴۰۶ اشاره
- ۴۰۶ الف) اشکال کلی
- ۴۰۶ ۱. اثرگذاری اندک
- ۴۰۷ ۲. سطحی‌نگری
- ۴۰۷ ۳. مخالف روایات متضافر
- ۴۰۸ ب) اشکال جزئی
- ۴۰۸ ۱. نا سازگاری سیاقی
- ۴۰۸ ۲ - ۳. بیگانگی با جایگاه آدم -
- ۴۰۹ ۳ - ۴. ترجیح بدون مرجع
- ۴۱۰ ۴ - ۵. سازگاری اسم با حقایق خارجی
- ۴۱۰ ۲. نصوص روایی

۲. سبوح قدوس: ۴۱۱
۳. گفتگو: ۴۱۱
- اشاره ۴۱۱
- الف) اشکال ویژه ۴۱۳
۲. تقدم کتاب بر سنت: ۴۱۳
۳. برتری حقایق خارجی: ۴۱۳
۴. جمع مراتب وجودی آدم: ۴۱۴
- دو: اطلاق کلمه بر کردار ۴۱۴
۱. حج گزاردن: ۴۱۴
- اشاره ۴۱۴
- الف) اشکال کرداری شمردن کلمه ۴۱۶
۱. ناسازگاری با سیاق: ۴۱۶
۲. عدم شهرت: ۴۱۶
۳. مخالفت با ظهور عرفی: ۴۱۶
- سه. اطلاق کلمه بر شیء خارجی ۴۱۷
۱. تصریح آیات ۴۱۷
- اشاره ۴۱۷
۱. اطلاق کلمه بر شخص: ۴۱۷
۲. نقد و پاسخ: ۴۱۸
۳. بی شماری حقایق عینی: ۴۱۹
۲. روایت متواتر ۴۲۰
- اشاره ۴۲۰
۱. اطلاق کلمه بر پیامبر اعظم | ۴۲۱
- اشاره ۴۲۱
- ۱-۱. مسما بعد از اسم: ۴۲۲
- ۱-۲. همزمانی اسم و مسما: ۴۲۲

- ۴۲۲ ۳-۱. مسما پیش از اسم:
- ۴۲۲ ۴-۱. همیشگی بودن اسم و مسما:
- ۴۲۳ ۲. خمسه طیبه
- ۴۲۴ ۳. اهلیت(ع)
- ۴۲۵ ۴. همگونی و ناهمگونی دو آیه
- ۴۲۵ اشاره
- ۴۲۵ الف) این همانی کلمات دو آیه:
- ۴۲۶ ب) این نه آنی کلمات:
- ۴۲۶ اشاره
- ۴۲۶ اول: دلائل همسانی
- ۴۲۶ ۱. ذوق عرفانی
- ۴۲۶ اشاره
- ۴۲۷ ۱-۱. وحدت نورپرداز:
- ۴۲۷ ۲-۱. وحدت نور پذیر:
- ۴۲۸ ۳-۱. وحدت نور:
- ۴۲۸ ۲. نقل متضافر
- ۴۲۸ اشاره
- ۴۲۸ ۱-۲. عینیت کلمات آدم و ابراهیم:
- ۴۲۹ ۲-۲. توبه پذیری آن دو
- ۴۲۹ اشاره
- ۴۳۱ مصادیق آیه
- ۴۳۱ ۱. امام عصر (ع)
- ۴۳۳ ۲. پیشوایان معصوم ^
- ۴۳۴ ۳. اتحاد مطلقه امام و امامت
- ۴۳۵ دوم: دلیل ناهمگونی
- ۴۳۵ ۱. روایت

- ۴۳۶ ۲. مصادیق
- ۴۳۶ ۲-۱. اوامر و نواهی
- ۴۳۷ ۱-۱. نقد مصداق اوامر و نواهی
- ۴۳۸ ۳. واژگان معجزنما
- ۴۳۸ اشاره
- ۴۳۸ ۳-۱. رد و مؤید
- ۴۳۹ ۴. جایگاه برین امامت
- ۴۴۱ فصل سوم: نورپذیری
- ۴۴۱ اشاره
- ۴۴۳ نورپذیری
- ۴۴۳ اشاره
- ۴۴۴ الف) تقدم كلمات
- ۴۴۴ ۱. قرائن سیاقی
- ۴۴۴ ۲. مقایسه آدم و کلمات
- ۴۴۵ ۳. روایات
- ۴۴۸ ب) نفوذ کلمات
- ۴۴۹ ج) منبع کلمات
- ۴۵۰ د) گیرنده ی نخستین
- ۴۵۲ هـ) چگونگی دریافت
- ۴۵۲ ۱. دریافت جسمانی
- ۴۵۴ ۲. دریافت روحانی
- ۴۵۵ و) زمان دریافت
- ۴۵۵ اشاره
- ۴۵۶ ۱. آغاز خلقت
- ۴۵۶ اشاره
- ۴۵۶ ۱. کلیت معنای متن:

- ۴۵۷ ۲. مفهوم روایات:
- ۴۵۹ (ز) مکان دریافت
- ۴۵۹ ۱. بهشت برین
- ۴۶۰ ۲. گهواره ی زمین
- ۴۶۲ ۳. همیشگی
- ۴۶۴ (ح) مراحل دریافت
- ۴۶۶ (ط) ظهور نص بر همراهی
- ۴۶۶ اشاره
- ۴۷۰ اشکال
- ۴۷۰ ۱. ناسازگاری هیوط با منزلت ائمه ^
- ۴۷۱ ۲. خالی شدن بهشت
- ۴۷۲ ۳. مخالفت با مشهور
- ۴۷۳ فصل چهارم: انتقال نور
- ۴۷۳ اشاره
- ۴۷۵ انتقال نور
- ۴۷۵ امتداد ذاتی
- ۴۷۵ اشاره
- ۴۷۶ ۱. دلایل انتقال
- ۴۷۶ الف. تصریح لغویان
- ۴۷۶ ۱. واژه تقلب
- ۴۷۶ اشاره
- ۴۷۶ ۱-۱. تقلب در شیء:
- ۴۷۶ ۱-۲. تقلب در امور:
- ۴۷۷ ۱-۳. تقلب در حکومت:
- ۴۷۷ ۱-۴. تقلب در قرآن:
- ۴۷۷ ۲. عناصر مشترک واژه

- ۴۷۷ ۲-۱. عنصر تغییر:
- ۴۷۸ ۲-۲. تصرف:
- ۴۷۸ ۳-۲. ایجاد:
- ۴۷۹ ب. برداشت مفسران
- ۴۷۹ اشاره
- ۴۷۹ ۲-۱. مفسران سنی
- ۴۸۱ ۲-۲. مفسران شیعی
- ۴۸۲ ج. تواتر معنوی روایی
- ۴۸۲ اشاره
- ۴۸۳ ۳-۱. مأخذ سنن
- ۴۸۴ ۳-۲. مأخذ شیعیان
- ۴۸۶ د. متون کهن تاریخی
- ۴۸۸ ۲. گستره انتقال
- ۴۸۸ اشاره
- ۴۸۹ ۱. نور پیامبر(ص)
- ۴۹۰ ۲. نور اهل بیت(ع)
- ۴۹۰ اشاره
- ۴۹۱ ۲-۱. اتفاق اصحاب
- ۴۹۱ ۲-۲. تواتر معنوی روایات
- ۴۹۳ ج. عوامل انتقال
- ۴۹۳ اشاره
- ۴۹۴ الف) عوامل قهری
- ۴۹۴ ۱. اراده الهی
- ۴۹۵ ۲. مرگ
- ۴۹۷ ۳. رسالت
- ۴۹۸ ۴. الهام

- ب) علل غیر قهری ۵۰۰
۱. اسلام ۵۰۰
- اشاره ۵۰۰
- ۱-۱. اطلاق: ۵۰۱
- ۱-۲. صراحت مفسران: ۵۰۲
۲. ایمان ۵۰۲
۳. خداپرستی ۵۰۵
۴. نجابت ۵۰۶
- د. لوازم انتقال ۵۰۷
- اشاره ۵۰۷
۱. نفی ازدواج غیر شرعی ۵۰۸
۲. ازدواج شرعی ۵۰۹
- اشاره ۵۰۹
- ۲-۱. خواستگاری ۵۱۱
- ۲-۲. رضایت دختر ۵۱۳
۳. خرسندی خانواده ۵۱۴
۴. عقد ۵۱۵
۵. مهر ۵۱۶
۶. ولیمه ۵۱۷
۷. آراستن عروس ۵۱۷
۸. تزئینات ۵۱۸
۲. تشریفات ۵۲۰
- اشاره ۵۲۰
۱. سفارش به واگذاری ۵۲۲
۲. پیمان گیری ۵۲۳
۳. ارث الهی ۵۲۴

۵۲۶	۴. امانت
۵۲۶	اشاره
۵۲۷	اشکال بر انتقال نوری
۵۲۸	ادعا
۵۲۹	پاسخ
۵۲۹	۱. جواز اشتراک لفظی:
۵۲۹	۲. اشتراک معنوی:
۵۲۹	۳. اتفاقی بودن:
۵۳۰	۴. ترجیح بلا مرجح:
۵۳۱	۵. خروج موضوعی:
۵۳۱	۶. نجاست مشرک:
۵۳۱	۷. اشکال عقلی:
۵۳۲	۸. خبر متواتر:
۵۳۳	فصل پنجم: ویژگی های نور
۵۳۳	اشاره
۵۳۵	ویژگی های نور
۵۳۵	اشاره
۵۳۵	الف. معرفت نوریه
۵۳۵	۱. ابزار معرفتی
۵۳۵	۱-۱. ضیق وجودی:
۵۳۶	۱-۲. نارسایی عقل:
۵۳۷	۱-۳. فقدان شهود:
۵۳۷	۱-۴. کتاب:
۵۳۸	۱-۵. سنت:
۵۳۹	۲. چیستی نور منتقل شده
۵۳۹	۲-۱. نطفه:

۵۳۹ ۲-۲. روح:

۵۴۰ ۲-۳. نور:

۵۴۳ ۲-۴. نطفه و یژه:

۵۴۷ ب. انتقال

۵۴۷ ۱. تجرد

۵۴۷ اشاره

۵۴۸ مرتبه ی نخست:

۵۴۸ مرتبه ی دوم:

۵۴۸ مرتبه ی سوم:

۵۴۹ ۲. تعلق

۵۵۰ ۳. حرکت در صلب ها

۵۵۲ ۴. انتقال به عوالم

۵۵۳ ۵. تمام زمان ها

۵۵۷ ۶. برترین قرن

۵۵۸ ۷. از نقطه به نقطه ای

۵۵۹ ج. فرمان برداری

۵۵۹ ۱. ستایش

۵۶۱ ۲. بندگی

۵۶۲ ۳. ایمان

۵۶۳ ۴. معیار بندگی دیگران

۵۶۵ ۵. جامع نبوت و امامت

۵۶۶ ۶. فراخوان بندگی

۵۶۸ د. حالات نوریه

۵۶۸ ۱. وحدت نوریه

۵۷۱ ۲. کثرت نوریه

۵۷۲ ۳. تابش همیشگی

۵۷۴	۴. نورپردازی فیزیکی
۵۷۴	۵. حلقه ی فیض
۵۷۵	۶. تجلی نور
۵۷۶	۷. پنهانی نور
۵۷۸	۸. باور نخبگان به نور
۵۸۰	۹. توسل به نور
۵۸۱	فصل ششم: تأثیر نور بر نیاکان
۵۸۱	اشاره
۵۸۳	تأثیر نور بر نیاکان
۵۸۳	اشاره
۵۸۴	الف) تقرب به خدا
۵۸۴	۱. هستی بخشی
۵۸۷	۲. وصل پس از فصل
۵۸۸	۳. اتصال برین
۵۸۸	۴. حاجت روایی
۵۸۹	۵. معرفت دهی
۵۹۲	۶. اعجاز برین
۵۹۴	۷. خلیفه ی زمین
۵۹۵	ب) تحول ژرفنا
۵۹۵	۱. آمرزش
۵۹۷	۲. آبروداری
۵۹۸	۳. شهود درونی
۵۹۹	۴. تعمیق فضیلت
۶۰۰	۵. امتداد رسالت
۶۰۲	۶. اصالت نیاکان
۶۰۳	۷. مسجودیت فرشتگان

ج) برتری بر انسان ها ----- ۶۰۴

۱. شفاعت ----- ۶۰۴

۲. ارجمندی ----- ۶۰۶

۳. وضع قانون ----- ۶۰۸

۴. برگزیدگی ----- ۶۱۰

۵. بنیان های اصیل ----- ۶۱۲

۶. گره گشایی ----- ۶۱۴

۷. واقع بینی ----- ۶۱۶

۸. بندگی واقعی ----- ۶۱۷

۹. دین گستری ----- ۶۱۸

فصل هفتم: فلسفه نورپردازی ----- ۶۲۱

اشاره ----- ۶۲۱

فلسفه نورپردازی ----- ۶۲۳

اشاره ----- ۶۲۳

الف) رهنمونی دین داران ----- ۶۲۴

۱. وانهادن روح متعبدانه ----- ۶۲۴

۱-۱. تسلیم محض ----- ۶۲۴

۱-۲. حکمت سنجی ----- ۶۲۴

۲. سطحی نگری نابخردانه ----- ۶۲۵

اشاره ----- ۶۲۵

۲-۱. نادانی فردی ----- ۶۲۶

۲-۲. آلودگی اجتماعی ----- ۶۲۷

۲-۳. همانندگری ----- ۶۲۷

ب) دستگیری ناآشنا ----- ۶۲۹

۱. اقتضاً ذات مراتب نوریه ----- ۶۲۹

اشاره ----- ۶۲۹

- ۱-۱. مرتبه لاهوتیه ۶۲۹
- ۲-۲. مرتبه عرشیه ۶۳۱
- ۳-۱. مرتبه ملکوتیه ۶۳۲
- ۴-۱. مرتبه ناسوتیه ۶۳۴
- ۵-۱. مرتبه صلیبه ۶۳۵
- اشاره ۶۳۵
- نتیجه: ۶۳۵
- ج) گونه های هدایت گری ۶۳۶
۱. راهنمایی پیامبران ۶۳۶
۲. بی تناسبی فرشتگان ۶۳۷
۳. تنگی ظرفیت انسان ۶۳۸
- د) علل ریزش نور صلیبی ۶۳۹
۱. قلمرو فردی ۶۳۹
- ۱-۱. معرفت ربوبی ۶۳۹
- ۱-۲. پاکیزگی بدنی ۶۴۰
- ۱-۳. جلابخشی درونی ۶۴۱
- ۱-۴. بازگشت دائمی ۶۴۲
۲. حوزه اجتماعی ۶۴۳
- ۲-۱. منزلت خانوادگی ۶۴۳
- ۲-۲. ایمان خانوادگی ۶۴۵
- ۲-۳. ارزش مداری گروهی ۶۴۶
- ۲-۴. نمونه سازی اجتماعی ۶۴۸
- ه-) ره آورد ۶۵۰
۱. قلمرو فردی ۶۵۰
- ۱-۱. زدودن اندوه ۶۵۰
- ۱-۲. برطرف کردن سختی ۶۵۱

۶۵۲ ۲. در حوزه ی اجتماع

۶۵۲ ۲-۱. برون رفت از خواری

۶۵۴ ۲-۲. گشایش در تنگنا

۶۵۷ کتابنامه

۶۷۳ درباره مرکز

خلقت نوری و ظهور صلبی اهل بیت علیهم السلام

مشخصات کتاب

سرشناسه : موسوی، سیدمحمدعلی، ۱۳۴۹-

عنوان و نام پدیدآور : خلقت نوری و ظهور صلبی اهل بیت علیهم السلام/سیدمحمدعلی موسوی؛ [به سفارش] مجمع جهانی شیعه شناسی.

مشخصات نشر : قم: آشیانه مهر، ۱۳۹۰.

مشخصات ظاهری : ۶۳۲ ص.

شابک : ۹۷۸-۶۰۰-۶۱۶۴-۳۳-۵

وضعیت فهرست نویسی : فیا

موضوع : خاندان نبوت -- آفرینش

موضوع : خاندان نبوت -- فضایل

موضوع : خاندان نبوت

شناسه افزوده : مجمع جهانی شیعه شناسی

شناسه افزوده : The World Center for Shite Studies

رده بندی کنگره : BP۲۵/م۸خ۸ ۱۳۹۰

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۳۱

شماره کتابشناسی ملی : ۲۶۸۰۷۸۶

ص: ۱

اشاره

نام کتاب: خلقت نوری و ظهور صلیبی اهل بیت علیهم السلام

نام مؤلف: سید محمد علی موسوی

ناشر: انتشارات آشیانه مهر

ویراست علمی و تحقیق: خلیل بخشی زاده

صفحه آرا: علیاکبر احسانی تیرگر

ویراستار: سید علی محمد محمودیان

چاپخانه: گلها

چاپ: اول / ۱۳۹۱

تیراژ: ۳۰۰۰

قیمت گالینگور:

قیمت شومیز:

? شابک: ۵-۳۳-۶۱۶۴-۶۰۰-۹۷۸

قم: ۴۵ متری عمار یاسر - پلاک ۹۲ - مجمع جهانی شیعه شناسی.

حق چاپ محفوظ است.

ص: ۴

فهرست مطالب

مقدمه استاد انصاری بویراحمدی ۲۹

مقدمه مؤلف ۳۳

بخش اول

خلقت نوری اهلیت علیهم السلام

فصل اول: کلیات و مفاهیم

معانی کلید واژگان ۳۹

۱- خلق: ۳۹

۲- ماهیت آفرینش: ۴۰

۳- نور: ۴۰

۴- انواع نور: ۴۱

۵- ویژگی های نور وجودی ائمه علیهم السلام ۴۲

۶- نور اهل البیت علیهم السلام در قرآن ۴۴

ص: ۷

فصل دوم: یافته های انسانی از آغاز آفرینش

واکنش و بی تفاوتی: ۴۹

الف- تفسیر های نارسا و خام ۵۰

۱- نگاه احتمالی به آغاز خلقت ۵۰

۱-۱- نقد پندار گرایان ۵۲

۲- تفسیر مادی گرایان ۵۳

۱-۲- نقد نگاه مادی گرایان ۵۴

۳- تصویر افسانه سرایان ۵۷

۱-۳- نقد نگاه افسانه سرایان ۵۹

ب- تحلیل خردمندان از آغاز خلقت ۶۲

۱- حکمت مشاء ۶۲

بررسی «عقل اول» ارسطو ۶۵

معلول اول از منظر بوعلی ۶۶

بررسی «معلول اول» بوعلی ۶۷

۲- حکمت اشراق: ۷۰

صحت «عقل» یا «نور» ۷۲

بررسی حکمت اشراق: ۷۴

۳- حکمت متعالیه ۷۵

ج- فیض نخست در عرفان ۷۸

حقیقت محمدیه | : ۸۲

فصل سوم: داده های وحیانی از آغاز خلقت نوری

مقدمه: ۸۹

۱- خلقت نوری در عهدین : ۸۹

۲- قرائن واژگان بر موضوع: ۹۱

۳- اصل زیر بنای موضوع: ۹۵

۴- خلقت نوری در احادیث شیعه و سنی ۹۷

۵- دشواری فهم خلقت نوری ۱۰۲

جهت بررسی سندی خلقت نوری ۱۰۳

۱- تنوع اسنادی ۱۰۳

۲- جبران ضعف سند با قوت متن: ۱۰۶

۳- شهرت خلقت نوری: ۱۰۷

۴- نقد نگاه ذاتی و موضوعی به اسناد : ۱۰۸

انواع دلالت روایات ۱۰۹

مدلول قطعی: ۱۱۱

تعدد اسما و وحدت مسما: ۱۱۲

اصول باز یافتی ۱۱۵

نفی دروغ پردازی ها ۱۲۰

فصل چهارم : نخستین نور پردازی در چینش نظام آفرینش

مقدمه: ۱۲۹

۱ - توحید، اصل زیر بنای خلقت نوری ۱۲۹

۲- نفی غیر خدا، اصل دیگر ۱۳۲

ص: ۹

نفی نظریه صدور: ۱۳۶

الف- دلیل قطعی عقلی ۱۳۶

ب- دلیل نقلی قطعی ۱۳۷

۳- هدفمندی اهل بیت علیهم السلام اصل آفرینش ۱۳۸

۴- چگونگی آفرینش نخستین نور ۱۴۳

سمت و سوی خلقت برای موجود: ۱۴۵

۵- امتداد نور ۱۴۶

دلایل خلقت نور علی علیه السلام پس از نور پیامبر | ۱۴۹

۶- آفرینش انوار چهارده گانه : ۱۵۱

تحلیل: ۱۵۲

۷- گستره آفرینش نور ۱۵۴

۸- ژرفنای نور ۱۶۱

حقایق عالم نوری ۱۶۲

نقد یک نگاه: ۱۶۴

نقد و بررسی: ۱۶۶

فصل پنجم: نور افشانی حقیقت محمدیه | در عالم جبروت

۱- ریزش نور از نور ۱۷۱

۲- نور ائمه حلقه فیض رسانی ۱۷۳

۳- خلقت عرش از نور محمد | ۱۷۵

۳-۱- نمونه صریح خلقت عرش از نور پیامبر | ۱۷۶

۳-۲- نمونه وجود ائمه علیهم السلام در عرش ۱۷۷

ص: ۱۰

۴- چستی عرش ۱۸۰

۴-۱- مفسران شیعه ۱۸۰

۴-۲- نقد نگاه مفسران شیعه ۱۸۳

۴-۳- مفسران اهل سنت و عرش ۱۸۵

۴-۴- نقد تفسیر اهل سنت ۱۸۷

۴-۵- حقیقت عرش در خلقت نوری ۱۸۸

۵- کرسی پدید آمده از نور محمد | ۱۹۱

۵-۱- چستی کرسی از نظر مفسران شیعه ۱۹۳

۵-۲- نقد کرسی با علم ۱۹۵

۵-۳- کرسی از دیدگاه اهل سنت ۱۹۶

۵-۴- نقد نگاه مفسران اهل سنت از کرسی ۱۹۹

۵-۵- چستی کرسی در خلقت نوری ۲۰۱

۶- آفرینش لوح از نور محمد | ۲۰۲

۶-۱- ماهیت لوح میان مفسران ۲۰۴

۷- آفرینش قلم از نور محمد | ۲۰۶

۷-۱- چستی قلم میان مفسران ۲۰۸

۷-۲- ماهیت لوح و قلم در پرتو روایات ۲۱۰

فصل ششم: نور افشانی ولایت علویه در عالم ملکوت

۱- شبنم نور بر گونه فرشتگان ۲۱۷

۲- فروچکیدن نور: ۲۱۹

۳- ناتوانی انسان از معرفت فرشتگان: ۲۲۳

۴- فرشته از منظر وجودی: ۲۲۶

۵- چیستی و ماهیت ملائکه: ۲۲۸

۶- وظایف و کردار فرشتگان: ۲۳۲

۷- آموزش علی علیه السلام به فرشتگان: ۲۳۴

۸- ولایت مداری فرشتگان: ۲۳۷

۹- فلسفه نگاهبانی بشر: ۲۳۹

۱۰- نوع تکلیف فرشتگان: ۲۴۰

۱- آفرینش طینت اهل البیت علیهم السلام: ۲۴۱

۲- نور وجودی شیعه از ائمه علیهم السلام: ۲۴۵

۳- تناسب نوری شیعه و... ائمه علیهم السلام: ۲۴۹

۴- خلقت سرشت شیعه از نور اهل بیت علیهم السلام: ۲۵۱

۵- آفرینش بهشت از نور امام حسین علیه السلام: ۲۵۲

فصل هفتم: پرتو افکنی نور فاطمیه در عالم ناسوت

۱- تاییدن آسمان و زمین از نور فاطمه ÷: ۲۵۹

۲- هفت آسمان از نور زهرا ÷: ۲۶۲

۳- ویژگی های پرتو نوری فاطمه ÷: ۲۶۳

۴- ادله نقلی بر تابش نور فاطمه ÷: ۲۶۵

۵- وجود یابی ماه و خورشید از نور امام حسن علیه السلام: ۲۶۷

۶- ولایت مداری عالم ماده: ۲۶۹

۷- آموزش ائمه به زمینیان: ۲۷۰

عالم ذر تجلی گاه ولایت اهل البیت علیهم السلام: ۲۷۱

۱- هستی عالم ذر: ۲۷۲

۲- چیستی و چگونگی وقوع عالم ذر: ۲۷۳

۱-۲- عالم ذر ملکوتی: ۲۷۳

۲-۲- نقد تفسیر ملکوتی ذر: ۲۷۴

۱- انطباق کبیر بر صغیر: ۲۷۴

۳- مادی بودن عالم ذر: ۲۷۵

۱-۳- نقد مادی نگری ذر: ۲۷۷

۴- وجود آغازین، عالم ذر: ۲۸۰

دلایل اثبات «عالم ذر» ۲۸۰

دلایل وجود پیشین عالم ذر: ۲۸۱

الف- تفسیر واقع بینانه مفسران: ۲۸۱

۱- وجود عوالم گوناگون بشری: ۲۸۱

۲- گونه های آفرینش: ۲۸۲

۳- تقدم ذر بر ماده: ۲۸۵

ب- متن روایات بر تقدم عالم ذر: ۲۸۶

ج- اهل البيت اولین بندگان عالم ذر: ۲۸۷

سير اهل البيت عليهم السلام در هستی: ۲۹۰

الف- سير نزولی وجودی ائمه عليهم السلام در عالم هستی: ۲۹۰

ب- سير صعودی پیامبر | در جهان ماده: ۲۹۱

ج- فرمانروایی اهل البيت عليهم السلام در هستی: ۲۹۴

فصل هشتم: دستامد های علمی و عملی

مقدمه: ۲۹۹

الف- دستامد های فلسفی ۳۰۰

ب- دستامد کلامی ۳۰۴

ج- دستامدها عرفانی، اخلاقی ۳۰۶

د- دستامد اجتماعی ۳۰۹

ه-- دستامد روایی و خبری ۳۱۲

و- دستامد های تفسیری ۳۱۵

ز- دستامدهای تاریخی ۳۱۷

ح- دستامدهای فقهی ۳۲۱

ص: ۱۴

ظهور صلبی اهل بیت علیهم السلام

فصل اول: اصل هستی نور صلبی

الف) معنای کتاب. ۳۳۰

اول: متن نگری شیعیان ۳۳۰

۱. ژرف نگری متن ۳۳۰

۲. جزء تابع کل است ۳۳۱

۳. احتمال برتر ۳۳۲

۴. عدم انحصار کلمه بر مفاهیم ۳۳۳

۵. جواز چند وجهی ۳۳۴

۶. روایات مستفیضه ۳۳۵

۷. یافته های ناب عقل ۳۳۷

۸. اشتراك لفظی ۳۳۷

۹. معرفت شهودی. ۳۳۸

۱۰. اتفاق اصحاب ۳۳۹

دوم: ظاهرگرایی اهل تسنن ۳۳۹

فراموشی یا کینه توزی ۳۳۹

۱. نص کتاب: حقیقت محمد | ۳۴۰

۲. تقدم وجود پیامبر | ۳۴۱

۳. وجود اهلیت علیهم السلام ۳۴۲

۴. شفاعت محمد | ۳۴۳

۵. مقامات نبوی | ۳۴۴

۶. هاله ای پر نور ۳۴۵

ب) مصداق سنت ۳۴۶

اول: عناصر ظهوری ۳۴۶

۱. حقیقت محمدیه | ۳۴۶

۲. وجود نوری علویه علیه السلام ۳۴۸

۳. اتحاد نبوت و امامت ۳۵۰

۴. پنج تن کسا ۳۵۲

۵. اشباح نوری ائمه علیهم السلام ۳۵۵

دوم: عناصر مشترک مفهومی ۳۵۶

۱. حقیقت خارجی نور اهلیت علیهم السلام ۳۵۶

۲. پیشینه ی نور بر آدم ابوالبشر علیه السلام .. ۳۵۷

۳. نورپذیری آدم ۳۵۸

۴. همراهی نور با آدم ۳۵۹

۵. نوع لغزش آدم. ۳۵۹

فصل دوم: چیستی نور

چیستی نور. ۳۶۳

۱. بی اهمیتی نوع کلمه ۳۶۴

۲. نقد این برداشت ۳۶۴

۱. - اطلاق «کلمه» بر واژگان ۳۶۵

۱. نص قرآنی ۳۶۶

الف) اشکال کلی ۳۶۶

۱. اثرگذاری اندک ۳۶۶

۲. سطحی نگری ۳۶۷

۳. مخالف روایات متضافر ۳۶۷

ب) اشکال جزئی ۳۶۸

۱. ناسازگاری سیاقی. ۳۶۸

۲ - ۳. بیگانگی با جایگاه آدم ۳۶۸

۳ - ۴. ترجیح بدون مرجح ۳۶۹

۴ - ۵. سازگاری اسم با حقایق خارجی. ۳۷۰

۲. نصوص روایی ۳۷۰

الف) اشکال ویژه ۳۷۳

دو: اطلاق کلمه بر کردار ۳۷۴

۱. حج گزاردن: ۳۷۴

الف) اشکال کرداری شمردن کلمه ۳۷۶

سه. اطلاق کلمه بر شیء خارجی ۳۷۷

۱. تصریح آیات ۳۷۷

۲. روایت متواتر ۳۸۰

۱. اطلاق كلمه بر پیامبر اعظم | ۳۸۱

ص: ۱۷

۱-۱. مسما بعد از اسم: ۳۸۲

۲-۱. همزمانی اسم و مسما: ۳۸۲

۳-۱. مسما پیش از اسم: ۳۸۲

۴-۱. همیشگی بودن اسم و مسما: ۳۸۲

۲. خمسه طیه ۳۸۳

۳. اهل بیت علیهم السلام ۳۸۴

۴. همگونی و ناهمگونی دو آیه ۳۸۵

اول: دلایل همسانی ۳۸۶

۱. ذوق عرفانی ۳۸۶

۲. نقل متضافر ۳۸۸

۱-۲. عنیت کلمات آدم و ابراهیم ۳۸۸

۲-۲. توبه پذیری آن دو. ۳۸۹

مصادیق آیه ۳۹۱

۱. امام عصر () ۳۹۱

۲. پیشوایان معصوم علیهم السلام ۳۹۳

۳. اتحاد مطلقه امام و امامت ۳۹۴

دوم: دلیل ناهمگونی ۳۹۵

۱. روایت ۳۹۵

۲. مصادیق ۳۹۶

۱-۲. اوامر و نواهی ۳۹۶

۱-۱. نقد مصداق اوامر و نواهی ۳۹۷

ص: ۱۸

۳. واژگان معجزنا ۳۹۸

۳-۱. رد و مؤید ۳۹۸

۴. جایگاه برین امامت ۳۹۹

فصل سوم: نورپذیری

نورپذیری ۴۰۳

الف) تقدم كلمات ۴۰۴

۱. قرائن سیاقی ۴۰۴

۲. مقایسه آدم و کلمات ۴۰۴

۳. روایات ۴۰۵

ب) نفوذ کلمات ۴۰۸

ج) منبع کلمات ۴۰۹

د) گیرنده ی نخستین ۴۱۰

ه-) چگونگی دریافت ۴۱۲

۱. دریافت جسمانی ۴۱۲

۲. دریافت روحانی ۴۱۴

و) زمان دریافت ۴۱۵

۱. آغاز خلقت ۴۱۶

ز) مکان دریافت ۴۱۹

۱. بهشت برین. ۴۱۹

۲. گهواره ی زمین ۴۲۰

۳. همیشگی ۴۲۲

ح) مراحل دریافت ۴۲۴

ط) ظهور نص بر همراهی ۴۲۶

اشکال ۴۳۰

۱. ناسازگاری هبوط با منزلت ائمه علیهم السلام .. ۴۳۰

۲. خالی شدن بهشت ۴۳۱

۳. مخالفت با مشهور ۴۳۲

فصل چهارم: انتقال نور

انتقال نور ۴۳۵

امتداد ذاتی ۴۳۵

۱. دلایل انتقال ۴۳۶

الف. تصریح لغویان ۴۳۶

۱. واژه قلب ۴۳۶

۱-۱. قلب در شیء: ۴۳۶

۱-۲. قلب در امور: ۴۳۶

۱-۴. قلب در قرآن: ۴۳۷

۲. عناصر مشترک واژه ۴۳۷

۲-۱. عنصر تغییر: ۴۳۷

۲-۲. تصرف: ۴۳۸

۲-۳. ایجاد: ۴۳۸

ب. برداشت مفسران ۴۳۹

۱-۲. مفسران سنی ۴۳۹

۲-۲. مفسران شیعی ۴۴۱

ج. تواتر معنوی روایی ۴۴۲

۱-۳. مأخذ سنیان ۴۴۳

۲-۳. مأخذ شیعیان ۴۴۴

د. متون کهن تاریخی ۴۴۶

۲. گستره انتقال ۴۴۸

۱. نور پیامبر | ۴۴۹

۲. نور اهلبیت علیهم السلام ۴۵۰

۱-۲. اتفاق اصحاب ۴۵۱

۲-۲. تواتر معنوی روایات ۴۵۱

ج. عوامل انتقال ۴۵۳

الف) عوامل فهری ۴۵۴

۱. اراده الهی ۴۵۴

۲. مرگ ۴۵۵

۳. رسالت ۴۵۷

۴. الهام ۴۵۸

ب) علل غیر فهری ۴۶۰

۱. اسلام ۴۶۰

٢. ايمان ٤٦٢

ص: ٢١

۳. خداپرستی ۴۶۵

۴. نجابت ۴۶۶

د. لوازم انتقال ۴۶۷

۱. نفی ازدواج غیر شرعی ۴۶۸

۲. ازدواج شرعی ۴۶۹

۱-۲. خواستگاری ۴۷۱

۲-۲. رضایت دختر ۴۷۳

۳. خرسندی خانواده ۴۷۴

۴. عقد ۴۷۵

۵. مهر ۴۷۶

۶. ولیمه ۴۷۷

۷. آراستن عروس ۴۷۷

۸. تزئینات ۴۷۸

۲. تشریفات. ۴۸۰

۱. سفارش به واگذاری ۴۸۲

۲. پیمان گیری ۴۸۳

۳. ارث الهی ۴۸۴

۴. امانت ۴۸۶

اشکال بر انتقال نوری ۴۸۷

ادعا ۴۸۸

پاسخ ۴۸۹

ص: ۲۲

فصل پنجم: ویژگی های نور

ویژگی های نور ۴۹۵

الف. معرفت نوریه ۴۹۵

۱. ابزار معرفتی. ۴۹۵

۲. چیستی نور منتقل شده ۴۹۹

ب. انتقال ۵۰۷

۱. تجرد. ۵۰۷

۲. تعلق ۵۰۹

۳. حرکت در صلب ها ۵۱۰

۴. انتقال به عوالم ۵۱۲

۵. تمام زمان ها ۵۱۳

۶. برترین قرن ۵۱۷

۷. از نقطه به نقطه ای ۵۱۸

ج. فرمان برداری ۵۱۹

۱. ستایش ۵۱۹

۲. بندگی ۵۲۱

۳. ایمان ۵۲۲

۴. معیار بندگی دیگران ۵۲۳

۵. جامع نبوت و امامت ۵۲۵

۶. فراخوان بندگی ۵۲۶

د. حالات نوريه ۵۲۸

ص: ۲۳

۱. وحدت نوریه ۵۲۸

۲. کثرت نوریه ۵۳۱

۳. تابش همیشگی ۵۳۲

۴. نورپردازی فیزیکی ۵۳۴

۵. حلقه ی فیض ۵۳۴

۶. تجلی نور ۵۳۵

۷. پنهانی نور ۵۳۶

۸. باور نخبگان به نور ۵۳۸

۹. توسل به نور ۵۴۰

فصل ششم: تأثیر نور بر نیاکان

تأثیر نور بر نیاکان ۵۴۳

الف) تقرب به خدا ۵۴۴

۱. هستی بخشی ۵۴۴

۲. وصل پس از فصل. ۵۴۷

۳. اتصال برین ۵۴۸

۴. حاجت روایی ۵۴۸

۵. معرفت دهی ۵۴۹

۶. اعجاز برین ۵۵۲

۷. خلیفه ی زمین ۵۵۴

ب) تحول ژرفنا ۵۵۵

۱. آمرزش ۵۵۵

۲. آبروداری ۵۵۷

۳. شهود درونی ۵۵۸

۴. تعمیق فضیلت ۵۵۹

۵. امتداد رسالت ۵۶۰

۶. اصالت نیاکان ۵۶۲

۷. مسجودیت فرشتگان ۵۶۳

ج) برتری بر انسان ها ۵۶۴

۱. شفاعت ۵۶۴

۲. ارجمندی ۵۶۶

۳. وضع قانون ۵۶۸

۴. برگزیدگی ۵۷۰

۵. بنیان های اصیل ۵۷۲

۶. گره گشایی ۵۷۴

۷. واقع بینی ۵۷۶

۸. بندگی واقعی ۵۷۷

۹. دین گستری ۵۷۸

فصل هفتم: فلسفه نورپردازی

فلسفه نورپردازی. ۵۸۳

الف) رهنمونی دین داران ۵۸۴

۱. وانهادن روح متعبدانه ۵۸۴

۱-۱. تسلیم محض ۵۸۴

۱-۲. حکمت سنجی ۵۸۴

۲. سطحی نگری نابخردانه ۵۸۵

۱-۲. نادانی فردی ۵۸۶

۲-۲. آلودگی اجتماعی ۵۸۷

۲-۳. همانندگری ۵۸۷

ب) دستگیری ناآشنا ۵۸۹

۱. اقتضاً ذات مراتب نوریه ۵۸۹

۱-۱. مرتبه لاهوتیه ۵۸۹

۲-۲. مرتبه عرشیه ۵۹۱

۱-۳. مرتبه ملکوتیه ۵۹۲

۱-۴. مرتبه ناسوتیه. ۵۹۴

۱-۵. مرتبه صلیبه ۵۹۵

نتیجه: ۵۹۵

ج) گونه های هدایت گری ۵۹۶

۱. راهنمایی پیامبران ۵۹۶

۲. بی تناسبی فرشتگان ۵۹۷

۳. تنگی ظرفیت انسان ۵۹۸

د) علل ریزش نور صلیبی ۵۹۹

۱. قلمرو فردی. ۵۹۹

ص: ۲۶

۱-۱. معرفت ربوبی ۵۹۹

۱-۲. پاکیزگی بدنی ۶۰۰

۱-۳. جلابخشی درونی ۶۰۱

۱-۴. بازگشت دایمی ۶۰۲

۲. حوزه اجتماعی ۶۰۳

۲-۱. منزلت خانوادگی ۶۰۳

۲-۲. ایمان خانوادگی ۶۰۵

۲-۳. ارزش مداری گروهی ۶۰۶

۲-۴. نمونه سازی اجتماعی ۶۰۸

ه-). ره آورد ۶۱۰

۱. قلمرو فردی. ۶۱۰

۱-۱. زدودن اندوه ۶۱۰

۱-۲. برطرف کردن سختی ۶۱۱

۲. در حوزه ی اجتماع ۶۱۲

۲-۱. برون رفت از خواری ۶۱۲

۲-۲. گشایش در تنگنا ۶۱۴

کتابنامه ۶۱۷

ص: ۲۷

بسم الله الرحمن الرحيم

قال على عليه السلام: «المؤمن يتقلب في خمسه من النور، مدخله نور ومخرجه نور و علمه نور و كلامه نور و منظره يوم القيامة إلى نور»^(۱) مؤمن همواره در میان پنج نور قرار دارد، ورود او نور است، خروج او نور است، دانش او نور است، کلام او نور است و چهره او نیز در روز قیامت نور است. نور، حقیقتی است که در ذات و ماهیت خود نمایان است و نمایانگر غیر خود نیز هست. به همین دلیل نور یکی از صفات خداوند و از اسماء او به شمار می رود.^(۲)

«ظاهراً لنفسه مظهراً لغيره» نور بر روشنایی دلالت می کند^(۳). روشنایی که شعاع و پرتوهایش بتابد^(۴)؛ و ضد تاریکی است. یکی از فضایل خاص اهل بیت عليهم السلام خلقت نوری آنان است که هم اصل وجودشان و هم امامت آنان موجب وجود نورانیت در جهان هستی است. به همین دلیل آنان شایسته مظهر اسماء حسناى الاهی بوده و خلیفه الله فی الارض و حجت خدا بر روی زمین هستند.

ائمه معصوم عليهم السلام، از انواع مختلف نور اعم از نور عقلی^(۵)، حسی^(۶)، معنوی^(۷)، عملی و کرداری^(۸)، گفتاری^(۹) و به ویژه نور وجودی برخوردار هستند. کما اینکه پیامبر اسلام |

ص: ۲۹

- ۱- خصال، صدوق، ج ۱، ص ۲۷۷.
- ۲- مصباح المنیر، ج ۲، ص ۳۴۱.
- ۳- معجم مقایس اللغه، ج ۲، ص ۵۳۰.
- ۴- لسان العرب، ج ۱۴، ص ۳۲۰.
- ۵- مانند نور علم و نور کشف و مکاشفه.
- ۶- نور محسوس مانند نور خورشید، نور آتش.
- ۷- نور فهم و درک بالا؛ جهت اطلاع بیشتر به کتاب فتوحات مکیه، ج ۴، ص ۳۱۴، باب معرفت اسماء حسنی مراجعه گردد.
- ۸- فعل نورانی و فعالیت های شایسته فرد نیک به نور تشبیه می شود.
- ۹- کلامکم نور... که در زیارت جامعه کبیره آمده است.

فرمودند: «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ نُورِي» (۱) تا آنجا که ابی خالد کابلی می گوید: از ابا جعفر علیه السلام درباره {فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا} (۲) پرسیدم، امام علیه السلام فرمود: ای ابا خالد! سوگند به خداوند «النور» در آیه، نور پیشوایان از خاندان محمد | هستند تا روز قیامت. به خدا قسم! آنها نور خدایی هستند که پروردگار فرود آورده است. به خدا سوگند وجود آنها نور خداوند در آسمان و زمین اند. (۳)

موضوع خلقت نوری اهل بیت علیهم السلام، با عنوان «خلقت نوری» شهرت به سزایی داشته و اصل آن نزد تمامی دانشمندان و بزرگان مکتب تشیع پذیرفته شده است. (۴)

بیشتر علمای اهل تسنن نیز خلقت نوری اهل بیت علیهم السلام را پذیرفته و در کتب و منابع معتبر خویش آورده اند.

بررسی حقیقت خلقت نوری اهل بیت علیهم السلام در «منابع اهل تسنن» (۵) از چنان کثرت و تواتری برخوردار است که اگر با تمامی اسناد و سلسله حدیث، نقل و تبیین گردد، خود اثر مستقل و مفصلی را می طلبد. در این مجال مختصر تنها به ذکر یک حدیث در خلقت نوری و یک حدیث در ظهور صلی بسنده می نمایم.

عن سلمان الفارسی رضی الله عنه قال: سمعت رسول الله | يقول: «خلقت أنا وعلی بن ابی طالب من نور الله عن یمین العرش، نسبح الله ونقدسہ من قبل ان یخلق الله عزوجل آدم بأربعه عشر ألف سنه... واشتق الله تعالی لنا من أسمائه اسماً، فالله عزوجل محموداً وأنا محمدٌ والله الأعلى وأخی علی والله الفاطر وابنتی فاطمه والله محسن وابنای الحسن

ص: ۳۰

۱- عوالی اللثالی، ج ۴، ص ۹۹.

۲- تغابن: ۸.

۳- کافی، ج ۱، ص ۲۵۰.

۴- برخی در چگونگی و ماهیت آن خدشه کرده اند.

۵- فرائد السمطین، ج ۱، ص ۴۱؛ فردوس الاخبار، ج ۲، ص ۱۷۸؛ فضائل الصحابه، ج ۲، ص ۶۶۳؛ مناقب مغازلی، ص ۱۲۰؛ کفایه الطالب، ص ۳۱۶؛ تذکره الخواص، ص ۵۱؛ ریاض النضره، ج ۳، ص ۱۰۳؛ مقتل الحسین، خوارزمی، ج ۱، ص ۸۴ و... .

والحسین، وکان اسمی فی الرساله ونبوه وکان اسمه فی الخلافه والشجاعه وأنا رسول الله وعلی ولی الله» (۱) من و علی از نور خداوند و از جانب راست عرش آفریده شده ایم، خداوند را چهارده هزار سال پیش از آنکه آدم را خلق نماید، تسبیح و تقدیس می کردیم. سپس از اسمای حسناى خود برای ما نام هایی برگزید. خداوند محمود است و من محمّد، خداوند اعلی است و برادرم علی، خداوند فاطر است و دخترم فاطمه و خداوند محسن است و دو فرزندم نام حسن و حسین نهاد. نام من در رسالت و نبوت و نام علی علیه السلام در خلافت و شجاعت ثبت گردید. من رسول الله هستم و علی ولیّ الله.

و نمونه حدیث در ظهور صلبی اهل بیت علیهم السلام در منابع اهل سنت؛ قال رسول الله: «كنت أنا وعلی نوراً بین یدی الله عزّوجلّ یسبح الله ذالک النور ویقدسه قبل أن یخلق الله آدم بألف عام. فلما خلق الله آدم، ركب ذالک النور فی صلبه فلم یزل فی شیء واحد حتی افترقا فی صلب عبدالمطلب: ففی النبوه و فی علی الخلافه» (۲).

من و علی به صورت نوری واحد نزد خدا بودیم. آن نور خدا را هزار سال پیش از خلقت آدم تسبیح و تقدیس می نمود. پس از خلق آدم، آن نور را در صلب او جای داد. آن نور همواره در یک صلب منتقل می شد تا به عبدالمطلب رسید که به دو قسمت تقسیم شد، در من نبوت قرار داده شد و در علی خلافت.

احادیث خلقت نوری اهل بیت علیهم السلام در «منابع و کتب معتبر» (۳) مکتب تشیع، بسیار گسترده و فراوان است، اما با همه این شهرت و گستردگی که جای هیچ تردیدی را باقی نمی گذارد، فهم و درک دقیق و هضم معانی بلند این احادیث به ویژه تاریخ خلقت نوری اهل بیت علیهم السلام برای عقول ناس و خردهای مردم عادی دشوار و سنگین است. لذا این مهم

ص: ۳۱

۱- فرائد السمطین، ج ۱، ص ۴۱.

۲- فردوس الأخبار، ج ۲، ص ۱۷۸، المناقب ابن مغزلی، ص ۱۲۰.

۳- اصول کافی، ج ۱، ص ۴۴۱؛ طوسی، امالی، حدیث ص ۱۸۳؛ صدوق، امالی، م ۱۸، ح ۲؛ مفید، امالی، ص ۱۳۲، ح ۶؛ مرآة العقول، ج ۵، ص ۱۸۸، زیارت جامعه کبیره، شرح اصول کافی، ج ۵، ص ۷؛ معجم رجال الحدیث، ج ۷، ص ۱۴، ج ۱۸، ص ۹۰؛ ارشاد القلوب، ج ۲، ص ۲۹۷؛ تأویل الآیات، ج ۲، ص ۵۰۲ و... .

یعنی تبیین و شرح موضوع خلقت نوری و ظهور صلبی اهل بیت علیهم السلام وظیفه ای سترگ بر عهده عالمان و بزرگان مکتب تشیع است.

در این راستا محقق توانمند، استاد برجسته، حضرت حجت الاسلام والمسلمین دکتر سید محمد علی موسوی «زید عزه الشریف» آستین همت بالا- زده و با پژوهشی عمیق و دقیق، با تلاش گسترده و فراگیر به تبیین ابعاد و زوایای مختلف خلقت نوری و ظهور صلبی اهل بیت علیهم السلام پرداخته است.

ایشان که خود استادی مسلم و اسلام شناسی قوی هستند، با تکیه بر ازدحام دلایل حاصل از آیات قرآن و سیره و سنت پیامبر اهل بیت علیهم السلام، اثری علمی و درخور توجه تألیف نموده است.

مؤلف ارجمندی که با معرفت کامل و جامع الاطراف نسبت به معارف الهی اسلام و همچنین با تأمل و تدبر در آیات قرآن و تجزیه و تحلیل احادیث و روایات منقول از ائمه معصوم علیهم السلام به ارزش والای خلقت نوری و ظهور صلبی اهل بیت علیهم السلام پی برده و توانسته است به زیبایی از عهده تبیین و تألیف آن برآید. ایشان که خود از اعضای برجسته هیئت علمی مجمع جهانی شیعه شناسی هستند، با مراعات فنون و اخلاق نویسندگی، با لطافت طبع و دیده بصیرت اما به سبکی ساده و روان، اثری علمی و قابل اعتناء را با مجاهدت های علمی فراوان به رشته تحریر درآورده است، که مطالعه آن برای مجامع علمی حوزه و دانشگاه و همه صاحبان بینش و معرفت بسیار مفید و تأثیرگذار خواهد بود. ان شاء الله

کثر الله امثالهم، جزاه الله عن الإسلام اجراً، ادام الله ظلّه ودامت افاضاته والسّلام علیکم وعلی جمیع اخواننا المؤمنین بولایه علی بن أبی طالب علیه السلام فی

اقطار العالم ورحمه الله وبرکاته

مسئول مجمع جهانی شیعه شناسی

انصاری بویراحمدی

پژوهه‌ی حاضر، تصویری است بر اساس داده‌های کتاب و سنت از چگونگی نورپردازی اهل بیت علیهم السلام در صلب نیاکان و تبیین فضیلتی است و انهداده از بی شمار فضائل امامان؛ حقیقتی که اگر همین دو چشمه سار و حیانی جاری، آب زلال و گوارایش را از بالا نمی ریخت؛ همواره عقل تیز و پخته‌ی افلاطون و بوعلی‌ها از پایین در پیدایش آن سرگردان می ماند.

آنچه در این تصویرگری می بینید، پرتوهای گوناگونی است از حقیقت متصل، واحد و دارای مراتب نوری‌ی اهل بیت علیهم السلام که منفصل و متعدد در وجود نیاکان شان تجلی کرد؛ تجلی بی مانندی بسان دیگر فضایل آمیخته با غیب اهل بیت علیهم السلام.

این پژوهه، در دو بخش تنظیم شد: که بخش اول خلقت نوری اهل بیت علیهم السلام در هشت فصل تحلیل می کند و بخش دوم ظهور صلبی اهل بیت علیهم السلام در هفت فصل تبیین می نماید. نخست نورپردازی آنان در نظام خلقت پس از خداوند و پیش از دیگر موجودات نقل و تبیین شده است و سپس نورپردازی پاک پیشوایان در صلب نیاکان با ریز موضوعات متناسب هر یک تحلیل شده است:

به کاستی و ناپختگی ترسیم ژرفنا، گستره و گونه‌های نورپردازی امامان در صلب نیاکان، به خوبی آگاهم و از فرصت کوتاه گله مند. ریزی‌های فرهیختگان دلسوز و راهنمایی نور خود امامان مهرورز را در پختگی و عمق بخشی مطالب در چینش و نگارش بعدی آرزو مندم.

گسسته و گزینشی خواندن این کتاب نه تنها به پرسشی پاسخ نمی گوید و پرده از روی هیچ شبهه ای بر نمی گیرد که صورت مسأله را در هاله ای ابهام فرو می برد و بر گونه ای سپید آن پرده ی تاریک می کشد. از این رو، مطالعه ژرف و پیوسته نخبه گان را از آغاز تا پایان به جد می طلبد و گرنه پایاب شکیبایی در پله نخست می شکنند.

آرزومندم آخرین حلقه نور افشان و نگین دار سلیمان، این ران ملخ را از بنده ی ناتوان خدا و سرباز کوچک خود بپذیرد و بانفس گرم و مسیحایی اش روح مرده ما را زنده کند.

همو که اگر به باغ جانم شبنمی ریزد؛ گلهای پژمرده به هزار شور و مستی نفس دوباره گیرد.

همان که اگر چشمش به حال من، گر نیم نظر خندد

خارم به چمن نازد، عییم به هنر خندد.

بخش اول: خلقت نوری اهل بیت علیهم السلام

اشاره

ص: ۳۵

۱- خلق:

«اصل خلق به معنی اندازه گیری بکار رفته است. چنانچه می گویند: پوست دباغی شده برای آب دادن قرار داده شده هنگامی که با آن پوست به دیگران آب دهی.» (۱)

واژه شناسان معانی دیگری نیز برای خلق آورده اند:

«آفریدن، ایجاد کردن، ابداع نمودن، نرم گردانیدن، ساختن سخن برباختن دروغ. پیش از بریدن اندازه گیری کردن، برابر نمودن چوب و...» (۲)

افزون برمعانی مفرد خلق، ترکیبات آن نیز به تناسب صفت یا پیوند واژه بهمین معنی بکار رفته است:

«آفریدن آسمان، آفرینش نو، موجودشدن، پیدا شدن و برون آمدن.» (۳)

در خلقت نوریه به معنی «تقدیر» و «آفرینش» می توان واژه خلقت را باهم بکاربرد؛ زیرا پروردگار این انوار را برای حلقه واسطه فیض رسانی در مراتب هستی و نزدیک بخود پدید آورد و نور آنها وسیله ای مناسب برای صدور فیض به موجودات به تناسب وجودشان آفرید و قرار داده شده است. بنابراین تقدیر و

ص: ۳۹

۱- مصباح المنیر / ۱ / ۲۱۸.

۲- لسان العرب / ۴ / ۱۹۳. و لغت نامه دهخدا / ۱۹ / ۶۹۶.

۳- همان.

آفرینش آمیخته با یکدیگر به معنی خلقت در این مقاله به کار برده می شود.

۲- ماهیت آفرینش:

نوع خلقت نوری ائمه علیهم السلام برای ما کاملاً روشن نیست. در واقع به دلیل فرودستی هستی و فقر شدید وجودی و محدودیت بُرد عقلانی از یکسو، سعه وجودی ارجمندی و بلندی مقام آنان از سوی دیگر از دست یابی و احاطه به تمام هویت و کیفیت این تقدیر نوریه بی خبریم. تنها روایات منقول و فهم صحیح آن می تواند ما را به این اسرار رهنمون گردد.

۳- نور:

«نور، همان حقیقتی است که اشیا را روشن می سازد، به گونه ای که اندام بینایی حقیقت آن را می بیند»^(۱)، «نور مرکب از «النون» و «الواو» و «الراء» در اصل صحیح است و برای روشنائی دلالت می کند»^(۲)

«نور، همان آشکاری است که با او همه چیز آشکار می شود؛ حقیقتی که در ذات و ماهیت خود نمایان است و نمایانگر غیر خود است. به همین دلیل نور یکی از صفات خداوند و از اسماء او به شمار می رود؛ نور را ضد تاریکی نیز معنی کرده اند. ^(۳) و روشنائی که شعاع و پرتوهایش بتابند»^(۴)

ص: ۴۰

۱- تهذیب اللغه / ۵ / ۱۷۰.

۲- معجم مقایس اللغه / ۲ / ۵۳۱.

۳- مصباح المنیر / ۲ / ۳۴۱.

۴- لسان العرب / ۱۴ / ۳۲۰.

واژه شناسان جمع نور را انوار دانسته اند. معنی برگزیده نور، در آفرینش نوری ائمه در پی می آید.

۴- انواع نور:

در واقع نورها اگر چه در روشنائی بخشیدن

و پردازش کردن مشترک اند اما هریک از درجاتی برخوردارند که متناسب با وجود آنهاست:

۱- نور محسوس در خارج اینگونه اند؛ نور خورشید با نور ماه، ستاره، چراغ، آتش و برق تفاوت هایی دارند، یا اشیا منور شده محسوس نیز این گونه اند.

۲- نور عقلی مانند نور علم و نور کشف که از درجات ویژه برخوردارند.

۳- نورهای معنوی نیز دارای طبقاتی هستند که برخی از برخی برتری دارند. بهمین دلیل می گوئیم دانا و داناتر، فهمیده و فهمیده تر^(۱).

پس از تبیین نور حسی- عقلی- معنوی به انواع دیگر نور، برای فضا سازی بیشتر خلقت نوری و چستی نور اهل البیت علیهم السلام پرداخته می شود.

۴- فعل نورانی، گاهی کردار و فعالیت‌های فرد شایسته و فرهیخته را ما به نور تشبیه می کنیم؛ زیرا حوزه کرداری او

ص: ۴۱

۱- فتوحات مکیه / ۴ / ۳۱۳ / باب معرفت اسما حسنی.

روشنایی بخش و راهنمای دیگران به حساب می آید.

۵- گفتار نورانی، همانگونه که در سخنان ائمه علیهم السلام اطلاق می شود: «کلامکم نوراً و امرکم رشد...»^(۱) معانی بلند، پر نفوذ و قدرتمند کلمات آنها خود بخود فضای ذهن و اندیشه را نورانی می کند.

۶- وجود نوری، این همان حقیقتی است که در نخستین فضیلت اهل البیت علیهم السلام، بکار می بریم و به آنها انوار وجودی پس از خداوند و پیش از مخلوقات دیگر عقیده داریم. همانگونه که علی علیه السلام فرمود:

«المومن یتقلب فی خمسه من النور؛ مدخله نور، و مخرجه نور، و علمه نور، و کلامه نور، و منظره یوم القیامه الی النور».^(۲)

۵- ویژگی های نور وجودی ائمه (ع)

از میان تعریف های نور، ظاهراً لافسه و مظهر لغیره را ناگزیر می توان برای خلقت نوری ائمه علیهم السلام برگزید. اگرچه نارسایی این تعریف کمتر از دیگر تعریفهاست اما هرگز بیانگر حقیقت نور وجودی آنها نیست.

تنها به کمک محتوا و معانی بلند روایات می توان به ویژگی های نور امامان دست یافت:

ص: ۴۲

۱- فقره زیارت جامعه کبیره.

۲- خصال / ۱ / ۲۷۷.

۱- نخستین نور، نسبت به دیگر مراتب وجود، نور آنها در اول خلقت قرار دارد. «اول ما خلق الله نوری». (۱)

۲- تجرد کامل، بریدن از هر نوع ماده تخیل و غیره که بی نیازی آنها را در اصل وجودی بیان می کند.

۳- بساطت، ترکیب حداقل پس از بساطت خداوند در نور آنها وجود دارد. زیرا فیض + امکان = نور اول.

۴- واسطه در فیض - آنها از یکسو نور پروردگار را جذب می کنند و از دیگر سو این نور را به مراتب فرودست خود انتقال می دهد.

۵- رهنمونی و برای دلالتی از همین ویژگی آن برمی آید و همین طور شفافیت محض نوری.

۶- جاعل و حاکم، این نور بر تمامی انوار حکومت دارد؛ زیرا تنها به دست خداوند قرار داده شده نه مجعول دیگر. چنانچه از روایات بر می آید این نور بی هیچ ابهام بصورت روشن، نور وجودی اهل البیت علیهم السلام است.

۷- همه جانبه، وجود این نور در تمام مراتب هستی ناگزیر و قطعی است، بگونه ای که هیچ جا از آن خالی و تهی نیست.

ص: ۴۳

همانگونه که بسیاری از معارف بلند را از بطن قرآن مفسران بیرون می کشند، نور ائمه علیهم السلام نیز از ظاهر این کتاب اگر قابل استفاده هم باشد، مناقشه بردار و سمبولیک می شود. پس با تأویل پیشوایان نور، می توان به این مهم دست یافت:

۱- ابی خالد کابلی می گوید:

از ابا جعفر علیه السلام درباره خدای فراتر از توصیف پرسیدم: {فآمنوا بالله و رسوله و النور الذی انزلناه} (تغابن/۸). امام فرمود: ای ابا خالد! سوگند به خداوند «النور» در آیه، نور پیشوایان از خاندان محمد | هستند تا روز واپسین. به خدا قسم! آنها نور خدایی هستند که پروردگار فرود آورده است. به خدا سوگند! وجود آنها نور خداوند در آسمان و زمین اند». (۱)

۲- علی بن ابراهیم به سند خودش از ابی عبدالله علیه السلام نقل می کند که امام علیه السلام در تفسیر این آیه فرمود:

{و اتبعوا النور الذی انزل معه اولئک هم المفلحون} (اعراف/۱۵۶). واژه «النور» در این آیه و جایگاه همان حقیقت (نوریه) امیرالمؤمنین علیه السلام و دیگر پیشوایان هستند». (۲)

ص: ۴۴

۱- کافی / ۱ / ۲۵۰.

۲- تفسیر قمی / ۱ / ذیل همین آیه.

۳- {قد جاءكم من الله نور} (مائده/ ۱۶).

«واژه نور در این آیه همان حقیقت محمدی | است. بهمین جهت در وصف پیامبر | نور مجرد وارد شده است».

۴- {نور علی نور یهدی الله للنور من یشاء} (نور/ ۳۵).

«فالنور نور علی صلوات الله علیه یهدی لولا یتنا من احب. و حق علی الله ان یبعث ولینا مشرقاً وجه منیراً برهانه» (۱) آری با نور ائمه علیهم السلام خداوند هر که را بخواهد راهنمایی می کند و با اخلاص در نور ولایت آنها داخل می نماید».

نور وجودی ائمه علیه السلام در قرآن به صورت کنایه گنجانده شده و تنها مخاطبین واقعی این حقایق را در می یابند و بازگو می کنند. چیزی که هرگز با خرد کوتاه و دانش های پر گناه نمی توان به آن دست یافت.

ص: ۴۵

۱- تفسیر نور الثقلین / ۵ / ۱۶۰ و مجمع البیان / ۷ / ۲۲۴.

فصل دوم : یافته های انسانی از آغاز آفرینش

اشاره

ص: ۴۷

آغاز خلقت، ظهور وجود و شکل گیری مراتب نظام هستی موضوع اسرار آمیز، فرامادی و سرنوشت ساز با معانی بلند قرنهایست که دقت نظر و تکاپوی اندیشه نخبه گان، تیزهوشان، رندان و نوابغ را بسوی خود کشانده است.

هر یک به اندازه توانایی علمی و استعداد درونی به خرد ورزی برای یافتن پاسخ درست و حلّ این معما تلاش کرده اند. بی تردید بُرد اندیشه و نور افشانی درونی آمیخته با عقلانیت بزرگان را در این مسیر نمی توان نادیده یا یکسان ارزیابی کرد. حد و حجم و میزان کارآیی و پرده برداری آنها از اسرار نخستین موجود در ترازوی انصاف، مقدار وزن خود را آشکار می سازد.

هر یک به مراتب و درجات خاصی در شعاع ویژه ای از معرفت نایل شده اند. یکی با برهان صرف عقلی بدان دست یازیده اند؛ دیگری با عرفان باطنی از نور حقیقت نخستین وجود پخته شده است؛ برخی هم احتمال وجود چنین جهان پیش از تاریخ را داده اند و هرگز اصل بودن آن را نفی نکرده اند اگرچه از دسترسی به تصویر کامل و حقیقی آن خود را ناتوان شمرده اند؛ برخی نسبت به این مهم بی مهری ورزیده و پرداختن به چنین مواردی را بی فایده و یا ناممکن شمرده است و بحث از موجود اول را عقاید ماقبل تاریخ و اسطوره معنی کرده اند؛ عده ای دیگر با افسانه سرایی خواسته اند گره از این معما بکشایند و راز خلقت و چهار چوب نظام مهندسی جهان را با خیال پردازی به تصویر بکشاند.

همانگونه که برخی با خرده‌های ناتوان، کوتاه، نارس، تاریک و فرو رفته در شهوات وجود نخستین عالم فرامادی را بر نتابیدند و تمام حقایق آن را نفی کرده اند و حقیقت وجود را منحصر به جهان مادی دانسته اند.

در این میان تنها داده های وحیانی با ارائه تصویر کامل، همه جانبه، ریز و دقیق فراتر از برهان و عرفان و احتمال و افسانه سرایی، از کیفیت آغاز آفرینش و اسرار آن برای ما پرده برمی دارد.

با یک مقایسه کلی و بیطرفانه میان نگاه های متنوع می توان برتری، بلندنگری، کلی نگری، جامع و همه جانبه نگری و آینده نگری تفسیر دینی را در پرتو داده های وحیانی در آغاز خلقت و نخستین موجود با تمام جزئیات از دیگر بینش ها دریافت.

بدین سان، بیشتر واکنشهای علمی و فکری، اندک بی تفاوتی های نادانی را در این میان پوشش می دهد و بر آیند کلی همان عطف نظر به راز گشایی آغاز آفرینش بعنوان یک مؤلفه اساسی تلقی می شود. نخست دیدگاه های خام و نارس، سپس تأملات نیم پخته یافته های انسانی جداگانه توصیف و نقد می گردد.

الف- تفسیر های نارسا و خام

۱- نگاه احتمالی به آغاز خلقت

اشاره

برخی با ابزارهای معرفتی موجود، خواسته اند حقایق رویدادهای پیش از تاریخ نگاشته موجود را بررسی و به حقیقت دست یابند با اینکه طبیعت موضوع قابلیت گسترش و تشریح، با پژوهش ابزارهای حسّی و خیالی سازگاری و همخوانی ندارد. ناگزیر بر پایه فطرت درونی و خرد سالم جریانهای فرامادی را پذیرفته اند و هرگز حقایق مجرد کامل از ماده را نتوانسته اند با این ابزارها نفی کنند.

ص: ۵۰

این گروه دست یافتن به زاویه های پیدا و پنهان نورانی جهان دیگر بویژه نخستین عالم مجرد تفصیلی و گسترده حتی در حد بخشی از آنها را ناممکن دانسته اند اما هرگز اصل وجود رخداد های تاریخ فرامادی را پوچ و افسانه تلقی نکرده اند و احتمال دسترسی به آنها را با این ابزار موجود غیر ممکن شمرده اند. در کتاب آغاز و انجام تاریخ آمده است:

«اسناد نوشته ای که تا کنون به دست ما رسیده است، در هیچ جا قدیمی تر از ۳۰۰۰ سال پیش از میلاد نیست. عمر تاریخ در حدود ۵۰۰ سال است. پیش از تاریخ بی گمان جریانهایی از دگرگونی ها و تحولات بوده است... گذشته ای است که البته عملاً وجود دارد ولی چیزی درباره آن معلوم نیست».^(۱)

این گروه با طرح پرسشی احتمالی به پاسخ احتمالی دست می یابد آنجا که می گویند: «پیش از تاریخ چه چیز ممکن بود؟ چه پیش آمد های اساسی در آن زمان روی داده است که در نتیجه آن ها آدمی چنان شده ای است که توانسته تاریخ داشته باشد؟ چه ژرفناهای فراموش شده وجود داشته است. چه «وحی» ها و چه «روشنایهای» از دیده ما نمانده (مانده) اند؟ پاسخ این سوالها را نه در تصورات خیالی رمانتیک می توان یافت که همه تاریخ را سیر قهقرایی می انگارد، نه در سخنان کسانی که پیش از تاریخ را سلسله ای از وقایع سطحی می انگارند و با آن چنان برخورد می کنند که گویی با نوعی تاریخ طبیعی روبرو است... که در

ص: ۵۱

اعماق بی پایان زمین فرورفته است. برای ما بدان علت که چیزی از آن دوران نمی دانیم، جنبه سکوت و

آرامش و دوری دارد و معنایی که از دست یافتن به ژرفنایش ناتوانیم». (۱)

یافته های باستان شناسان، کشف کیهان شناسان و دستامد انسان شناسان با تعبیر گوناگون به همین نقطه اصلی بر می گردد که ممکن است جهانی و رخدادی پیش از این تاریخ وجود داشته باشد که ما بدان دسترسی نداریم.

خلقت نوریه اهل البیت علیهم السلام با طبیعت خاص خود که فراتر از ملک و ملکوت و جبروت قرار دارد هیچ گاه در چهار چوب چنین احتمالاتی نمی گنجد. با این دیدگاه، جا دارد نگاه پندار گرایان به آغاز خلقت و واکنش آنها نسبت به این ساحت بررسی شود:

۱-۱- نقد پندار گرایان

۱- اصل حقایق نوریه، وجود و ظهور موجودات و جریانهای فرامادی را بدیده احتمال نگریسته اند و مورد نفی یا انکار قرار نداده اند باید این نوع تلقی و دریافت آن سوی جهان ماده را بی غرضانه و در جستجوی حقیقت دانست. چنانچه غیر از این با ابزارهای معرفتی موجود، تفسیر دیگری از هستی ارائه می دادند باید در صداقت و اهداف حقیقت جویی آنها تردید می شد و خردمندی شان به چالش جدی کشیده و وانهاد می شد.

۲- از طریق گرد آوری مستندات تاریخی خواسته اند به راز خلقت بویژه آغاز آفرینش پی برند. بی تردید ابزارهای معرفتی را و جایگاه کاربرد هر یک را به خوبی نشناخته و اشتباه گرفته اند. مگر می توان با ایران پیما، نه هواپیما به جای

ص: ۵۲

فضایما کرات دیگر کهکشان راه شیری را شناخت؟! در واقع آن سوی کهکشان و عالم ماده جهان پیمای نوری و عقلانی می طلبد نه فضا پیمای محدود به فیزیک موجود!

۳- این گروه چنانچه اسناد و نوشته های موجود و مکتوب شیعه را در مورد تاریخ خلقت با دید اجمالی می نگریست و اندک صفحات آن را ورق می زد، شاید به گونه ای دیگر قضاوت و اظهار نظر می کرد. از شیعه که بگذریم به منابع و آثار بزرگان اهل سنت هم نگاهی می انداخت، بی تردید این گونه داوری نمی کرد.

۴- اگر اصل پرسش با پندار و احتمال طرح شود، پاسخ آن نیز با احتمال داده می شود؟ چنانچه پرسش در محدوده قوانین حاکم بر علوم مادی طرح می شد یا پاسخ مثبت دریافت می کرد یا منفی اما در علوم الهی این مسأله صحت ندارد.

۵- نقد افسانه سرایان و سطحی نگران برخلاف دیگران «که این قسمت را برای اساطیر و می گذارند و کار داستان پردازان قلمداد می کنند»^(۱) نقطه قوت این نوع نگاه به شمار می رود.

۲- تفسیر مادی گرایان

اشاره

مادی گرایان نیز دو صنف اند: برخی جهان و آغاز خلقت را از کیهان موجود تعریف می کنند و جریان های پیش از آن را نفی می نمایند؛ برخی دیگر با مطالعات و اکتشافات جدید، وجود جهان های دیگر را محتمل می شمارند.

نخست دید گاه نفی کنندگان و سپس احتمال دهندگان را یادآوری می کنیم.

این گروه که شعاع اندیشه و افق فکری شان از دایره تنگ و تاریک جهان ماده فراتر نمی رود و قلمرو بُرد عقلی شان تنها فیزیک موجود را در برمی گیرد،

ص: ۵۳

با تنگ نظری و دُگم اندیشی همراه با خردهای فرورفته در شهوت قدرت و کیش شخصیتی یا آغاز هستی را ماده می دانند و فراتر از آن، حقایق مجرد عقلی و نور وجودی را از عینک خود بینی رد می کنند.

برخی دیگر از آنان هستی را کهنه کتابی می دانند که آغاز و انجام مشخصی ندارد. مقدمه و پایان آن پاره پاره شده و به مرور زمان فرو ریخته و هیچ چیزی از آن در دست نیست. از این رو، تنها متن معنا دار که قابلیت بازخوانی، نقد، تفسیر و تحلیل را داراست، همین جهان، ماده است که با ابزارهای حسی و لابراتوارهای تکنولوژیک مدرن می توان به هستی و راز آن دست یافت و پرده هایی از اسرار آن برداشت و در زندگی روزمره از آنها استفاده بهینه کرد.

این گروهها با تنوع دیدگاه هایی که دارند جهان معنا و آن سوی افلاک را نوعی افسانه، تخیل و پندار و ترس معرفی می کنند که بشر برای ارضاء غریزه حقیقت خواهی و جهل خود در ناتوانی از تفسیر علمی اشیا و تبیین رابطه علی و معلولی میان آنها به رنگ و لعاب دادن پناه برده و موجودات تخیلی ساخته اند.

۲-۱- نقد نگاه مادی گرایان

۱- دانشهای معنوی موجود در جهان و رویکرد دانشگاههای پر اعتبار دنیا به ادیان، روح و ملائکه شناسی و... که همگی حقایق مجرد آن سوی عالم است، بهترین گواه بر کاستی، نارسایی و سستی این نظریه است. آنان در پی تحقیقات فراوان امروزی وجود خداوند، روح، وحی و دیگر حقایق نوری و صددرصد معنوی را قطعی می دانند.

۲- بر فرض عدم اعتبار دستآمدهای فکری بشر مگر با تهمت و افتراء می توان دروغ بودن یک قضیه را نفی یا اثبات کرد؟ با دروغ نمی توان دروغ را بیرون راند. چنانچه حقایق مجرد بویژه خلقت نوری را کسی دروغ و جعلی

پندارد، نباید با کذب و افترا و تهمت بدتر از آن نادرستی آن را توضیح دهد تا افترا خود گواه بر خیر مطلق و مطابق بودن با واقع ثابت شود و نظر دیگران مورد نفی قرار گیرد.

۳- کارآیی دانش های تجربی در محدوده خود، مورد نزاع هیچ یک از دانشمندان نبوده و نیست و نخواهد بود اما نفی آنچه در حیطه ابزار معرفتی آنها قرار ندارد، بدترین تهمت، دروغ و ناشیانه ترین فعالیت عملی به شمار می آید.

۴- تنها ندانستن هرگز دلیل بر نبودن نیست و این حقیقت را تمامی خردمندان بعنوان اصل مسلم در هر فعالیت علمی قبول دارند. چنانچه کسی ابتدایی ترین الفبای علمی و معیارهای دانش را نداند قابلیت گفتگو با او را در جرگه ها و حلقه های دانش نمی بیند.

۵- تفسیر همه اشیا بر پایه منافع شخصی یا گروهی و یا ملی مانع رسیدن آدمی به کمال مطلوب علمی به شمار می آید. از این رو جا دارد اندکی پیش از هر گونه نفی و ردّ نظر مفسران دین، به سخنان فیلسوفان، عارفان،

محدثان و... ژرف بنگریم. چنانچه نتوانیم معانی بلند سخنان آنها را بفهمیم نخستین قدم انصاف و روش علمی اینست که بی دلیل هرگز انکار ننماییم.

۶- آزمایش و خطا در علوم تجربی بعنوان ابزار معرفتی رسیدن به واقع مورد توجه تمامی دانشمندان این رشته است که در عالم معنا راه ندارد. کاوش های علمی بویژه کیهان شناسی روز به روز به کشفیات جدید دست می یابند و بر گستره و ژرفنای جهان آفرینش پی می برند.

افزون بر این با کشف یافته های نو، بر فرمول های حاکم فضاشناسی پیش از خود خط بطلان می کشند و یافته های دانشمندان دیگر و تئوریهای آنان را ردّ می کنند.

«کاشف ایرانی دورترین کهکشان جهان... روز گذشته با تشریح کشف اخیر خود تاکید کرد: با این کشف تئوری های مربوط به پیدایش جهان بهم خورد و باید به دنبال تئوری جدید بود... فرضیه های رایج درخصوص ایجاد جهان بر این نظریه استوار بود که کهکشان هایی کوچک در طول زمان به هم رسیده و کهکشان هایی بزرگ ایجاد کرده اند ولی این کشف خط بطلانی بر این نظریه است... در مدت کمی ۶۰۰ میلیون سال پیش پس از تولد، جهان شاهد ایجاد کهکشان حجیم بوده ایم که تئوری پیوستن کهکشان هایی کوچک را رد می کند... ممکن است پیش از این جهان، جهان دیگری وجود داشته باشد که انفجار آن باعث ایجاد گیتی فعلی شده است یا اینکه جهان های دیگری نیز در حال حاضر وجود داشته باشد که ما به آنها دسترسی نداریم» (۱)

۷- این مهم از یکسو باز گوکننده ناتوانی و محدودیت ابزار های معرفتی بشر نسبت به حقایق نوری است و از دیگر سو، هرگز نمی تواند وجود جهان های آن سوی عالم ماده را کشف یا نفی کند. از دانشمندانی که با پیشرفته ترین ابزار معرفتی جهان خاکی و مادی نتوانسته اند تمام زوایای خلقت را کشف و تحلیل و تبیین کنند، از پرده برگیری یا بطلان آن سوی کهکشان چه می توان انتظار داشت؟!

ص: ۵۶

۸- اگرچه نور فیزیک به گونه های مختلف تجزیه شده و امروز از اشعه های نامرئی آن در معالجه بیماران مدد می گیرند اما با نور صددرصد معنوی تفاوت جوهری دارد. خلقت نوری هرگز با نور موجود فیزیک قابلیت کشف و بطلان را ندارد.

۳- تصویر افسانه سرایان

اشاره

این گروه با چینش واژگان زیبا و عبارت پردازیهای نو، از قوه تخیل بهره گرفته اند و با این نیرو آغاز و پیدایش تاریخ و خلقت را تفسیر کرده اند.

رب النوع، خدایان افسانه آنان به شمار می آیند که ویژگی های خاص خود را داشتند و از قدیم پیش از همه در جهان زیست می کردند:

«یونان قدیم به ارباب انواع و چند خدایان معتقد بودند. هر یک از آثار طبیعت را مانند آفتاب و باران، رعد و برق، آتش، باد، رود بارها و دریاها را مولود خدایان بسیار توانا که برتری بر آدمی زادگان داشته باشند، می دانستند. فکر توحید هنوز در میان شان پیدا نشده بود و هر یک از آثار مختلف و خصال انسان را از دیگری مجزا و ناشی از نیروی دیگر و خدایان دیگر می دانستند. حتی برخی از این خدایان را رقیب و معارض دیگری می پنداشتند و گاه گاهی کشمکش و زد و خوردی میانشان قایل بودند... در ایشان مانند آدمی زادگان میل و شهوت و هوی و هوس و خشم و مهر و غم و شادی و رشک و حسد قایل بودند... برای آنها خاندان و درمیانشان خویشاوندی قایل بودند. اله گان را

ص: ۵۷

همسران خدایان می پنداشتند و پهلوانان خود را پسر رب النوعی یا الهه می دانستند... ناچار برخی از خدایان برادران و خواهران در میان خدایان و الهه گان داشتند... برخی از خدایان یونان عبارتند از: زئوس یا ژوپیتر، رب النوع آسمان و باران و تندرها یا ژنون، همسر زئوس الهه آسمان و ماه و زناشویی و پاسبان زنان شوهر دار. آرس یا مارس، پسر زئوس و هرا، خدای توفانهای شمال... و... (۱)

افسانه سرایان پس از اساطیر و خدایان به عنوان نخستین موجودات که دیگر موجودات از آنها برآمده اند، بر غولان خارق العاده عقیده داشتند که پیش از انسانها در زمین می زیسته و موجودات دیگر چگونه از آنها پدید آمده و با چه ترکیبی، جای بحث دارد.

«یونانیان قدیم به موجودات خارق العاده هم معتقد بودند که می گفتند: پیش از آدمی زادگان روی زمین بوده اند. آنها را غولان یا دیوان می دانسته اند که از زمین زاده شدند... قامتی بلند داشتند... و برخی از آنها صد دست داشته اند.» (۲)

ساختار آفرینش و نخستین موجود به صورت مشخص همان ارباب انواع اند اما غولان چگونه از آنها پدید آمده معین نیست؟!

اهریمنان گروه دیگری اند که افسانه سرایان در برابر اساطیر الهی

ص: ۵۸

۱- ایللیاد / ۳۰ تا ۳۳

۲- همان / ۳۵ تا ۳۷.

طرح کرده اند:

«یونانیان در برابر خدایان که آنها را زیبا و سازگار می دانستند... به یک موجودات زشت که آنها را مانند زشت ترین جانوران می دانستند نیز معتقد بودند. فوریکس و زنش کتو بودند که می گفتند در ته دریا جای دارند و توفان را فراهم می کنند، دخترشان اکیدنا بالا-تنه زن زیبایی را دارد که دارای چهره دلپذیر و نگاه آرام است و پایین تنه او مار بزرگ است که فلس دارد و در غار ژرفی جای گرفته است... = اکیدنا = سربر» را زاده است که هم سگ و هم مار است. «شمیر» که تنه او چون تنه شیر و بز و مار است و شراره از دهانش بیرون می آید. «هیدر» مار هفت سر که نفس آن کشنده است. «لفنکس» اهریمنی که سر آن چون سر زنان و پیکرش چون پیکر شیر است. گره ها را سه زن می دانستند که تنها یک دندان و یک چشم دارند.» (۱۱)

آیا به راستی می توان آغاز خلقت و نخستین

موجود را با این بر بافتن دروغها اثبات کرد و از آن به دیگران تصویر رمانتیک ارائه داد؟!!

۳-۱- نقد نگاه افسانه سرایان

برخی از نویسندگان مغرب زمین به باور اسطوره گرایی خود انتقاد کرده اند و چنین خیال پردازی هایی را دور از حقیقت می دانند:

ص: ۵۹

۱- همان.

«با نقل کردن اسطوره ها و ساختن تصاویری درباره آن، گمان برده اند که می دانند در آن دوره چه گذشته است. زندگی خویش را با گمان ربط می دهند، در آن بهشتی گمشده و... طلایی می یابند و بحرانهای بزرگ و حوادث دهشتبار مانند بهم آمیختن زبان ها در بابل و وقایع طبیعی و ماوراء طبیعی را بهم می آمیزند، خدایان را در حال گشت و گذار در روی زمین می بینند و از زبان ذوات آسمانی الهام ها و پندها می شنوند.»(۱)

۲- با ردیف کردن واژگان بی زبان نمی توان پرده از لایه های پیچیده اسرار آمیز هستی برداشت. آنان که سالها بلکه تمام عمر تلاش پیوسته علمی کرده اند و با ابزار متناسب به این موضوع کوشیده اند نتوانسته اند به تمام زاویه های پیدا و پنهان هستی دست یابند. تنها به یک تصویر کلی رسیده اند چه رسد که ما با تخیل به واقعیت برسیم:

«ما از راه این اسطوره ها نه دانش قابل اعتمادی درباره گذشته های دور می توانیم به دست آوریم و نه خبری که جنبه واقعی داشته باشد ولی همه آنها تصویری از این ضرورت به ما می نمایانند که آدمی به هر حال با پایه ای که در ژرفنای زمان پیش از تاریخ دارد، ارتباط می جوید.»(۲)

ص: ۶۰

۱- آغاز و انجام تاریخ / ص ۵۴-۵۳.

۲- همان.

۳- تخیل در شعر، رمان، داستان و... کاربردهای نو و بی شماری دارد اما حقایق معنوی با سعه ای وجودی را نمی توان نقاشی کرد اگر مجرد محض هم باشد که نقاشی کردنش صددرصد محال می شود.

۴- بی هویتی و بی تاریخی نباید انسان را به تاریخ سازی، افسانه پردازی و اساطیر باوری وا دارد. ملتی که از آغاز ریشه های تاریخی و همگون با طبیعت و همساز با ساختار بدنی آدمی ندارد چگونه می تواند با بافتن افسانه برای خود تاریخ بسازد و اساطیر در ذهن و اندیشه مردم خویش جای دهد؟

۵- افسانه خواندن چنانچه با ظرافت هنری و محتوای عاطفی به دیگران منتقل شود، ممکن است نظر و رأی عده ای را در مدت زمان کوتاه تسخیر کند اما آنچه در این مجموعه گرد آمده با صراحت عقل و یافته های علمی در تضاد کامل قرار دارد. از این رو نمی توان به بار افسانه آن هم اعتنایی ورزید.

۶- برخی از کارشناسان تاریخ و غرب شناسان بر این باور هستند که «ایلیاد» و «ادیسه» نه داستان مستقل تاریخ غرب که برگرفته از محتوای تورات و انجیل واژگون شده است. (۱)

تا کنون هیچ تصویر نیمه روشن از آغاز آفرینش و کیفیت پیدایش موجودات بر پایه دیدگاه های یاد شده به دست نیامد؛ زیرا با کاستی و محدودیت نفس دانش تفسیرگر و نمایان کننده حقیقت از یکسو و ابزار کشف کننده از دیگر سو با این گروهها به کژ راه رفتند و انسان های بی شماری را به سرگردانی و تردید نسبت به آغاز خلقت وا نهادند و بر گرفتاری های روحی - روانی آنان افزودند.

از این پس به دنبال یافته های انسانی می رویم که بی گمان به درجات و

ص: ۶۱

مراتب والایی از شناخت نایل شدند. مسیری را که آنها انتخاب و طی کردند و ابزار مناسبی که از آن مدد گرفتند، به طور کامل با مقصدهماهنگی و همخوانی داشته است. اگرچه این گروه ها نیز به دلیل محدودیت دانش و ابزار بکار رفته در آن نتوانستند تمامی حقایق را بازگو کنند اما به نمایی کلی و ویژگی های اسرار آفرینش بویژه صادر اول دست یازیده اند.

خرد بشر با راهنمایی های انبیاء و در پرتو تعالیم آسمانی آنان روز به روز رشد کرده و به بالندگی نسبی رسیده است. با آنکه افراد عادی به گنجینه دانش الهی مانند پیامبران و ائمه علیهم السلام متصل نیستند تا حرف نهایی را بزنند، باز هم به نوبه خود تلاش علمی طاقت فرسایی کرده اند که نشانگر قدرت عقلانی بشر از یک سو و سپاس گزاری از نعمتهای الهی از دیگر سوست. اینک به بررسی کوتاه نظرهای این گروه در موضوع آغاز خلقت نوریه اهل البیت علیهم السلام می پردازیم.

ب- تحلیل خردمندان از آغاز خلقت

۱- حکمت مشاء

اشاره

فلسفه مشاء با عقلانیت محض و به تفسیر، تحلیل و تدوین هستی بویژه نخستین صادر پرداخته اند؛ آنان از گوهر درونی بنام عقل استفاده بهینه کرده اند و توانایی های بالقوه این نیرو را در راستای کشف اولین موجود به فعلیت رسانده اند و نتایج بی شماری برای جامعه بشریت اهدا کردند. چنانچه کوشش علمی و ناب این حکیمان نمی بود، شاید بیشتر جامعه امروزی از ماوراء هستی چیزی در دست نمی داشتند.

در اینکه حکماء خداوند را یکتا و بی همتا و علت العلل بودن تمامی موجودات را با برهان عقلی و قانع کننده اثبات کرده اند، کار کمی نیست و این که

موجودات است از منشأ واحد، واجب، یکتا و پروردگار بی همتا معلول واحد ممکن و مخلوق یکتا پدید آمده است باز هم از نظر تفسیرهای برخی واژگان مفاهیم با چهارچوب کلی روایات هم خوانی دارند اگرچه در کیفیت و باریک بینی ها ناگزیر تفاوت هایی میان حکمت و روایات وجود دارد.

اینک جا دارد متن یافته های عقلانی حکماء را یادآوری کنیم تا برای فهم خفقت نوریه بیشتر فضا سازی صورت گیرد:

«واحد، تنها علت تمامی اشیا است و خود مانند هیچ شیء از اشیا نیست بلکه ایجادگر و آفریننده اشیا به شمار می آید. او خود عین اشیا نیست اگرچه اشیا همگی در او هست اما او در هیچ یک از آنها نیست. بهمین دلیل گفته می شود که تمامی اشیا از او ریزش و فوران کرده و با وجود او ثبات دارد همانگونه که دوام شان با اوست بازگشت اشیا نیز بسوی او است.

چنانچه پرسشگری بپرسد: اشیا کثیر از یکتای بسیط که در او هیچ گونه هویت و دوئیتی، زاویه کثرتی به هیچ جهتی از جهات نیست؛ چگونه پدید آمده است؟

به این دلیل که او یکتا و بسیط محض است و در ذات او هیچ چیز از چیزها وجودی ندارد. از آن رو که او یکتای حقیقی است و تمامی اشیا از او جوشیده است. در واقع چون او خود هیچ شیء از این اشیا نبود، همه اشیا را تو از او برون آمده می بینی. چه آنکه اشیا همگی از او فوران کرده است اما او خود غیر اشیاست. در واقع هویت نخستین که مرادم از آن هویت عقل اول است، همین هویت بدون واسطه و بصورت مستقیم به عنوان اولین موجود از آن سرچشمه جوشیده و برون آمده

است. پس از آن تمامی هویت اشیا که در عالم بالا و پایین وجود دارند، به واسطه و سبب هویت عقل و عالم عقلی بوجود آمده اند. (۱)

ص: ۶۳

تمامی اجزاء استدلال ارسطو بر پایه عقلانیت استوار است. یعنی با حصر عقلی موجود یا واحد است یا کثیر؛ واحد یا بسیط است یا مرکب. مرکب چون نیاز به اجزا ترکیب شده دارد، نمی تواند آفریننده و علت اشیا باشد. پس تنها واحد صرف و بسیط از همه جهات به علت بی نیازی مطلق می تواند خالق دیگری موجودات باشد. اگر عین اشیا باشد، نیازمند به شمار می رود و هرگز فوران موجودات را نباید از او انتظار داشت. تمامی فقرات کلمات این حکیم اگر چه کاستی هایی نیز دارد اما بر پایه برهان استوار است.

وی پس از این پرده برداری از اسرار خلقت و مشخص کردن معلول اول به نام عقل، ضرورت وجود و حلقه واسطه بودن آن را میان عالم غیب و شهود و مُلک و ملکوت یادآور می شود:

«واحد محض فوق «تمام و کمال» است

و عالم حسی «ناقص»، چون بوجود آمده است ولی عقل شی تمام و کامل به شمار می رود، از آنجا که میان فوق تمام و ناقص ناتمام مناسبتی نیست. از سوی دیگر مناسبت تام و همه جانبه بین علت و معلول ممکن نیست، زیرا عقل از واحد محض حقیقی که فوق تمام است، بوجود آمده است، شی تمام محال است مانند خود موجود تام دیگر بیافریند؛ زیرا خود در اصل خلقت کاستی داشت و هر ابداعی مستلزم نقصان مبدع از مبدع است. از این رو، لازم است میان آن دو موجودی که می توان آن را «تام» نامید، واسطه قرار گیرد و آن موجود همان عقل اول است.» (۱)

ص: ۶۴

گزیده استدلال ارسطو این است که عالم جبروت و معنا و نور با عالم ماده و ناسوت تناسبی ذاتی ندارند؛ زیرا یکی تمام محض و دیگری ناقص محض هستند. اگر بخواهیم میان آن دو ارتباط و پیوند بیابیم، ناگزیر حلقه واسطه‌ای به نام عقل ضرورت پیدا می‌کند که از یک طرف کمال دارد و از یک طرف نقصان. با این ترتیب میان خاک و افلاک پیوند ایجاد می‌شود.

بررسی «عقل اول» ارسطو

۱- وی از یک سو عقیده دارد که «او خودش مانند هیچ شی‌ای از اشیا نیست». ولی «اشیا همگی در او هست» چگونه می‌توان این نه‌انی را میان ظرف و مظهر و علت و معلول تصور کرد. مگر لازمه ابتدایی تصور صدور معلول از علت، وجود سنخیت متناسب میان آنها نیست؟ چنانچه خداوند به هیچ شی‌ای از اشیا تناسب، همانندی و شباهتی ندارد، چگونه می‌توان اشیا را در او تصور کرد؟

حضور اشیا در وجود او با علم او به اشیا دو مقوله متفاوت اند. آنچه یکپارچگی واجب الوجود را با مادیات ثابت می‌کند، عبارت بعدی اوست: «اشیا از او بیرون آمده و فوران کرده است». یعنی اشیا پیش از این در

وجود او مطوی و بهینه بودند که بیرون آمدند. چگونه او غیر اشیاست یا ایجادگر آنان که همیشه و در ازل موجودات با خداوند بوده اند؟

۲- جوشش از چشمه سار وحدت محض چگونه صورت گرفت؟ آری! با یک تصویر کلی مبهم و برفک دار می‌توان فهمید که چیزی پدید آمد، اما چگونه پدید آمد نمی‌دانیم! چنانچه بُرد خرد را شما همین اندازه بدانید، برای خودتان چه بسا قانع کننده باشد اما برای آنان که خرد خود را به این کلی گوییها نمی‌تواند اقناع کند و یا جایگزین برتر و ابزار بالاتر در دست دارد، چه راهکاری دارید؟

۳- ترتیب مراتب هستی در نگاه ارسطو بسیار گنگ ارائه شده است. اصل

حلقه پیوند میان خداوند و گیتی به نام عقل شمرده می شود اما چگونه همین سه مرتبه پدید آمده و با هم پیوند دارند؟ پاسخی از این بخش بر نمی آید. با کلی گویی نمی توان خرد ها را قانع کرد و به کیفیت اتصال مراتب هستی پی بُرد.

معلول اول از منظر بوعلی

پس از ارسطو از نظریه پردازان اصلی حکمت مَشاء به شمار می رود و در نخستین موجود آفریده شده پس از خداوند همان دیدگاه ارسطو را بسط و توسعه می دهد. افلاک ده گانه را او و دیگر حکماء مَشاء بر پایه دانش فضا شناسی بطلمیوسی تفسیر و تحلیل کرده اند و به میزان آنها عقول ده گانه را از آغاز تا پایان برمی شمارند که ما به یادآوری تمام آنها نیازی نداریم.

«بل المعلول الاول عقل محض؛ لانه صورہ لامادہ و هو اول العقول المفارقة التي عددناها... فبین انه لا يجوز ان يكون المعلول الاول صورہ مادیه اصلاً و لا ان يكون مادہ اظهر. فوجب ان يكون المعلول الاول صورہ غیر مادہ اصلاً بل عقلاً و انت تعلم ان ههنا عقولاً و نفوساً مفارقة

کثیره...»^(۱)

نخستین موجود در نظام آفریش عقل است، آن هم صورت و محدوده محض معنا دارد و هیچ گونه عناصر نخستین تشکیل دهنده بنام ماده در وجود او راه ندارد؛ زیرا این سلسله با وجود ماده و صورت تداوم می یافت و محال عقلی لازم

ص: ۶۶

می آمد. پس معلول اول مرکب از ماده و صورت نیست یک اصل و صورت تنها هم که دارد، مادی نیست که مجرد صرف است. پس از این موجود صرف هستی؛ دیگر موجودات از بالا تا پایین دارای عقول ده گانه و افلاک ده گانه اند که از فلک اولی آغاز و به فلک عنصری پایان می پذیرد.

بررسی «معلول اول» بوعلی

۱- ترتیب عقول و افلاک هایی که آنان تصویر کرده بودند؛ امروز با پیشرفت نسبی دانش فضاشناسی همگی باطل شده اند. نه تنها هیئت های قدیم که هیئت های جدید نیز روز به روز باطل می شوند. چنانچه میان ترتیب افلاکها و عقول پیوند و تناسب ذاتی وجود داشته باشد، با بطلان یکی بطلان دیگری قطعی است. اگر میان آنها هیچ نوع تناسب و سنخیت کاملی وجود ندارد، چگونه عقول منحصر به ده تا می شود و مراتب بیشتر یا کمتر ندارد؟ همانگونه که برخی از آنها در مراتب هستی عقول بیشتری ثابت کرده اند. میان خود آنها در مراتب هستی اختلاف وجود دارد پس چینیس هستی بر اساس حکمت مشاء نمی تواند صحت داشته باشد.

۲- حکماء اشراق بر پایه یافته های عقلانی خود بر دیدگاه صدور فیض مشائیان نقد زده اند و خط بطلان کشیده اند:

«فصل: فی کیفیت صدور اکثره عن الواحد الاحد و ترتیبها و بیان انّ ما ذهب الیه المشاؤون فی ذلک لیس

بمستقیم. فقدم الثانی علی الاول. و قال: النور الاقرب ای العقل الاول؛ لما حصل منه برزخ هو الفلک الاعلی و نور

مجرد، هو العقل الثانی... و من هذا النور المجرد، نور مجرد آخر هو العقل الثالث و برزخ هو فلک الثوابت فاذا اخذ هکذا ای علی هذا الترتیب علی ما یقولہ المشاؤون و هو: ان یحصل من کل عقل عقل آخر و فلک الی ان یحصل تسعه افلاک و العالم العنصری». (۱)

حکماء اشراق دیگر پس از تبیین صادر نخست، نظریه افلاک و عقول عشره یافته و دستآمد فکری حکمت مشاء را باطل و غیر متقن می شمارند: «... و هذا و ان کان مشهوراً فهو (نقد) غیر متیقن». (۲)

ناپختگی، کژ راه و یافته های ناقص این حکمت در ترتیب و چینش نظام هستی برای ما آشکار می شود. چنانچه اشراق برمشا را بر پایه مبنای آن دو برگردانیم تالی فاسدش بدتر از این خواهد بود.

۳- چنانچه برون آمدن معلول نخست را از علت العلل واقعی و موجود عینی ندانیم و آن را به علم پروردگار تعبیر نماییم، در آن صورت فعل او با علم او یکسان خواهد بود، حقیقتی که هیچ خردمندی آن را نمی پذیرد.

آری! ذات بعلاوه صفات و به اضافه فعل در احدیت یکسان است اما نه در مرتبه تحلیل عقلانی و ایجاد آفرینش. اینکه خداوند به نخستین موجود پیش از آفریده شدنش علم داشت تردیدی نیست اما اینکه چگونه او را آفرید؟ مقوله دیگری غیر از علم است.

ص: ۶۸

۱- حکمه الاشراق / ۳۴۲.

۲- همان / ۳۱۸.

بدین سان نظر برخی در پرده ابهام قرار می گیرد آنجا که می گوید:

«راه ایجاد و افاضه خداوند آن نیست که چیزی از ذات مفیض و علت ایجاد شئی جدا شود، یا به ذات معلول فیاض ملحق گردد بلکه راه آن این است که هنگامی که علم جاعل فیاض به این که چه چیزی از ممکنات، منتظر وجودند و صلاحیت دریافت فیض در نظام خیر و احسن را دارند، بر حسب این علم و اراده ناشی از آن، در متن واقع، ذات آن منبعث و محقق می گردد و از فیاضیت و فعالیت او موجود و امری هم سخن با هویت و ماهیت او صادر می شود».^(۱)

وانگهی، پیش از آفرینش چگونه «چیزی از ممکنات منتظر وجود هستند و صلاحیت دریافت فیض در نظام خیر و احسن را دارند؟» در حالی که قبل از علت العلل چیزی وجود ندارد. اگر قایل شدیم چیزی هست با خدا یا متصل به او پس واجب الوجود و واحد محض بودن چه تفسیری

بر می تابد؟ بنابراین هیچ گریز گاهی در توجیه صدور فیض برای ما نیست. یا قایل باشیم که موجودات در درون خدا گرد آمده و با او یا بیرون از او بوده و پراکنده شده اند، آنگاه که فیض صادر شده است. یا آنکه قایل باشیم که یکی بوده و هیچ چیزی با او نبوده پس از آن و با اراده و اهداف ویژه او موجودات را آفریده است. این که ازلیت منحصر به پروردگار نباشد و تمامی موجودات ازلی باشد یا برخی از آنها، ازلیت محض

ص: ۶۹

واحد و صرف، خود به خود باطل می شود و نیازی به ترتیب هستی نیست چنین نقدی پیش از آنکه بر بوعلی و افراد نظیر میرداماد وارد باشد، بر ارسطو وارد است.

۲- حکمت اشراق:

اشاره

اگر در حکمت اشراق، چنانچه قایل به اختلاف تعبیر با حکمت مِشَاء نباشیم و مفاهیم موجود را که در یکی عقل و در دیگری نور مجرد واحد تعریف شده است ژرف بنگریم، تفاوت میان نگرش آنها در نخستین صادر برای ما آشکار خواهد شد. چنانچه اشراق نیز عقل اول را نخستین موجود بدانند با مِشَاء و صادر نخست که آنها گفته اند تفاوتی مسلکی چشم گیری ندارند. یعنی در اصل معول اول به نام عقل، هر دو متفق اند. تنها در کسب و یافته های حکمت تفاوت هایی دارند.

مِشَاء بر اساس عقل محض برای کشف واقع پای می فشرد و اشراق برای نیل به حقایق فیض و انداختن نور از جانب خداوند برای راهیابی به واقعیت در قلب واقعیت گرا اصل می شمردند. آنها قایل به تفاوت در ابزار می شود. آیا تفاوت وسیله، تفاوت هدف را در پی خواهد داشت یا نه؟ به تعبیر دیگر آنچه با عقل تنها به دست می آید عین همان چیزی است که با نور هدایت و افاضه شده الهی به دست می آید یا مغایرت دارند؟ یا آنچه با نور قلب و آمیخته با عقلانیت به دست می آید با آن دو تفاوت ندارد؟ بهمین دلیل مقصد و دستآمد های هر سه هرگز یکسان نیست؛ زیرا شعاع و قلمرو کار آیی این ابزار با یکدیگر تفاوت جوهری و آشکارا دارد. دوربین عکاسی با دوربین فیلمبرداری با تلسکوپ هابل با عکس برداری های فضا و هوا و زمین هرگز یکسان نیستند؛ در اصل نمایانند، همگی واحد اند اما در میزان و وسعت نمایانند تفاوت های جوهری دارند.

روشنایی ریزی و شفافیت عکسها با یکدیگر اصلاً قابل مقایسه نیست. از این رو باید پذیرفت که اختلاف در ابزار معرفتی، دستآمد و حد و حجم معرفت را تعیین می کند و میزان کیفی و کمی آن را برای ما آشکار می سازد.

همین که مشاء با عقل صرف حرکت کرده اند، از علمای تجربیون افسانه سرایان بسیار به هدف نزدیکتر شدند اما تمامی ابعاد و زوایای هدف را بازگو نکرده اند؛ زیرا وسیله معرفتی آنها بیش از این جواب نمی داد اما حکمت اشراق چه با نور تنها یا آمیخته با عقل به مرتبه ای جلوتر از مشاء رسیدند و حقایق بیشتری برای ما آشکار کردند و آن کشف وجود نخستین با قید نور بود:

«فاول ما يحصل منه نور مجرد واحد، هو المسمى عند بعض الاوائل بالعنصر الاول... و عند المشائين بعقل

الكل...»^(۱)

در این بخش و بخشهای دیگر اشراقیان با صراحت کامل و تمام به اینکه موجود اول نور مجرد واحد است اشاره می کنند و تمایز نور را با نورهای برآمده از آن بر می شمارد و همین گونه نور اول را با نور پرداز نخست مقایسه می کند:

«در واقع شعاعی که از نورالانوار بر نور اول افاضه شده کاملترین فیض است از فیض که اولی به دومی افاضه می کند و می دهد؛ زیرا فیض دهنده و فیض گیرنده در نخستین موجود شدیدترین فعلیت و تمام ترین قابلیت را نسبت به دومی داراست. بدین سان، ثابت شد که نخستین

ص: ۷۱

نور که از نور الانوار تابیده، درخشیده و برون آمده یکی بیش نیست و آن نور نزدیکترین و بزرگترین نور شمرده می شود». (۱)

بنابراین ماهیت، چستی و کیفیت نور با عقل بسیار متفاوت است. نور افاضه ای و نور پرداز، کانون نور و منور لازم دارد آن هم در اختیار فرد نیست که هر زمان بخواهد از آن مدد گیرد. بر خلاف عقل که در نهاد انسان همیشه وجود دارد و می تواند همواره از آن مدد گیرد.

آری! چنانچه نور مَلکه درونی گردد در آن صورت خود فرد معنی نخواهد داشت و جز نور پرداز و شعاع نور انسان هرگز خود را در پرتو افشانی نوری نمی بیند و نمی تواند بنگرد؛ زیرا شعاع نور به حد و اندازه ای شدید است که تمام اشیا را در کام خود فرو می برد و هر چه غیر او باشد، می بلعد. اشعه ایکس و گاما و... را امروز بعنوان نور مادی شاهدیم و قدرت غیر قابل تصور آن را می دانیم. نور مجرد که به مراتب بالاتر، شدیدتر، روشن تر و تابناک تر از انوار مادی

هستند. بنابراین هرگز میان خرد و نور این همانی صددرصد وجود ندارد؛ جایی که نور عملاً وارد می شود و نفوذ می کند، خرد بدان راه ندارد.

صحت «عقل» یا «نور»

در برخی از موارد در حکمت اشراق از نخستین موجود به نام «عقل» یاد شده است:

«فأول صادر منه تعالی جوهر عقلی سَمَاه بعض الحکما

ص: ۷۲

۱- همان.

عقل الكل و العنصر الاول. و هو اعظم ما يمكن و اشرفه...» (۱)

در جای دیگر از همین مجموعه با صراحت کامل اولین معلول را نه نور که عقل می نامند:

«فيجب ان يكون الذي يحصل منه بغير واسطه جوهرأ و مجردأ عن المادة من جميع الوجوه و هو العقل. ثم

العقل هو المعلول الاول لايحوز ان يحصل منه جسم» (۲)

چنانچه حکماء مشاء نیز دستاورد عقل و نور را یکسان ارزیابی کنند پس ایراد آنها به مشائیان معنی ندارد همانگونه که پیشتر از این یادآوری شد. اگر عقل نخستین صادر باشد چه با نور و چه با عقل اختلافی در میان نیست. در حالی که چنین چیزی امکان ندارد.

راه جمع آن این گونه است: نخست شیخ اشراق به پیروی از مشاء حرکت کرده و به تبع آنها چنین سخنی را بر زبان رانده است اما پس از دریافت فیض و درخشیدن نور علم در قلب یک مرتبه ترقی علمی کرده و به مراتب بالاتر دست یافته است. بنابراین باید تاریخ تألیف مجموعه مصنفات را به ویژه این قسمت را پیشتر از تدوین حکمه الاشراق دانست که در پی آن این نحله بوجود آمده و به نام حکمت اشراق معروف شده است.

ص: ۷۳

۱- مجموعه مصنفات شیخ اشراق / ۱ / ۶۱.

۲- همان / ۴۵۰

با این وجود می توان گفت: نظریات بدوی آنها تقلیدی بوده و باطل اما نظریات آخری پخته تر و دقیق تر و ریزبین تر. از این رو عده ای که نظر مشاء و اشراق را در صادر نخست یکسان می دانند خالی از کاستی نیست:

«بر مبنای فلسفی مشاء، اشراق و حکمت متعالیه صادر نخست بهر گونه وصف شود موجود حقیقی است ولی بر مبنای وحدت شخصی وجود، فیض منبسط تنها مظهر و مجلای نخست خداوند است و اطلاق وجود و موجود بر آن جز به مجاز نیست. در حکمت مشاء و اشراق صادر نخست، عقل اول است که مغایر با دیگر عقول و سایر موجودات تام است و غیر از مستکفیات و نواقص است».^(۱)

بررسی حکمت اشراق:

۱- اگر معتقد باشیم حکمت روز به روز از سطح به عمق، از وسیله به هدف، از کلی گویی به جزئیات، از ابهام به ریز بینی و شفاف گویی حرکت کرده است، اشراق بر مشاء برتری و تفوق فهم فلسفی دارد؛ زیرا افزون بر فعالیت عقلانی از شهود باطنی برای رسیدن به حقیقت مدد گرفته است. با این وجود هرگز به ظرافت و ریزبینی عرفان نرسیده است، چه رسد به داده های ناب و حیانی.

۲- اگر عقل اول را محور و دستآمد این نحله در شناخت موجود اول بپذیریم، آنگاه تفاوتی میان حکمت مشاء و اشراق نیست نه در تمامی موارد بلکه

ص: ۷۴

در این موضوع نخستین موجود. برخی با طرح اصالت وجود و تشخیص مراتب قائل اند می توان میان تمامی نظر حکماء جمع کرد و اختلاف جزئی آنها را نادیده انگاشت:

«بر مبنای تشکیک در مراتب وجود مجموع فیض دارای یک وحدت حقیقی است و آن شی واحد همان فروغ رخ ساقی است که در جام های متکثر، حیات ظاهر می شود... آن فروغ واحد نظیر رشته تسبیح است که در همه مراتب تسبیح حضور دارد و چون آن فیض امر واحد و بسیط است، در مراتب مختلف، تجزی و انقسام نمی پذیرد و با همه مراتب بدون آنکه به حدود رنگ مرتبه ای متصف گردد، همراهی می کند و همراهی او با مراتب به شکل مخالفت نیست چه اینکه مغایرت و امتیاز او از مراتب نیز به شکل عزلت و مباینت نیست.» (۱)

۳- آیا برآستی رها کردن داده های گنجینه دانش غیبی و شهودی و دست یازیدن به یافته های هر چند خوب دیگران پیش از فهم و تدوین گزاره های دینی با خرد انسانی سازگاری دارد؟ مگر خرد و فطرت ابزار معرفتی ما را به برترین جایگاه و پیشرفته ترین ابزارهای کشف حقیقت رهنمون نیست؟ پس چه کسی برتر و داناتر و... از متن داده های وحیانی در خلقت نوری است؟ مرز میان عصمت و گناه، دانش ذاتی و کسی، همیشگی و آنی و... تا کجاست؟

۳- حکمت متعالیه

از حکمت متعالیه که پس از استواری حکمت مشاء و شکل گیری اشراق، تدوین، بسط و تعمیق یافته در صادر نخست توقع می رود نوآوری های بیشتری داشته باشد و این مطالب پیچیده و مهم را از حالت

ص: ۷۵

خامی بیرون کشیده به شکل پخته تر، دقیق تر، برای حقیقت جویان عرضه کنند. همانگونه که اشراقیان یک پله بالاتر از مشائیان به آن سوی افلاک قد کشیده و تا نیمه های قله معرفت را فتح کردند. حکمت صدرایی از دستآمد های بی شمار و نکته سنجی های هر دو نحله برای دست یابی به کشف حقیقت نخستین باید مدد گرفته باشد همانگونه که نحله های پیشین میراث بر دیگر افکار و اندیشه ها فلسفی بود و در فرهنگ سازی، فرهنگ بانی و فرهنگ گذاری حکمت، تأثیر ژرف و گسترده داشتند.

باور و برداشت بسیاری از شارحان، مترجمان و پیروان یافته های ملا صدرا بر این پایه استوار است که وی نخستین فرهیخته ای بود که یافته های عقلانی، شهود قلبی و داده های وحیانی را بهم آمیخت و از برهان و عرفان و قرآن برای دست یابی به حقیقت مدد جست. بدین سان، انتظار واقع بینانه و علمی می رود که در مورد نخستین معلول وی نباید پیرو پیشینیان باشد که خود دیدگاه نو، پخته، فراگیر و عمیق در این موضوع داشته باشد.

وی می نویسد:

«... اول ما نشأ من الوجود الواجبی الذی لا وصف له و لا نعت له... هو الوجود المطلق... هو الموجود المنبسط الذی یقال له العما و مرتبه الجمع و حقیقه الحقائق و حضره احدیه الجمع و قد یسمى بحضره الواحدیه» (۱)

وی با توجه به مبادی خود در باب تشکیک مراتب وجودی در مباحث تعلیمی و رسمی از عقل بعنوان صادر اول یاد کرده اما در

ص: ۷۶

نهایت وجود منبسط را به عنوان اولین صادر از حق تعالی معرفی کرده است. (۱)

برای تبیین بیشتر نظر صدرايي، تقسیمات کلی وجود بر مبنای شهود عرفانی ضرورت دوسویه دارد: هم در حکمت متعالیه هم در عرفان. با شناخت جایگاه صادر نخست در این تقسیم به ماهیت آن می توان بیشتر پی برد و میزان نوآوری یا سخن تکراری صدرا الدین شیرازی را سنجش نمود.

عرفا سه تقسیم برای «وجود» طرح کرده اند:

۱- مقام احدیت: ذات واجب به این اعتبار بدون نسبت ها، اضافات، تعیین، مفهوم ها، کثرت ها و... در نظر گرفته می شود. اعتباری که به کنه ذات، پنهانی ترین وجود پنهان و منزله از تمامی حیثیت ها و تقید های اوصاف و... تعلق می گیرد. وجود صرف که نه متعلق به غیر است و نه مقید، همان هویت غیبیه یا غیب الغیوب و وجه ربّی محض.

۲- مقام واحدیت: اعتبار ذات به سمت و جهت ظهور ذات نه کنه ذات به سوی انبساط و گستره ذات نه خفا و گنجینه ذات. که مرحله تجلی ذات به صفات و افعال یا مرتبه اسم اعظم و جامع «الله» که در برگیرنده تمامی اسماء و صفات و اعیان است، نوعی سریان خاص از بالا تا پایین. البته سریان مجهول الکنه یا وجه خَلقی یا وجه فعلی.

۳- مقام فیاضیت: وجود متعلق به غیر خودش تجلی و مقید به قید خاص از قیود های، ماهوی و مقرون به ماهیت های مخصوص مانند عقول، نفوس، اجسام. (۲)

ص: ۷۷

۱- فیض و فاعلیت وجودی / ۲۰۲.

۲- الحکمه المتعالیه / ۲ / ۲۷ و تمهید القواعد / ۲۷۲.

با این توضیح می توان گفت:

«صادر نخست همان وجود مطلق منبسط است و آن وجود مطلق در هر مرتبه با هستی قرین می شود و اولین ماهیتی که از آن انتزاع می شود همان ماهیت عقلانی است که از آن به عقل اول یاد می شود و در تنزلات بعدی ماهیات دیگر از آن دریافت می شود و از هر ماهیت نقص وامکان مختص به آن فهمیده می شود»^(۱)

آری! در حکمت متعالیه و عرفان نظری صادر نخست که فیض منبسط نامیده می شود، همه مراتب آفرینش را شامل می شود و در هر مرتبه با تعیین خاصی که ماهیت نامیده می شود، همراهی می کند»^(۲)

از مجموع آنچه یاد شد، نظر حکمت متعالیه در واقع همان دیدگاه عرفاست نه چیز جدید. با این تفاوت که عرفا به حقیقت محمد | نیز اشاره دارند اما ملاصدرا تنها به همان وجود منبسط بسنده نموده است.

ج- فیض نخست در عرفان

اشاره

عرفا بالاتر از حکام از کثرت گذر کرده و به وحدت رسیده اند. آنها با کشف درونی و اشراق معنوی سیمای نخستین حقیقت آشکار شده حق تعالی را برای ما به تصویر کشیده اند. پویندگان راه دل، با همت بلند، اندیشه سبز و خرد پولادین از مرز انحصار عقلانیت عبور کرده و به ابزار معرفتی جدید و متناسب با موضوع

ص: ۷۸

۱- رحیق مختوم / ۱۰ / ۷۶ و ۷۳.

۲- همان.

برای کشف نور تلاش کرده اند و به حقیقت نور تاریکی های روح را روشنایی بخشیده اند.

بی تردید قلب با نور پرداز بیش از خرد سخنیت دارد. ظرافتها و باریک بینی های زیبا شناختی در شهود درونی بیشتر از یافته های عقلانی به چشم می خورد. از این رو، موجود نخستین که عرفا پرده از سیمایش بر می دارد با آنچه عقل معرفی می کند، تفاوت های اساسی دارند. عرفا همگی از ابهام و کلی گویی بیرون آمده حقیقت محمدیه | را نخستین موجود پس از پروردگار می دانند. ابن عربی معتقد است:

«انما کانت حکمته فردیه لانه اکمل موجود فی هذا النوع الانسانی و لهذا بدی به الامر و ختم به. فکان نبیاً و آدم بین الماء و الطین. ثم کان بنشأته العنصریه خاتم النبیین».(۱)

خوارزمی می نویسد:

«سبب اختصاص کلمه محمدیه به حکمت فردیه آنست که رسول ما متعین به اول تعینات است که ذات احدیت بدان تعین متعین گشته است پیش از هر تعینی که بدان متعین شده است، از تعینات غیر متناهی ... پس جناب او | شامل جمیع تعینات است. لاجرم او واحد فرد است در وجود که او را نظیر نیست. چه چیزی تعینی در مرتبه مساوی تعین او

ص: ۷۹

نیست و بالاتر از مرتبه او نیست... پس فردیت مطلق او راست و از برای شمول او هر یقین (یقین نامیده می شود.) او | مظهر
«اسم الله» و الله اسم اعظم است که جامع همه اسما و صفات است...»(۱)

با صراحت کامل عرفا نور وجودی حضرت خاتم را نخستین موجود می دانند؛ حقیقتی که هرگز حکمت بدان اشاره نکرده
است:

در ادامه شارح فصوص می نویسد:

«اول آنچه فردیت بدان حاصل می شود غیر عین ثابه او نیست. چه اول آنچه فائض شد به «فیض اقدس» از اعیان عین ثابه
اوست. و اول آنچه وجود یافت به «فیض مقدس» در خارج از اکوان روح مقدس اوست. کما قال | : «اول ما خلق الله تعالی
نوری».»(۲)

برخی از عرفای دیگر نیز در نخستین آفریده شده به همین شهود دست یازیده اند:

«ثم ان الذات با اعتبار اتصافها بالوحده الحقیقه، تقتضی تعیناً یسمى باصطلاح القوم بالتعین الاول تاره و بالحقیقه المحمدیه |
اخری».

ص: ۸۰

۱- شرح فصوص الحکم خوارزمی / ۱۰۶۵.

۲- همان / ۱۰۶۶

همین یقین است که اقتضا تجلی ذات را می طلبد. بنابراین تعین این جا همان توجه ذات از کنه غیب است که هویت همان ذات به شمار می رود و اینکه محدودیت برای حضرت احاطه و تناهی وجود ندارد. همین ظهور و تجلی اول است که از آن به نسبت علمیه تعریف شده است» (۱)

عرفاء با ریزینی و تیزنگری به حقایق دست یازیده اند که پیش از آنان کسی هرگز از آن حقایق آگاهی نداشتند.

از آنجا که تمام توجه و تمرکز اندیشه خود را به توحید را به توحید متمرکز کرده بودند از کثرت بی خبرند:

«عرفاء بلند مرتبه چون نظرشان به وحدت و عدم شهود کثرت بوده اند، هیچ گاه به تعینات جهان چه عالم مُلک یا ملکوت، ناسوت یا جبروت نگاهی نمی انداختند. آنها تعینات را وجود مطلق می دیدند و عوالم هر عالمی می خواهد باشد، اعتبار یا خیال تصور کرده اند همانگونه که خود گفته بودند: جهان نزد آزادگان خیال اندر خیال است» (۲)

برخلاف اندیشه، رویکرد و فرضیه حکماء که به کثرت و حفظ مراتب وجود از عالم غیب و شهود و ترتیب اسباب و مسببات و عوالم بالا- و پایین نظر داشتند، ناگزیر حق به جانب، به حساب می آیند که قایل به صدور عقل مجرد و سپس نفس و دیگر مراتب کثرات باشند؛ زیرا مقام مشیت مطلقه کثرت بردار نیست. کثرت در

ص: ۸۱

۱- تمهید القواعد / ۲۷۲.

۲- مصباح الهدایه الی الخلافه و الولایه / ۶۶.

مراتب پایین تر از آن تحقق می پذیرد که همان مقام تعینات باشد. پس مشیت الهی به لحاظ ذوب بودنش در ذات احدیت و فنا آن در کبریای سرمدی، کثرتی و حکمی ندارد تا در شأن او گفته شود که آیا او صادر شده است یا نشده است. (۱)

حقیقت محمدیه (ص) :

به چند نمونه دیگر از یافته های عرفا در کیفیت تجلی نور اول توجه کنید:

«حق سبحان از آن جهت که وجودش یکتا است، بیش از یکی از او صادر نشده است؛ زیرا محال است که یکتا از آن جهت که یکتا شمرده می شود بیش از یکی را آشکار سازد و ایجاد کند. آن یکی که ایجاد شده نزد ما، همان وجود عامی است که به اعیان موجودات و کنه وجود آنها افزوده شده است. چه آنهایی که جامه وجود پوشیده اند و چه آن هایی که هنوز لباس هستی پوشیده اند ولی علم پیشین خداوند به آنها تعلق گرفته است.» (۲)

اگر چه عده ای در برخی از موارد با صراحت به وجود نخستین نور محمد | اشاره نکرده اند اما همگی به این مهم عقیده دارند:

«فالولایه الاحمدیه الاحدیة الجمیعه مظهر الاسم الاحدی الجمعی و سائر الاولیا مظاهر ولایته و محالّ تجلیاته کما

ان النبوات کلها مظاهر نبوته و کل دعوته دعوه الیه بل

ص: ۸۲

۱- رساله النصوص / ۷۴ و مصباح الهدایه / ۶۵.

۲- تعلیقه علی شرح فصوص الحکم / ۴۱.

دعوتہ. فکما ان لا تجلی ازلاً و ابدأً الا التجلی با الاسم الاعظم و هو المحيط المطلق الازلی و الابدی کذالك لا نبوه و لا ولايه و لا- امامه الا- نبوته و ولايته و امامته و سائر الاسما رشحات الاسم الاعظم و تجلياته الجلالیه. و سائر الاعیان رشحات العین الاحمدی و تجلیات نوره الجمالی و الجلالی و اللطفی و القهری. فالله تعالی هو هو المطلق و هو صلی الله علیه و آله الولی المطلق». (۱)

برخی دیگر از عرفا نور مطلق اهل بیت علیهم السلام را بصورت نمادین یادآوری کرده اند توجه کنید:

«تجلی شهودی همان آشکار شدن و نمایاندن وجود است که «النور» می نامند و آن ظهور حق است بصورت اسما خودش در اکوان که مظاهر آن اسما هستند. این ظهور همان نفس الرحمان است که بواسطه آن تمامی موجودات و هستی وجود یافته اند». (۲)

بنابراین تمامی عارفان بر این عقیده اند که حقیقت محمدیه | نخستین موجود آفریده شده پس از وجود ذاتی خداوند به شمار می آید.

نقد فلسفه و عرفان

۱- فردی که پی کشف حقیقت می دود می اندیشد و درنگ می کند، هرگز به

ص: ۸۳

۱- همان.

۲- الاصطلاحات / ۱۱۸ و مصباح الهدایه / ۶۵.

دانش های خود و معلومات به دست آمده و موجود خویش بسنده نمی کند. ناگزیر در هر زمینه ای که می خواهد به عمق، زوایا و گستره مطلب برسد، آراء دیگران را هم به عنوان شاهد، دلیل، مؤید و

مخالف و... می نگرد، نقد می کند یا می پذیرد.

در موضوع پیچیده و اسرار آمیز نخستین خلقت، خرد، وجدان و عاطفه انسانی فرمان می دهد که تمامی یافته ها، گفته ها و نوشته های دیگران را گرد آورد، مطالعه کرد و آنگاه با یافته های خود میان شان داوری نمود. از همین جاست که تفاوت یک دانشمند با یک فرهیخته معین می شود.

اولی تنها به رشته خود متکی، دلخوش و مغرور است و خرسند. گمان می کند تنها ابزار کشف حقیقت در دست اوست و دیگران همگی باید نان خور او باشند. در کشف حقایق نه تنها مسیر های دیگری را نمی پذیرد، نمی داند و قبول ندارد که غیر از رشته خاص خود گپی گفتنی برای دیگران قایل نیست.

دومی افزون بر دانش خود از بینش یافته های دیگران مدد می گیرد، وزن و مقدار سنگینی و سبکی و ارزش هر دانش را می داند و هرگز به دانش ویژه خود متکی نیست. چنین فردی با یافته های خرد تمامی انسانها شریک است و محصول هر یک را بخوبی می شناسد. آیا حکما و عرفا نه تمامی شان برخی از آنها نمی توانستند نیم نگاهی به روایات اهل البیت علیهم السلام در این موضوع پیچیده بیندازند؟! یا با سبک و مبنای آنها سازگاری نداشت؟ سبک هدف است یا وسیله کشف حقیقت؟!

۲- مگر می توان با کلی گویی و ارائه نمودار مبهم و خشک تمامی خرد ها را قانع کرد؟ و به یک نور تنها بسنده نمود؟ و حقایق پیچیده آغاز آفرینش را پایان یافته و فهمیده شده تلقی کرد؟

۳- آیا سخنان اهل بیت علیهم السلام در این موضوع از سخن عارفان و حکیمان گنگ تر و بی معنا تر است؟! یا اینکه هر سخنی که روان، گویا، شیوا و معانی بلند داشت و نهاده می شود؟! باید عبارت های گنگ، پیچیده و معانی فرودست

صادر اولی فلسفه و حکمت باشد؟

۴- آیا عمق، گستره و ابعاد معانی خلقت نوری اهل بیت علیهم السلام به اندازه معانی صادر نخست فلسفه و عرفان نیست؟!

ص: ۸۵

فصل سوم: داده های وحیانی از آغاز خلقت نوری

اشاره

ص: ۸۷

مراد از داده های وحیانی مجموعه احادیث و روایاتی است که از ائمه معصومین علیهم السلام برای ما نقل شده است. نه آیات قرآن که با تأویل پیشوایان بر این موضوع دلالت دارند. با این تفاوت که در آیات لفظ و معنا هر دو از جانب پروردگار به قلب پیامبر | افکنده شده است ولی در احادیث معنا و مفهومی از جانب خداوند به اهل البیت علیهم السلام داده شده نه لفظ و ساختار جملات که خود آنها برای انتقال معنی برگزیده اند. در هر صورت معنا و محتوای تمامی روایات در این موضوع همان اشعه های تابناک و زلال وحیانی است که از آن سوی افلاک بر قلب پاک پیشوایان نازل شده است تا پرده از اسرار عالم غیب بردارد و کیفیت و چگونگی نخستین آفرینش را برای ما باز گو کند و از مراحل و مراتب این موضوع و چگونگی شکل گیری تمام هستی تصویر روشن و کاملی ارائه دهد. حقیقتی که ادراک و قوای درونی بشر از کشف تمامی زوایای پیدا و پنهانش نا توان است. چنانچه در یافته های انسانی بدان اشاره رفت. به نمونه هایی از تورات و انجیل که بوی خلقت نوری از آنها به مشام می رسد، در آغاز اشاره می شود و سپس به اصل منابع تکیه می شود.

۱- خلقت نوری در عهدین:

تشخیص میزان حد و حجم تحریفات عهدین مطلبی است که بعهد

کارشناس و متخصص آن گذارده شده و تنها او از عهده اش بر می آید که در چه موارد و کجاها این دو کتاب تحریف شده و میزان تحریف تا چه اندازه بوده و کجاهای تورات و انجیل در واقع همان متن اصلی است که دست نا خورده مانده است.

در موضوع آغاز خلقت نوری اهل بیت علیهم السلام از تورات تنها کلمه «روشنایی» را می توان قرینه ای برای یادآوری این امر پذیرفت نه دیگر مباحث آن را. یکی هم واژه «گفتن را»

که هر دو در احادیث ما بصورت گسترده نقل شده است:

«در ابتدا خدا آسمانها و زمین را آفرید و زمین تهی و بائر بود و تاریکی بر روی لجه و روح خدا سطح آبها را فرو گرفت و خدا گفت روشنایی بشود و روشنایی شد و خدا روشنایی را دید که نیکوست و خدا روشنایی را از تاریکی جدا ساخت و خدا روشنایی را «روز» نامید و تاریکی را «شب» نامید و شام بود صبح بود روز اول» (۱)

در انجیل قرائن بی شماری وجود دارد که خلقت نوریه اهل البیت علیهم السلام در آن گنجانده شده بود و چه بسا با صراحت نام ائمه علیهم السلام هم نقل شده باشد. اما آنچه می تواند برای ما برترین گواه به حساب آید، متن زیر است:

«در ابتدا کلمه بود و کلمه نزد خدا بود و کلمه خدا بود. همان در ابتدا نزد خدا بود. همه چیز بواسطه او آفریده شد و بغیر از او چیزی از موجودات وجود نیافت. در او حیات

ص: ۹۰

بود و حیات نور انسان بود و نور در تاریکی می درخشید و تاریکی آن را در نیافت. شخصی از جانب خدا فرستاده شد که اسمش یحیی بود. او برای شهادت آمد تا بر نور شهادت دهد تا همه بوسیله او ایمان آورند. او آن نور نبود بلکه آمد تا بر نور شهادت دهد. آن نور حقیقتی بود که هر انسان را منور می گرداند و در جهان آمدنی بود. او در جهان بود و جهان بواسطه او آفریده شد و جهان او را شناخت ... و کلمه جسم گردید و میان ما ساکن شد. پر از فیض و راستی...» (۱۱)

۲- قرائن واژگان بر موضوع:

پیش از یاد آوری قرائن خلقت نوریّه در عهدین، ضروری بودن متن اصلی و حدیثی که ما بر پایه آن اعتقاد به این موضوع داریم و فرضیه اصلی پژوهش ما به شمار می رود یاد آوری شود تا گمان تبدیل به یقین گردد نه آنکه با گمان به یقین برسیم:

«عن ابی حمزه الثمالی عن ابی جعفر الباقر علیه السلام قال: قال امیر المومنین علیه السلام: ان الله تبارک و تعالی احد واحد تفرد فی وحدانیته. ثم تکلم بکلمه فصارت نوراً. ثم خلق من ذلك النور محمداً | و خلقنی و ذریتی منه. ثم تکلم بکلمه فصارت روحاً. فاسکنه الله فی ذلك النور. و اسکنه فی ابداننا. فنحن روح الله و کلماته. و بنا احتجب عن

ص: ۹۱

خلقه. فما زلنا في ظله خضراً، حيث لا شمس ولا قمر ولا ليل ولا نهار ولا عين تطرف. نعبده و نقدسه ونسبحه قبل ان يخلق الخلق» (۱۱).

۱- چنانچه فقره «سپس خداوند به کلمه ای سخن راند و آن سخن راندن نور گردید». را کنار «در ابتدا کلمه بود و کلمه نزد خدا بود و کلمه خدا بود». قرار دهیم با اندک تفاوت ریشه خلقت نوریه اهل البیت علیهم السلام را می توانیم به دست آوریم.

۲- فقره های بعدی انجیل کاملاً این همانی و یک سویی معنایی را تأیید می کند: «همان در ابتدا نزد خدا بود.» با تکه بعدی روایت «پس از آن نور، نور وجودی محمد | را آفرید.» تناسب معنوی کامل دارد. هر دو فقره گویای این حقیقت اند که نخستین موجود آفریده شده نزدیک ترین موجود به پروردگار به شمار می آید ولی در مصداق اندکی مغایرت دارد که با اصل فعل الهی در روایت آن هم حل شدنی است؛ زیرا کلمه گفتن را چنانچه فعل خداوند معنی کنیم در واقع همان می شود که در انجیل آمده است: «هر چیز بواسطه او آفریده شد.» با روایت دیگری سازوار است: «هنگامیکه خداوند بلند مرتبه اراده کرد که مخلوقاتش را بیافریند؛ در آغاز مرا شکاف و از آن عرش را آفرید...»

۳- پس از اثبات تقدم وجودی نور اهل البیت علیهم السلام و میزان نزدیکی آنها به پروردگار، واسطه بودن آنها در فیض رسانی به دیگر موجودات از این فقره ها استفاده می شود. نخست نور ائمه علیهم السلام فیض و پرتو نور عظمت الهی را دریافت

ص: ۹۲

کردند، هضم نمودند و چشیدند سپس کانال و مجرای فیض رسانی خداوند به دیگر مراتب وجود قرار گرفتند.

۴- «در او حیات بود و حیات نور انسان بود. و نور در تاریکی می درخشد.» این فقره از انجیل یوحنا با اصل این روایت سازگاری دارد: «نه خورشیدی بود و نه ماهی و نه شبی بود و نه روزی بود...» همگی گویای اصل وجود نورانی پیشوایان معصوم هستند آنگاه که جز آنها هیچ موجودی وجود نداشت و همه جا تاریکی بود. روشنایی آنها موجد و علت پدید آمدن سایر مراتب هستی گردید.

۵- «او آن نور نبود بلکه آمد تا بر نور شهادت دهد.»

پس از آنکه آمدن یحیی پیامبر را از جانب خداوند عنوان می کند آمدن خود او را تنها برای گواهی نور وجودی اهل البیت علیهم السلام عنوان می کند. یعنی آمدن پیامبران پیش از حضرت محمد | همگی مقصد و هدف اصلی خلقت

نبود؛ زیرا تمامی آنها برای گواهی دادن و تأیید رسالت پس از خود فرستاده شدند. به تعبیر دیگر آمدن تمامی انبیا طریقت داشت ولی آمدن پیامبر خاتم | موضوعیت. چنانچه موضوعی نباشد مسیر بدان بی معنا خواهد بود.

۶- روایات دیگری وجود دارد که این حقیقت را به خوبی آشکار می سازد:

«قال الصادق علیه السلام سئل النبی | این کنت و آدم فی الجنة؟ قال: کنت فی صلبه و هبط بی الی الارض فی صلبه.

و رکت السفینه فی صلب اُبی نوح و قذف بی فی النار صلب اُبی ابراهیم. لم یلتقط لی ابوان علی سفاح...» (۱)

این پرسش بیانگر شیوع خلقت نوری ائمه علیهم السلام میان پیروان آنهاست. چنانچه اصل تقدم وجودی ائمه مطرح نبود و فضای ذهن و اندیشه پیروان آنها بدان آشنایی نداشت، چنین پرسشی از ذهن شان نمی تراوید. خود پرسش و نوع و ماهیت آن از حقیقت مسلم و تأیید شده پیش از دیگر مسایل برای ما خبر می دهد. چنانچه این مهم مطرح نبود، تقدم عنصری آدم در بهشت بر پیامبر خدا | امری روشن و حقیقت پذیرفته ای به شمار می رفت. کسی مدعی نیست جسم عنصری پیامبر | پیش از آدم علیه السلام آفریده شده است. پس وراى این خلقت فیزیکی و مطلب آشکار، خلقت نوری و موضوع پنهانی وجود داشته تا آنها اینگونه از آن پرسش کرده اند و پاسخ کاملی دریافتند.

بنابراین وجود نوری پیامبر | و تقدم آن بر تمامی انسانها بویژه پیامبران | حقیقت پذیرفته ای در این روایت به شمار می آید.

۷- چیزی که انجیل نیز بدان اشاره دارد و آمدن یحیی را نه برای خودش که برای معرفی و گواهی فرد پیش از خود می داند. او برای ارشاد آمد تا بر نور شهادت دهد. تا همه بوسیله او ایمان آورند». بسیار با صراحت و رسا بیانگر خلقت نوری ائمه علیهم السلام است و جای ابهام جز در تطبیق مصداق برای ما باقی نمی گذارد.

بافزونی روایاتی که در دست داریم. مصداق آن چه در انجیل آمده است بی تردید حقیقت محمدیه | و علویه علیه السلام اند نه افراد دیگر. چنانچه نور پیامبر | نبود آدم توانایی فرود در زمین را نداشت و نوح توان ساختن و پیمودن بر کشتی را و ابراهیم

ص: ۹۴

شکبایی و تحمل شعله های آتش را. تمامی آنها با درونمایه و جوهره محمدیه | آمد تا بر نور وجود او گواهی دهند. «فکان نبیا و آدم بین الماء و الطین».(۱)

۳- اصل زیر بنای موضوع:

چنانچه حادثه ای پیش از تاریخ عرفی رخ داده باشد، به هر اندازه که بیشتر تصور شود باز هم آغاز آن به ذهن نیاید و این مهم باید یک ایجاد شونده داشته باشد و یک ایجاد کننده و یک ایجاد. طی این عمل نخستین وجود نوری با نور پردازی نورالانوار پدید آید یا عین همان نور افاضه شده باشد که از نور الانوار به او رسیده است. در این صورت هیچ ناظر، تماشاگر و بیننده دیگری نباشد، چه کسی می تواند از این رویداد خبر دهد؟

چنانچه جز آفریدگار آفریدن و آفریده شده موجود دیگری در میان باشد اصل فرضیه ما در این پژوهش باطل و بی معنی خواهد شد. آنگاه باید نخستین ها را از میان آنها برگزید و تا به نخستین نرسیم عقلانیت، سرگردان و وجدان ما نا آرام خواهد ماند. آیا جز حادثه آفرین یا آفریده شدگان چه کسی و منبعی می تواند خوب، صحیح، همه جانبه و کامل از ریز و درشت و خرد و کلان حادثه با تمام جزئیاتش خبر دهد؟ و اصلا چنین امری شدنی است؟

اگر دو طرف جریان یا یکی از آنها نخواهد از این راز پشت پرده کسی با خبر شود و اخبار آن به بیرون و دیگران، بنابر مصالحی سرایت نکند، آیا با گذشت قرنهای بی شمار

می توان از این رویداد چیزی فهمید، درک کرد و معرفت

ص: ۹۵

به دست آورد؟ برای فهم و درک دیگران از آن رویداد سخن گفت و انتقال داد؟ صدور نخستین نور در واقع مصداق عینی و بارز همین اصل مسلم به شمار می رود. تسری اخبار خلقت نوری ائمه علیهم السلام یا از کانال وحی مستقیم با پیامبران علیهم السلام صورت گرفته باشد یا از طریق اهل البیت علیهم السلام، نور پرداز یا نورپذیر، خالق یا مخلوق، فیاض یا مستفیض، واجب یا ممکن ذات یا اسما...

نگاه های صرف انسانی در فصل پیش یادآوری شد و میزان گمراهی و بیراهه رفتن و سرگردانی خرد انسانی برای افراد منصف جای تردید باقی نگذاشت. برخی به افسانه سرایی روی آوردند و آن گونه که خود می خواستند جامه زیبا بر اندام خلقت پوشاندند. حکیمان و عارفان به افاضه پروردگار یا راهنمایی های پیامبران علیهم السلام گمنام به چاره جویی نخستین موجود پرداختند. چنانچه دستآمد مهم دارند باید از این راستا ارزیابی و تحلیل شوند. اصل اقتباس دانش بشری از یکدیگر و رویش جوانه های آن در گلستان انبیا و اولیا حقیقت انکار ناپذیر تاریخی به شمار می رود. فربهی دانش و گسترش آن در واقع معلول همین علت است.

این مهم بدان معنی نیست که بشر چشمه سار اندیشه و عقلانیت خود را بخشکاند و چیزی برای تحلیل عقلانی برای او در دین جایی نگذارده باشد. هرگز! زیرا دین تبیین و تحلیل و انسجام و دریافت ریزه کاری ها و نوآوری و ابتکار تمام جزئیات را به خرد بشری واگذار نموده است؛ خردی که خود یکی از داده های الهی و حجت و پیامبر | درونی به شمار می آید. از این رو، خبر دادن از نخستین خلقت، کیفیت، مراحل و احکام آن ناگزیر به داده های وحیانی مرتبط می شود نه یافته های عقلانی که همگی به بیراهه رفته اند.

جایگاه و منزلت موضوع بگونه ای است که بُرد خرد در آنجا امکان ندارد همانگونه که در بهشت و جهنم و... امکان داوری عقلی وجود ندارد. خرد و یافته هایش اندازه، چهار

چوب و دایره مشخصی دارد که هرگز خارج از آن حدود نمی تواند حکم صادر کند حتی در محدوده قلمرو خود نیز احکامی که صادر می نماید چه بسا با ابهام و کلی گویی همراه می شود که قانع کننده وجدان نیست. همانگونه که در فصل قبل یادآوری شد، به اندازه وجود، خداوند و فراخنای خلقت داده های وحیانی گسترده و ژرفنا دارد و همزمان با خلقت چنین داده های همراه و همسو بوده اند. از این رو، تنها تکیه گاه در این موضوع داده هایی وحیانی است.

۴- خلقت نوری در احادیث شیعه و سنی

۱- برخی از موضوعات و مطالب در احادیث و روایات طرح شده اند که در احادیث اهل البیت علیهم السلام گاهی ویژه مذهب شیعه پنداشته می شود و برادران اهل سنت مطالب آن را در احادیث خود منعکس نکرده اند اما برخی از موضوعات و مسایل ویژه و اختصاصی شیعه را اگر چه آنها قبول ندارند و بدان پایبندی عملی نشان نمی دهند اما در منابع خود احادیث مربوط به آن حقیقت را نقل کرده اند.

خلقت نوریه پیشوایان شیعه حقیقتی است که افزون بر اجماع شیعه، برادران اهل سنت نیز احادیث آن را در منابع اولیه، معتبر و گوناگون یادآوری و ثبت کرده اند.

پیش از ورود به دیگر زاویه های موضوع نمونه هایی از احادیث در منابع اهل سنت را نقل می کنیم نه با تمامی اسناد و سلسله حدیث که بیرون از چهارچوب مقاله است بلکه تنها به ذکر متن حدیث بسنده می شود.

حديث اول:

«عن سلمان قال: سمعت حبيبي رسول الله | يقول: كنت انا و علي نوراً بين يدي الله عزّوجلّ قبل ان يخلق الله آدم بأربعه عشر الف عام...».(١)

حديث دوم:

«...قال رسول الله | خلقت انا و علي بن ابي طالب من نورواحد».(٢)

حديث سوم:

«... عن سلمان قال: سمعت رسول الله | يقول: كنت انا و علي نوراً بين يدي الله مطيعا، يسبح ذالك النور و يقده سه قبل ان يخلق آدم بأربعه عشر الف عام...».(٣)

حديث چهارم:

«... عن سلمان قال: سمعت حبيبي محمداً | يقول: كنت انا و علي نوراً بين يدي الله عزّوجلّ يسبح الله ذلك النور و

ص: ٩٨

١- فضائل الصحابه / ٢ / ٦٦٣ / ح ١١٣٠.

٢- كفايه الطالب / ٣١٦ و تذكره الخواص / ٥١.

٣- همان ؛ رياض النضره / ٣ / ١٠٣.

يقدمه قبل ان يخلق الله آدم بالف عام. فلما خلق الله آدم، ركب ذلك النور في صلبه فلم يزل في شى واحد حتى افترقنا في صلب عبد المطلب: ففي النبوه و في على الخلفه». (١)

حديث پنجم:

«... عن ابن عباس قال: سمعت رسول الله صلى الله عليه و سلم يقول: لعلى صلواه الله عليه: خلقت انا و انت من نور الله». (٢)

حديث ششم:

«... عن سلمان الفارسي رضى الله عنه قال: سمعت رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم يقول: خلقت انا و على بن ابي طالب من نور الله عن يمين العرش، نسبح الله و نقدمه من قبل ان يخلق الله عزوجل آدم بأربعه عشر ألف سنه... واشتق الله تعالى لنا من اسمائه اسماً:

فالله عزوجل محموداً و انا محمد | و الله الاعلى و اخى على و الله الفاطر وابنتى فاطمه و الله محسن و ابنائى الحسن و الحسين و كان اسمى فى الرساله و نبوه و كان اسمه فى الخلفه و الشجاعه. و انا رسول الله و على ولى الله». (٣)

ص: ٩٩

١- مناقب، مغازلى / ١٢٠ ؛ فردوس الاخبار / ٢ / ١٧٨.

٢- فرائد السمطين / ١ / ٤١.

٣- همان.

«... قال رسول الله | كنت انا و علي نوراً بين يدي الله تعالى من قبل ان يخلق آدم بأربعه عشر ألف عام. فلما خلق الله آدم سلك ذلك النور في صلبه» (۱)

ما برای نمونه برخی از احادیث برادران اهل سنت را از منابع خوشان در موضوع خلقت نوریه اهل البیت علیهم السلام ارائه نمودیم. برخی دیگر بیشتر از این اعداد را در کتابهای خود گرد آورده اند و فضائل اهل البیت علیهم السلام را بی شمار دانسته اند با این وجود کماکان به مسیر خود ادامه می دهند!

۲- احادیثی که شیعه در منابع معتبر، قدیمی و دسته اول خود گرد آورده بسیار فراوان و گسترده تر و جامع تر از روایات برادران اهل سنت در موضوع خلقت نوریه اهل البیت علیهم السلام است. برای نمونه چند حدیث یادآوری می شود و بحث گسترده به فصل های بعدی موکول می گردد.

(۱) ح ۱

«عن ابی عبدالله علیه السلام قال: ان لله كان اذ لا كان، فخلق الكان و المكان و خلق نور الانوار الذی نورت منه الانوار و اجری فیه من نوره الذی نورت منه الانوار و هو النور الذی خلق منه محمداً و علیاً فلم یزالا نورین اولین، اذ لا شی کون قلبهما، فلم یزالا یجریان طاهرین

ص: ۱۰۰

مطهرين في الاصلاب الطاهره، حتى افترقنا في اطهر الطاهرين في عبدالله و أبي طالب ؑ». ((١))

(١٢) ح ٢ «قال رسول الله |: كنت أنا و علي عن يمين العرش نسبح الله قبل ان يخلق آدم بألفى عام». ((٢)) (١٣) ح ٣ «قال رسول الله |: مكتوب على باب الجنة؛ لا اله الا الله محمد رسول الله علي اخو رسول الله، قبل ان يخلق الله السموات و الارض بألف عام». ((٣))

(١٤) ح ٤ «قال رسول الله |: ان الله عزوجل؛ خلق الارواح قبل الاجساد بألفى عام و علقها بالعرش و امرها بالتسليم على و الطاعة لى. و كان اول من سلم على و اطاعنى من الرجال، روح على بن ابى طالب عليه السلام». ((٤))

ص: ١٠١

١- اصول كافى / ١ / ٤٤١.

٢- امالى، طوسى / م ٧ / ح ٩ / ص ١٨٣.

٣- امالى، صدوق / م ١٨ / ح ٢.

٤- امالى، مفيد / ١٣٢ / ح ٦

بر پایه منابع نزدیک به نقل رویدادهای تاریخی، فقهی، کلامی و... از زبان اهل البیت علیهم السلام خلقت نوریه با انبوه روایات جای هیچ تردیدی را برای انسان پژوهشگر نمی گذارد. با این وجود، همان گونه که بسیاری از بزرگان تصریح کرده اند، فهم، دریافت و هضم معانی بلند موضوع تاریخ خلقت

نوریه ائمه علیهم السلام بر خردها سنگین و دشوار است.

«و الاخبار فی ذلک مستفیضه آوردت اکثرها فی الكتاب الکبیر. لکن فهما صعب علی العقول. و الاولی الایمان بها مجملاً ورد علمهم علیه السلام» (۱)

بجز مجلسی دیگران هم نزدیک بهمین مضمون در این موضوع اشاراتی دارند که برای اختصار از یادآوری آنها پرهیز می شود. بهمین دلیل آنها وارد شدن از بحث در این موضوع را برای خردهای ناتوان، کوتاه، تاریک و باثر منع کرده اند.

مناسب ترین راهکار که این فرهیخته گان در رویا رویی با این گونه موضوعات بویژه خلقت نوریه ائمه علیهم السلام ارائه می کنند، ایمان آوردن و پذیرش قلبی آنهاست، بصورت اجمالی و واگذاری فهم آن به اهل البیت علیهم السلام و دانش بی شمار و ژرفنای آنان. همین امر برای برخی از افراد بهترین و مناسب ترین دستور معنوی و سلوک اخلاقی به شمار می رود.

بی تردید اشکال در این گونه موضوعات و باز داشتن بزرگان از وارد شدن

ص: ۱۰۲

در این حوزه ها به دلیل «مَنْ قال» و «ما قال» نیست بلکه از ناحیه «منقول الیه» و «ان قلت» و «قلت» بی مورد و مادی گرا است. چه آنکه گفته اند:

کار پاکان قیاس از خود مگیر گرچه باشد در نوشتن شیر شیر انبیاء را مثل خود پنداشتند زین جهت آنها همه گمراه شدند در هر صورت منع برای افرادی که بدون پیش فرض و با تعبد و تأمل برای فهم این کلمات نورانی وارد متن می گردد، هرگز صادر نشده است.

بدین سان، با محور قرار دادن اصل کلمات و واژگان نور، تفسیر خلقت نوریه امروز سزاوار است که واجب شمرده می شود.

جهت بررسی سندی خلقت نوریه

اشاره

از آنجا که فرضیه های پژوهش ما بر پایه احادیث ائمه علیهم السلام استوار است؛ ضرورت جدی و اساسی دارد که در اصل روایات و زاویه های گوناگون آن بیشتر درنگ و رزیم و تا رسیدن به متن خلقت نوریه شکیبایی کنیم چه آنکه گفته اند: مهلتی باید تا خون شیر شد. نخست به بحث سندی آنگاه دلالتی حدیث نوریه می توان پرداخت و اسناد آن را به انواع زیر برشمرد:

۱- تنوع اسنادی

۱- احادیث معتبر خلقت نوریه: احادیثی که در فقره هایی از زیارت جامعه کبیره نقل شده است. اسناد و رجال این زیارت در نهایت به حجیت و اعتبار می رسد و گرفتن مضمون روایات و اصل آن برای استفاده در تمامی موضوعات بی هیچ تردیدی صحت دارد.

(۱۴) در فقره از آن زیارت می خوانیم: «خلقکم الله انوارا فجعلکم بعرضه محدقین حتی مَنْ علینا بکم.» یا در فقره دیگر آن می خوانیم «بکم فتح الله و بکم یختم...» (۱)

ص: ۱۰۳

۱- فقره ای از زیارت جامعه.

(۱۵)-۲- احادیث صحیح- برخی از اسناد و رجال این احادیث به صحیح باز می گردد مانند

این حدیث:

«محمد بن یحیی، عن احمد بن محمد، عن الحجال، عن العماد، عن ابی عبد الله علیه السلام و ذکر رسول الله | فقال: قال: امیر المومنین علیه السلام: ما برالله نسمة خيراً من نسمة محمد |». (۱)

اگرچه متن آن بصورت کنایی به خلقت نوریه اشاره دارد اما اسناد آن صحیح است. «نسمه» به هر دارنده روحی می گوید اما به پیامبر | گفته شده برای آنکه او اشرف از غیر خودش قرار دارد. او از تمامی مخلوقات اشرف است (و تقدم وجودی دارد) حتی از ملائکه ها، بهمین جهت گفته اند:

«والاشرف من الاشرف من الشئ اشرف من ذلك الشئ ايضاً». (۲)

بنابراین معنای حدیث به تقدم وجودی حضرت محمد | بصورت کنایی اشاره دارد نه صریح.

(۱۶)-۳- حدیث ضعیف:

«احمد بن ادريس: عن الحسين بن عبدالله، عن محمد بن عيسى (چه سعد باشد یا عبید) و محمد بن عبدالله، عن علی

ص: ۱۰۴

۱- اصول کافی / ۱ / ۴۳۹.

۲- شرح اصول کافی، مازندرانی / ۵ / ۷ ذیل حدیث.

بن حدید، عن مرآزم، عن ابی عبدالله علیه السلام قال: قال الله تبارک و تعالی: یا محمد انی خلقتک و علیاً نوراً یعنی روحاً بلا بدن قبل ان اخلق سماواتی وارضی وعرشی و بحرئ...» (۱)

در مورد احمد بن ادریس قمی بحثی نیست که او فرد راستگو، پیرو اهل البیت علیهم السلام و شیعه دوازده امامی بوده است. وی از فقیهانی است که روایات بی شمار نقل کرده و روایاتش همگی صحیح است. تنها علی بن حدید را گفته اند فطحی مذهب و فرد ضعیف بوده است. (۲)

(۱۷)۴- روایت مجهول:

«احمد، عن الحسین، عن محمد بن عبدالله، عن محمد بن الفضیل، عن ابی حمزه قال: سمعت ابا جعفر علیه السلام یقول: اوحی الله تعالی الی محمد | انی خلقتک و لم تک شیئاً و نفخت فیک من روحی کرامه منی اکرمتک...» (۳)

(۱۸)۵- حدیث مرفوع:

«قال رسول الله | اول ما خلق الله تعالی نوری...» (۴)

ص: ۱۰۵

۱- اصول کافی / ۱ / ۴۴۱ و بحار الانوار / ۱۵ / ۱۸.

۲- معجم الرجال الحدیث / ۷ / ۱۴ و / ۱۸ / ۹۰.

۳- اصول کافی / ۱ / ۴۲۲.

۴- عوالی اللئالی / ۴ / ۹۹.

بر همین اساس تمامی روایات سلسله اسناد یکسان ندارند؛ برخی در حلقه زنجیره سندشان فردی ضعیف و قوی، شیعه و سنی کنار هم قرار گرفته است؛ برخی دیگر تمامی افراد از اتقان و راستگویی و عدالت بهره ورنند. برخی ضعیف مشهور اند و بیشتر افراد سند از قوت نقل و کردار میانه برخوردار نیستند. همانگونه که برخی دیگر به مستفیض بودن اخبار خلقت نوریه عقیده دارند. (۱۱) بنابراین جا دارد بحث دیگری در این قسمت عنوان شود و آن این است که جبران کاستی سند چگونه با قوت متن صورت می گیرد؟

۲- جبران ضعف سند با قوت متن:

چنانچه بزودی اشاره می رود، سند تنها جنبه طریقت نسبت به متن را دار است نه موضوعیت. با این وجود اگرچه برخی از احادیث خلقت نوریه اهل البیت علیهم السلام با ضعف اسناد فراوان روبروست اما معانی بلند متن که جهت دیگر فهم حدیث و میزان کشف، به صدور از معصوم علیه السلام است، می تواند به آسانی این کاستی و خلاء را پر کند. چنانچه علمای ما و فقیهان بزرگ همواره در استنباط حکم شرعی خود از روایات ضعیف السند به علو متن آن استدلال کرده اند.

یکی از بزرگان در شرح حدیثی با محتوای بلند خلقت نوریه اهل البیت علیهم السلام می نگارد:

«اگرچه این حدیث ضعف سندی دارد برای اینکه افراد ضعیفی مانند سهل بن زیاد و مفضل بن صالح و غیر آنها در طریق نقل روایت آمده است اما این سستی اسناد هرگز به

ص: ۱۰۶

صحت متن و مضمون آن ضرر نمی زند؛ زیرا با برهان عقلی معانی آن پخته شده، قوام گرفته، تکمیل شده و قوت گرفته است. همین گونه است بسیاری دیگر از احادیث وارد شده در اصول معارف دینی (بویژه خلقت نوریه) و مسایل توحید و مانند آن» (۱).

۳- شهرت خلقت نوریه:

همانگونه که یادآوری شد، میان بیشتر علمای شیعه و سنی خلقت نوریه اهل البیت علیهم السلام شهرت بسزایی دارد. کسی از شیعه چنانچه سخنی داشته باشد در اصل موضوع نیست در کیفیت و چگونگی موضوع است و ماهیت این شهرت به گونه ای است که ما را از اثبات آن با دلیل و بیان سندش بی نیاز ساخته است. بی هیچ معارض و انکار این زیارت نزد تمام شیعیان پذیرفته تلقی می شود و همه قبول دارند. کسی هرگز آن را رد نکرده است. با این متن این زیارت معانی بلند غریب و فرامادی دارد و اسرار دشوار و شگفت آوری را در بر گرفته است. حقایقی که در بیرون از این زیارت شریف چه بسا دیگران آنها را منکر شوند. حتی دو نفر در این زیارت اختلاف نکرده اند و همگی صحت و اعتبار آن را پذیرفته اند. (۲)

این زیارت را صدوق در «الفقیه» (۳) و شیخ در «التهدیب» (۴) نقل کرده اند.

ص: ۱۰۷

۱- شرح کافی صدر/ ۱/ ۲۲۰

۲- شرح الزیارة الجامعه الکبیره / ۱ / ۲۸.

۳- من لایحضره الفقیه / ۲ / ۳۶۰.

۴- تهذیب الاحکام / ۶ / ۷۷.

برخی از فرازهای زیارت جامعه به خلقت نوریه اشاره دارد که کل حدیث شامل جز آن قطعاً می شود.

۴- نقد نگاه ذاتی و موضوعی به اسناد :

یکی از مقدمات رایج برای استنباط احکام شرعی فقهی، بحث سندی روایات منقول از معصومان علیهم السلام است. بر این اساس روایات را... دسته بندی می کنند و برای هر یک از این دسته ها جایگاه خاص و کاربرد ویژه قایل هستند... روشن است که اصل این بحث، موضوعیت و ارزش ذاتی ندارد بلکه طریقت دارد و ارزش آن به این است که راهی برای اطمینان به صدور حدیث از معصوم علیه السلام است. از این رو گفته اند: از هر راهی که این اطمینان حاصل شود کفایت می کند. خواه به عدالت راوی باشد یا به وثاقت وی، به علو متن روایات باشد یا به عملی کردن فقها به متن و اسناد با آن در مقام استدلال یا هر راه دیگر. به همین دلیل تصریح کرده اند که اگر متن روایت بگونه ای بود که صدور آن از

غیر معصوم ممکن نبود... می توان به صدور آن از حجت بالغه الهی مطمئن شد». (۱)

چنانچه تکنولوژی امروزی آواهای پخش شده در فضا را از هزار و چند سال پیش گرد آورد و صدای افراد چه گمنام یا مشهور شناسایی شود، آیا باز هم ما نیازی به راوی و جرح و تعدیل آن داریم؟ یا اگر نوشته ای از هزار سال پیش به دست رسد که دست نویس شده یکی از امامان معصوم علیهم السلام باشد، باز هم دنبال راوی می رویم یا به آن متن عمل می کنیم؟ تمامی این مطالب باز گو کننده یک حقیقت است و آن اینکه

ص: ۱۰۸

سند روایت ابزار طریقی به متن و معنای سخنان برآمده از چشمه سار و حیانت معصومین علیهم السلام است نه آنکه خود موضوعیت برای بررسی ذاتی را دارا باشد. بر فرض تمامی اسناد روایات خلقت نوریه ائمه علیهم السلام ضعیف، مجهول و ضعیف مشهور می بود، باز هم مانع از مطالعه، باز نگری و معنی یابی این موضوع نیست چنانچه راهی دیگری به وصول قطعی این احادیث از معصومین علیهم السلام در دست داریم و آن علو متن است.

انواع دلالت روایات

۱- صریح: بیش از نود و پنج درصد از اخبار مربوط به این موضوع صریح الدلاله هستند. و از آغاز حدیث تا حلقه های میانی و سپس پایانش همگی یک معنای روشن و آشکار دارند و جز یک معنی و مراد از آن به دست نمی آید. هر اندازه در فقره های آن و صدر و ذیل آن ژرف نگری بیشتر صورت می گیرد به همان میزان مدلول، صراحت و قوت بیشتر می گیرد و دیگر معانی احتمالی آن کاهش می یابد:

«قال ابن عباس: انا كنا عند رسول الله | فأقبل علي بن ابي طالب عليه السلام فلما رآه النبي | تبسم في وجهه وقال: مرحباً بمن خلقه الله قبل آدم بأربعين ألف عام. فقلت: يا رسول الله أكان الابن قبل الاب؟ قال: نعم. ان الله تعالى خلقني و خلق علياً قبل ان يخلق آدم بهذه المده. خلق نوراً فقسمه نصفين فخلقني من نصفه و خلق علياً من النصف الاخر. قبل الاشيا كلها. ثم خلق الاشيا فكانت مظلمه فنورها من نوري و نور علي...» (۱)

ص: ۱۰۹

اگر نگوییم همگی، بیشترین نوع احادیث خلقت نوریه را همین احادیث با صراحت معنی تشکیل می دهد و دیگر احادیث آمار بسیار اندک و ناچیزی در برابر این گروه از اخبار دارد. این طیف کم، بیشتر از جانب برادران اهل سنت نقل شده و میان علمای شیعه تعداد آنها کمتر از احادیثی هستند که دیگران آورده اند.

۲- ظهور: تعداد کمی از اخبار خلقت نوریه ظهور در آفرینش نور وجودی اهل البیت علیهم السلام پیش از عالم هستی دارند. به این حدیث توجه کنید:

«عن ابن عباس قال: سمعت رسول الله | يقول: ليله الاسرى بي الى السماء دخلت الجنة فرأيت نوراً ضرب و جهى. فقلت لجبرئيل: ما هذا النور الذى رأيت. قال: يا محمد ليس هذا نور الشمس و لا نور القمر و لكن جارية من جوارى على بن ابى طالب عليه السلام اطلعت من قصورها فنظر اليك و ضحكت. فهذا النور خرج من فيها و هى تدور فى الجنة الى ان يدخلها على امير المؤمنين» (۱)

دو احتمال در معنی خلقت نوریه از آن وجود دارد: یکی اینکه نور علمی امیر المومنین علیه السلام باشد و پیش از او در بهشت ذخیره و انباشته برای واپسین روز آن حضرت باشد که خودش با کردار شایسته پیش فرستاده است. دیگری اینست که نور حضرت پیش از آفرینش در بهشت بوده و بالاتر از آن بهشت با نور فرزندش پدید آمده و آفریده شده است.

ص: ۱۱۰

بنابراین نمی توان با صراحت کامل یک معنی را برگزید و همان را برای روایت پسندید اگرچه در مقام استدلال ناگزیریم تنها یک معنی که قوت بیشتر دارد، بپذیریم و آن رساندن معنی خلقت نوریه است؛ زیرا در مقام تعارض میان ظاهرالدلاله و اظهرالدلاله فقیهان دومی را بر اولی مقدم می دارند.

۳- کنایی: مانند حدیث پانزدهم که یادآوری شد، اشرف ترین مخلوقات کنایه از تقدم وجودی و رتبی نور پیامبر | بر دیگر موجودات است؛ زیرا شریف ترین، شریف ها از خود شریف برتر و جلوتر شمرده می شود. به همین دلیل صراحت به خلقت نوریه اهل البیت علیهم السلام ندارد.

مدلول قطعی:

بازیافت تنوع مدلولی روایات خلقت نوریه ما را به این حقیقت رهنمون ساخت که دلالت درونی حدیث اعم از واژگان و عبارات همگی با صراحت کامل تنها معنی از معانی محتمل ارائه می کند نه معانی دیگر را و آن معنی اینست که نور وجودی اهل البیت علیهم السلام پس از خداوند و پیش از تمامی موجودات آفریده شده است.

برخی از بزرگان معتقدند:

«در واقع احادیثی که از اصحاب وحی و تنزیل در آغاز آفرینش اهل البیت علیهم السلام و سرشت و ارواح آنها وارد شده است؛ دلالت دارد که اولین مخلوق روح رسول خدا و علی صلوات الله علیهما و ارواح آنهاست. روایات به یقین روحانیت (و نور وجودی) آنها که همان مشیت مطلقه و رحمت واسعه به تعین عقلی است، دلالت دارند. بنابراین اولین ظهور ارواح ائمه علیهم السلام است.» (۱۱)

ص: ۱۱۱

در بحث بعدی از تعدد اسما و وحدت مسمی ناگزیر سخن به میان می آید اما پیش از آن جا دارد ظهور قطعی و صراحت کامل احادیثی که عقل را مخلوق اول می داند، اشاره شود که منظور از عقل اول همان نور وجودی نبوی است نه چیز دیگر:

«ان الله خلق العقل ای ابدعه من غیر واسطه فهو المبتدع بالحقیقه دون غیره من الممكنات. لانها بتوسطه لقوله «و هو اول خلق من الروحانيين» و هم جواهر النورانیة التي وجودها غیر متعلق بالاجسام. فان كان فعلها و تصرّفها متعلقاً بالاجسام فهي نفسانیة الوجود فهي عقلیه. و الانوار العقلیه کلها حقیقه واحده. لا تفاوت بینها فی الماهیة و عوارضها بل بالشده والضعف و الکمال و النقص فی اصل النوریة و الوجود».(۱)

بنابراین در معنای روایات هیچ تردیدی نیست که همگی بر تقدم وجودی و نخستین خلقت نوری اهل البیت علیهم السلام صراحت کامل و همه جانبه دارند.

تعدد اسما و وحدت مسمی:

پس از این به تنوع نخستین نور برمی خوریم که همگی در آخر به یک معنی می انجامند اگرچه در آغاز ممکن است تضاد میان آنها به چشم آید.

مدلول و تکثر اسما را می توان به این ترتیب بر شمرد:

۱- نخستین نور «نور وجودی پیامبر خداست.»

ص: ۱۱۲

۱- شرح کافی صدار / ۱ / ۴۰۰.

۲- نخستین نور «نور محمد و علی با هم اند.»

۳- نخستین نور «نور اهل البیت علیهم السلام است. که مراد همان ۱۴ معصوم هستند.»

۴- نخستین نور نور پنج تن آل عبا است.»

۵- نخستین نور «نور دوازده امام است.»

۶- نخستین نور «عقل آفریده شده است.»

۷- نخستین نور «قلم اولین موجود است.»

۹- نخستین نور «نور اولین موجود باشد.»

۱۰- نخستین نور «آب اولین مخلوق باشد.»

تمامی فرضهای نه گانه و بیشتر از آن همگی بر پایه ای از انبوه روایات بویژه گزینه اول استوار است و هیچ یک ابداعی و فرضی نیست در واقع مستند همه آنها خود روایات ائمه اطهار علیهم السلام هستند.

دلایل قطعی یقین

۱- دلیل قطعی عقلی: در جای خود ثابت شده است که از شیء واحد جز حقیقت واحد بیرون نمی آید. با این قاعده فرض دوئیت نور محمد و علی ۸ یا دیگر اعداد در خلقت نوریه ختم مرتبت از میان می رود. وجود دو نور یا بیشتر را باید پس از خلقت تمام انوار پیش از آفرینش دیگر موجودات تصور کرده نه در عرض نور نخست. بنابراین تمام انوار دیگر بر آمده از نور نخست خواهد بود و در امتداد طول نور است نه در عرض آن.

۲- دلیل قطعی نقلی: از میان روایات که در موضوع خلقت نوریه وارد شده است، انبوه روایات بر تعیین نخستین نور حضرت محمد | دلالت دارند.

روایات دیگر را باید در مراحل بعدی خلقت نسبت به موجودات دیگر تعبیر به اولویت کرد.

همانگونه که آیات قرآن اجمال و تفصیل دارند، روایت نیز این گونه اند. اجمال روایات نسبت به اولویت نسبی میان قلم و عقل و... نظر دارد نه آنکه تمام آنها اول موجودی باشد که خداوند نخستین بار ایجاد کرد. بعد از اجمال و تفصیل می توان از راه مفهوم و مصداق میان روایات جمع کرد. چنانچه میان اصل نور به عنوان موجود اول و به عنوان مفهوم جامع و حقیقت محمدیه | و به عنوان مصداق می توان جمع کرد.

تمامی موجودات نامبرده شده همگی مصداق عینی دارند نه آنکه مفهوم صفت برای موصوف باشند.

برخی معتقدند:

«در واقع عقل نخستین صادر و آفریده شدگان است و نزدیکترین، بزرگترین و کاملترین اشرف ممکنات و دوست داشتنی ترین چیزها به خداوند و مجعولات به حق اول قرار دارد. دوّمین موجودات عقل در موجودیت به شمار می آید هر چند خداوند در واقع حقیقت دوّمی ندارد؛ زیرا وحدت او از جنس وحدت های عددی نیست. این تعبیرها مفاد روایاتی است که از پیامبر | در مورد اولیت «اول ما خلق الله العقل» یا در روایت دیگر «اول ما خلق الله نوری» و در جای دیگر «اول ما خلق الله روحی» و در حدیثی دیگر «اول ما خلق الله القلم» و دیگر حدیث به «اول ما خلق الله کروی» اشاره دارند. تمام این اوصاف (عقل - نور - روح -

ص: ۱۱۴

قلم- کروی) همگی ویژگی های شیء واحد است به اعتبارهای گوناگون. به حسب هر صفتی به اسم دیگری نام برده می شود. اگرچه اسما بی شمارند یا زیاد، اما مسمی در ذات و وجود یکتاست». (۱)

اصول باز یافتی

۱- تواتر معنوی روایات: همانگونه که پیش از این یادآوری شد، مستند انحصاری و قابل اعتماد تاریخ آفرینش نوری اهل البیت علیهم السلام انبوه روایات است که برای ما نقل کرده اند. از آنچه تا کنون درباره سند روایات گفته شد، بدون اغراق، با نگاه ژرف و همه جانبه احادیث این موضوع با قطع و یقین بی هیچ تردیدی از صنف «اخبار تواتر معنوی» به شمار می رود چه رسد به مستضیف که مجلسی بدان اشاره داشت. هر چند نتوان «تواتر لفظی» را در تمامی روایات تسری داد. برخی از روایات خلقت نوریه علاوه بر تواتر لفظی از تواتر معنوی نیز برخوردارند.

اگر چه علمای حدیث شناس در اثبات و راه های رسیدن به تواتر شیوه های گوناگون دارند اما همگی در این اصل که از تمامی اخبار یقین به صدور از معصوم حاصل شود و توافق بر کذب نفی گردد با هم متفق اند. این روایات چنین خصوصیتی را بوضوح داراست. البته نه برخی از آنها بلکه با چشم انداز کلی به اجزاء تمام روایات خلقت نوریه.

برخی از محدثان معتقدند:

«اینکه خداوند بلند مرتبه اهل البیت علیهم السلام را نورهایی از نور

ص: ۱۱۵

خودش، پیش از خلقت هرگونه آفریده اش آفرید، آشکار است (و نیازی به دلیل نیست) و احادیث بهمین مضمون (پیرامون نخستین موجودات آفریده شده) به «تواتر معنوی» وجود دارد». (۱)

برآیند مجموع احادیث نوریه از صحیح السند، ضعیف السند، معتبر السند، مجهول السند و مرفوع السند و ... همان تواتر معنوی را افاده می کند که با قطع نظر از علو متن و معانی بدیع و بی بدیل که جز از زبان اهل البیت علیهم السلام هرگز از زبان افراد دیگر نمی تواند بیرون آمده باشد.

۲- علو متن: دومین اصول بازیافتی احادیث تاریخ نخستین ائمه علیهم السلام یا تاریخ نوری آنها، معانی بلند و دقیق است که با قطع نظر از زنجیره سند به تنهایی گویای صدور از معصومین علیهم السلام است و همین امر برای استفاده در تمامی مباحث کفایت می کند اگر چه همه اسناد آن از ضعیف و مجهول تشکیل می شد.

یادآوری و نقل این گونه معانی برومند و بکر و بی بدیل از نوع نور برای آنانکه تجربه نور پذیری معنوی دارند، بسیار شیرین و فهم آن آسان است. اما برای آنکه حتی یک جرقه نوری در امتداد زندگی خود ندارند، فهم، درک و پذیرش خلقت نوریه تا حدودی دشوار و سخت است.

اهل البیت علیهم السلام در این متن، با قطع نظر از تنوع سندی آن، از جریانی برای ما خبر می دهند که جز آنان هیچ موجودی نبوده و نمی توانست باشد. تنها از خداوند و متصل با خدا سخن می گویند، از نخستین فعل او و اولین موجودش با

ص: ۱۱۶

تمام کیفیت و کمیت گزارش می دهد، همان جا که خود حاضر و ناظر بودند.

در معارف بلند شیعه گمان نمی رود از این موضوع بلندتر و اساسی تر و زیر بنایی تر وجود داشته باشد. بحث فروتر از خداوند و فراتر از تمام موجودات. نور پردازی حق، نور پذیری نور حق، آفرینش نور از آفریدگار نور و...

بنابراین مجموع متن چنانچه کنار یکدیگر چیده شوند خود به خود برای حصول یقین ما از صدور از معصوم کفایت می کند و نیازی به بررسی هیچ سندی از اسناد هیچ یک از احادیث خلقت نوریه نیست. سخن صدور نخستین موجود و شکل گیری نظام هستی از آغاز تا پایان همراه با تمام این ریزه کاری ها و بیان همه جزئیات، موضوع ساده نیست که بتوان آن را در یک لحظه برای افراد مخاطب بازگو کرد. چنانچه در احادیث خلقت نوریه همین امر را شاهدیم. برخی تمام عمر را در این مسیر سپری کرده و از تجربیات فکری فلسفی همه نوابغ و نخبه گان بهره برده اند اما باز هم گنگ و مبهم مطالبی در این موضوع نگاشته اند.

۳- همگونی با مرجع نهایی: مطالعه، بازبینی، تحلیل و ژرف نگری و همه جانبه نگری در کل نظام و ساختمان احادیث خلقت نوریه ما را به این حقیقت رهنمون می سازد

که هیچ یک از آنها به تنهایی و یا در کل سیستم، یا تک تک روایات و یا مجموع آنها با معارف بلند ظاهر و باطنی و خطوط کلی قرآن کریم در موضوع آفرینش نه تنها ریزترین ناهمگونی و ناسازگاری ندارد که با سطح و عمق آیات خلقت همسو و کاملاً هماهنگ است و دارای معانی واحد و مشترکی هستند.

آفرینش و خلقت در قرآن منحصر به پروردگار است و هرگز شریک و

همتایی در خالقیت او در هیچ موردی از آیات وجود ندارد. همین حقیقت در تاروپود تمامی احادیث تاریخ نوری اهل البیت علیهم السلام درهم تنیده شده است و از آغاز تا پایان آفرینش همگی به خداوند مرتبط و نسبت داده می شود. کوچک ترین نوع و فرودست ترین مراحل خلقت از ائمه علیهم السلام نفی شده است و هرگز به هیچ یک خلقتی را نسبت نداده اند.

آنها در کل احادیث خلقت تنها یک جایگاه دارند و آن «حلقه واسطه در فیض» بودن آنهاست که خود بصورت مستقیم نور را از خداوند دریافت می کنند سپس با دستورپروردگار آن را به دیگر مراحل هستی منتشر می سازند. بدین سان، هیچ فقره، صدی، ذیلی، میانه ای، واژه ای و آوایی از احادیث که بوی خالقیت ائمه علیهم السلام از آن به مشام آید یا با آیات و واژگان وحی تضاد و ناسازگاری داشته باشد، وجود ندارد.

قرآن در بررسی اسناد و متن روایات مرجع نهایی و داور اصلی به شمار می آید. چنانچه حدیثی از نظر سند صحیح و از نظر متن با قرآن ناسازگار باشد (بفرض محال) قطعاً به چنین روایتی نباید اعتنا کرد. همین گونه است ضعیف السند و... که اگر با چهار چوب معارف قرآن ناسازگار و یا متضاد و ناهمگون بود باید به دیوار زد؛ «فاضربه الی الجدار»! در واقع قرآن و سنت مکمل یکدیگر است و این مهم در خلقت نوریه بوضوح استفاده می شود.

۴- مقایسه آیات خلقت و روایات: برای مقایسه میان آیات خلقت و خلقت نوریه ناگزیریم یکی از احادیث را کامل بنگاریم:

«عن انس عن النبی | قال: ان الله خلقنی و خلق علیاً و فاطمه و الحسن و الحسین قبل ان یخلق آدم علیه السلام حین لاسما مبنیه و لا ارض مدحیه و لا ظلمه و لا نور و لا

شمس و لا- قمر و لا- جنه و لا- نار. فقال العباس: فكيف كان بدأ خلقكم يا رسول الله؟ فقال: يا عم! لما اراد الله ان يخلقنا تكلم بكلمه خلق منها نوراً، ثم تكلم بكلمه اخرى فخلق منها روحاً. ثم مزح النور بالروح، فخلقني و خلق علياً و فاطمه و الحسن و الحسين، فكنا نسبحه حين لا تسيح و نقدهه حين لا تقديس. فلما اراد الله تعالى ان ينشئ خلقه؛ فتق نوري، فخلق منه العرش فالعرش من نوري، و نوري من نور الله و نوري افضل من العرش ثم فتق نور أخى على، فخلق منه الملائكه فالملائكه من نور على، و نور على من نور الله و على أفضل من الملائكه. ثم فتق نور ابنتى (فاطمه) فخلق منه السماوات و الارض، فالسماوات و الارض من نور ابنتى فاطمه و نوراً و بنتى فاطمه من نور الله و ابنتى فاطمه افضل من السماوات و الارض. ثم فتق نور ولدى الحسن و خلق منه الشمس و القمر، فالشمس و القمر من نور ولدى الحسن و نور الحسن من نور الله، و الحسن افضل من الشمس و القمر. ثم فتق نور ولدى الحسين فخلق منه الجنه و الحور العين. فالجنه و الحور العين من نور ولدى الحسين و نور ولدى الحسين من نور الله و ولدى الحسين افضل من الجنه و الحور العين». (١)

ص: ١١٩

١- تأويل الآيات/ ١/ ١٣٨؛ بحار الانوار/ ١٥/ ١٠.

فاعل خلق در تمامی مراحل - چه فعل را معلوم بخوانیم یا فعل را مجهول - خود خداوند است و در تمام مراتب هستی هرگز بویی از شریک ائمه علیهم السلام در خالقیت به مشام نمی رسد. آنگاه با عمومات {الله خالق کل شی} (۱) و دیگر آیات مقایسه کنید جز هماهنگی معنوی چه چیز به دست می آید؟! از هزارها واژه یکی بوی غلو والوهیت نسبت به ائمه علیهم السلام نمی آید و نور خداوند در نهایت از همه می تابد.

نقی دروغ پردازی ها

فرض محال که محال نیست! چنانچه برخی بر این پندار و باور اند که احادیث خلقت نوری اهل البیت علیهم السلام را دوستداران یا دشمنان آنها جعل کرده اند، باید اندکی درنگ کرد و جاعل را شناسایی نمود. بر فرض جعل، جاعل با هر انگیزه که باشد یا دوستان ائمه علیهم السلام هستند یا دشمنان آنها صورت مسأله بخش سومی را بر نمی تابد مگر آنکه بجای حل، صورت مسأله را پاک کنیم. دروغ پردازان از هر دو صنف یا عالمان و دانایان هستند یا جاهلان. باز صورت سومی برایشان متصور نیست.

۱- چنانچه شایعه سازان از دشمنان دانا و عالمان مخالف اهل البیت علیهم السلام باشند باید گفت: هرگز در تاریخ چنین حقایقی دیده نشده است. دانشمندان دنیا طلب توان دیدن و تحمل فضائل آشکار ائمه را نداشتند چه رسد به ویژگی های ممتاز و پنهان و بلند آنان. آن هم از این گونه فضائل اسرارآمیز که ریشه ای تاریخی و... خود را بسوزانند. نفرین ائمه علیهم السلام سالها از بالای منابر و بلند گوهای مساجد در زمان خلفای اموی و مراسم درونی در دوران بنی عباس؛ برای آنکه

ص: ۱۲۰

اندک آشنایی ابتدایی با تاریخ ائمه علیهم السلام دارند، پوشیده نیست. همین طور ساخت حدیث حتی برای دیگران خلقت نوری در برابر اهل البیت علیهم السلام قایل شدن عمل تحریف شده دیگر دشمنان آگاه پیشوایان پاک بود که حافظه تاریخ آن را هرگز فراموش نخواهد کرد.

۲- تراوش و آفرینش چنین معانی بلند و راز گشایی از اسرار نخستین خلقت، از توان علمی و فکری نخبه گان نوابغ و تیز هوشانی که تمام عمر در این ره کوشیده اند، بر

نیامده و مانند این مفاهیم از آنان در دست نیست؛ چگونه سیاستمداران حرفه ای و دشمنان دانا در صدد کینه اهل البیت علیهم السلام بر آمده اند و این معانی بزرگ تر از ذهن و مفاهیم برتر از فضای تنگ، تاریک و خشک ذهن و اندیشه های بیمار خود را جعل کرده اند؟!

۳- بر فرض محال بودن عقلی و رسیدن به این حقایق، چرا آنان این مهم را به نام خود ثبت نکرده اند همانگونه که دیگر مخترعین و مکتشفین با کشف یک مسئله علمی، هزاران نوع بوق و کرنا راه می اندازند، به نام خود اختصاص داده و به ثبت می رسانند و برای خود افتخار، جاودانگی و مدال کسب می کردند. بنابراین تراوشات، جرقه ها و اکتشافات علمی خود را هیچ دانشمندی چه دوست یا دشمن حاضر نیست برای دیگری ثبت کند و نسبت دهد.

۴- آیا دشمن جز سیاکاری برای رقیب کار دیگری انجام می دهند؟ پاسخ مثبت را تنها بی خبران از جهان سیاست حرفه ای و مادی و عرفی امروز، تدارک می بینند نه مؤمنان روشن شده با نور پروردگار. جعل در جایگاههای

خاص، برای اهداف خاص سیاسی و بهره وری کیش شخصیت صورت می گیرد نه همه جا و در هر مورد.

۵- بر فرض محال نبودن جعل، چه سودی دشمن از آن می برند؟ مگر انسان جز کشاندن سود و بر طرف نمودن آسیب از خویشان هدفی دیگری هم دارد؟!

آیا تمام سود و ثمره این جعلیات مهم به جیب ائمه علیهم السلام می رود و هیچ کس دیگری از آن طرفی می بندد؟!

۶- از دشمنان بی خرد و جاهل هرگز توقع و انتظار جعل چنین احادیثی می رود؟ کدام منصف - چه دوست چه دشمن - می تواند ادعا کند که افراد نادان این سخنان را جعل و به ائمه علیهم السلام نسبت داده اند؟

۷- چنانچه جاعلی دوست دانای ائمه علیهم السلام و از فرهیخته گان به شمار آید، با نشان و منزلت آنها جعل کاری سازگاری ندارد. آنها همیشه با بدعت مبارزه کرده اند نه آنکه خود بدعت بیافرینند. ذوب شدگان ائمه علیهم السلام تنها در زنجیره روایی ائمه علیهم السلام نقش ایفا کرده اند یا بیرون از آن در تفسیر سخنان و حیاتی آنها تلاش کرده اند. آنها با تقیه اشعه های طلایی

کلمات ائمه علیهم السلام را از جان خویش عبور دادند و خانه های تاریک جان را روشن ساختند.

۸- اصل ادعا و باز گویی جعل، تهمت و شایعه سازی بدتر از خود جعل، بر فرض محال، با انگیزه های نامرئی مطرح می شود. آیا با تهمت زدن می توان دروغ بودن یک مطلب را ثابت کرد؟! چه ادعایی، دلیلی، شواهدی و قرائنی در دست دارید که احادیث خلقت نوریه را جعل می شمارید. آیا پشت این تهمت و افترا انگیزه های فراوان خائنه و صورت دشمنان کینه توز و قسم خورده اهل البیت علیهم السلام و مقدسات دینی پنهان نشده است؟ با جعلی خواندن و ضعیف شمردن روایات می خواهند فضائل بی شمار اهل البیت علیهم السلام را حذف یا نفی و حداقل کم رنگ کنند. تنها معیار برای صداقت مخالف، هنگامی ثابت می شود که بتواند یک حقیقت فرامادی را جز آنچه را اهل که البیت علیهم السلام بیان کرده اند. با عقل یا نقل یا قلب برای ما کشف و باز گو کند آنگاه صدق مطابقت با واقع او و ساختگی بودن احادیث ما آشکار خواهد شد!!!

۹- اگر برخی الوهیت و تقدس و ماورایی بودن ائمه علیهم السلام را از این احادیث نتیجه می گیرند و گرفته اند، باید گفت: با صراحت تمام احادیث خلقت نوریه، چنین ادعایی کذب محض به حساب می آید؛ زیرا آنها با اینکه نزدیکترین موجودات به پروردگار و واسطه فیض هستند، هیچ نقشی در خالقیت ندارد. اما تمامی این صفات عین افاضه اشراقیه و نور پردازی الهی اند نه چیزی خارج از آن همانگونه که خود فرموده اند:

«أنا خلق مخلوقون و انه منزه عن صفاتنا ... فانطقها بتوحیده و تمجیده... لان اول ما خلق الله عزوجل ارواحنا...» (۱)

صریح تر از این می توان سخنی برای نفی الوهیت و اثبات عبودیت ائمه علیهم السلام ارائه داد؟! افزون بر اصل خلقت خود به دست خداوند، به امکان و نیاز صددرصدی خویش به پروردگار اشاره می کنند و حتی گویایی و سخن گفتن خود را به قدرت الهی نسبت می دهند. در بقا و استمرار حیات با کلمه «انا خلق و مخلوقون» نیز خود را نیازمند حق می دانند و با ذکر «منزه عن صفاتنا» تفاوت میان خویش و حق ارائه می کنند.

۱۰- نفی نور با تجربه نوری: فوران، ریزش و جوشش نور همراه با نور پردازی و نور پذیری، نور افشانی، انعکاس نور، پرتو نور و امتداد نور را تنها

ص: ۱۲۳

کسی درک می کند که حداقل یکبار در زندگی شخصی و سیر معنوی خویشتن آن حقیقت را تجربه کرده و شیرینی آن را چشیده باشد اما افرادی که در طول عمرشان کوچک ترین جرقه نوری از ژرفنای روح شان بر نتاییده و راهرو های جان را عطر آگین نساخته اند، چگونه می تواند نور را تعریف، مراحل آن را تبیین و تفسیر، معانی بلند آن را دریابد و مراحل آن را بفهمد؟

یا فراتر از این حقیقت، با گستاخی و بی ادبی و ناشیانه سخن گفتن چنین حقایق جاری و وجود معنوی را انکار کند، نفی نماید یا سست جلوه دهد؟

بهتر است این بیمار دلان و کوتاه خردان و تاریک ضمیران به یک سفر معنوی نه درونی بلکه بیرونی برای کسب تجربه و درک بهتر نور به دیار نور یکی از آستان نورانی ائمه علیهم السلام سفر نوری کنند. نه از ساحت آنها که شایستگی نورگیری او را باید از پروردگار عاجزانه خواست که از نور پذیران او، نقد بدون نسیه، رو در رو نه با تماس تلفنی یا اینترنتی داستان نور را پرسند. پس از آن یا دگرگون شده به عناد و لجبازی شان بیشتر افزوده می شود که البته آنها گدایان آستان خود را محال است رو گردان کنند و نا امید برگردانند و کریمانه و با گذشت خویش با ما بی ادبان بیمار دل و بی خرد برخورد نکنند و با دیده مهر ننگرند! یا آنکه همان لحظه

جرقه های نور قلب ما را روشن می کند و بر کرانه روح ما خورشید معنویت نور می افشاند. این احتمال نزدیکترین گمانه زنی به ساحت قدسی و نور وجود اهل البیت علیهم السلام به شمار می رود. پس:

هی مگو ما را بدان شه بار نیست

باکریمان کارها دشوار نیست.

ص: ۱۲۴

شایسته بود تجربه نور پرداز و نور پذیری جانباز حجت الاسلام صادقی را فراروی چشمان دریاب و تیزبین شما خوانندگان می
ریختیم اما افسوس که با وضعیت پژوهش، سازگاری ندارد.

ص: ۱۲۵

فصل چهارم: نخستین نور پردازی در چینش نظام آفرینش

اشاره

ص: ۱۲۷

چگونگی پیدایش، قلمرو آفرینش و گستره جوشش نور، از نور پرداز همراه با جزئیات دیگر در این فصل تبیین، تفسیر و بررسی می شود. خلقت نور نخستین خود بخود گویای وجود پیش تر از خویش است که او را پدید آورده باشد. بهمین دلیل اصول و زیر بناهایی دارد که پیش از آن باید آشکار گردد. نخست اصول اعتقادی گرد آمده و تقطیع شده از کل روایات خلقت نوری بعنوان «هست ها» یاد آوری و سپس به تحلیل «چگونگی ها» آن پرداخته می شود.

۱ - توحید، اصل زیر بنای خلقت نوریه

«خدا بود: -هان، خداوند منزّه و بلند مرتبه یکتا بود و در یکتایی اش یگانه و بی همتا(۱) خداوند بود در حالی که بودی نبود(۲) و غیر از او هیچ نبود(۳) هرگز کسی و چیزی نبود تا مقام یکتایی او را بر طرف سازد.(۴) همیشه و پیش از همه

ص: ۱۲۹

۱- بحار الانوار/۱۵/۱۳.

۲- کافی/۱۴۱/۱.

۳- . بحار الانوار/۱۵/۲۳.

۴- کافی/۱/۱۴۲.

بود، چنانکه با او و همراهش چیزی نبود(۱)، او آغازگر بود همانگونه که پایان دهنده خواهد ماند و آشکار است، چنانکه نهان است.(۲) هر جا روکنی چهره دلربای او را می بینی(۳) او اول پیش از هر اولیت و آخر پس از هر آخریت شمرده می شود(۴) موجودیت او پیوسته پیش از هر موجود بود، همانگونه که بوجود آورنده موجودیت هر موجود است. چنانکه پس از

نابودی تمام موجودات موجودیتش استوار می ماند(۵).»

در خلقت نوریه اهل البیت علیهم السلام ازلیت، همیشگی و قدمت وجود خداوند، بعنوان اصل مسلم، قطعی، زیر بنایی و فرض واقعی و انکار ناپذیر پیش از تمام موجودات به شمار می آید. از این رو، هیچ چیزی دیگری پیش از خداوند فرض تصور وجودی ندارد. همانگونه که در کنار او چیزی وجود ندارد. با این مهم از یکسو وحدت، یکتایی و یک تویی، وحدت حقه حقیقه برای خداوند اثبات می شود و از دیگر سو، نفی شریک و قدمت و الوهیت اهل البیت علیهم السلام و هر شریک و همتای دیگر از پروردگار صورت می گیرد. افزون بر این علت العللی و واجب الوجود و مقام غیب الغیوبی تنها برای او می زیبد. چنانچه آغازگری نباشد آغازی نیست و هرگز طول و عرض هستی و فرجام آن نیز نخواهد بود و هر چیزی پوچ و بی معنا تلقی می گردد. بنابراین، صفت ازلی بودن، قدیمی بودن،

ص: ۱۳۰

۱- بحار الانوار/۵۴/ ح ۴۹.

۲- حدید/۳.

۳- بقره/۱۱۵.

۴- نهج البلاغه/ خ ۱۰۱.

۵- مهج الدعوات/ ۸۵.

علت العلل واقع شدن و آغازگر نقطه

هستی تنها زینده پروردگار است و بس.

«عن ابی الحسن الرضا علیه السلام أنه قال: إعلم علمک الله الخیر. أن الله تبارک و تعالی قدیم و القدم صفه دلت العاقل علی أنه لا شیء قبله و لا شیء معه فی دیمومیته. فقد بان لنا باقرار العمامه معجزه الصفه أنه لا شیء و لا شیء مع الله فی بقائه، لم یجز أن یكون خالقاً له، لیبینه لم یزل معه فكیف یكون خالقاً لمن لم یزل معه؟ و لو كان قبل شیء كان أول ذلك الشیء لا هذا و كان الاوّل أولى بأن یكون خالقاً للثانی» (۱)

تعیین و اولیت و یا قدمت و جاودانگی پروردگار در کلام امام رضا علیه السلام :

۱ - خداوند منزّه و بلند مرتبه همیشه و پیش از همه چیز بوده و هیچ چیز دیگر پیش از او و همراه او متصور نیست؛

۲ - پیش از خداوند موجود دیگری بوده است البته پیش از آن دیگر نمی توان موجودی را تصور یا فرض کرد؛ زیرا به تسلسل می انجامد که بطلان آن در مقام هستی و فیض رساندن آشکار است و نیازی به استدلال ندارد؛

۳ - همراه خداوند موجود دیگری بوده است و خداوند نیز در کنار او قرار داشته و تنها یکی خدا و دیگری همراه خدا چه پیرو یا شریک.

ص: ۱۳۱

نخست امام به گزینه ی اوّل استدلال می کند و آن اینکه تنها قدیمی دانستن یک حقیقت خود به خود همه فرض وجودهای دیگر پیش از قدیم را نفی می کند؛ زیرا قدیم یعنی آنکه پیش از او چیزی نباشد، حالا- اگر چیزی پیش از آن تصور شود همیشگی فرضش باطل می شود. بنابراین فرض قدمت دایر مدار دو حقیقت بیش نیست یا قدیمی هست یا نیست. اگر باشد همین ویژگی هر خردمندی را به یکتایی و جاودانگی در ماهیت و طبیعت خود به یکتایی راهنمایی می کند و نیازی به قرینه ی برونی ندارد.

گزینه ی دوّم روشن است؛ زیرا هراندازه با خرد پیش رویم ناگزیر در جای و رو به روی موجودی قدیمی باید بایستیم و گرنه زنجیره تسلسل ادامه می یابد و هستی بوجود نمی آید و این بر خلاف وجدان، عقل و حقایق بیرونی است. چنانچه به موجود پیش از خداوند برسیم همان آفریننده و خداست نه اینکه ما نام او را خدا می نهیم حقیقتی که پس از او قرار دارد مخلوق می شود.

گزینه ی دوّم، بطلان شرک است و آن این که اگر موجودی کنار خدا و مستقل باشد مستقل، پس خدا او را نیافریده یا باید از اوّل موجود ذاتی خود بخود موجود باشد که دو تا خدا می شود و آن محال و ترکیب را می رساند نه بساطت را یا این که آن دو را کسی دیگری آفریده است که به گزینه اول بر می گردد. در هر دو صورت نقش خدایی واحد نفی می گردد چیزی که، در پی اثبات آن هستیم به عکس آن می رسیم.

۲- نفی غیر خدا، اصل دیگر

اشاره

«دیگر هیچ نبود:- نه عرشی آفریده شده بود نه کرسی نه لوحی و نه قلمی نه

ص: ۱۳۲

بهشتی و نه جهنمی. (۱۱) همانگونه که نه ملائک بود و نه فرشته مقربی نه دارنده روحی بود و نه غیر آنها (۲) نه معلومی بود و نه مجهولی بود، (۳) پیش از آنکه دنیایی خلق شود و آشکار گردد (۴) و یا آخرتی معنی یابد (و استوار گردد) (۵) هنوز آسمانی بنا نشده بود و زمین نگسترده بود. نه تاریکی وجود داشت و نه روشنایی بود و نه خورشیدی (نورمی افشاند) (۶) و نه، ماهی می تابید. نه ستاره درخشانی بود و نه ستاره حرکت کننده و نه باد برانگیزاننده (۷) نه مکانی بود و نه جایی نه شبی بود نه روزی و نه هوایی (۸) نه آبی و نه دریایی (۹) نه ابری نه بارانی و نه نسیمی (۱۰) پیش از آفرینش آدم و حواء (۱۱) پیش از نوح، ابراهیم، اسماعیل، اسحاق، یعقوب، موسی، عیسی، داود، سلیمان و تمامی انبیاء (۱۲) بدون آنکه هر

ص: ۱۳۳

- ۱- معانی الاخبار/۳۰۶.
- ۲- بحار الانوار/۱۵/۴۶.
- ۳- همان/۱۵/۴۱.
- ۴- همان/۱۵/۷.
- ۵- . همان/۵۴/۴۶.
- ۶- همان/۱۵/ح ۱۱.
- ۷- همان/۴۵/۱۳۱.
- ۸- همان/۱۵/ح ۴۱.
- ۹- همان/۱۵/ح ۲۸.
- ۱۰- همان/۳/ص ۳۰۶.
- ۱۱- همان/۱۵/ح ۴۸.
- ۱۲- همان/۱۵/ح ۲۸.

آدمی پدید آید(۱) و یا هر مخلوقی دیگری آفریده شود(۲) یا گوینده در آن عالم سخن راند، پس او بود درحالی که بودی نبود(۳) نه محکمی بود نه متشابهی نه یادآوری شده ای و نه فراموش گشته ای و نه چیزی که بتوان نام شی را بر آن از اشیا نهاد. نه وقتی وجود داشت و نه هنگامه ای وجود می یافت، نه چیزی ایستاده بود و نه تکیه گاهی که بدان تکیه کرد و نه پایه ای که برای اشیا بر پاداشت». (۴)

بی تردید نگاههای چشمان نافذ، دریاب و تیزبین خواننده ارجمند به ادعایی که از آغاز پژوهش نگاشته و طرح شد، همین جا آویخته شد و کمی دلیل قانع کننده به دست آورد. نگفتم که فلسفه نمای کور و تاریک از آغاز خلقت ارائه می کند و... اما داده های وحیانی بسیار شفاف، دقیق، ریز و باریکتر از مو حقایق آغاز آفرینش را می شکافد و فراروی چشمان قرار می دهد.

پس از اثبات اصل وجود یکتا و بی همتای پروردگار، پذیرش و یکتایی وجود او هر چیز دیگری مقارن یا مقدم بر ذات یگانه و صرف وجود نایش را رد و نفی می کند؛ حتی نور نخستین اهل البیت علیهم السلام را. در واقع تمامی این نفی های بی شمار از تمام مراتب هستی چه عالم جبروت، ملکوت و ناسوت و چه ابعاد جهان مادی، ما را برای اثبات قطعی و تردید ناپذیر یک حقیقت واحد و بسیط راهنمایی می کند و آن توحید و یگانه دانستن آفریدگار است. پیامد این موضوع در نگاههای دیگر فلسفی و عرفانی یا کلامی کامل تر آشکار می شود.

ص: ۱۳۴

۱- همان / ۱۵ / ح ۱۲.

۲- همان / ۱۵ / ح ۱۳.

۳- توحید، صدوق / باب ۲ / ح ۱۷.

۴- بحار الانوار / ۵۴ / ۵۰۹.

«...عن أبي اسحق اللثی قال: لی أبو جعفر علیه السلام : یا ابراهیم إن الله تبارک و تعالی لم یزل عالماً قديماً، خلق الاشياء لا من شیء، و من زعم أن الله عزوجلّ خلق الاشياء من شیء فقد كفر، لأنه لو كان ذلك الشيء الذي خلق منه الاشياء قديماً معه فی ازلیته و هوّيته، كان ذلك أزلیاً بل خلق الله عزوجلّ الاشياء کلّها لا من شیء. فكان ممّا خلق الله عزوجلّ أرضاً طینیة ثم فجّر منها ماء عذباً زلالاً، فعرض علیه و لایتنا اهل البيت علیهم السلام فقبلها فأجرى ذلك الماء علیها سبعة أيام حتی طبّقها و عمّها نضب ذلك الماء عنها فأخذ من صفوه ذلك الطین طیناً فجعله طین الاثمه علیهم السلام ثم أخذ ثفل ذلك الطین فخلق منه شیعتنا».

(۱)

گزیده استدلال به آفرینش و ابداع و ایجاد:

۱ - اشیا پیش از آنکه بوجود آیند و آفریده شوند بوده و وجودی مطوی داشته اند اما کیفیت وجودی آنها به صورت پنهان و خفا و متراکم بوده است. خداوند تنها همین موجودات با وجود پیشین را بسط داده و چه بسا در برخی مراحل خلقت آنها را ترکیب کرده و با یک صورت و شکل دیگر ارائه نموده و مراحل هستی را چیده است.

۲ - فرض دیگر بر این حقیقت استوار است که خداوند موجودات را از

ص: ۱۳۵

هیچ آفریده است. اشیا نبودند، بود شدند. آفرینش غیر از نو ایجاد کردن چیزی که نبوده، هیچ معنی دیگری را بر نمی‌تابد.

فرض نخست ما را به شرک و ازلی بودن اشیاء دیگر نه بیرون از خدا که در درون خدا منتهی می‌کند و این همان چیز است که خدا را ناتوان جلوه می‌دهد، قدرت او را محدود می‌سازد و وجود او را مرکز تراکم کیفی همه موجودات، می‌پندارند که ابتدا در مراحل خلقت اشیا پنهانی و ازلی بودند سپس آنها از او جوشیده فوران کرده و بیرون آمده است.

فرض دوم صحیح‌ترین نظریه در خلقت به شمار می‌آید و آن اینست که پروردگار، با توانایی نامحدود و قدرت مطلق، همه موجودات را پدید آورد، آفرید و خلق کرد، موجودات که نبودند و هیچ سابقه‌ی هستی پیش از آن نداشتند.

نفی نظریه صدور:

اشاره

امام علیه السلام در پایان نمونه‌ای بسیار دقیق می‌آورد، آفرینش زمین پاک و بیرون آوردن آب از آن را که فرآیند آفرینش به حساب می‌آید.

الف - دلیل قطعی عقلی

بر اساس فرضیه‌ی نخست، باید قایل شد که اشیا در درون حق پنهان بوده و همیشه بوده اند از جمله زمین که جسم و ماده است و باید از وجود همیشگی او جوشیده باشد. در آن صورت سنخیت میان خداوند و زمین را باید با چه حلقه و واسطه‌ای در نظر گرفت؟! اما در آفرینش با حفظ حلقه‌های واسطه همگی آفریده شده به شمار می‌آیند و قدرت حق نامحدود نمی‌شود. چنانکه لازمه قطعی قول صدور محدود شدن قدرت خداوند است و قرار دادن فعل الهی را با تحلیل در چهارچوبه عقلی در یک تنگنای وجودی خاص که خداوند فراتر از آن مجرا

نمی تواند در مجرای دیگری کاری انجام دهد. این یقین مجرای خاص برای فعل الهی وانکار کردن دیگر مجراها با قدرت مطلقه الهی سازی ندارد؛ زیرا فرض تصور مطلق قدرت جاری شدن فعل را از هر مجرای قطعی و امر مسلم می شمارد.

بنابراین زمینه و بستر جدای از قدرت پروردگار برای موجودات و شکل گیری و پیدایش آنها فراهم دیدن همان ازلی پنداشتن می شود. قدرت الهی چیزی است که در او ماده و مادیات وجود ندارد.

آری! می تواند ماده را بیافریند اما در خود قدرت ماده نهفته و نهاده شده نیست تا بگوییم موجودات از آن ماده خلق شدند. آفرینش همین کلمات خود بهترین قول بر نبود همیشگی و پیشین آنها در فضای ذهن و اندیشه ی ماست که آفریده ایم. افزون بر آنچه یادآوری شد، نظریه آفرینش را نقل منصوص از ائمه علیهم السلام تأیید می کند و نظریه صدور را رد و نفی می نماید.

ب- دلیل نقلی قطعی

«زندیقی (که کفرش را پنهان و ایمانش را آشکار می کرد) از امام صادق علیه السلام پرسید: خداوند اشیاء را از چه چیزی آفرید؟ امام پاسخ داد: از هیچ چیز! چگونه از هیچ چیز، چیز پدید آمد؟

هان! اشیا در واقع دو صورت آفرینش بر می تابند: یا از شیء آفریده شده است یا از غیر شیء. اگر اشیا از شیء برون آمده و فوران کرده باشد، ناگزیر با آن شیء همواره بوده اند و آن موجود قدیم به شمار می رود در حالی که موجود قدیم هرگز بوجود آمدنی، نابود شدنی و دگرگون شدنی نیست. آن شیء قدیم جوهر

واحد و رنگ واحدی داشته باشد (نه گوناگون). از این رو، رنگ های متفاوت و جواهر متعدد در عالم هستی از کجا این گونه ساخته شدند؟ اگر آن جوهر واحد زنده باشد، چگونه مرگ از آن زاییده می شود؟ و اگر مرده باشد چگونه زندگی از آن جوانه می زند؟ در حالی که سزاوار و منطقی نیست شیء پا برجاو زنده، مرده برون دهد. چون از موجود زنده هرگز مرده برون نمی آید؛ زیرا او پیوسته زندگی همیشگی دارد. همین گونه از مرده همیشگی که هرگز زنده نمی شود (زنده نمی روید) چون مرگ او را در خود فروبرده است و مرده را توان و تداوم نیست.

از کجا گفتند: اشیا همگی ازلی هستند؟

این عقیده جماعتی است که مدیریت ذاتی الهی را نپذیرفتند و فرستادگان و اندیشه های آنان، پیام آوران و اخبارشان را تکذیب کردند و کتاب های اینان را افسانه شمردند و برای خود بر پایه آراء و یافته های عقلانی، دین ساختند...» (۱)

۳- هدفمندی اهل البیت (ع) اصل آفرینش

هدفمندی خلقت: ... خداوند فرمود: من برای خودم گنج پنهانی بودم، دوست داشتم شناخته شوم، بدین سان آفریدگان را خلق کردم تا مرا بشناسند. (۲) خداوند منزّه و بلند مرتبه دوست داشت موجودات را بیافریند تا آنان بزرگی او را بزرگترین، و پادشاهی وی را برترین و شکوه او را پرشکوه ترین صفات حق بر شمارند (۳) خداوند با آشکار ساختن قدرت و نیرومندی خود آنان را آفرید تا

ص: ۱۳۸

۱- احتجاج/۲/۷۹.

۲- مقاصد الحسنه/۱۵۳.

۳- بحار الانوار/۳/۳۰۶.

فرمانبرداری برای شان وظیفه باشد و بدان سبب خوشنودی او را به دست آورند. آنها را آفرید تا از خداوند سود برند و به سرای جاودان آرند. (۱)

آفرینش آنان برای نمایاندن و آشکار ساختن حکمت خداوند و نفوذ علم او و پذیرش مدیریت او بود. (۲) چنانچه پیامبر | نبود هرگز افلاک (و دیگر موجودات) را نمی آفرید. (۳) همانگونه که اگر علی علیه السلام نبود هیچ گاه خداوند دیگر موجودات را پدید

نمی آورد. (۴)

با یادآوری این اصل زیر بنایی در خلقت نوریه، بطلان، پوچی، اتفاق و تصادفی بودن آفرینش آشکار می گردد. چنانکه خود فرمود: {أفحسبتم أنها خلقناكم عبثاً و أنكم الينا لا ترجعون}. (مؤمنون ۱۱۵).

بنابراین اهل البیت علیهم السلام پیش از آفرینش نور وجودی شان یکی از مهمترین اهداف خلقت به شمار می آیند. تا پدیده خلقت نه تنها بیهوده، بازیچه و پوچ جلوه نکند که معنی دار، هدفمند و نظام مند سرپای هستی درک شود و آغاز، بسط و تعمیق و پایان موجودات، فرمولهای حاکم و جاری بر آنها برای بنندگان مشخص گردد. شناخت فرمانبرداری و معرفت والای خود پروردگار، عشق و محبت به بنندگان برای نور رسانی به آنها و بهره وری آنها از خط وجود و هستی از اهداف دیگر نظام خلقت است. امّا اساسی ترین انگیزه خلقت همان وجود اهل البیت علیهم السلام است که اگر آنها نبودند، هرگز موجودات پدید نمی آمدند.

ص: ۱۳۹

۱- بحار الانوار/۵/۳۱۳.

۲- احتجاج/۲/۸۰

۳- القطره/۲/۵۸.

۴- بحار الانوار/۱۵/۱۳.

اخباری بی شماری در این موضوع نقل شده است که برای اختصار یکی دو نمونه یادآوری می شود:

«... فقال: يا علي! إن الله تبارك و تعالی فضل أنبيائه المرسلين على ملائكة المقربين. و فضلني على جميع النبيين و المرسلين. و الفضل بعدى لك يا علي و الائمة من بعدك و إن الملائكة لخدمنا و خدام محبيننا. يا علي الذين يعملون العرش و من حوله يسبحون بحمد ربهم و يستغفرون للذين آمنوا لولايتنا. يا علي... لو لانحن ما خلق الله آدم عليه السلام و لالحواء و لالجنه و لالنار و لالسماء و لا أرض. فكيف لا تكون أفضل من الملائكة؟! و قد سبقناهم الى معرفه ربنا و تسبيحه و تهليله و تقديسه. لأن أول ما

خلق الله عزوجل ارواحنا. فانطقها بتوحيده و تمجيده ثم خلق الملائكة. فلما شاهدوا ارواحنا نوراً واحداً، إستعظمت أمرنا فسبحنا لتعلم الملائكة. أنا خلق و مخلوقون و أنه منزه عن صفاتنا، فسبحت الملائكة بتسبيحنا و نزهته عن صفاتنا...»^(۱)

برای تأیید اخبار فراوان شیعه، حدیثی از میان احادیث برادران اهل سنت نقل و سپس به توضیح آن می پردازیم:

«عن ابن عباس، قال: أوحى الله عزوجل الى عيسى: يا عيسى! آمن بمحمد. و مر من أدركه من أمتك أن يؤمنوا

ص: ۱۴۰

به. فلولا محمّد | ما خلقت آدم. و لولا محمّد ما خلقت الجنة والنار...» (۱)

حقایق، فضائل و ارزشهای اهل البیت علیهم السلام چه در عالم معنا، افلاک یا در جهان ماده بی شمارند که احاطه به آنها و تدوین و ارائه تمامی اگر محال نباشد، اکنون ناممکن است. آنچه در این احادیث آمده است و ائمه علیهم السلام غرض و اهداف و نهایت آفرینش دانسته شده اند می توان با احتمالات زیر آن را تبیین کرد:

۱- ائمه علیهم السلام هدف نهایی و فرض اصلی در نظام خلقت به شمار می آیند. هر آنچه موجودات دیگر دارند همگی به تبع و طفیل وجود آنها دارند؛ زیرا همگی مقدمه و زمینه برای نهایت نهایی بوجود آمده اند که آن پیشوایان پاک باشند. چنانچه این هدف برای پروردگار وجود نمی داشت هرگز موجودات دیگر را نمی آفرید؛ زیرا کار بیهوده و پوچ و خالی از آرمان از حکیم مطلق محال و ناممکن است. بنابراین ائمه علیه السلام علت غایی هستی به شمار می روند و تقدم آن علت بر علت مادی، صوری و فاعلی در علم فاعل ضروری است. اگرچه وجود تقدم عینی و خارجی آن ضرورتی ندارد.

۲- ائمه علیهم السلام به تناسب جایگاه و منزلت و حلقه واسطه که در نظام علی و معلولی خلقت دارند، چنانچه پیش از دیگر موجودات آفریده نمی شدند و ترتیب و چینش وجودی آنها نظام مند نمی شد هرگز فیض به دیگر موجودات نمی رسید و معلول بی واسطه که سنخیتی میان آنها و پروردگار وجود نداشت، هرگز آفریده

ص: ۱۴۱

نمی شدند. آنها با خلقت نوری خود جایگاه برین و نزدیکترین موجودات را نسبت به پروردگار به دست آوردند سپس از کانال و مجرای آنها فیض به دیگر موجودات سرازیر شد. این فرض با غایت وجود فیزیکی ائمه علیهم السلام در پایان خلقت نیز کاملاً سازگار است و تضادی ندارد.

۳- هدف دیگر خلقت از آغاز، وسط، طول و عرض و پایان همگی اهل البیت علیهم السلام هستند و مقدمات و زمینه ها نقش پیرو را بازی کنند. با این نوع تحلیل هدف از خلقت ائمه علیهم السلام وجود حقیقی قایل شدن برای غیر اهل البیت علیهم السلام نفی می شود اگرچه وجود سایه و اعتباری برای آنها می توان قایل شد که در نهایت سایه بدون شاخص بی معنا جلوه می کند و نسبت اهل البیت علیهم السلام با خداوند اتحاد نور خورشید با خورشید در نظر گرفته می شود که آن نور برآمده از خورشید، متصل و همراه خورشید است. درونمایه و پوسته درونی وجود حقیقی آنهاست و دیگران سایه و اعتبار محض. از این رو، هدف اصلی خلقت ائمه علیهم السلام می شود و دیگران هدف فرعی. اصل در تمامی مراحل وجودی و علمی اولی و آخری بر فرع مقدم است. حق همین گزینه ای سوم است اگرچه فهم آن نیاز به تیزبینی و ریاضت نفسانی دارد. اگر ائمه علیهم السلام بعنوان درونمایه و هسته و پوسته در تمام مراحل هستی وجود نداشته باشند، نظام هستی فرو می ریزد و لحظه ای این مراتب پایدار نمی ماند. چه در اصل عالم نوری، جبروت، ملکوت و یا ناسوت چه در اقمار وجودی و نظم آنها و چه در گستره و ژرفنای آنها.

«نور نخست؛ خداوند بی هیچ پیشینه‌ای (۱) و بدون نیاز به اندیشه‌ای یا استفاده از تجربه‌ای، بی آنکه حرکتی ایجاد نماید و یا تصمیم‌نگران‌کننده در او راه داشته باشد (۲) همین که خواست نخستین موجود را بیافریند به کلمه‌ای سخن گفت که از آن کلمه نوری پدید آمد. (۳) سپس به کلمه‌ی دیگری سخن راند و از آن کلمه روح را آفرید. آنگاه نور را با روح در آمیخت. (۴) پس از آن نخستین موجودی را که بی هیچ الگویی (۵) از نور خودش تازه پدید آورد و از پوشش بزرگواری اش بیرون کشید (۶) و چنین پایه‌ای خلقت را با آن آغاز کرد، آفرینش نور حبیب خود (۷) محمد | بود (۸) که در چهار صد و بیست و چهار هزار سال (ما فوق سالهای نوری موجود) پیش از خلقت دیگر موجودات و هستی، خلق گردید. (۹)

ص: ۱۴۳

- ۱- بحار الانوار/ ۱۵/ ح ۴۴.
- ۲- نهج البلاغه/ خ اول.
- ۳- ارشاد القلوب/ ۲/ ۲۹۴.
- ۴- همان.
- ۵- بحار الانوار/ ۱۵/ ۴۴.
- ۶- بحار الانوار/ ۲۵/ ۲۲.
- ۷- بحار الانوار/ ۱۵/ ۴۸.
- ۸- بحار الانوار/ ۱۵/ ۴۱.
- ۹- بحار الانوار/ ۱۵/ ۱۵.

این متن وحیانی افزون بر تأکید ازلیت، قدرت مطلقه و بی نیازی خداوند پیش از آفرینش نور امامان علیهم السلام بر ابداعی و اولی بودن نظام آفرینش و کار خلقت که چهارچوبه آن برای نخستین بار پی ریزی شد، صراحت. خداوند بدون تجربه گرایی، اندیشه ورزی و الگوگیری که جزء لاینفک تمامی فعالیت‌های بشری است با یک گفتن؛ هست شو! نخستین موجود نوری را «هستی بخشید»؛ {إذا اراد الله ان يقول له کن فیکون}.

سنگ زیرین بنای زیبا، دلربا و بی مانند هستی با نور نخستین اهل البیت علیهم السلام در آغاز مراحل خلقت با داستان مهربان خود پروردگار گزارده شد. این تنهاترین آفرینش مستقیم و بی واسطه علی و معلولی بود که چسبیده با نور حق، حقایق نوری ائمه علیهم السلام آفریده شد.

چنین حادثه ای نه پیش از آن رخ داده بود و نه پس از آن رخ می دهد. نزدیکترین موجودی که بی هیچ واسطه ای در حلقه های نظام مند هستی خود با خدا پیوند برقرار کرد، تنه‌ای تنها حقیقت نوریه محمد | بود. افتخار، امتیاز و برتری بی مانندی که هیچ موجودی در عالم هستی بدان نایل نشده است و این تاریخ نوری و هویت الهی، غیبی و فرامادی و غایی و آرمانی تنه‌ای تنها از آن ائمه معصومین علیهم السلام به شمار می رود.

آری! پس از خداوند و پیش از هر موجود دیگر، پایین تر از حق و بالاتر از هر خلق نور وجودی ائمه علیهم السلام را خود خداوند گسترانید و تمام موجودات فرو دست آن را با همین نور پوشش داد.

اگر چه ترکیب نور وجودی ائمه علیهم السلام امکان و نیازمندی صددرصد آنان را به خداوند اثبات می کند اما ترکیب نوری آنها با دیگر مراتب و انواع ترکیب ها تفاوت های جوهری دارند. کمترین نیاز در این نوع ترکیب نهادینه شده و آن اصل افاضه نوری پروردگار و آمیختن فرایند دو فعل نور + روح = نور ائمه علیهم السلام است که در دیگر مراتب آفرینش و وجهه خلقی وجود ندارد. تنهای تنها در وجهه ربّی قرار دارد. چنانچه در پی خواهد آمد.

سمت و سوی خلقت برای مجود:

۱- سمت و سوی آن موجود به خداوند که از وی پدید می آیند و فعل الهی با یک رکن در یک آن تمام کمالات بالفعل را به آن موجود می دهد؛ زیرا دلیل فعل الهی کمال مطلق و اعطاء کامل تمامی خوبیها و سعه ای نهایی وجود به شمار می رود. [ائمه به همین دلیل نخستین موجودات آفریده شده نوری به حساب می آیند؛ زیرا از یکسو تمامی کمال فعل الهی را یکجا و در آن واحد دریافت کرده اند و هیچ کمال وجودی بالقوه در وجود نوری آنها راه ندارد. از دیگر سو، اصل مخلوق بودن آنها قرار داده شده است تا حلقه ای میانی باشند برای فیض رسانی به دیگر موجودات و اصل خدایی از آنان برداشته شود]. به این گونه خلقت وجهه ربّی یا حقیقت نوری گفته می شود. همان گونه که در روایت خداوند به محمد | فرمود: «و أنتم وجهی».

۲- سمت و سوی خلقی که هر موجودی از نظر جایگاه و چینش مراتب وجودی خود در نظام خلقت کسب می کند نه یکجا، دفعی و بالفعل که به تدریج بالقوه و همیشه؛ زیرا خاصیت مراتب و جایگاه خلقت آن موجود همین تنگنا را

می طلبد و فراتر از آن نمی تواند رشد آنی کند. به این گونه از خلقت موجود آفریده شده، وجهه خلقی یا حقیقت مادی اطلاق می گردد.

چنانچه این نور از فرایند آن دو فعل حاصل نمی شد، هرگز ائمه علیهم السلام وجود نوری و... نداشتند. با این ویژگی آنها به موجودات پایین تر از خود دیگر هرگز نیازی ندارد تنها تکیه گاه واقعی و علت وجودی آنها خداوند است.

بر خلاف دیگر موجودات که در سلسله علت و معلول به علل واسطه نیز تکیه دارند که در آخر تکیه گاهشان به خداوند پایان می یابد. بدین سان بیشترین، بالاترین نزدیکی وسعه وجودی را آنها با خداوند دارند نه موجودات دیگر.

اشتراک آنها با خداوند در همان نوری است که به آنها تابیده و در واقع جز همان تابش نوری ائمه علیهم السلام چیز دیگری و حقیقتی و رای همان تابیدن و درخشیدن نور ندارند. خداوند نورپرداز و آنها نور پذیر شونده، خداوند کانون نور و اصل نور اما آنها شعاع و پرتوهای نور به شمار می آیند. مانند قرص خورشید و شعاع آن.

همانگونه که در حدیث یاد شد: «لَمَّا ارَادَ اللّٰهُ اَنْ يَخْلُقَنَا تَكَلَّمَ بِكَلِمَةٍ خَلَقَ مِنْهَا نُورًا ثُمَّ تَكَلَّمَ بِكَلِمَةٍ اُخْرَى فَخَلَقَ مِنْهَا رُوحًا. ثُمَّ مَزَجَ النُّورَ بِالرُّوحِ، فَخَلَقَنِي وَ...» (۱)

۵- امتداد نور

اشاره

«طول نور: پیامبر خدا | فرمود: ای سلمان! آنگاه که خداوند مرا از گزیده

ص: ۱۴۶

نورش آفریده بود، فراخواند و من نیز اجابت کردم. از نور من، نور علی علیه السلام را خلق کرد و او را نیز دعوت کرد و علی نیز اطاعتش نمود. (۱)

محمد و علی بن ابی طالب علیه السلام که از نور واحد آفریده شده بودند (۲) در برابر خداوند بخشاینده و فراتر از توصیف چهارده هزار سال (ما فوق نوری) پیش از آفرینش آدم و عرش الهی (۳) قرار داشتند. (۴) آن دو تسبیح خدا، تقدیس و تهلیل پروردگار می کردند. (۵) خداوند منزّه و بلند مرتبه فرمود: ای محمد! بدرستی که من، تو و علی را نور و روح واحد بدون بدن آفریدم. پیش از آنکه آسمانم، زمینم، عرشم و دریاهایم را بیافرینم. از این رو، همواره تهلیل کننده و تمجید کننده من باشید. سپس روح شما دو تا را یکجا گرد آوردم و آن را یکی ساختم، تا دیگر بار، تمجید کننده، تقدیس کننده و تهلیل کننده من باشید. (۶) این دو نور همواره در برابر حق می زیستند، می بالیدند و هیچ گاه خاموشی نداشتند و هرگز رو به کاستی نمی رفتند؛ زیرا هیچ چیز دیگری پیش از آن دو وجود نداشت. (۷) خداوند به نور محمد | فرمود: به شکوه و بزرگی و برترین جایگاهم سوگند! اگر تو، علی و عترت راهنما، هدایت شده و رشد یافته شما

ص: ۱۴۷

۱- دلائل الامامه / ۴۴۸.

۲- تذکره الخواص / ۵۱ و احقاق الحق / ۵ / ۲۴۷.

۳- مناقب، مغزلی / ۱۲۱.

۴- بحار الانوار / ۳۵ / ۳۱.

۵- فرائد السمطين / ۱ / ۴۱.

۶- کافی / ۱ / ۴۴۱.

۷- همان.

نمی بودند هرگز بهشت و جهنم را نمی آفریدم. سوگند به صفاتم که نه مکانی بود و نه زمینی نه آسمانی و نه ملائکه ای و خلقی که مرا پرستش کند. ای محمد | توهم سخن منی، دوست منی، برگزیده منی و بهترین مخلوقات منی. تو دوست داشتنی ترین موجودی به من و اولین کسی هستی که با آن آفریدن، آفریدگان از تو جوشیدن گرفتند. پس از تو، دوست من علی امیرمؤمنان جانشین توست. با او تو را تأیید می کنم و با او تو را یاری می رسانم. او را ریسمان محکم، نور اولیاءم و منار راهنمایی هایم قرار دادم». (۱)

پس از آفرینش نور نخستین محمدی | نور پردازی الهی نه تنها متوقف نشد که زمینه برای پردازش انوار الهی به دیگر مراتب عالم نوری و فرودست آن فراهم شده بود و نورهای بی شماری از آن دو پدید می آمدند. نور علی علیه السلام از نور محمد | به قدرت مطلقه و بی مانند پروردگار آفریده شد. قبل از دیگر انوار الهی. از این رو، نور پیامبر | بر دیگر انوار تقدم رتبی دارد؛ زیرا همه انوار و حجج الهی از فروزش نور او فروزان شده اند. این که حقیقت و ماهیت نور آنها مشترک، یکسان و همگون آفریده شده تردیدی نیست. چنانکه اگر این همانی، تناسب و سنخیت این انوار نبود، هرگز یکی از دیگری برون نمی آمد.

آری! همه از نور پرورگار، ممکن و عین ارتباط محض به واجب الوجودند از این رهگذر تفاوتی میان آنها نیست، «کلمه نور واحد» اما بهر حال یکی از دیگری ساطع و آشکار گردیده و بیرون آمده است؛ زیرا از شیء واحد جز حقیقت واحد پدید نمی آید.

ص: ۱۴۸

۱- خلقت و مراتب نظام مند وجود و تاریخ فیزیکی آنها در عالم ماده و خاک دلیل همین گزینه است؛ زیرا میان آفرینش نوری آنها در عالم نوری و کیفیت چینش وجودی آنها با جهان مادی هماهنگی و مطابقت وجود دارد. این معرفت مهم با شناخت کامل از تمام مراحل تاریخ اهل البیت علیهم السلام بوجود می آید و فهمیده می شود. با این تفاوت که سعه وجودی آنها در خلقت نوری گسترده تر ژرفتر بوده ولی در خلقت فیزیکی سعه ای مادی آنها بیشتر و سعه وجودشان محدودتر از عالم نوری منعکس و نمایان شده است.

۲- صراحت اخبار بی شمار از متن احادیث خلقت نوری مبنی بر تقدم رتبی نور وجودی حضرت با پیامبر خدا | پیش از تمامی انوار الهی و مراحل دیگر آفرینش رساننده همین معناست. اگر چه برخی از روایات به تقدم نور تمام ائمه میامین علیهم السلام پیش از هستی اشاره و ظهور دارد که نسبت به نور امیرالمؤمنین علیه السلام قابل تفسیر نیست که برای مراحل آفرینش دیگر موجودات می توان تقدم آنها را ثابت کرد نه در مراتب نوری خود آنها.

۳- تواتر اخبار فریقین در تقدم خلقت نور آن دو پیش از تمام انوار خداوند و چه بسا در برخی از موارد آن دو را نور واحد بر آمده از نور حق دانسته اند که باز برگشت به همان چه گفته شده دارد. برخی از احادیث فریقین که دلالت صریح بر تقدم خلقت نوری علی بن ابی طالب بر دیگر ائمه معصومین دارد، یادآوری می شود:

«...عن عبدالله بن عمر، قال: سمعت رسول الله | وسئل بأی لغة خاطبتک ربک؟! قال: خاطبتنی بلغة علی بن ابی طالب فالهمت ان قلت: یا رب! خاطبتنی، أم علی؟! فقال عزوجل: یا احمد! أنا شی لا کالاشیاء، لا أقاس

بالتاس ولا أوصف بالشبهات؛ خلقتك من نوري و خلقت علياً من نورك. فاطلعت على سرائر قلبك فلم أجد في قلبك أحب اليك من علي بن أبي طالب عليه السلام. فخاطبتك بلسانه كيما يطمئن قلبك». (١)

در این حدیث آفریده شدن پیامبر | بصورت مستقیم از نور خداوند و آفریده شدن نور علی علیه السلام از نور پیامبر | مستقیم و با یک واسطه از نور خداوند تصریح شده است. چیزی که نظیر آن میان دیگر اخبار فراوان به چشم می خورد. این مهم با دلیل عقلی صریح نیز کاملاً هم سویی دارد که از شی واحد حقیقت واحد برون می آید نه متکثر.

«...فقال: يا سلمان! خلقتني الله من صفوه نوره دعاني فأطعته و خلق من نوري علياً و دعاه فاطاعه...». (٢)

قال رسول الله |: خلقت انا و علي من نور واحد». (٣)

عن أبي ذر «رحمه الله عليه» قال: سمعت

رسول الله | و هو يقول: خلقت أنا و علي بن أبي طالب من نور واحد نسبح الله يمينه العرش قبل أن خلق آدم بألفي عام فلما أن خلق الله آدم عليه السلام جعل ذلك النور في صلبه و لقد سكن الجنه و نحن في صلبه و لقد همم بالخطيه و نحن في

ص: ١٥٠

١- مقتل الحسين / ١ / ٧٥.

٢- بحار الانوار / ١٥ / ٩.

٣- كفايه الطالب / ٣١٦ و امالي صدوق / م / ٤١ / ح / ١٠.

صلبه... و شق لنا اسمین من أسمائه فذو العرش محمود أنا محمد | و الله الاعلی و هذا علی». (۱) در منابع دو گروه احادیث بدین مضمون و با عبارات اندک متغیری فراوان بچشم می خورد که حکایت گر تقدم نور وجودی علی علیه السلام بر دیگر ائمه علیهم السلام است و بیان کننده تقدم نور پیامبر | بر نور علی علیه السلام است.

۶- آفرینش انوار چهارده گانه :

اشاره

«چهارده نور: ... سپس خداوند از نور من

و نور علی علیه السلام ، نور فاطمه را آفرید و او را نیز فراخواند او هم اجابتش کرد. پس از آن از نور من و نور علی و فاطمه نور حسن و حسین علیهم السلام را خلق کرد. آن دو را نیز بسوی خود دعوت کرد و آن دو اطاعت خدا کردند. بدین سان خداوند ما را از اسماء پنج گانه اش نامگذاری کرد: خداوند محمود است و من محمد. خداوند اعلی است و این علی. خداوند فاطر است و این فاطمه. پروردگار ذو الاحسان است و این حسن و خداوند محسن است و این حسین. سپس از نور ما، و از نور حسین علیه السلام پیشوایان (معصوم) نه گانه را آفرید. خداوند آنها را بسوی خود فراخواند و آنان نیز دعوت حق را اجابت کردند. (۲) از این رو، در واقع خداوند بلند مرتبه و فراتر از توصیف، محمد و علی و ائمه راشدین یازده گانه علیهم السلام یا چهارده نور مقدس، را از نور عظمتش، پیش از آفرینش دیگر موجودات آفرید. (۳) آنها ارواحی در پرتو

ص: ۱۵۱

۱- مأه منقبه/۷۵.

۲- دلائل الامامه/۴۴۸.

۳- بحار الانوار/۲۵/۵.

نور پروردگار بودند و پیش از خلقت موجودات او را پرستش می کردند. (۱) آنگاه خداوند بلند مرتبه و فراتر از توصیف، به نور ما دستور تسبیح داد و تسبیح کردیم. (۲) سپس به نور محمد | فرمود: تنها بخاطر شما، آفریدن آفریدگانم را آغاز کردم. شما برگزیده آفریدگان من هستید میان من و میان خلقم. شما را از نور عظمتم آفریدم و خودم را به وسیله شما از دیگر موجوداتم، جز شما پوشاندم. شما را وسیله آشکار شدن دیگر موجودات قرار دادم و بوسیله شما از دیگران می پرسم. بدین سان، همه چیز جز وجهه ربی من، نابود شدنی است و شما وجهه ربی من هستید. (۳) شیخ نور اهل بیت علیهم السلام را خداوند از نور خودش در نور از بلندی و ارجمندی اش و از فروزش پادشاهی و دارایی اش از نور وجهه بخشنده گی و کرامت اش آفرید. (۴) نور برگرفته شده از جلالت و عظمت خداوند (۵) نوری برگزیده، انتخاب شده و آفریده شده (۶)

تحلیل:

پس از تاییدن نور محمد | بود که قانون نورپردازی و نور پذیری مسیرهای طولانی و نظام مند و ژرف خود را یکی پس از دیگری می پیمودند و هرگز تشعشعات اتمی، جریان خودکار و غیر قابل مهار شدن متوقف نمی شد و

ص: ۱۵۲

۱- همان / ۲۵ / ۱۶.

۲- همان / ۲۵ / ۱۸.

۳- همان / ۲۵ / ۲۰.

۴- تفسیر فرات / ۱۶۳.

۵- بحار الانوار / ۱۵ / ۴۴.

۶- همان / ۱۵ / ۹.

در وجود پرتوهای نوری خداوند که همان خاندان وحی باشد، پایان نمی یافت. نور نور می آفرید و نور دیگر باز هم نور می آفرید... از پرتوها و اشعه های بی مانندش طول نور امتداد می یافت و کم کم به مرحله و عرصه انتشار می رسید. تا هر نقطه ای که ممکن بود و محال عقلی لازم نمی آمد، نور آنجا تسری و سریان می یافت و سیلان می کرد. جوشش نور تا انتهای عالم نوری فوران بیشتر می کرد و می رفت که جهان دیگری را پدید آورند. پدید آورنده یکی بیش نبود و آن خداوند بود اما این انوار به هم چسبیده به او بود، نظیر شعاع شمس به شمس:

«... قال ابو جعفر محمد بن علی الباقر علیه السلام : یا جابر! کان الله و لاشیء غیره و لا معلوم و لا مجهول. فأول ما ابتداء من خلق خلقه أن خلق محمداً | و خلقنا اهل البيت عليهم السلام معه من نوره و عظمته. فأوقفنا أظله خضراء بين يديه. حيث لاسماء و لأرض و لامكان و لاليل و لانهار و لاشمس و لاقمر، يفصل نورنا من نور ربنا كشعاع الشمس من الشمس نسبح الله تعالى و نقده و نحمده و نعبده حق...»^(۱)

پیش از آفرینش دیگر موجودات ذات نور امتداد و تداوم را می طلبید تا جریان آفرینش تداوم یابد و هستی به نقطه پایان خود برسد. چنانچه نور زمینه ساز و آغازین خلقت همین مسیر لازم و کافی را نمی پیمود و از فضای درونی مناسب برای انتشار و گسترش برخوردار نمی بود، بی گمان جریان خلقت متوقف

ص: ۱۵۳

می شد. با حفظ قانون سنخیت علت و معلول در عالم نوری که «الواحد لا یصدر عنه الا الواحد»؛ نور علی علیه السلام آفریده شد و پس از آن نور واحد به ترتیب نور ائمه دیگر ایجاد شدند. چنین پیوندی و حلقه واسطه در سلسله نظام علی و معلولی خلقت ناگزیر بود؛ زیرا نور اقتضای نورگیری از برترین نور را دارا بود که موجودات دیگر بهمین ترتیب از شدت وسعه وجودی انوار کاسته شد تا رسید به مراتب ما دون خود.

۷- گستره آفرینش نور

«هنگامیکه خداوند بلند مرتبه نور پیامبر، محمد | را آفرید، این نور، هزار سال (ما فوق سال نوری) در برابر خداوند در

مقام قرب (۱) ایستاد. در حالی که او را تسبیح می کرد و ستایش می نمود. حضرت حق تبارک و تعالی پیوسته بدو می نگریست و می گفت: «ای بنده من! تویی مراد و مرید من. تو بهترین خلق منی. به شکوه و جلالم سوگند! اگر تو نبودی هرگز افلاک را نمی آفریدم. هر که تو را دوست بدارد، من نیز او را دوست می دارم و هر آنکه تو را دشمن بدارد، دشمن می دارم پس از شنیدن این گفتگوی خداوند فراتر از توصیف، شبح نوری محمد | به وجود آمد و بدرخشید و جوشش کرد و فوران نمود. انفجار نوری او بالا آمد؛ بگونه ای که خداوند از آن شعاع پر فروغ او، دوازده پرده نورانی دیگری را خلق کرد.

اولین پرده، پرده قدرت بود. (۲) این حجاب خود، دارای

ص: ۱۵۴

۱- همان / ۲۵ / ۲۲.

۲- همان / ۱۵ / ۴۸.

هفت پرده درونی دیگری بود که اندازه هر کدام پانصد سال (مافوق سال نوری) راه و فاصله میان هر لایه با لایه دیگر نیز پانصد سال راه بود. (۱) آنگاه خداوند بلند مرتبه به نور رسول خدا | دستور داد وارد حجاب قدرت شود. نور وی بدون درنگ میان این پرده تاخت و خداوند دوازده هزار سال نور محمد | را میان پرده قدرت نگهداشت. وی در همانجا و همانحال همواره این ذکر را می گفت: «سبحان ربی الاعلی» (۲) سپس حضرت خداوند به نور فرمان داد تا به دوّمین پرده، پرده عظمت وارد شود. نور او بی درنگ وارد این حجاب شد و یازده هزار سال در آن اقامت گزید و به یاد می آورد: «سبحان عالم السر و اُخفی». آنگاه دستور داد خداوند به سوّمین پرده عزت وارد شود. نور او بی معطلی وارد این پرده شد و در آن

جا یازده هزار سال ماند. او همواره می گفت: «سبحان الملک المنان». آنگاه وارد حجاب هیبت شد در حالی که ذکر «سبحان من هو غنی لایفتقر» می گفت. نود هزار سال در آن پرده ماندگار شد. پس از این مدّت وارد پرده جبروت گردید و همواره می گفت: «سبحان الکریم الا-کرم» تا اینکه هشت هزار سال همانجا ماند. بعد از آن وارد پرده رحمت شد در حالی که می سرود: «سبحان

ص: ۱۵۵

۱- خصال/۲/ ۲۸۴.

۲- بحار الانوار/۵۵/ ۳۹.

رب العرش الاعلی.» و هفت هزار سال آنجا اقامت گزید. آنگاه به فرمان خداوند داخل حجاب نبوت گردید و در آنجا شش هزار سال ماندگار شد که همواره ذکر «سبحان ربّیک رب العزه عما یصفون» می گفت. بعد از آن نور محمد وارد پرده کبریایی شد در حالی که می گفت: «سبحان العظیم الاعظم» پنج هزار سال آنجا اقامت گزید. بعد از آن نور محمد | وارد حجاب مزلت گردید و ذکر «سبحان العظیم الکریم.» را می گفت، تا چهار هزار سال که آنجا بود. آنگاه نور حضرت وارد حجاب رفعت شد و همواره می گفت: «سبحان ذی الملک الملکوت» این نور تا سه هزار سال آنجا اقامت داشت. پس از این مدت پیامبر | داخل پرده سعادت گردید و دو هزار سال آنجا ماندگار شد و پیوسته ذکر «سبحان من یرزق الاشیاء ولایزول» را می گفت. در آخر نور محمد | درون پرده شفاعت آمد در حالی که می گفت: «سبحان الله و بحمده سبحان العظیم.» هزار سال نور حضرت در آنجا ماند. (۱)

در اینکه مراد و مقصود از این دوازده حجاب چیست؟ می توان احتمالات زیر را ارائه کرد:

۱- مراد از این دوازده پرده نوری مراحل و ترتیب عالم نوری باشد که پیش از دیگر عوامل ایجاد شده و گسترش یافت. عالم پس از غیب مطلق و پیش از

ص: ۱۵۶

دیگر مراحل هستی. با این احتمال دیگر نمی توان پرده های نوری را به تمام مراحل هستی گسترانید تا همه مراتب و مراحل نظام وجود را پوشش دهد. پرده ها تنها ویژه و انحصار در عالم نوری دارد چه در جهت طول یا عرض آن یا منهای آن دو جهت در هر صورت سعه وجودی عالم محض نوری را بیان می کنند و به هر دلیل شامل مراحل دیگر هستی نمی شود.

۲- مقصود از این پرده های نوری ائمه دوازده گانه باشد که به ترتیب از نور حضرت علی علیه السلام آغاز می شود و به نور حضرت قائم (عج) خاتمه می یابد. تفاوت این احتمال با پیشین در آن است که اولی گستره عالم نوری و رای ائمه علیهم السلام را برای ما نمایان می ساخت اما خود ائمه را موجودات نوری مفروغ عنه می دانست.

به تعبیری آنها را موجودات نوری مستقل و این پرده ها را عالم نوری پدیده آمده از وجود آن ها می دانست در حالی که در تفسیر دوم، این پرده ها را کنایه از وجود خود ائمه علیهم السلام می دانیم و میان آنها و ائمه علیهم السلام این همانی قایل هستیم نه این نه آنی. تنها عقیده داریم که به نشانه های اهل بیت علیهم السلام اشاره دارد. چنانکه قدرت به توانایی نظام و... علی علیه السلام و رحمت به یکی دیگر از ائمه علیهم السلام تفسیر و تأویل می شود.

۳- مراد از پرده های نوری تمام مراحل و نظام خلقت است که از نور محمد | شروع می شود، گسترش و تعمیق می یابد و به نور آخری پایان می پذیرد. عالم نوری، عالم جبروت، عالم ملکوت و جهان ناسوت را این پرده ها در بر می گیرد. به تناسب مراحل جهان پرده پدیده آمده گسترده شده تا نظام خلقت بر مدار معین بچرخند و از قانون خود بیرون نشود.

۴- مراد از این دوازده پرده نوری همان عالم اسماء و صفات و افعال الهی است که پیامبر | مظهر تمامی آن اسماء و صفات به حساب می آید. این عالم اسماء و صفات پیش از خلقت نوری دیگر اهل البیت علیهم السلام یا پس از آنها است که به دستور پروردگار جانشین او باید این مراحل نوری را در جهان اسماء و صفات طی می کرد و از همه آنها نور می پذیرفت و سپس حلقه واسطه در فیض رسانی می شد. با این گمانه زنی می توان گفت اشتقاق اسماء پنج گانه از نامهای الهی نیز معنی می یابد و احتمال بالا را قوت می دهد.

به نظر می رسد قرینه های زیر همین احتمال را قوت بیشتر دهد:

۱- عالم نزدیک به پروردگار جهان اسما و صفات است که اگر چه عین ذات اوست اما برآمده از ذات اوست.

۲- گستره و ژرفنای بر جهان نور بیش از عوالم دیگر است و این مهم در این جا قوت دارد.

ولی از متن روایت همان گزینه نخست استفاده می شود؛ زیرا دوازده پرده نوری ازقرینه نور پیامبر | پدید آمده نه مستقیم از نور خود خداوند. چنانکه اسماء و صفات این گونه اند. گستره و ژرفنای حقیقت محمدی | بیش از عالم نوری است؛ زیرا بدون واسطه و مستقیم از نور حق آفریده شده است. شامل ائمه علیهم السلام نمی شود؛ زیرا نام آنها با صراحت در طول عالم نوری قرار گرفته است تکرار در شأن ائمه نیست. شامل عالم جبروت و ملکوت هم نمی شود؛ زیرا آنها عوالم مشخصی دارند که در پی بدان اشاره می شود. پس تنها احتمال صحیح همان گزینه ای اول است.

برای فهم بیشتر گستره عالم نوری متن حدیث نقل می شود و سپس به نکات

«...عن أمير المؤمنين عليه السلام أنّه قال: كان الله و لا شيء معه فأوّل ما خلق، نور حبيبه محمد | قبل خلق الماء، و العرش و الكرسي و السموات و الارض و اللوح و القلم و الجنة و النار و الملائكة و آدم و حواء باربعه و عشرين و اربعمائه الف عام. فلما خلق الله تعالى نور نبينا محمد | بقى ألف عام بين يدي الله عزوجل واقفاً يسبحه و يحمده. و الحق تبارك و تعالى ينظر اليه و يقول: «يا عبدي! أنت المراد و المرید و أنت خيرتي من خلقي. و عزتي و جلالتي لولاك ما خلقت الافلاك. من احبك أحبته و من أبغضك أبغضته. فتلاً نور و ارتفع شعاعه. و خلق الله منه اثني عشر حجاباً: أوّلها حجاب العظمه، ثم حجاب القدره، ثم حجاب الهيئته، ثم حجاب الجبروت، ثم حجاب الرحمه، ثم حجاب النبوه، ثم حجاب الكبرياء، ثم حجاب المنزله، ثم حجاب الرفعته، ثم حجاب السعاده، ثم حجاب الشفاعه و الكرامه. ثم انّ الله تعالى امر نور رسول الله | أن يدخل في حجاب القدره و هو يقول: «سبحان العلى الاعلى» و بقى على ذلك اثني عشر الف عام ثم امر أن يدخل في حجاب العظمه فدخل و هو يقول: «سبحان عالم السرّ و أخفى» احد عشر ألف عام.

ثم دخل في حجاب القدره و هو يقول: «سبحان الملك

المنان» عشره آلاف عام. ثم دخل في حجاب الهيئته و هو يقول: «سبحان من هو غنى لا يفتقر» تسعه آلاف عام. ثم دخل في حجاب الجبروت و هو يقول: «سبحان الكريم أكرم». ثمانية آلاف عام.

ثم دخل في حجاب الرحمه و هو يقول: «سبحان رب العرش العظيم» سبعة الاف عام.

ثم دخل في حجاب النبوه و هو يقول: «سبحان ربك ربّ العزه عما يصفون» ستة آلاف عام. ثم دخل في حجاب الكبريا و هو يقول: «سبحان العظيم الاعظم» خمسة آلاف عام.

ثم دخل في حجاب المنزله و هو يقول: «سبحان العليم الكريم» اربعة آلاف عام. ثم دخل في حجاب الرفعه و هو يقول: «سبحان ذى الملك و الملكوت» ثلاث آلاف عام.

ثم دخل في حجاب السعاده و هو يقول: «سبحان من يزيل الاشياء و لا يزول». ألفى عام. ثم دخل في حجاب الشفاعه و هو يقول: «سبحان الله العظيم و بحمده...» الف عام.

ثم أظهر عزوجلّ اسمه على اللّوح و كان اللّوح منوراً أربعه آلاف سنه. ثم اظهره على العرش فكان على ساق العرش مثبتاً سبعة آلاف سنه الى الله عزوجلّ في صلب آدم عليه السلام ثم نقله من صلب آدم عليه السلام الى صلب نوح عليه السلام ثم من صلب الى

صلب حتى اخرجه الله عزوجلّ من صلب عبدالله بن عبدالمطلب...»(١)

ص: ١٦٠

کلمات «معه» و «حجاب» و اژهگانی هستند که در ماهیت گسترش عالم نوری می توان از آنها بهره برد، آفرینش ائمه علیهم السلام و دیگر موارد یاد شده را با آن پاسخ داد؛ زیرا در مورد آفرینش علی و ائمه صریح حدیث داشت که آنها از نور من آفریده شدند. واژه پرده نیز رساننده همین معنی است؛ زیرا حایل میان اشیا قرار می گیرد در حالی که اتصال نوری میان تمام ائمه قطعی است. واژه «دخول» نیز همین معنا را افاده می کند که منظور گسترش عالم نوری باشد و استقلال مدخول و مدخول بها را می رساند. «سبحان...» گفتن حضرت نشان از گسترش و بزرگی عالم نوری می دهد که حضرت را به ذکر و می دارد نه میان خود ائمه که غیریتی میان شان نیست.

۸ - ژرفنای نور

اشاره

آنگاه خداوند بلند مرتبه از نور محمد | بیست دریای نور دیگر آفرید؛ در هر دریایی دانشهای بی شمار و بی پایانی بود که جز خداوند بلند مرتبه هرگز کسی حقیقت آن را نمی دانست. آنگاه خداوند به نور محمد | گفت: به «دریای عزت فرود آی» نور محمد | بی درنگ میان این دریای عزت فرود آمد. سپس به دریای شکیبایی نازل شد. آنگاه میان دریای خشوع پایین آمد. پس از آن به دریای تواضع و فروتنی فرود آمد. پس از آن به دریای رضاء نازل شد آنگاه به دریای وفاء سپس به دریای حلم و بعد به دریای پرهیزگاری نازل گردید. آنگاه به دریای خشیت و در پی به دریای انابه و پس از آن به دریای عمل وارد شد. پس از آن

ص: ۱۶۱

به دریای مزید، آنگاه بحر هُدی و سپس به دریای صیانت و بعد به دریای حیا فرود آمد. تا آنکه بیست

دریای نوری را پشت سر گذاشت. آنگاه که از آخرین دریای نور بیرون شد، خداوند بلند مرتبه گفت: «یا حبیبی و یا سید رسلی و یا اول مخلوقاتی و یا آخر رُسلی انت شفیع یوم المحشر...» (۱)

ماهیت و حقیقت این دریاهاى نور برای ما روشن نیست که آنها چه گونه اند و با چه کیفیتی سیلان و جریان دارند. تنها به قرینه های نوری می توان گفت: جریان پاک و بی آلایش تنها نور در این ژرفنای عالم نوری تداوم داشته و مانند اقیانوس های بی کران از ژرفنای بسیار فراتر از این برخوردار بوده اند. امواج نور، طول نور و عمق نور حقایقی هستند که همگی در عالم نوری جریان داشته و هیچ گاه قطع نشده است. کلمه عدد بیست در اینجا کنایه از محدودیت آفریدگان و تنگناهای سعه ای در وجودشان نسبت به پروردگار است؛ زیرا وجود نامحدود و بی آغاز و بی پایان تنها حقیقت خداوند است غیر از آن هر چه هست در تمامی عوالم همگی محدود و متناهی اند. حضور حضرت رسول | در آن عوالم برای کسب کمالات بیشتر و حاکی از سعه وجودی او نسبت به دیگر عوالم نوری است.

حقایق عالم نوری

از حقایق دیگر عالم نوری وجود گفتگوی نوری میان نورپرداز و نورپذیر است که در مراتب گوناگون از آن حقایق سخن به میان آمده است. چپستی و آنالیز کیفیت نوع گفتگو باز هم برای ما جز همین مقدار که روایات بازگو می کند

ص: ۱۶۲

مشخص نیست اما اصل این که سخنی نوری میان دو موجود رد و بدل شده است قابل انکار نیست. متناسب با سعه وجودی جهان نوری ناگزیر واژگان، اشارات، عبارات و اصواتی بوده یا حقایق دیگر نوری که تعلیم و تعلم صورت گرفته است. چنانچه برخی از عرفا نیز به این نوع گفتگو یا آموزش نوری اشاره دارند.

«نخستین استاد از عالم وجود عقل اول و نخستین دانش آموزی که دانش را فرا گرفت، همان لوح محفوظ است. نام لوح نزد عقلاء همان نفس کلیه الهی است و او نخستین موجود انبعاثی و تأثیر پذیر از عقل به حساب می آید. لوح به منزله حواء برای آدم است که از آن آفریده شده و با آن در آمیخته است... معلم در حقیقت خداوند بلند مرتبه است... و نخستین معلم پیش از علم به تعلم نه بالذات، عقل اول است. او از خداوند خردورزی را آموخت. خداوند او را یاد داد و دستور داد که بنویسد آنچه می داند همه را در لوح محفوظی که از نور خود او آفریده شده بود.» (۱)

از دیگر حقایق عالم نوری، اطاعت و فرمان برداری نور نخست از آفریدگار است که در مسیر نوری خود بدان جامه عمل پوشاند. آنگاه که خداوند به او دستور داد وارد حجاب ها گردد، بی درنگ فرمان حضرت حق را اجرا کرد و هیچ پرسشی از فلسفه و چرایی آن به میان نیاورد. این مهم تعبد محض و بی چون و

ص: ۱۶۳

چرایی نور اوّل را نسبت به نور پرداز برای ما آشکار می سازد که می توان از جلوه های آن در مراحل بعدی خلقت ائمه علیهم السلام نیز مطالبی را فهمید و درک کرد. از دیگر حقایق نوری گفتن ذکرها است که ائمه علیهم السلام و شخص پیامبر | در آنجا داشتند. این ذکرها اگر چه به دستور خداوند نبود ولی برای او و تکریم و پاس داشت عظمت او خود جوش صورت گرفته بود که برای ما ارزش فراوانی دارد.

نقد یک نگاه:

برخی از بزرگان تقدم وجود نوری اهل البیت علیهم السلام را بر دیگر موجودات نفی کرده اند و گرویدن به چنین عقیده ای را افراطی گری و غلوّ آمیز دانسته اند:

«و اما القول بأن اشباحهم علیهم السلام قدیمه فهو منکر لا یطلق. و القدیم الحقیقه هو الله تعالی الواحد الذی لم یزل. و کلّ ما سواه محدث مصنوع مبتدأ له اول و القول بأنهم لم یزالوا طاهرین قدیمی الاشباح قبل آدم علیه السلام کالاول فی الخطأ و لا یقال لبشرٍ إنه لم یزل قدیماً». (۱)

در قدیم بودن و ازلی بودن خداوند تردیدی وجود ندارد که پیش از وجود ذات یکتایی او هیچ موجودی نبوده و همراه او نیز موجود دیگری وجود نداشته است. احدیت پروردگار همیشه سر جای خود بوده و این ویژگی را هیچ چیزی

ص: ۱۶۴

نتوانسته از جایش بردارد؛ زیرا ورای او چیزی نبوده تا یکتایی را از جای خود دگرگون سازد. در اصول زیربنایی خلقت نوریه - بویژه در اصل اول - همین موضوع به اثبات رسید.

در اینکه موجودات دیگر غیر از خدا همگی پدید آمده و ایجاد شده و آفریده شده هستند، بازهم تردیدی وجود ندارد. اشیا همگی نبودند پس به اراده و قدرت پروردگار خلق شدند. در اصل دوم این مهم تبیین گردید.

اما در اثبات اعیان ثابت و اشباح نوری ائمه علیهم السلام چگونه قدیمی بودن پروردگار از بین می رود و یا قدیمی بودن وجود نوری آنها ثابت می شود جای درنگ و تأمل دارد. برای نقد بیشتر این پندار، جا دارد، تمامی سخنانی گوینده نقل و سپس نقد شود:

«و إن قيل، إن أشباح آل محمد عليهم السلام لسبق وجودها وجود آدم؛ فالمراد بذلك أن أمثلتهم في الصور كانت في العرش فرأها آدم و سأل عنها فأخبره الله أنها أمثال صور من ذريته لشرفهم بذلك و عظمهم به. فأما أن يكون ذواتهم عليهم السلام كانت قبل آدم موجودة، فذلك باطل، بعيد من الحق، لا يعتقده محصّل و لا يدين به عالم. و إنما قال به طوائف من الغلاة الجهال، والحشويه من الشيعة الذين لا بصر لهم بمعاني الأشياء و لاحقيقه الكلام.

و قد قيل: إن الله تعالى كان قد كتب أسمائهم في العرش فرأها آدم عليهم السلام و عرفهم بذلك و علم أن شأنهم عند الله

العظیم، عظیم. و اما القول بأن ذواتهم كانت موجوده قبل آدم عليه السلام؛ فالقول فی بطلانه علی ما قدمناه» (۱۱)

نقد و بررسی:

۱- قدیم مطلق، ذاتی و ازلی صفتی است واقعی و در حقیقت تنهای تنها زیننده خداوند است نه دیگران؛ زیرا جز او هیچ قدیمی واقعی و حقیقی محض در مراتب هستی وجود ندارد. خلقت نوریه اهل البیت علیهم السلام با این موضوع هیچ گونه مغایرت و تضادی ندارد؛ زیرا صفت آفریده شده پسوند تمام آنها به شمار می رود.

۲- وجود نوری اهل البیت علیهم السلام آفریده شده از فعل و عظمت الهی است. اگرچه این موجودات نوری نسبت به دیگر مراتب خلقت تقدم رتبی دارند اما هرگز قدیم ذاتی، مانند پروردگار نیست و با خدا همراهی نداشته اند تا قدیم مطلق باشند.

۳- همان گونه که دیگر موجودات آفریده پروردگار یکتا هستند، نور ائمه علیهم السلام نیز مخلوق خداوند به شمار می رود. با این تفاوت که درچینش مراتب هستی خلقت نوری آنها بر دیگر موجودات تقدم دارد و آنها واسطه فیض رسانی پروردگار شمرده می شود نه خالق یا آفریننده موجودات فرودست خود.

۴- تقدم ائمه علیهم السلام نسبت به وجود آدم تقدم فیزیکی و عنصری نیست که تقدم نوری و سعه وجودی است. اگرچه وجود فیزیکی آنها پس از آدم و دیگر پیام آوران الهی قرار دارند ولی تمام وجود ائمه علیهم السلام همین بعد فیزیکی آنها نیست.

ص: ۱۶۶

۵- در جای خود به اثبات رسید که وجود دارای مراتب تشکیکی و حقیقت واحدی است. ائمه علیهم السلام نیز سعه وجودی گسترده ای به همان ترتیب وجودی دارد که دارای مراتب وجود نوری- وجود ژنیتیکی- وجود جنینی و وجود فیزیکی است. هر یک به تناسب زمان و مکان و مرتبه وجودی خود شکل گرفته و ظهور یافته اند که با دیگر مراتب آفرینش آنها تمایز دارد.

۶- هیچ کدام از این مراتب به دیگری از یک جهت که همان اصل نوری بودن آنها باشد، سبقت نمی گیرد و هر یک مکمل دیگری به شمار می رود. اگر چه مراتب بالا نسبت به مادون نیازی ندارد ولی در سیر صعودی بی نیاز هم نیست.

۷- مراد از مثال یا تصویر اهل البیت علیهم السلام در عرش دو گونه است:

الف) تنها نام و تصویر آن ها بدون حقیقت خارجی در عالم عرشی آشکار شده باشد، بدون تأثیر گذاری یا تأثیر پذیری و تنها ثبت نام و عکس آنان بدون وجود خارجی که اگر این فرض باشد جای آن در عالم ملکوت و مجرد نیست آنجا هر چه هست وجود هست نه عالم مثال.

ب) افزون بر نمایان شدن نام آنها وجود خارجی شان نیز در عرش وجود داشته و به تسبیح و تقدیس پروردگار مشغول بوده اند که در واقع اسم های گوناگون برای یک مسما به شمار می رود نه چیز دیگر.

ج) در واقع میان نام و تصویر یا حقیقت نوری ائمه علیهم السلام این همانی وجود دارد و نام آنها در عالم ملکوت همان حقیقت خارجی آنهاست، پس دوگانگی میان اسماء و ذات نوری

آنها وجود ندارد.

آنچه از مجموع روایات خلقت نوری بر می آید همان تفسیر سومی است نه گزینه های دیگر؛ زیرا حقایق و سعه وجودی عالم نوری ائمه علیهم السلام نسبت به ما نامحدود و بی شمار است، اگر چه نسبت به پروردگار محدود و ناچیز به حساب

می آید. مرتبه عالم نوری و فروتر از آن جایی نیست که تنها عالم مثال باشد و وجود حقیقی نتوان برای آنها اثبات کرد.

ص: ۱۶۸

«... هنگامی که نور محمد | از آخرین دریای نور بیرون آمد، خداوند بلند مرتبه خطاب به او فرمود: ای دوست من! ای سالار فرستادگانم! ای نخستین آفریدگانم! ای آخرین فرستادگانم! تویی شفاعت کننده روز واپسین».

نور محمد خود به خود به سجده افتاد. پس از سالیان دراز سر از سجده برداشت و ایستاد. قطره های عرق نور از وجود نوری وی سرازیر شد و آنگاه یکصد و بیست و چهار هزار قطره از نور محمد | فرو چکید. بدین سان خداوند بلند مرتبه از قطره های نوری پیامبر | شبح نوری دیگر پیامبران را خلق کرد. هنگامی که آن انوار طلایی

کامل شدند گرداگرد محمد چرخیدند؛ همانگونه حاجیان اطراف خانه خدا طواف می کنند. آنها تسییح خدا می کردند و سپاس گذاری او می نمودند و می گفتند:

«سبحان من هو عالم لایجهل، سبحان من هو حلیم لایعجل، سبحان من هو غنی لایفتقر» پس از این ذکر، خداوند بلند مرتبه به آنها ندا داد: آیا مرا می شناسید؟ من کیستم؟ نور محمد | پیش تر از دیگر از انوار عرض کرد:

«انت الله الذی لا إله الا أنت وحدک لا شریک لک ربّ الارباب و ملک الملکوت».

در این هنگام از جانب پروردگار ندایی بلند شد: «انت صفیّی و انت حبیبی و خیر خلقی، أمتک خیر أمة

أخرجت للناس» (۱۱)

در فصل پیش به اصل خلقت نوری خود ائمه علیهم السلام از نور پروردگار سخن گفتیم، اینکه به واسطه بودن اهل البیت علیهم السلام در مراحل بعدی آفرینش اشاره می شود. افزون بر پرده های نوری آفریده شده در عالم نوری، از نور پیامبر | دریاها نوری نیز آفریده شد. پس از آنکه فیض رسانی آنها در عالم نوری کامل گردید و هر آنچه پرتو افشانی ضرورت داشت گرفت و خلاء و کاستی یا تاریکی و عدمی باقی نماند، نور ائمه به دیگر مراحل هستی سرازیر شد.

به تناسب عالم نوری آنجا که از نور لبریز شده بود و جای خالی به تناسب عالم نوری وجود نداشت، ناگزیر فیض متوقف نشدنی بود و لازمه نور، نور پردازی روشنایی و پرتو افکنی به شمار می آمد. بنابراین وجود نوری ائمه علیهم السلام نیز ایستایی بردار نبود چه اینکه کاستی بردار نبود. آفرینش نوری پیامبران به این دلیل در عالم جبروت گنجانده نشد که آنها حقایق عینی و آفریده شده از نور محمد | است و به این فصل بیشتر تناسب دارد تا فصل قبل؛ زیرا برآیند احادیث خلقت نوری این بود که پیش از نور ائمه علیهم السلام یا همراه آن نور، دیگر موجودی نوری وجود نداشت و صریح این روایت نیز به همین معنی تکیه دارد:

ص: ۱۷۲

«ثم قال ابو جعفر عليه السلام فنحن اول خلق الله و اول خلق عبد الله و سجد و نحن سبب خلق الخلق و سبب تسييحهم و عبادتهم من الملائكة و الإدميين، فبنا عرف الله و بنا وحد الله و بنا عبد الله و بنا اكرم الله من اكرم من جميع خلقه، و بنا أثنى الله و بنا عاقب من عاقب. ثم تلا قوله تعالى: ﴿وإننا لنحن الصافون و إننا لنحن المسبحون﴾ (صافات/ ۱۶۶) و قوله تعالى ﴿قل ان كان للرحمن ولد فأنا اول العابدین﴾ (زخرف/ ۸۲) رسول الله | اول من عبد الله تعالى، و اول من أنكر له ولداً شريك، ثم نحن بعد رسول الله. ثم أودعنا بذلك النور صلب آدم عليه السلام...» (۱)

۲- نور ائمه حلقه فیض رسانی

همان گونه که در واژگان حدیث و «نحن سبب خلق الخلق» آمده است می توان از آن دنیای واسطه و علت و معلول فراوان نور ائمه علیهم السلام را در سلسله وجود تصور کرد. از این رو سبب، علت، واسطه، کانال فیض و وجود نوری که به وسیله آنها آفرینش آغاز شد و آفریدن شکل گرفت! خود ائمه علیهم السلام بودند نه مستقیم نورپردازی الهی و نه موجودات دیگر. اینکه موجودات دیگری نبود تا اکنون روشن شد و اینکه نور مستقیم الهی سبب آفرینش دیگر موجودات نشده و به واسطه اهل البیت علیهم السلام موجودات آفریده شده است، حدیث دیگری است که نور محمد | و نور علی را بر آمده از نور خدا می داند و بس.

ص: ۱۷۳

«... قال رسول الله | اول ما خلق الله نوري ابتدعه من نوره و اشتقه من جلال عظمته، فأقبل يطوف بالقدرة، حتى وصل إلى جلال العظمة في ثمانين الف سنه. ثم سجد الله تعظيماً؛ ففتق منه نور على عليه السلام فكان نوري محيطاً بالعظمة و نور على عليه السلام محيطاً بالقدرة. ثم خلق العرش و اللوح و الشمس و القمر و ضوء النهار و نور الابصار و العقل و المعرفة و أبصار العباد و أسمائهم و قلوبهم من نوري و نوري مشتق من نوره».

فنحن الاولون و نحن الآخرون و نحن السابقون و نحن المسبوحون و نحن الشافعون و نحن كلمه الله، و نحن خاصه الله و نحن احبّاء الله و نحن وجه الله و نحن جنب الله و نحن يمين الله و نحن أمناء الله و نحن خزنه وحي الله و سدنه غيب الله و نحن معدن التنزيل و معنى التأويل...» (١)

بنابراین، نزدیک تر از ائمه عليهم السلام موجودی نزد خداوند وجود ندارد. پس اشرف موجودات پس از خداوند آنها هستند و دیگران به سبب آنها و پس از آنها و به تبع آنها به دنیا آمده اند. واژگان «وجه الله»، «جنب الله» و «يمين الله» همگی بیانگر همین حقیقت به شمار می آید.

ص: ۱۷۴

اشاره

«رسول خدا | فرمود: هنگامی که خداوند بلند مرتبه خواست (دیگر مراتب) خلقت را بیافریند، نور مرا شکافت و از آن میان، عرش را آفرید. پس عرش از نور من است و نور من از نور خداوند. بنابراین نور من از نور عرش افضل است.» (۱)

خداوند بر سرادقات عرش نوشت: «لا إله الا الله، محمد رسول الله، علی امیر المؤمنین و وصیه به ایدته و به نصرته.» (۲)

آنگاه که نام محمد | را بر عرش نمایان ساخت وجود نوری او بر ساق عرش هفتاد هزار سال (ما فوق نوری) در آنجا ماندگار شد تا آنگاه که خداوند او را در صلب آدم قرار داد.» (۳)

بدین سان، آفرینش مسیر و طبیعت خود را طی می کرد و از مجاری حقیقت نوریه حضرت محمد | دیگر مراتب هستی می گرفتند. این حقیقت با تفسیر هایی که برخی برای عرش برگزیده اند، سازگاری ندارد چنانچه در پی

می آید. بنابراین صریح روایات خلقت نوریه این معنا را می رساند که عرش را

ص: ۱۷۵

۱- بحار الانوار / ۱۵ / ۱۱۴.

۲- بحار الانوار / ۵۴ / ۱۶۹.

۳- بحار الانوار / ۲۵ / ۲۲.

خداوند نه بصورت مستقیم از نور خود و با دست خود که به واسطه نور وجودی حضرت محمد | آفرید و بدان هستی داد.

هستی بخشی و شکل دهی جز از این مسیر در زنجیره علت و معلول ممکن و میسر نبود. چنانکه بارها گفته شد، باید از شیء واحد حقیقت واحد برون آید نه متکثر و این بدان معنی دلالت دارد که جز یک نور واحد و حقیقت بسیط را خداوند مستقیم از نور خود نیافرید و آن وجود ختمی مرتبت بود.

نور امام نخست با آنکه در رتبه آغازین نورها قرار دارد اما هرگز مستقیم از نور خداوند آفریده نشده است بلکه از نور پیامبر آفریده شده، اگرچه پیش از موجودات دیگر فرودست قرار دارد.

۱-۳- نمونه صریح خلقت عرش از نور پیامبر (ص)

برای نمونه برخی از احادیثی که واسطه بودن نور محمد | را در آفرینش عرش با صراحت کامل بیان می کنند، نقل می شود و سپس به روایاتی که تمام وجود و نام آنها را در این جایگاه تأکید می کنند، اشاره می شود.

«و من ذلک ما رواه جابر بن عبدالله قال: قلت لرسول الله |: اول شیء خلق الله تعالى ما هو؟ فقال: نور نبيك يا جابر! خلقه الله؛ ثم خلق منه كل خير. ثم اقامه بين يديه في مقام القرب ما شاء الله. ثم جعله اقساماً: فخلق العرش من قسم، و الكرسي من قسم، و حمله العرش و الكرسي من قسم، و اقام القسم الرابع في مقام الحب ما شاء الله، ثم جعله اقساماً فخلق القلم من قسم و اللوح من قسم و الجنة من قسم.

ص: ۱۷۶

و أقام القسم الرابع فى مقام الخوف ما شاء الله. ثم جعله اجزاء. فخلق الملائكة من جزء و الشمس من جزء و القمر و الكواكب من جزء. و أقام القسم فى مقام الرجاء ما شاء الله، ثم جعله أجزاء، فخلق العقل من جزء و العلم و الحلم من جزء و العصمه و التوفيق من جزء...» (١)

بنابراین آفرینش عرش از نور پیامبر | حقیقت مسلم، پذیرفته شده و انکار ناپذیر در خلقت نوریه تلقی می شود. واژه «خلقه الله» همان نور و وجود نخستین است که پیش از این بدان اشاره شد. اما «ثم خلق منه» برای تراخی پس از آن بیان شده است که گویای حلقه واسطه بودن فیض رسانی حضرت رسول اکرم | است.

اگر بپذیریم که هر موجودی خیر است و عرش وجود است پس عرش وجودش خیر می شود، تمامی وجودهای دیگر و موجودات فرودست همگی برآمده از نور حضرت، خیر پذیر تلقی می شود و نور حضرت خیر کامل.

۲-۳- نمونه وجود ائمه (ع) در عرش

اکنون به وجود نوری آنها و دوران ماندگاری شان در سایه بان عرش الهی اشاره می کنیم:

«... عبدالله بن مسعود قال: قال رسول الله | لما خلق آدم و نفخ فيه من روحه، عطس آدم فقال: الحمد لله فأوحى الله إليه: حمدنى عبدى! و عزتى و جلالى لولا

ص: ۱۷۷

عبدان؛ اريد أن اخلقتهما في الدار الدنيا ما خلقتك. قال: الهى فيكونان منى؟ قال: نعم، يا آدم! ارفع رأسك و أنظر. فرفع رأسه. فإذا هو مكتوب على العرش: لا إله الا الله، محمد رسول الله، نبى الرحمة، على مقيم الحجة، و من عرف حقه زكا و طاب و من أنكر حقه، لعن و خاب. أقسمت بعزتي أن

أدخل الجنة من أطاعه و إن عصانى و أقسمت بعزتي أن أدخل النار من عصاه و إن اطاعنى». (١)

آيا پيرو واقعى على عليه السلام نافرمانى خدا مى کند تا جهنم رود آيا سريپچى کنندگان از دستور على عليه السلام اطاعت خدا مى کنند؟! مگر پيروى بى چون و چرا از على عليه السلام يکى از دستورات خداوند نيست. مگر مى توان نؤمن ببعض و نکفر ببعض بود؟ هرگز. هرگز.

«... قال على عليه السلام فى بعض خطبه: إنا آل محمد | كُنّا انواراً حول العرش، فأمرنا الله بالتسييح، فسبّحنا فسبّحت الملائكة بتسييحنا...» (٢)

«... عن ابى ذر قال: سمعت رسول الله | يقول: كنت أنا و علىّ نوراً عن يمين العرش، يسبح ذلك النور و يقدهسه قبل أن يخلق آدم بأربعة عشر ألف عام...» (٣)

ص: ١٧٨

١- مناقب خوارزمى / ٢٢٧.

٢- تأويل الآيات / ١ / ٥٠١٢.

٣- ميزان الاعتدال / ١ / ٥٠٧.

«... عن انس بن مالك، عن معاذ بن جبل، أن رسول الله | قال: إن الله عزوجل؛ خلقني و علياً و فاطمه و الحسن و الحسين؛ قبل أن يخلق الدنيا بسبعه آلاف عام. قلت: فأين كنتم يا رسول الله |؟ قال: قدام العرش، نسبح الله تعالى و نحمده و نقده و نمجده. قلت: على أي مثال؟ قال: أشباح نور. حتى إذا اراد الله عزوجل أن يخلق صورنا...» (۱)

عالم فروتر از جهان نوری، همین وجود عوالم عرش و کرسی و لوح و قلم است. حقیقت محمدیه | و علویه علیه السلام و اهل البیت علیهم السلام اگر چه جایگاه اسمی و رسمی و اساسی شان در عالم نوری تعیین شده و مشخص گردیده است اما افزون بر آن جایگاه اصلی که دیگران هرگز بدان مقام و عوالم دسترسی ندارند آنان در عوالم فرودست نیز جایگاه ویژه ای دارند. چنان که پروردگار نیز جایگاهش این گونه تعریف می شود؛ زیرا علت مُحدثه علت مُبقیه نیز هست. عرش که از نور پیامبر | به دنیا آمد و جامه هستی پوشید مگر می تواند فراتر از وجود حضرت قرار گیرد و چگونه در تصرف آن بزرگوار جهت فیض رسانی قرار نگیرد؟! از این رو، ائمه علیهم السلام درونمایه تمامی عوالم جبروت، ملکوت و ناسوت شمرده می شوند همان گونه که پوسته حقیقی و بدنه واقعی تمام مراتب خلقت نیز به شمار می آیند. غیر از حقیقت وجود نوری آنها دیگر مراتب هستی همگی سایه، ربط محض و فقر کامل به نور آنهاست چنانکه نور آنها سایه، فقر و عین ربط به نور پروردگار به حساب می آید.

ص: ۱۷۹

اهل البیت علیهم السلام در هر عالمی از عوالم خلقت وجود داشته باشند فلسفه وجودی شان تعبد بندگی تنها نسبت به پروردگار است. آنها برای ظهور همین حقیقت بندگی و عبودیت آفریده شده اند. در گستره عرش، خدا را تسبیح می کنند، می پرستند و تقدیس می کنند همان گونه در تنگنای فرش آوای ملکوتی شان آن سوی افلاک را می شکافد.

پس از اینکه ثابت شد که عرش از نور محمد | آفریده شده است ائمه علیهم السلام در آنجا قامت بندگی دارند؛ باید ماهیت عرش تبیین گردد.

۴- چستی عرش

۱-۴- مفسران شیعه

مفسران شیعه و سنی در حقیقت، چستی و ماهیت عرش از آیات مربوطه به این موجود، تفسیرهای گوناگونی را ارائه داده اند که برای اختصار برخی از آنها نقل و سپس نقد و بررسی می شود:

علامه سید محمد حسین طباطبائی «ره» می نویسد:

«گزیده سخن خدای بلند مرتبه {ثم استوی علی العرش} در عین اینکه تمثیل است (از حقایق مجرد به مادی) بیان کننده حقیقت گستره بی بدیل تدبیر خداوند در مملکت اش نیز می باشد و بر این مهم نیز دلالت دارد که در این میان یک مرحله از حقیقت دیگری هم در کار هست و آن مقام زمامداری و فرمانروایی پروردگار است که در آنجا تمامی

ص: ۱۸۰

امور فراوان و بی شمار، پراکنده و گوناگون به تنهایی گرد آمده است. آیات دیگری نیز بر آن دلالت دارد که عرش را به تنهایی ذکر می کند و آن حقیقت را به خداوند بلند مرتبه نسبت می دهد. مانند سخن قادر متعال: {و هو رب العرش العظيم} (توبه/۱۲۹) یا گفتار او: {الذین یحملون العرش و من حوله} (مؤمنون/۸۶) و نیز کلام او: {یحمل عرش ربک فوقهم یومئذ ثمانیه} (الحاقه/۱۷) و قول او: {و ترى الملائکه حافین من حول العرش یسبحون بحمد ربهم و

قضى بینهم بالحق...} (زمر/۷۵).

بنابر این همان گونه که دیده شد ظواهر این آیات، دلالت دارند بر این که عرش، حقیقتی است از حقایق عینی و امری است از امور خارجی و بیرونی. به همین جهت می گوییم: بی تردید برای عرش در آیه: {ثم استوی علی العرش} مصداق خارجی وجود دارد.

قرار دادن این واژگان در کلام برای رساندن معنی با مثال تنها نیست همان گونه که ما در قرآن این مثل ها را بسیار بکار بردیم. مثلاً در آیه نور نگفتیم که در عالم وجود آئینه الهی یا درخت زیتون الهی وجود دارند یا زیت الهی در خارج هست و حقیقت بیرونی دارد ولی اینجا می گوییم: در عالم وجود عرش الهی مصداق خارجی دارد و لوح و قلم الهی عینیت

ص: ۱۸۱

حقایق بیرونی هستند. این (تمایز مهم میان مثال برای رساندن معنی تنها را با رساندن معنی و مصداق) درک کن و بفهم» (۱۱).

طبرسی می نویسد:

{ثم استوی علی العرش}... به باور حسن منظور این است که قدرت و فرمان روایی او پس از آفرینش آسمان ها و زمین بر این جهان استقرار یافت و بر فرشتگان آشکار شد. این جمله هماهنگ با فرهنگ رایج عرب آمده است؛ چرا که آنان هنگامی که فرمانروایی بر اقتدار بر کران تا کران کشورش تسلط یافت و همه امور و شئون را تدبیر و تنظیم نمود، می گویند: «استوی الملک علی عرشه» پادشاه و یا فرمانروا با حکمت و اقتدار امور کشورش را نظم و سامان بخشید و بر همه اقتدار دارد. آنگاه هرج و مرج، آشوب و بلوا جای نظم و تدبیر را گرفت و قدرت از دست رفت. می گویند: «ثَلَّ عرشه» قدرت و تاج و تخت فرمانروایی فرو ریخت، چه بسا که نه تاجی بر سرداشته باشد و نه تختی... با این بیان، جمله مورد بحث کنایه از اقتدار کامل پروردگار بر تدبیر امور هستی پس از پدید آوردن آسمان ها و زمین است. (۲)

ص: ۱۸۲

۱- المیزان/ ۸/ ۱۶۰.

۲- ترجمه مجمع البیان/ ۱۱/ ۷۴۱.

وی در جای دیگر می نویسد:

«... واژه عرش در این آیه، آسمان ها و زمین است؛ چرا که آنها بنای اوست و واژه عرش نیز در فرهنگ واژه شناسان به مفهوم بنا آمده است. اما آن عرش پُر شکوه و بزرگی که فرشتگان به گردش، بر گرد آن فرمان یافته و به تکریم آن

موظف شده اند، چیزی جز واژه عرش در آیه مورد بحث است».(۱)

«... روز رستاخیز به فرمان خدای عزوجل عرش شکوه بار الهی برپا می گردد و فرشتگان بر گردن آن حلقه زده و به ستایش خدا می پردازند...».(۲)

آیا پیش از روز واپسین عرش وجود خارجی ندارد؟! اکنون در جهانی که بسر می بریم و پیش از این آن هنگامی که هستی لباس وجود پوشید، فراتر از این جهان آیا عرش بوده و هست یا آنکه در آینده بوجود می آید؟ چنانکه وجود خارجی عرش را اکنون و پیش از این نپذیریم، چگونه می توانیم فردا آن را بپذیریم!؟

۲-۴- نقد نگاه مفسران شیعه

۱- عرش را تنهای تنها به معنی تدبیر، زمامداری و فرمانروایی پروردگار دانستن باصریح آیات قرآن سازگاری و همخوانی ندارد. آیه کریمه {و هو رب العرش العظيم} و {الذین یحملون العرش و من حوله} هر کدام گویای حقایق خارجی و مصداق بیرونی این موجود مجرد و آفریده الهی است. پروراندن،

ص: ۱۸۳

۱- همان/ ص ۱۵۱

۲- همان/ ۲۴/ ۶۱۷

درست تربیت کردن و مدیریت نمودن شیء مجرد بزرگ که از سعه وجودی گسترده ای برخوردار است، چگونه می تواند به معانی دیگر بکار رود. آنان که عرش را به دوش می گیرند کجا به معنی تدبیر استفاده می کنند؟!.

۲- چنانچه ما موجودات را منحصر به این جهان مادی ندانیم و فراتر از ملائکه، موجودات دیگر عوالم را نفی نکنیم، به طور قطع به وجود این موجودات مجردتر، بزرگتر و با سعه وجودی بیشتر از ملائکه دست می یازیم. اگر نتوانیم وجود آنها را با برهان عقلی ثابت کنیم، چگونه می توانیم مفاهیمی که در داده های وحیانی مصداق آنها مشخص اند برای مفهوم تنها استفاده کنیم یا آنها را بی مصداق بدانیم یا برای شان از پیش خود مصداق بسازیم؟ در حالی که با برهان عقلی نیز طبق قاعده اشرف موجودات می توان تا ذات پروردگار به وجود عرش و کرسی قایل شد، اگر چه در تطبیق مصداق مقدم و مؤخر صورت گیرد.

۳- هرگز منکر کاربردهای واژه «عرش» به معنای گوناگون به تناسب سیاق آیات نیستیم اما صراحت و ظهور آیات را هم نباید با روشن فکری حرفه ای تأویل برد. بدون دلیل از مفسران واقعی اهل البیت علیهم السلام افزون بر آن مصداق خارجی عرش چیزی نیست که بتوان آن را انکار کرد تا جسمانیت از خداوند نفی گردد.

عرش، جسم مادی نیست تا اشکال بوجود آید که وجود خداوند با جسمانیت سازگاری ندارد. عرش تنها موجود مجرد است که با مادیت هیچ گونه سازگاری و تناسب ندارد. آفریده خداست و نه حامل خداوند. مانند عرش های مادی.

۱- به نقل از مالک بن انس آورده اند:

مفهوم این جمله بر ما پوشیده نیست اما چگونگی آن نامعلوم است و پرسش از آن بدعت است. ابوحنیفه نیز توصیه می کرد که از تفسیر آن، یعنی عرش، نپرسید. (۱)

۲- ابن کثیر می نگارد:

عرش بزرگترین آفریدگان و سقف آنها شمرده می شود... که خداوند آن را از نور خود آفریده است. (۲)

۳- ابی حیان می گوید:

«هیچ کس اندازه عرش (و میزان حد و حجم آن) را نمی داند...» (۳)

۴- فخر رازی معتقد است:

«هنگامی که قدرت و عظمت خداوند شرح داده شود برای نمایاندن این اهداف عرش یادآوری می شود». (۴)

ص: ۱۸۵

۱- روح المعانی/ ۵/ ۲۰۰.

۲- تفسیر ابن کثیر/ ۴/ ۱۷۰.

۳- بحر المحيط/ ۵/ ۲۰۵.

۴- تفسیر کبیر فخر رازی/ ۱۶/ ۲۵۰.

۵- فخررازی می نویسد:

«چنانچه گفته شود عرش، حقیقت نامحسوس است که وجودش پس از ثبوت شریعت برای ما آشکار و شناخته می شود. پس چگونه برای شرح عظمت خدای بلند مرتبه و نمایاندن این مهم آن را (دلیلی برای خودش) یادآوری می کنید؟! در پاسخ می گوئیم: وجود خارجی عرش امری است مشهور که کفار نیز این حقیقت را از یهود و نصاری شنیده اند. بعید نیست که آنان نیز از پیشینیان خود شنیده باشند».(۱)

۶- آلوسی می نگارد:

عرش مشهور است که جسم محیط بر تمامی اجسام دیگر است او را فلک افلاک باید شمرد. یا به دلیل بلندی اش یا به دلیل تشبیه او به تخت پادشاهی؛ زیرا تدبیر امور از آنجا صورت می گیرد.(۲)

جسم مادی دانستن عرش با مجموع روایات خلقت نوری هیچ گونه سازگاری ندارد؛ زیرا برآیند مجموعه آنها این بود که عرش و کرسی از نور محمد | آفریده شده اند و آنها موجودات مجرد در عالم فراتر از عالم ملکوت قرار دارند و نه آنکه خود جسم مادی باشند و فروتر از جهان ملکوت.

ص: ۱۸۶

۱- تفسیر کبیر/ ۱۶/ ۲۰۵.

۲- روح المعانی/ ۵/ ۱۹۹.

۱- اینکه گفته اند: «مفهوم این جمله بر ما پوشیده نیست» با آنچه در پی آورده اند که «اما چگونگی آن پوشیده و نا معلوم است» این دو جمله باهم تنها کامل کننده یکدیگر و مفسر یکدیگر نیستند که ضد هم و رو در روی هم قرار دارند. چنانچه مفهوم و معنای جمله بر کسی مشخص باشد چگونه می تواند بگوید، کیفیت آن معلوم نیست؟

این جمله مصداق واحد دارد نه آن که مصادیق متعدد تا ما در تعیین اندازه و کیفیت تطبیق آن دچار سردرگمی باشیم. به همین دلیل باید گفت: اصل معنی داری عرش بر آنها مشخص نبوده که این گونه در تعیین کیفیت آن درمانده اند و به مفسران و پدید آورندگان واقعی عرش رجوع نکرده اند تا چستی عرش برای شان آشکار گردد.

۲- در پایان همان جمله نگاشته اند: «و پرسش از آن بدعت است».

پذیرش این گزاره به معنی روح پرشگری در حقایق مجردات و دیگر عوالم وجود در نهاد بشر است. باز باید پرسید: مگر دین برای نابود کردن و میراندن و پژمرده کردن شکوفه های اندیشه، خرد و دیگر نیروی گلستان روح بشری نازل شده یا برعکس برای شکوفایی نیروهای درونی و ارتقاء سطح علمی آدمی؟!.

۳- وانگهی پرسش از ذات پروردگار که کنه وجودی آن از نظر سعه نامحدود وجودی برای بشر و ادراک او غیر قابل یافتن است نهی شده؛ زیرا میان مُدْرَک و مُدْرَک باید نوعی تناسب وجود داشته باشد، نه آنکه پرسش از

مخلوقات خداوند هم نهی شده باشد. در ذات خدا اندیشه نکنید که بُرد خرد و اندیشه شما کوتاه است. اما در نشانه های الهی و موجودات آفریده او با تمام توان تعقل کنید.

۴- مگر با توصیه می شود روح کنجکاو آدمی را وانهاد و نهاد بی قرار او را آرام نگهداشت؛ آنجا که می گویند: «از تفسیر آن نپرسید» مگر می توان خردها را تعطیل کرد و آنها را به تعبد محض واداشت در حالی که گنجینه های برهان در فضای ذهن و اندیشه دست ناخورده باشند و اقیانوس پرسشها از درون موج زند؟

۵-۴- حقیقت عرش در خلقت نوری

عرش بر پایه روایات بی شمار اهل البیت علیهم السلام موجود حقیقی و دارای عینیت بیرونی است. نه مفاهیم تنها برای نمایاندن مقام علمی خداوند یا مصداق جسمانی پنداشتن برای نیاز خداوند.

«سلمان فارسی از آمدن مرد نصرانی همراه یکصد نفر از آن گروه پس از پر گشودن رسول خدا | از خاک به افلاک خبر می دهد. آنان نزد ابابکر جانشین پیامبر | آمدند و پرسش هایی را مطرح کردند که هیچ گونه پاسخی بدان ها داده نشد.

نصارانیان بسوی امیرالمؤمنین علیه السلام راهنمایی شدند و به تمامی پرسش های خود پاسخ گرفتند. از پرسش های آنان یکی این بود... از پروردگارت برآیم خبر ده که آیا او را بر دوش می گیرند یا او دیگران را بر دوش دارد؟

امام علی علیه السلام فرمود: هان! در واقع پروردگار ما فراتر از توصیف بر دوش گرفتن و بر دوش ماندن است.

نصرانی ای گفت: چگونه این مهم، شدنی است؟! در حالی که ما در متن انجیل داریم که «و یحمل عرش ربک فوقهم ثمانیه».

امام علی علیه السلام فرمود:

«إن الملائكة تحمل العرش و ليس العرش كما تظن كهيئه

السرير و لكنه شيء محدود؛ مخلوق، مدبر. و ربك عزوجل مالک لا أنه عليه لكون الشيء على الشيء و امر الملائكة بحمله.

فهم يحملون العرش بما أقدرهم عليه. قال النصرانی: صدقت رحمک الله...» (۱۱)

امام در پاسخ به وجود مجرد و فوق مادی عرش با صراحت می پردازد و افزون بر آن وجهه مادیت و ذهنیت مادی گونه و تصویر جسمانی از عرش را از فضای ذهن و اندیشه آنان می زداید.

سپس به ویژگی های آن می پردازد؛ البته عرش شیء خارجی است که اندازه محدود و مشخصی دارد. عرش آفریده شده و بوجود آمده از قدرت پروردگار است. عرش، عالمی از عوالم خلقت است که با اراده و فرمان الهی اداره می شود. خداوند همان گونه که مالک دیگر مراتب وجود است، مالک عرش و جهان عرش نیز می باشد، ملائکه های الهی فرمانبردارانی هستند که گارگزاران عالم عرش شمرده می شوند.

برای اثبات وجود مجرد و برتری و تقدم عوالم عرشی بر دیگر مراتب جهان آفرینش این حدیث نیز یادآوری می شود و درنگ بر معانی آن به اندیشه ای

ص: ۱۸۹

خواننده واگذار می گردد.

«... فقال: إن الله تبارك و تعالی خلق العرش و الماء و ملائکته، قبل خلق السموات و الارض و كانت الملائکة تستدلُّ بأنفسها و بالعرش و الماء على الله عزّوجلّ. ثم جعل عرشه على الماء ليظهر بذلك قدرته للملائکة، فيعملوا أنه على كل شئٍ قدير. ثم رفع العرش بقدرته و نقله، فجعله فوق السموات السبع و خلق السموات و الارض في ستة ايام، و هو مستولٍ على عرشه و كان قادراً على أن يخلقها في طرفه عين... و لم يخلق الله العرش لحاجه به اليه لانه غنى عن العرش و عن جميع ما خلق. لا يوصف بالكون على العرش، لانه ليس بجسم تعالی الله عن صفه خلقه علواً كبيراً...» (١)

ابن كثير می نویسد:

«فراخای آسمان هفتگانه و زمین هفتگانه، در برابر کرسی مانند نگین است نسبت به حلقه و برتری عرش بر کرسی مانند برتری یک قاره فلات است نسبت به همان حلقه» (٢)

ص: ١٩٠

١- همان/ ٣١٣.

٢- تفسیر ابن كثير/ ٤/ ٣٠٠.

آری! تمامی آسمان و زمین داخل در ظرف کرسی قرار دارد و کرسی پیش روی عرش یا زیر آن. خورشید یک جزء از اجزاء هفتادگانه نور کرسی است و کرسی یک جزء از اجزاء هفتادگانه نور عرش به شمار می رود. (۱)

این مقایسه ها میان مراتب و گستره عوالم خلقت ما را به بزرگی و فراخنای جهان آفرینش راهنمایی می کند. حقیقتی که تنها از این راه می توان بزرگی و عظمت آفریدگار هستی بخش را شناخت.

۵- کرسی پدید آمده از نور محمد(ص)

اشاره

«سپس خداوند کرسی را از دیگر بخش (نور محمد ص) پدید آورد و گردانندگان عرش و گنجینه داران کرسی را از بخش دیگر نور او آفرید. (۲)»

پس از آنکه عرش الهی استوار گردید (و کرسی آفریده شد) خداوند میان عرش و کرسی هیجده پرده نوری ایجاد کرد. چنانچه این پرده ها نبودند، هسته وجودی کوه های جهان ذوب می شد و تمامی جنّ و انس از نور خداوند پودر شده ناپدید می گردید. (۳) پس از آفرینش این حجاب ها، خداوند ظرف عالم

ص: ۱۹۱

۱- الدر المنثور/۲/ ۱۷

۲- بحار الانوار/۲۵/ ۲۲.

۳- بحار الانوار/۵۵/ ۳۵.

وجودی مخلوقات را در برابر (۱) و چسبیده به عرش به نام کرسی متصل کرده آفرید. (۲) حد و حجم این ظرف وجود هستی (۳) یک هفتادم عرش خداوندی (از نظر سعه وجودی) است. (۴)

کرسی همان باب ظاهر غیب الهی است که زیربنای ابداع و آفریدن ها می شود و قرار می گیرد. (۵) و دارای وجود عظیم و وصف ناشدنی است. (۶) وسعتی که تمامی ملائکه را در خود جای داده و افزون بر آن تمامی آسمان های هفتگانه و زمین های هفتگانه نیز در آن قرار دارند. (۷) چنانچه آسمان هفتگانه و زمین هفتگانه را بگسترانند سپس یکی را بر دیگری پیوند زنند، هرگز به گستره کرسی نرسند! (تمامی اینها بیانگر وسعت) نگین است که در حلقه انگشتی باشد. (۸)

آفریدن و پدید آمدن موجود مجرد و با سعه برتر وجود نظیر کرسی، ما را به گستره و ابعاد وجودی بیشتر اهل البیت علیهم السلام در عالم فراتر از عرش و

ص: ۱۹۲

۱- توحید صدوق/۳۱۶ و بحار الانوار /۵۵/ ۱۷.

۲- بحار الانوار/۵۵/ ۱۷.

۳- الدر المنثور/۲/ ۱۸.

۴- همان.

۵- بحار الانوار / ۵۵ / ۳۰ و توحید صدوق / ۳۱۹.

۶- همان، بحار الانوار/۵۵/ ۳۱.

۷- همان/۱۷.

۸- الدر المنثور/۲/ ۱۷.

کرسی راهنمایی می کند. اگر پدید آمدن از نور پیامبر | که تا این اندازه و میزان فراخنای فرافضا، وجود داشته باشد و پهنای هستی و موجودیت آن

این گونه عالم مادی را پوشش دهد، منبع و مبدأ آن دارای چه وسعت و عظمتی خواهد بود؟!

۱-۵- چستی کرسی از نظر مفسران شیعه

۱- «در معنی کرسی علما اختلاف نظر دارند؛ یکی آن را وسعت و گستره علم الهی نسبت به آسمان و زمین می داند... برخی آن را ملک و سلطنت و قدرت می شمارند و بعضی آن را غیر عرش دانسته اند». (۱)

۲- «کرسی... موجود وسیع تر از تمام آسمانها و زمین شمرده می شود که از هر سو آنها را احاطه کرده است... در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام این تفسیر نقل شده است که می فرماید: «الکرسیُّ محیط بالسموات و الارض و مابینهما و ما تحت الثری»، کرسی بر زمین و آسمانها و آنچه، بین آنها و آنچه در زیر اعماق زمین قرار گرفته احاطه دارد». (۲)

۳- «مراد از کرسی همان گستره احاطه مقام سلطنت الهیه است. همین معنا از میان معانی احتمالی برای آن صحت دارد؛ زیرا همین مقام ربوبیت است که آسمان و زمین بدان

ص: ۱۹۳

۱- مجمع البیان/۲/ ۶۴۹.

۲- تفسیر نمونه/۲/ ۲۷۴.

قوام دارد؛ زیرا آنها مملوک و مدبر معلوم الهی است. پس کرسی از مراتب علم خداوند به شمار می آید... زیرا در عالم وجود مرتبه ای از علم وجود دارد که غیر محدود است و بی انتها. یعنی فراتر از این عالم که ما جزء آن هستیم، عالم دیگری قرار دارد که موجودات آن اموری نامحدود دارند. یعنی حقیقت وجودی شان حدود و تنگناهای جسمانی این جهانی را ندارند و آن تعینات و چهارچوبه هایی که برای ما هست برای آنها نیست اما این

موجودات در عین اینکه برای ما و نسبت به ما نامحدود اند برای خداوند پاک معلوم و محدودند. وجود آنها عین علم است همان گونه که موجودات محدود این جهانی که در عالم وجود دارند، در مرتبه وجودی شان نزد حق معلوم اند. یعنی وجودشان همان علم خدا به آنهاست و حضورشان نزد پروردگار علم پروردگار به آنهاست و این علم فعلی «حق» نامیده می شود». (۱)

۴- «کرسی یعنی علم فراتر یا سریر بدون سایه بان که مقام پادشاهی را می گویند». (۲)

ص: ۱۹۴

۱- المیزان / ۳ / ۳۳۶ و ۳۳۹.

۲- تفسیر تبیان طوسی / ۲ / ۳۱۰.

مفسران شیعه اگرچه با صراحت کامل وجود خارجی و مجرد کامل کرسی را تبیین نکرده اند اما می توان از لابلای کلام آنها این حقیقت را بدست آورد.

به موارد زیر توجه کنید:

۱- «معنی سوم (همان وجود خارجی) چیزی است که هنوز علم و دانش بشر نتوانسته است از آن پرده بردارد؛ زیرا وجود چنان عالمی که آسمان ها و زمین را در بر گرفته باشد و به مراتب وسیع تر از جهان ما باشد، از طرق متداول علمی اثبات نشده است در عین حال هیچ گونه دلیلی بر نفی آن نیست.

با پیشرفت وسائل و ابزار مطالعات نجومی روز به روز اثبات وجود آن بیشتر می شود و هیچ کس نمی تواند ادعا کند که وسعت عالم هستی به همین اندازه ای است که علم امروز موفق به کشف آن شده است بلکه به احتمال قوی عوالم بی شمار دیگری وجود دارد که از قلمرو دید وسائل

امروز ما بیرون است» (۱)

۲- پرسش اساسی از مفسران شیعه این است که آیا قرآن جدای از اهل بیت علیهم السلام قابلیت تفسیر مطابق با واقع را دارد یا نه؟ چنانچه داشته باشد نیازی به آنها نداریم. چنانچه آن ها

ص: ۱۹۵

را مفسران قطعی بدانیم در این گونه موارد باید دست به دامن اهل البیت علیهم السلام بزنیم تا آنها برای ما کرسی و عرش و لوح و قلم را معنی کنند. نه قایل به جسمانیت گردیم و نه تنها به معنی بدون مصداق آنها بسنده کنیم.

۳- اگرچه برخی از روایات کرسی را علم دانسته اند اما بیشتر روایات، وجود خارجی آن را قطعی و مسلم می شمارد. از این رو، جا دارد که تمام روایات را تبیین و گفتمان اصلی کرسی را از آن میان بیرون کشیم.

«زراره از ابی عبدالله علیه السلام از سخن خدای بلند مرتبه {وسع کرسیه السموات و الارض} می پرسد، کدام یک بزرگتر و گسترده اند، کرسی یا آسمان و زمین؟ امام می فرماید: نه، کرسی از آسمان و زمین وسیع تر است هرآنچه را خدا آفریده در داخل کرسی قرار داده است.» (۱)

آیا بازهم تردیدی در اصل وجود مجرد و معنوی کرسی در عالم فراتر از جهان مُلک و ملکوت می توان بخود راه داد؟ یا آن را به علم خداوند تفسیر کرد؟

۳-۵- کرسی از دیدگاه اهل سنت

مفسران اهل سنت بر جسم بودن کرسی اتفاق نظر دارند جز اندک مفسران آنها که سکوت را برگزیده اند.

۱- «کرسی به معنی گستره و سعه وجود آمده است. اما صحیح این است

ص: ۱۹۶

که بگوییم: او مخلوق بزرگ فراروی عرش، برتر از آسمان هفتگانه و فروتر از عرش قرار دارد. گفته می شود آسمانها و زمین در کنار کرسی مانند حلقه ای است در فلات». (۱)

۲- «از این آیه بزرگی آفرینندگان خداوند بلند مرتبه برداشت می شود و از آن بزرگی، خود به خود قدرت پروردگار به دست می آید». (۲)

۳- «کرسی همان جایگاه دو پاست و محلی که صدای شکستن محمل ها و پالان هایی که سوارکاران بر آن می نشینند و سنگینی می کنند به گوش می رسد». (۳)

۴- «کرسی همان عرش و خود عرش است؛ زیرا تخت را گاهی عرش می گویند و گاهی کرسی بر آن اطلاق می کنند». (۴)

۵- «کرسی، تصویری از عظمت الهی است ولی حقیقت خارجی و بیرونی ندارد. حق همان قولی است که کرسی جسم است که آثار خاص خود را دارد. جماعتی از معتزله آن را نفی کرده اند و در این نفی خطای آشکار و غلط فاحشی را مرتکب شدند و جهی برای عدول از این قول نداریم؛ زیرا معنی حقیقی همین است». (۵)

۶- «کرسی که در اخبار صحیحه وارد شده است همان جسم عظیم زیر

ص: ۱۹۷

۱- البحر المدید/ ۱/ ۲۵۳.

۲- المحرر الوجیز/ ۱/ ۳۴۲.

۳- مرویات الامامه احمد حنبل فی التفسیر/ ۱/ ۲۱۷.

۴- تفسیر طبری/ ۴/ ۵۳۹ و تفسیر کبیر/ ۴/ ۱۳.

۵- [۱]. فتح القدیر/ ۱/ ۳۵۲.

عرش و بالای آسمان هفتم است و دلیلی برای بازگشت از این قول نداریم. بنابراین پیروی از آن واجب است... زیرا ترک ظاهر آیه بدون دلیل جایز نیست». (۱)

۷- «میان هر آسمان راهی پانصد ساله است و میان آسمان هفتم و کرسی نیز پانصد سال راه به حساب می آید. میان عرش و کرسی نیز فاصله ای پانصد ساله راه است. عرش بالای آب و خداوند برتر از عرش قرار دارد». (۲)

۸- «کرسی همان مُلک و سلطنت و قدرت و دانایی حق است». (۳)

۹- «سیاق آیه دلالت دارد بر اینکه مراد از کرسی همان علم الهی است به همین دلیل اهل لغت و برخی از مفسران گفته اند کرسی الرجل کفرح، یعنی دانش او زیاد و در قلبش متراکم گردید. بنابراین علم خداوند بلند مرتبه به آنچه دانسته شده و به آنچه ندانسته می نماید، احاطه دارد. از دیگر سو، آیه دلالت دارد که کرسی چیزی وجودی است که آسمان و زمین را در خود جای می دهد. اما این که او علم خدا باشد یا ملک یا جسم کثیف و کدر یا جسم لطیف و نوری همگی از امور عالم غیب به شمار می آید. چنانچه علم الهی باشد که نیازی به بحث ندارد و حقیقت علم بر ما روشن است اما اگر مخلوق دیگری باشد ما بدان ایمان داریم و هرگز از حقیقت و ماهیت او بحث نمی کنیم و با رأی خود در مورد آن سخن نمی گوئیم». (۴)

ص: ۱۹۸

۱- تفسیر کبیر/ ۴/ ۱۴.

۲- الجامع الاحکام القرآن/ ۳/ ۲۷۴.

۳- الجواهر/ ۱/ ۲۳۶.

۴- تفسیر المنار/ ۳/ ۳۳.

۱۰- «برخی کرسی را به معنی قلب و دل عارف دانسته و آن را معدن علوم الهیه و دانش لدنی تلقی کرده اند که پایان و تنگنایی برای آن وجود ندارد. در همین مورد ابو یزید بسطامی می گوید:

«اگر هستی و میزان حد و حجم آن هزار هزار بار در گوشه دل عارف قرار گیرد، عارف هرگز توجهی به آن نخواهد کرد. گفته شده است کرسی عالم ملکوت و محل بازگشت ارواح عارفان به مقام جلال و جبروت است».^(۱)

۴-۵- نقد نگاه مفسران اهل سنت از کرسی

۱- «اگر بگوییم کرسی جسم است، خداوند بدور از جسمانیت شناخته می شود که ملائکه او را بر دوش گیرند. کرسی آفریده نشده تا خداوند روی آن بنشیند همان گونه که مجسمه می گویند؛ زیرا خداوند فراتر از جسمانیت، خالق جسم است. چنانچه به نشستن نیازی داشته باشد، بی گمان ماهیت جسمی بخود می گیرد و هر جسمی مُحَدِّث است (پس خداوند محدث می شود)».^(۲)

۲- قرآن برای فهم و تدبر ما نازل شده است نه تعبد تنها و بسنده کردن به ظواهر آیات. چنانچه بحث از ماهیت و چیستی آیات صورت نگیرد، غرض خداوند که همان تعقل و تدبّر در آیات باشد برآورده نشده است و این با اهداف نزول سازگاری ندارد.

۳- در این که کرسی موجودیت و حقیقت خارجی دارد ما با برادران اهل

ص: ۱۹۹

۱- روح المعانی / ۳ / ۱۹.

۲- تفسیر تبیان / ۲ / ۳۱۰.

سنت خود هم عقیده هستیم و هیچ تردیدی نیست که کرسی در عالم بیرون از ما و سلسله ای نظام خلقت، جایگاه و مرتبه و وجود عینی دارد نه آنکه صرف علم الهی باشد تا ما از بحث پیرامونش بی نیاز گردیم اما در این که کرسی وجود جسمی دارد یا مجرد محض است اختلاف جوهری میان ما و برادران اهل سنت وجود دارد.

به عقیده شیعه کرسی وجود خارجی دارد اما جسمی مادی نیست بلکه فراتر از جسم مادی در عالم مجرد و متناسب بخود قرار دارد و از نور پیامبر خدا | آفریده شده است که نسبت به جهان مادی از سعه وجودی قابل توجهی برخوردار است.

۴- تفسیر به رأی را، افزون بر آنها، تمامی شیعیان با ظرافت و دقت و دغدغه بیشتری بدعت می شمارند و هرگز مفسر شیعه برداشت خود را از آیات قرآن قطعی و صددرصد مطابق رأی ظنی اش نمی داند. مفسران شیعه با قرائن و دلایل، احتمال معانی را از میان دیگر معانی برگزینند و این برای همه حجیت دارد.

۵- هیچ کسی کرسی را به معنی قلب عارف تأویل نکرده و هیچ قرینه و شاهی بر این مدعا وجود ندارد. ما در احادیث گوناگون وجود قرائن و چسبیده به عرش جدای از قلب عارف برای کرسی قائلیم و آن را اثبات می کنیم. بنابراین، قلب عارف چیزی است و کرسی چیز دیگر، اگر تفسیر به رأی باشد این یکی بیشتر مصداق آن شمرده می شود تا دیگر معانی برای کرسی.

۶- این که برخی آن را جایگاه نشستن معنی کرده اند، هرگز به اوصاف و صفات الهی توجهی نداشته اند؛ زیرا پروردگار منزله از تمامی شئون مادیات و عالم مجردات و ... است. او آفریننده تمام موجودات است نه شبیه هیچ یک.

۷- برخی کرسی را برای تفسیر عظمت قدرت حق دانسته بود که باید گفت: آیات الهی همگی رساننده این حقیقت است نه تنها کرسی.

۸- برخی آن را عرش دانسته بود که با صریح آیات و روایات همخوانی و تناسب ندارد. آنها دو حقیقت اند نه یکی.

۵-۵- چستی کرسی در خلقت نوریه

در این که کرسی همانند عرش موجودی است از موجودات تمام مجرد و خارجی و عینی، تردیدی در آن نیست. چنانچه کرسی را برخی اخبار دانای خداوند معنی کرده اند باید قرینه و زمینه خاص آن را دید که چگونه استعمال شده است.

اخبار فراوانی وجود عینی کرسی را در سلسله نظام آفرینش تأیید می کند.

«... عن زراره قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله عز وجل: {وسع كرسيه السموات والارض} السموات والارض وسعن الكرسي، ام الكرسي وسع السموات والارض؟ فقال: بل الكرسي وسع السموات والارض والعرش كل شيء في الكرسي». (۱)

«... أبا عبد الله عليه السلام ... ثم العرش في الوصل متفرد من الكرسي؛ لانهما بابان من اكبر أبواب الغيوب و هما جميعاً غيبان و هما في الغيب مقرونان لان الكرسي هو الباب الظاهر من الغيب الذي من مطلع البدع و منه الاشياء

ص: ۲۰۱

كلها... فهما في العلم بابان مقرونان لان ملك العرش سوى الملك الكرسي...» (١)

در احادیث پرسش هایی که از ائمه علیهم السلام درباره کرسی طرح شده است، بیانگر ماهیت کرسی و نسبت مرتبه وجودی آن را به دیگر موجودات است. در هر صورت اصل وجود داشتن و وجود خارجی بخود گرفتن کرسی پیش فرض مسلم و پذیرفته شده تلقی می شود.

چنانچه کرسی حقیقت بیرونی و وجود عینی نمی داشت، هرگز مقایسه میان پهنای آن با دیگر مراتب آسمان و زمین صورت نمی گرفت. مقایسه میان دو شیء هم سنخ است نه دو شیء متغایرالوجود و باید پرسش بر هستی و ماهیت آن معطوف می شد نه ویژگی های خارجی آن.

افزون بر نسبت سنجی میان کرسی عالم مادی ائمه علیهم السلام سعه وجودی کرسی را بر تمام جهان مادی قطعی می شمارد. یعنی تنها وجود کرسی به عنوان یک موجود مجرد در عوالم دیگر وجود، بدون در نظر داشت دیگر موجودات جهان برین نظیر عرش، لوح، قلم و... از تمام عوالم مادی بزرگتر و وسیع تر است بنابراین در زبان پیشوایان پاک، کرسی دارای وجود خارجی و حقیقت بیرونی است.

۶- آفرینش لوح از نور محمد (ص)

اشاره

«گونه چهارم نور محمد | در مقام حب نزد پروردگار مدت زمانی طولانی ایستاد. آنگاه خداوند همین گونه را نیز

ص: ۲۰۲

بخش پذیر نمود؛ قلم را از بخشی آفرید و لوح را از گونه دیگر آن. (۱) آنگاه خداوند بر اطراف لوح نوشت: «لا إله إلا الله محمد رسول الله علی وصیه». (۲) پس از آفرینش آن پرده های نوری، خداوند نام محمد | را بر روی لوح

آشکار کرد و لوح نورانی گردید. (۳) نور محمد | چهار هزار سال (ما فوق نوری) در آنجا اقامت گزید. (۴) این لوح مجرد (۵) و نورانی الوجود (۶) را خداوند بصورت زمرّد سبز رنگ جلوه گر ساخت که در میان سوراخ آنها لؤلؤ گونه ای قرار داشت. (۷) این موجود را پروردگار بگونه ای قرار داد که از سمت راست به عرش الهی متصل باشد و از طرف دیگر پس از آفرینش اسرافیل ملائکه، بر پیشانی او نمایان شود تا هنگامی که خداوند می خواهد سخن بگوید اشاره ای از سمت لوح بر پیشانی اسرافیل صورت گیرد و او بر لوح نظر

ص: ۲۰۳

۱- بحار الانوار/ ۲۵/ ۲۲.

۲- کفایه الاثر/ ۱۷۱.

۳- بحار الانوار/ ۱۵/ ۵۶۰۱ - همان.

۴- تفسیر صافی/ ۵/ ۳۱۲.

۵- بحار الانوار/ ۵۴/ ۳۶۸.

۶- همان/ ص ۳۶۹.

۷- همان/ ص ۳۷۴.

افکنند و هر آنچه را که در لوح وجود دارد به میکائیل (۱۱) و میکائیل آن را به جبرئیل برای خبر رسانی به پیامبران الهی برساند. (۲۲) خداوند بلند مرتبه این لوح را به گونه درّ سفید آفریده بود که زیر عرش الهی خود آن را قرار داده است و در آن نوشته است: «إني أنا الله لا إله إلا أنا. خلقت ثلاث مائه و بضعة عشر خلقاً. من جاء بخلق منها مع شهادة أن لا إله إلا الله دخل الجنة». (۲۳)

به دلیل اتصال وجودی نور ائمه علیهم السلام با پروردگار و احاطه آنها بر تمامی موجودات از یک سو و نفوذ درونی شان همراه با فیض رسانی از سوی دیگر؛ قلم و لوح از دیگر موجوداتی هستند که با واسطه نور وجودی ائمه علیهم السلام آفریده شدند. نه مستقیم از نور پروردگار همان گونه که در آفرینش عرش و کرسی بدان اشاره شد. از این رو، حلقه ای واسطه بودن نور محمد | در سلسله مراتب خلقت تا حدودی برای ما آشکار می گردد اگر چه تمام ماهیت آن بر ما پوشیده است.

۱-۶- ماهیت لوح میان مفسران

چیستی لوح بیش از مفسران شیعه، میان برادران اهل سنت مورد گفتگو و

ص: ۲۰۴

۱- تفسیر صافی/۵/ ۳۱۲.

۲- همان/ص ۲۰۷.

۳- الدر المنثور/۶/ ۳۳۲.

بحث و دقت نظر قرار گرفته است. جا دارد نخست برداشت آنها از لوح پیگیری شود و سپس از علمای خود ما:

۱- «فضای و جوّی که بالای آسمان هفتم قرار دارد، لوح را در خود جای داده است».(۱)

۲- «لوح محفوظ در آسمان بالا قرار دارد

که از کم و زیاد شدن قرآن و تحریف و جایگزینی در ایمنی کامل قرار دارد».(۲)

۳- «خداوند قرآن را در لوحی نهاده است که دارای نور برتر و شرافت وجودی می باشد. همین لوح محفوظ درست جانب راست عرش قرار گرفته و در مقابل پیشانی اسرافیلی نور می دهد».(۳)

۴- «روایت شده است که: خداوند بلند مرتبه لوح محفوظ را از در سفید میان دو جلد یاقوت سرخ آفریده است. قلم آن از جنس نور و خط های آن نیز نوری است. درازنای لوح ما بین آسمان و زمین و پهنای آن میان خاور و باختر قرار دارد. عنوان آغازین لوح این عبارتست: «لا إله إلا الله، دینه الاسلام و محمد عبده و رسوله، فمن آمن بالله عزوجلّ و صدق بوعده و اتبع رسوله أدخله الله الجنة».(۴)

۵- «لوح محفوظ بالای آسمان هفتم قرار دارد».(۵)

ص: ۲۰۵

۱- تفسیر بیضاوی / ۵/۴۷۵.

۲- صفوه التفاسیر / ۳/ ۱۳۸۶.

۳- الکشف و البیان / ۱۰/ ۱۷۵.

۴- حاشیه محی الدین شیخ زاده / ۸/۵۶۳ و تفسیر ثعلبی / ۱۰/ ۱۷۵.

۵- تفسیر کبیر / ۲۰/ ۱۲۵.

«أقول: والروایات فی صفة اللوح کثیره مختلفه و هی علی نوع من التمثیل». (۱)

در تفسیر نمونه لوح این گونه تفسیر شده است: «منظور صفحه ای است که قرآن مجید بر آن ثبت و ضبط شده است ولی نه صفحه ای همچون الواح متداول در میان ما... به نظر می رسد که لوح محفوظ همان صفحه ای علم خداوند است که شرق و غرب عالم را فرا گرفته و از هر گونه دگرگونی و تحریف مصئون و محفوظ است». (۲)

صاحب مجمع البیان نیز چیزی غیر از این، سخنی ارائه نداده است بنگرید بر سوره معارج.

۷- آفرینش قلم از نور محمد (ص)

اشاره

«پس از آنکه خداوند قلم را از نور محمد | آفرید. (۳) بر آن دستور داد: یگانگی مرا بنویس! از این سخن خدای بلند مرتبه، قلم هزار سال خاموش ماند. آنگاه به هوش آمد دیگر بار، خداوند فرمان داد: بنویس! قلم عرض کرد: پروردگارم چه بنگارم؟! خداوند دستور داد بنویس: «لا إله إلا الله محمد رسول الله» هنگامی که قلم نام محمد | را شنید به سجده افتاد و

ص: ۲۰۶

۱- المیزان/۲۰/ ۳۷۸.

۲- تفسیر نمونه/۲۶/ ۳۵۴.

۳- بحار الانوار/۲۵/ ۲۲.

عرض کرد: «سبحان الواحد القهار- سبحان العظيم الاعظم» آنگاه سرش را از سجده برداشت و نوشت: «لا إله الا الله محمد رسول الله» سپس عرض کرد: ای پروردگارم! محمد کیست؟ که نام او را با نام خودت قرین کرده ای؟! خداوند بلند مرتبه به قلم گفت: ای قلم! چنانچه او نمی بودی، تو رانمی آفریدم، و هرگز آفریده ای از آفریدگانم را خلق نمی کردم مگر برای او و بخاطر او. او بشیر و نذیر، سراج منیر و شفیع و حیب من است. همین جا بود که قلم از شیرینی ویژگی های «محمد» شکافت سپس عرض کرد: «السلام علیک یا رسول الله» خداوند بلند مرتبه در پاسخ گفت: «و علیک السلام منی و رحمه الله و برکاته» از این جهت سلام دادن سنت گردید و پاسخ آن واجب.

آنگاه خداوند بلند مرتبه به قلم دستور داد: قضا و قدرم را بنویس و این که تنها من تا روز قیامت آفریدگار خواهم بود. (۱)

سپس قلم بر صفحه سفید رنگ و نقره ای و درخشان تر از یاقوت، هر آنچه از

کردار، آثار روزی ها و اجل بود (۲) و آنچه علم خداوند به آفریدگان تعلق گرفته بود، (۳) همه را روی لوح نگاشت. (۴)

ص: ۲۰۷

۱- بحار الانوار/ ۱۵/ ۳۰.

۲- بحار الانوار/ ۵۴/ ۳۷۴.

۳- بحار الانوار/ ۵۴/ ۳۷۵.

۴- همان/ ۳۷۲/ ح ۱۸.

آنکه این نوشتار درهم پیچیده شد و در رکن عرش گذارده شد. سپس بر دهان قلم مهر خاموشی نهادند تا روز قیامت (۱) تا از هر آنچه نگاشته هرگز چیزی را بازگو نسازد». (۲)

بنابراین، وجود عینی و خارجی قلم در کنار عرش و کرسی و لوح در جهان فروتر از نورستان ائمه علیهم السلام و فراتر از گورستان بقیه غیر قابل انکار و امر مسلم تلقی می شود.

۱-۷- چستی قلم میان مفسران

وجود قلم برتر است از این ابزار نوشتاری امروزی که با آن دانش و تمدن و فرهنگ را نگاشته به دیگران منتقل می کنیم و این قلم نیز مورد توجه بیشتر مفسران اهل سنت قرار گرفته است.

۱- «احتمال می رود مراد از اینکه به قلم سوگند خورده شده همان قلم معهود و پذیرفته شده ای باشد که در خبر آمده است: «خداوند بلند مرتبه قلم را آفرید و بدان نگاهی انداخت، قلم از این نگاه دو نیم گردید. سپس خداوند به او گفت: بنویس هر آنچه تا روز قیامت جاری می شود. قلم بی درنگ هر آنچه تا روز قیامت رخ می داد همه را بر لوح محفوظ نگاشت. از مردن ها، کردارها و روزی ها. سپس قلم دم فرو بست و هرگز تا روز قیامت سخن نخواهد گفت. این

ص: ۲۰۸

۱- همان / ۳۶۸.

۲- حاشیه محی الدین / ۸ / ۲۸۷.

قلم همان جنس نوری است که درازنایش به اندازه آسمان و زمین است» (۱).

۲- «در ماهیت و چیستی قلم دو قول وجود دارد؛ نخست این که سوگند به قلم همان جنس کلی باشد که نامی است برای تمامی قلمها که با آن، هر آنچه در آسمان و زمین است می نگارند. بهره وری آن به این است که گویا افراد پنهان و گذشته را آشکار و حاضر می نماید. دستاورد قلم شناساندن رخدادهای دور است همان گونه که زبان، شناساندن حوادث نزدیک و دور بصورت شفاهی است. دوم این که شیء سوگند خورده شده همان قلم شناخته شده ای باشد که در اخبار از آن سخن به میان آمده است؛ قلمی که از جنس نور خلق گردیده و اندازه اش میان آسمان و زمین است» (۲).

برخی دیگر از علمای اهل سنت نیز به همین نظر اعتقاد دارند با یک تفاوت اندکی در تعابیر و مفاهیم.

از علمای ما علامه سید محمد حسین طباطبایی «ره» در المیزان تنها معنای نخست فخر رازی را بر می گزیند و سایر احتمالات را بی اساس می شمارد.

در تفسیر نمونه آمده است:

«برخی از مفسران «قلم» را در این جا به قلم تفسیر کرده اند

ص: ۲۰۹

۱- همان.

۲- تفسیر کبیر/ ۳۰/ ۷۱.

که فرشتگان بزرگ خدا وحی آسمانی را با آن می نویسند و یا نامه اعمال آدمیان را با آن رقم می زنند، ولی مسلماً آیه مفهوم گسترده ای دارد که این تفسیر بیان یکی از مصداق های آن است» (۱)

۲-۷- ماهیت لوح و قلم در پرتو روایات

تمامی روایات وجود نوری و مجرد قلم را در جهان دیگر کنار لوح و کرسی و عرش به عنوان موجود مستقل، خارجی و عینی تأکید می کند. بنابراین حقیقت خارجی آن در عالم فراتر از ماده و فروتر از نور قابل انکار نیست.

«... قال رسول الله | إن لله لوحاً احد وجهه ياقوته، و الوجه الثاني زبرجد خضراء، قلمه نور. فيه يخلق و فيه يرزق و فيه يحيى و فيه يميت و فيه يعزّ و فيه يفعل ما يشاء فى كل يوم و ليله» (۲)

«... فى المعانى عن سفیان عن الصادق عليه السلام قال: و اما «ن» فهو نهر فى الجنة. قال الله عزوجل: أجمد فجمد، فصار مداداً. ثم قال عزوجل للقلم: اكتب، فسطر القلم فى اللوح المحفوظ ما كان و ما هو كائن الى يوم القيامة.

فالممداد مداد من نور و القلم قلم من نور واللوح من نور. قال سفیان: فقلت له: يابن رسول الله | بين لى امر

ص: ۲۱۰

۱- تفسیر نمونه/۲۴/ ۳۷۰.

۲- الدر المنثور/۶/ ۵۵۸.

اللوح و القلم و المداد، فضل بیان و علمنی مما علمک الله. فقال: یابن سعد! لولا أنت اهل للجواب ما اجبتک «فنون» ملک یؤدی الی القلم و هو ملک. و القلم یؤدی الی اللوح و هو ملک و اللوح یؤدی الی اسرافیل و اسرافیل یؤدی الی میکائیل، میکائیل یؤدی الی جبرئیل و جبرئیل یؤدی الی الانبیا و الرسل صلوات الله علیهم. قال: ثم قال لی: قم یا سفیان فلا أمن علیک». (۱)

«عن امیر المؤمنین علیه السلام: {ن والقلم و ما یسطرون} القلم قلم من نور و کتاب من نور فی لوح محفوظ، لیشهدا المقربون و کفی بالله شهیداً». (۲)

افزون بر اثبات وجود مجرد قلم که یکی از موجودات و آفریدگان الهی به شمار می آید؛ ائمه علیهم السلام نسبت میان قلم و وحی را نیز ایجاد و تبیین می کنند. حقیقتی که فراتر از درک خرد ناتوان ما انسان ها است.

افزون بر روایات برخی می نگارند:

«قلم هرگز همان نی بریده شده یا تکه آهن و یا هر جسم دیگری نیست (تا مادی شمرده شود) همین گونه است لوح که نه چوب است و نه کاغذ. قلم را از آن جهت قلم نامیده اند که خداوند به او فرمود: هر آنچه تا روز قیامت

ص: ۲۱۱

۱- تفسیر صافی / ۵ / ۲۰۷.

۲- المیزان / ۲۰ / ۳۶.

(رخدادهای) جاری می شود همه را بنویس. قلم در واقع همان وجود محض (مجرد) از تاریکی و مادیت است. دوری از جسمانیت و در پرده فرو رفتن به تاریکی ها و کاستی ها و نیستی هاست. قلم «نور» نامیده می شود که در حقیقت همان وجود است و تاریکی همان نیستی به شمار می رود. قلم در ذات خود آشکار است و آشکار کننده غیر خود به حساب می آید(۱۱)

بنابراین ما نه تنها دلیل عقلی و نقلی بر نفی و رد وجود نوری و ملکوتی قلم در عالم مجردات عرش و کرسی و لوح نداریم که برهان عقلی و دلیل نقلی بی شماری برای اثبات وجود خارجی آن را ارائه کردیم. این که بُرد عقل ما و نیروی فهم ما کشش و توانایی درک حقایق چون لوح و قلم را ندارد، یا به گمان خود و به اندازه بُرد خرد خود آنچه از قلمرو معرفت ما برون می ماند نفی و رد می کنیم، دلیل بر نفی وجود مجرد قلم و لوح نیست. در حالی که توانایی شمردن نعمت های ظاهری و آشکار محسوس خداوند را مان نداریم و هرگز جهان مادی را آن چنان که باید شناخته باشیم نشناختیم و در تمام اعماق زمین و دریا و فضا و کهکشان و... نفوذ نکرده ایم، چگونه به خود جرأت می دهیم به آسانی و با تکیه بر گمان و حدس با دروغ حقایق راستین را رد می کنیم. نظریه های علوم امروز در گسترش فضا و کیفیت پیدایش آن لحظه به لحظه تغییر

ص: ۲۱۲

می‌کند و هر یک از یافته‌های دیگری را باطل می‌شمارند اما به آنچه وحی داده و غیب بدان سخن گفته بی‌مهری می‌ورزیم. گوناگونی اخبار و تنوع دلالت آنها هرگز سبب نمی‌شود که ما تمامی آنها را دور بریزیم یا از تفسیر آن‌ها چشم‌پوشیم. در حالی که اخبار خلقت نوریه یکی مفسر دیگری و تبیین‌کننده مفاهیم والای این اسرار آفرینش هستند. بنابراین، جهانی از مراتب نظام مند خلقت به نام جبروت یا عرشی پدید آمده از نور حقیقت محمد | است و حقیقت عینی و خارجی در جایگاه خود دارند.

ص: ۲۱۳

«پس از آن خداوند نور برادرم علی را شکافت و از آن ملائکه را آفرید. بدین سان ملائکه از نور علی است و نور علی از نور خداوند. از این رو، علی علیه السلام از ملائکه افضل است.» (۱) پس از آفرینش ملائکه و گذراندن شان در آسمان ها پروردگار (در عالم ملکوت) نوشت:

«لا إله إلا الله محمد رسول الله علی امیر المؤمنین و وصیه.» (۲) ملائکه آفریده شده از نور علی علیه السلام به اندازه ای هستند که هیچ جای آسمان ها و فضای گیتی وجود ندارد مگر آنکه ملکی در آن جای داشته و به تسبیح و تقدیس خداوند مشغول است. هیچ درخت و ریگی یافت نمی شود جز اینکه ملکی بر آن گمارده شده است. هر یک از ملائکه به واسطه ولایت ائمه علیهم السلام برای دوستان آنها آمرزش می طلبند و بر دشمنان آنها با نفرین کردن خداوند تقرب

ص: ۲۱۷

۱- تأویل الآیات / ۱ / ۱۳۸.

۲- بحار الانوار / ۵۴ / ۱۶۹.

می جویند. (۱) به فاصله چهار حجاب دو ملک مقرب اسرافیل و جبرئیل قرار دارد. (۲) و به فاصله هفتاد حجاب، از عرش سایر ملائک آفریده شده قرار گرفته اند. (۳)

خداوند از نور علی علیه السلام ملکی را مأمور دمیدن صور- اسرافیل- قرار داد و ملکی را مأمور ابلاغ وحی-

جبرائیل- و ملکی را صاحب خطفه. (۴) و ملکی را صاحب جهنم- مالک- (۵) و ملکی را صاحب بهشت- رضوان- و سرانجام تمام موجودات زنده هستی را در بقای ملکی قرار داد که با توجه به لوح نورانی مقابلش با حالت غمگینانه به قبض ارواح می پردازد. (۶)

تأثیر گذاری و تأثیر پذیری، در زنجیره هستی و مراتب خلقت کردار و عملی است که هرگز از عهده افراد عادی بر نمی آید. از میان انسان ها تنها وجود مقدس و نورانی اهل البیت علیهم السلام این نقش را در حلقه جهان آفرینش به عهده

ص: ۲۱۸

۱- تفسیر قمی / ۲ / ۲۵۵.

۲- بحار الانوار / ۵۶ / ۴۴.

۳- بحار الانوار / ۵۶ / ۱۷۶.

۴- حزب الله اندیشه / سال سوم / شماره ۶ و ۷ / سال ۸۱.

۵- همان.

۶- همان.

دارند که هم تأثیر گذارند و هم تأثیر پذیر. تأثیر پذیری آنها تنها از

پروردگار است نه دیگر موجودات، ولی تأثیر گذاری ائمه علیهم السلام از بالاترین موجودات آفریده شده تا پایین ترین مراتب جریان پیوسته و دائمی دارد. البته هریک به تناسب وجودی و سعه نوری خود نقش ایفا می کنند.

علی علیه السلام در حلقه فیض رسانی از جایگاه برتر و زیربنایی تری نسبت به دیگر ائمه علیهم السلام برخوردار است آن حضرت پس از دریافت نور از وجود پیامبر | به دیگر ائمه علیهم السلام نور افشانی کرده و همه پیشوایان از نور او پدید آمدند. آن حضرت در رتبه تأثیر گذاری پس از وجود رسول خدا | نخستین مقام و جایگاه را میان دیگر پیشوایان دارا است. پدید آمدن ملائکه در سلسله مراتب نظام آفرینش از نور ویژه آن امام، برترین دلیل بر این منزلت به حساب می آید. تمام عالم ملکوت پُر از فرشتگان گوناگون الهی با وظایف و کارکرد های مختلف است اما همگی از شعاع، کانال و زنجیره نور واسطه فیضی امام علی علیه السلام لباس هستی پوشیده اند. درک و معرفت موجودات پدید آمده از نور امام علی علیه السلام برای ما مقدور نیست چه رسد به کشف و یافت حقیقت نوری خود آن حضرت که هرگز به صورت کامل میسر نیست. آری! می توان به برخی مراتب معرفتی وی نایل شد.

۲- فروچکیدن نور:

همان گونه که پیش از این آشکار گردید، ائمه علیهم السلام خود از نحو حق آفریده شدند و سپس تمامی موجودات از نور آنها پدید آمده است. برای اثبات بیشتر

ص: ۲۱۹

آفرینش ملائکه از نور علی علیه السلام به ذکر برخی از احادیث از طریق شیعه و سنی بسنده می شود. در مضمون برخی از این احادیث آفرینش دیگر موجودات چه انسان و چه غیر آن به صورت کلی نسبت به ائمه نقل شده است و در متن برخی دیگر موجودات ویژه خلقت شان به نور علی علیه السلام نسبت داده شده است.

«... عن رسول الله | قال: كنت و عليّ نوراً بين يدي الرحمن، قبل ان يخلق عرشه بأربعة عشر ألف عام. فلم يزل يتمحض في النور... ثم خلق الله الخلايق من نورنا. فنحن صنائع الله و الخلق كلهم صنائع لنا». (۱)

همین خبر به تنهایی گویای آفرینش تمامی موجودات از نور ائمه علیهم السلام است چه عالم جبروت، یا ملکوت و جهان ناسوت یا ابعاد دیگر آنها.

بنابراین موجودات بصورت کلی بر دو گونه آفریده شده اند:

۱- آفریده شده مستقیم از نور خداوند که همان وجود نوری اهل البیت علیهم السلام باشد.

۲- آفریده شده غیر مستقیم خداوند و با واسطه و ابزار علی و معلولی که از کانال وجودی نور ائمه علیهم السلام باشند. چنانچه رسول خدا | فرمود: «الخلق كلهم صنائع لنا». یعنی تمامی موجودات و همه مراتب خلقت آفریده

شده و پدید آمده از نور ما خاندان رسالت، نبوت، امامت و عصمت است.

روایات دیگری که برخی از آنها پیشتر از این نقل شد، صراحت دارند که ملائکه از نور علی علیه السلام پدید آمده اند نه مستقیم از نور خداوند. چنانچه ائمه علیهم السلام

ص: ۲۲۰

۱- مناقب علی بن ابی طالب / ۲۸۶ ؛ احقاق الحق / ۵ / ۲۴۶ ؛ مناقب امیر المؤمنین (ع) / ۹۹.

را نور متصل خداوند بدانیم و جدایی میان حقیقت نوریه آنها با نور پروردگار قایل نباشیم در آن صورت می توان گفت ملائکه از نور خداوند آفریده شده است. در هر دو صورت چه با دقت عقلی و ریزبینانه و ظریف به آفرینش و مراحل و اجزاء آن نگاه کنیم و چه با کلی نگری و یک چشم انداز عمومی مراحل خلقت را منهای اجزاء تبیین سازیم، ائمه علیهم السلام در زنجیره هستی جایگاه زیربنایی دارند که موجودات دیگر روی آن بنا شده و استوار گردیده اند. ملائکه ها یکی از موجوداتی هستند که به واسطه نور وجودی حضرت امیرمؤمنان علیه السلام پدید آمده اند و ریشه هستی شان در عالم نوری امامان دوانده شده است:

«... عن انس بن مالك قال: قال رسول الله |: خلق الله من نور وجه علي بن ابي طالب عليه السلام سبعين ألف ملك. يستغفرون له و لشيعته و لمحبيّه إلى يوم القيامة». (۱)

«... قال رسول الله |: إن الله خلق من نور وجه علي بن ابي طالب عليه السلام ملائكة، يسبحون و يقدسون و يكتبون ثواب ذلك لمحبيّه و محبيّ ولده عليهم السلام». (۲)

افزون بر فرشتگان موجودات دیگری نیز در عالم پر پهنا و فراخنای ملکوت از نور علی علیه السلام آفریده شده اند که میزان و جایگاه آنها را تنها پروردگار می داند و بس.

ص: ۲۲۱

۱- مقتل الحسين / ۱ / ۷۰

۲- مائه منقبه / ۱۳۵.

«... قال رسول الله |: دنوت من ربِّي، فكنت منه كقصاب قوسين أو أدنى، و كَلَمَنِي بَيْنَ جَبَلِي الْعَقِيقِ. ثم قال: يا احمد، إنِّي خلقتك و علياً من نوري، و خلقت هذين الجيلين من نور وجه علي بن ابي طالب عليه السلام». (١)

افزون بر این دو کوه که وجود بیرونی و حقیقت عینی دارند و از نور علی علیه السلام آفریده شده اند آباء و اجداد پیامبر و تمامی نیاکان دور و نزدیک او نیز از نور علی امیر المؤمنین علیه السلام پدید آمده اند. در همین موضوع حدیث با سلسله سند طولانی را شیخ طوسی و کراجکی نقل می کنند که ما گزیده آن را می نگاریم:

«... حدثنا مفضل بن عمر، عن جعفر بن محمد، عن أبيه، عن علي بن الحسين، عن أبيه، عن أمير المؤمنين عليه السلام عليه السلام: أنه كان جالساً في الرحية، و الناس حوله، فقام إليه رجل؛ فقال له: يا امير المؤمنين عليه السلام إنك بالمكان الذي انزلك الله و أبوك معذب في النار! فقال عليه السلام له: مه! فض الله فاك؛ و الذي بعث محمداً بالحق نبياً؛ لو شفع أبي في كل مُذنبٍ علي وجه الارض، لشفعه الله!

أبى معذب في النار؟ و ابنه قسيم الجنة و النار. و الذي بعث محمداً بالحق؛ إن نور ابي طالب يوم القيامة ليطفى أنوار الخلائق إلا خمسه أنوار؛ نور محمد، و نور فاطمه، و

ص: ٢٢٢

نور الحسن و الحسين و نور ولده من الائمة ألا إن نوره من نورنا خلق الله من قبل خلق آدم بألفى عام». (۱)

در ضمیر «نوره» من نورنا دو احتمال وجود دارد:

۱- ضمیر به ابی طالب علیه السلام پدر امام علی علیه السلام برگردد که او و دیگر نیاکانش همگی از نور اهل البیت علیهم السلام آفریده شده اند.

۲- مرجع ضمیر، وجود نوری امام دوازدهم باشد.

از آنجا که خلقت نوری آنها، از نور امام حسین علیه السلام با صراحت نقل شد؛ احتمال اول قویتر به نظر می رسد و احادیث دیگر آفرینش شیعه از نور ائمه علیهم السلام نیز همین نکته را تقویت می کند. البته بنابر صحت احتمال دوم نیز در آفریدن نیاکان ائمه علیهم السلام از نور پیشوایان معصوم تردیدی بوجود نمی آید. همان گونه که در حدیث قبل آفرینش تمامی موجودات را به واسطه نور اهل البیت علیهم السلام ثابت کردیم.

۳- ناتوانی انسان از معرفت فرشتگان:

امام علی علیه السلام هنگامی که با عموم مردم سخن می گوید، کیفیت آفرینش فرشتگان از نور خود را تفسیر و تبیین نمی کند. به نارسایی، کوتاهی و کاستی ابزارهای معرفتی موجود می پردازد تا از سویی آدمی را به محدودیت بُرد اندیشه و خردورزی توجه دهد و از سوی دیگر مراتب و صرف وجود مجرد آنان را که بالاتر از جهان مادی است، بیان کند:

«آیا هنگامی که فرشته مرگ به خانه ای در آمد، آمدنش را احساس می کنی و از آن آگاه می شوی؟! یا زمانی که فردی

ص: ۲۲۳

را قبض روح می کند، او را می بینی؟! بچه های نوزاد را چگونه در شکم مادر می میراند؟ آیا از راه اندام های مادر وارد می شود؟ یا روح به اجازه خداوند فرمانش می برد و بسوی او می آید؟ یا او همراه نوزاد در شکم مادر و در میانه رحم با او بسر می برد؟

آن کس که آفریده ای چون خود را نتواند وصف کند و (ماهیتش را بیان کند) چگونه می تواند خدای خویش را توصیف کند؟» (۱۱)

امام علی علیه السلام میان وجود خالق و مخلوق مقاسیه معرفتی انجام می دهد و ذهن و اندیشه آدمی را به وجود معنوی و فراتر از جهان مادی رهنمون می گردد. از آن جایی که یکی خدا و دیگری آفریده است، تفاوت های اساسی دارند اما وجود معنوی و حقیقت خارجی ملکوتی را وجه مشترک میان آفریده و آفریدگار دانست. مهم تر از آن دو، مرگ و وجود حقیقی میسراندن است که اگر چه با ابزار رایج یعنی حس - خیال - عقل و قلب قابل شناختن نیست اما واقعیت بیرونی آن را هم نمی توان انکار کرد.

در جای دیگر واسطه فیض الهی از فرشتگان، افزون بر وجود معنوی و مجرد بودن را از ویژگی های عالم ماده و نادانی و بی خبری آنها از بسیاری از این اسرار الهی یاد می کند و از عملکرد اندک آنان نسبت به ساحت قدسی پروردگار پرده بر می دارد:

ص: ۲۲۴

«شگفت آور است آفرینش فرشتگان تو که گروهی از آنها را در آسمان ها جای دادی و از زمین بالا برده ای.

آنها از تمامی آفریدگان نسبت به تو آگاه ترند و بیشتر از همه از تو بیمناک و به تو نزدیک ترند؛ فرشتگانی که در پشت پدران قرار نگرفته اند و در رحم مادران پرورش نیافته اند و از آبی پست خلق نشده اند و ناراحتی و مشکلات زندگی آنان را پراکنده نساخته اند، آنها با مرتبه ای که دارند و از ارزشی که نزدت برخوردارند و آن گونه که تو را دوست دارند، پیوسته تو را اطاعت می کنند و اندک غفلتی در فرمان برداری تو ندارند.

اگر چنانچه از حقیقت تو که بر آنان پوشیده است، بدانند همه کردار بندگی خود را ناچیز می شمارند و بر بندگی خویش ایراد می گیرند و به خوبی می دانند آنگونه که حق توست و باید، تو را عبادت نکرده اند و آن چنان که سزاوار توست، فرمانبردارشایسته ای نبودند».(۱)

از شرط و اجزائی که امام علیه السلام در خطبه اش گنجانده به خوبی می توان میزان معرفت ملائکه را نسبت به پروردگار و عمل بندگی آنان را ناچیز شمرد؛ زیرا خدا شناسی فرشتگان در حد خود آنها است نه در محدوده وجود نوری حضرت امیر علیه السلام .

نا گفته پیداست که میزان معرفت و کیفیت بندگی وی به مراتب از ملائکه ها

ص: ۲۲۵

برتر و بالاتر بوده است. کسی که فرشتگان از نور او پدید آمده اند باید نسبت به موجودات فرودست خود از سعه وجودی برتر و ممتاز برخوردار باشد.

۴- فرشته از منظر وجودی:

وجود خارجی و حقیقت بیرونی ملائکه را افزون بر قرآن کریم احادیث فراوان اثبات می کند. امام علی علیه السلام در نهج البلاغه پس از آفرینش کلی هستی به خلقت ملائکه به عنوان جزئی از اجزاء هستی می پردازد:

«... ثم فتق ما بین السموات العلی، فملاهنَّ أطواراً من الملائکه: منهم سجود لایرکعون، و رکوع لاینتصبون، و صافون لایترایلون، و مسبحون لایسأمون، لایغشاهم نوم العیون، و لاسهو العقول و لافتره الابدان و لاغفله النسیان و منهم أمناء علی و حیه، و ألسنه إلی رسله، و مختلفون بقضائه و أمره، و منهم الحفظه لعباده، و السدنه لابواب جنانه.

و منهم الثابته فی الارضین السفلی أقدامهم، و المارقه من السماء العلیا أعناقهم، و الخارجه من الاقطار ارکانهم، و المناسبه لقوائم العرش اکتافهم. ناکسه دونه

ابصارهم، متلفعون تحته بأجنحتهم، مضروبه بینهم و بین من دونهم حجب العزه و استار القدره.

لایتوهمون ربهم بالتصویر، لایجرون علیه صفات المصنوعین، و لایحدون بأماکن، و لایشیرون إلیه بالنظائر» (۱)

ص: ۲۲۶

تمامی اوصاف و ویژگی‌هایی که امام علیه السلام برای فرشتگان اثبات می‌کند فرع ثبوت و اثبات اصل وجود خارجی و حقیقت بیرونی آنهاست. از این رو، وجود عینی ملائک برای حضرت حقیقت مسلم و انکار ناپذیر تلقی می‌شده تا به تشریح اقسام و ویژگی‌ها و امتیازات آن پرداخته است. اگر چه «برای ما کنه فرشتگان معلوم نیست» (۱).

اصل وجود خارجی فرشتگان مورد پذیرش تمامی فرق اسلامی است و هیچ مذهبی از مذاهب اسلامی در فعلیت و عینیت بیرونی این آفریده پروردگار اختلافی ندارند. چنانچه دیدگاه‌های اختلافی وجود داشته باشد در چیستی فرشتگان است نه هستی آنها. علاوه بر مسلمین اهل کتاب نیز وجود خارجی ملائک را قبول دارند و «همگی بر رؤسا و اعیان ملائک در چهار فرد اتفاق نظر دارند: یکی جبرائیل که فرمانده سربازان آسمان و زمین است؛ دیگری میکائیل است که فرمانده باران و گیاهان است؛ اسرافیل که صاحب دمیدن صور در قیامت و عزرائیل که فرشته مرگ به شمار می‌رود» (۲).

به همین دلیل حضرت امیر علیه السلام بدون اثبات وجود ملائک به اقسام آن می‌پردازد و تمام آنها را به چهار گونه کلی تقسیم می‌کند:

قسم اول: ارباب عبادات: برخی از آنها همواره در حال سجده اند و هرگز از

ص: ۲۲۷

۱- بهج الصباغه / ۱ / ۵۳۲.

۲- شرح نهج البلاغه / ۱ / ۹۴.

سجده بر نمی خیزند تا رکوع کنند. برخی همیشه در حال رکوع اند و نمی ایستند. برخی در برابر حق ایستاده اند و نمی نشینند. برخی تسبیح کنندگانی هستند که تسبیح و تحمید پروردگار آنها را سست نمی کند.

قسم دوم: سفیران: میان خداوند بلند مرتبه و بندگان مکلف شده بشری اند که وحی الهی را بر دوش می گیرند و به پیامبران می رسانند و به قضاء پروردگار جامه عمل می پوشانند و دستورش را به اهل زمین می رسانند.

قسم سوم: بر دو گونه هستند: یکی نگهبان بندگان مانند کرام الکاتبین یا فرشتگانی که بشر را از بلاها و پرتگاه ها، می رهانند که اگر آنها نباشند بسیاری از مردم سلامتی شان به خطر می افتد. دوم؛ خدمت گذاران افراد بهشتی اند.

قسم چهارم: فرشتگانی هستند که عرش الهی

را بدوش دارند». (۱)

۵- چیستی و ماهیت ملائکه:

شناخت فرشتگان و ارائه یک تصویر کامل و همه جانبه یا روشن و شفاف از ماهیت این موجودات پدید آمده از نور امام نور، تنها با داده های وحیانی میسر است نه یافته های عقلانی. از این رو، برای تبیین چیستی و واکاری جنس فرشتگان متن روایات تقطیع شده را به دقت باز می خوانیم و با درنگ به ماهیت آنها تا جایی که خرد راهنمایی می کند، می رسیم.

نخست به ویژگی های شخصی ملائکه و سپس به انواع آن اشاره می شود:

«آنان نمی خورند و نمی آشامند، ازدواج ندارند و با نسیم

ص: ۲۲۸

۱- همان.

رحمت و زندگی بخش عرش خداوندی حیات دارند. (۱) این موجودات وجود لطیفی دارند و قادر به صورت های گوناگون در آیند. به فاصله چهار حجاب دو ملک مقرب اسرافیل و جبرائیل قرار دارد. (۲) و به فاصله هفتاد حجاب از عرش سایر ملائک قرار گرفته اند. (۳) آنان غفلت ندارند، خستگی را نمی شناسند، نافرمانی نمی کنند. آشناترین مخلوقات به خداوند و ترسناک ترین موجودات حق و نزدیک ترین به آستان خداوند هستند. اعمال آنها به اطاعت محض استوار است و بدون فراموشی وظایف خویش را انجام می دهند و هرگز در اصلاّب و ارحام قرار نمی گیرند. (۴) آنان با حواس ظاهری انسان دیده نمی شود. جسم اند ولی جرمشان قابلیت دیدن با چشم جسمی را ندارند. اگر انسان آنان را بیابد پندارش بر انسان بودن آنها استوار می شود. (۵) آنان به کمال علم رسیده اند و به هر کار سختی توانايند. (۶) آنان از خوف و خشوع پروردگار با

ص: ۲۲۹

۱- الأعتقادات صدوق/۳۴.

۲- بحار الانوار/۵۵/۴۲.

۳- همان/۴۴.

۴- تفسیر قمی/۲/۲۰۷.

۵- بحار الانوار/۵۶/۱۷۵.

۶- الأعتقادات صدوق/۳۴.

یکدیگر سخن نمی گویند و سرهای شان فرو افتاده است. (۱) و بدن های شان به تسبیح حق مشغول است. بدن برخی از آن ها حداقل دارای سه جزء است: جزئی دوبر برای پرواز، جزئی دوم سه پر، جزء سوم چهار پر برای پرواز دارند. (۲) بدن برخی از آنها بگونه ای است که اگر بر زمین فرود آیند زمین وجود آن را بر نمی تابند و چنانچه تمام انسان ها و پری ها بر وصف یک ملک همت گمارند نتوانند آن ها را از نظر بزرگی و ترکیب بندی وجودی وصف کنند. (۳)»

فرشتگان به تناسب عالم ملکوت متعدد آفریده شده اند؛ تمام آن ها اگر چه از یک جنس ملکوتی اند اما گونه های بی شماری دارند که هر یک برای وظایف و کارکرد ویژه ای آفریده شده اند. فعالیت های ملائک نیز متنوع و در برگیرنده تمامی کارهای موجود آن جهانی است.

«خدا فرشتگان را به صورت های گوناگون و اندازه های متنوع آفرید، و بال و پرهایی برای آنان قرار داد، آنها که همواره در تسبیح مداوم و عزت پروردگار بسر می برند و چیزی از شگفتی های آفرینش را به خود نسبت نمی دهند و در آنچه از آفرینش پدیده ها که ویژه خداست ادعایی

ص: ۲۳۰

۱- حزب الله اندیشه / سال سوم / شماره ۶ و ۷ / سال ۸۱.

۲- همان.

۳- توحید صدوق / ۲۷۷.

ندارند: «بلکه بنندگان بزرگوارند، که در سخن گفتن از او پیشی نمی گیرند و به فرمان الهی عمل می کنند» (انبیاء/۲۶) خدا فرشتگان را امانت دار وحی خود قرار داد و برای رساندن پیمان امر و نهی خود به پیامبران از آن ها استفاده کرد و آن ها را روانه زمین نمود. آن ها را از تردید شبهات مصونیت بخشید، که هیچ کدام از فرشتگان از راه رضای حق منحرف نمی گردند.

آن ها را از یاری خویش بهره مند ساخت و دل های آنها را در پوششی از فروتنی و آرامش قرار داد. درهای آسمان را بروی شان گشود تا خدا را به بزرگی بستایند و برای آن ها نشانه های روشن قرار داد تا به آستان یکتا پرستی او بال گشایند.

سنگینی گناهان هرگز آنها را در انجام وظیفه دل سرد نساخت، و گذشت شب و روز آنها را بسوی مرگ نراند. تیرهای شک در ایمان آنها خلل ایجاد نکرد و تردید و گمان در پایگاه یقین آنها راه نیافت. آتش کینه درون آنها را شعله ور نکرد و سرگردانی آنان را از ایمانی که دارند و آنچه از شکوه خداوندی در دل نهاد، جدا نکرد. وسوسه ها در آنها راه نیافت تا تردید بر آنها تسلط یابد» (۱).

ص: ۲۳۱

۶- وظایف و کردار فرشتگان:

این موجودات مجرد به تناسب توانایی وجودی و سعه ای هستی که در جهان ملکوت دارند وظایف گوناگونی بعهدہ دارند که از یک سو بیانگر تلاش، کار و فعالیت در عالم ملکوت است و از دیگر سو، بیانگر تنوع نیرومندی آنان به شمار می آید. همان گونه که ائمه علیهم السلام در عالم نوری فرمان بردار محض پروردگار بودند و جز اطاعت تشخص دیگری بر نمی تابیدند وجود ملائکه پدید آمده از نورائمه علیهم السلام نیز گویای همین حقیقت بندگی است:

برخی از آنان تا قیامت در حال رکوع خداوند هستند. برخی تا دمیده شدن صور اسرافیل در حال سجده پروردگار هستی قرار دارند. هفتاد هزار ملک روزانه به بیت المعمور می روند و به طواف می ایستند. پس از آن به آسمان فرود آمده گرداگرد کعبه طواف می کنند. پس به زیارت محمد | و امیرمؤمنان وصی او علی بن ابی طالب علیه السلام می روند و بر آنان سلام و درود می فرستند. سپس به زیارت امام حسین علیه السلام مشرف می شوند و پس از سلام دادن و درنگ کنار بارگاهش، در آغاز بامدادان بسوی معراج پر می گشایند(۱) و تا روز واپسین بر

نمی گردند.(۲) خداوند

ص: ۲۳۲

۱- تفسیر قمی / ۲ / ۲۰۶.

۲- امالی، طوسی / ۸۳ / ۲۱۸.

بزرگ برخی از آنها را وکیل کردار و رفتار انسان قرار داد(۱)؛ برخی را نگهبان بشر از خطرها(۲) و بلاها(۳)؛ برخی را راهنمای انسان(۴)؛ برخی را دعا کننده برای رشد مقامات معنوی آدمیان(۵)؛ برخی را تسکین دهنده قلب های داغدیده از فراغ عزیزان(۶)؛ برخی را ابلاغ کننده ثوابها(۷)؛ برخی را پذیرایی کننده انسان های پرستشگر و وظیفه شناس(۸)؛ برخی را بالا برنده مقامات فروتنان و پایین آورنده متکبران قرار داد(۹)؛ برخی را استغفار کننده گناهان شیعیان علی علیه السلام(۱۰)؛ برخی را یاری دهنده رزمندگان جنگ ها و دفاع ها

ص: ۲۳۳

۱- شرح نهج البلاغه/۱/۹۴.

۲- تفسیر، عیاشی/۲/۲۰۵.

۳- تفسیر، قمی/۱/۳۶۰.

۴- بحار الانوار/۵۶/۱۸۶.

۵- همان/۱۸۷.

۶- اصول کافی/۳/۲۲۸.

۷- بحار الانوار/۵۶/۱۸۸.

۸- اصول کافی/۲/۱۷۸.

۹- بحار الانوار/۵۶/۱۹۱.

۱۰- روضه کافی/۲۰۴.

و جهادها (۱)؛ برخی را ابلاغ کننده وحی خداوندی قرار داد (۲) آنان با اجزای گوناگون و نغمه های شیوا و متعدد (۳) سر را بر زمین گذارده به تسبیح خداوند مشغول اند. (۴) در بیت المعمور روزانه هفتاد هزار ملک نماز می گذرانند. (۵) و جبرئیل علیه السلام از میان آنها دشمن یهودیان است. (۶)

۷- آموزش علی (ع) به فرشتگان:

ما هر اندازه موجودات الهی و آفریدگان حق را مطالعه کنیم و سراپای هستی را به دقت بررسی نماییم، بیشتر و بیشتر به حقایق، فضائل و برتری های اهل البیت علیهم السلام دست می یابیم. همان گونه که هر اندازه خداوند را بشناسیم به پیروی اهل البیت علیهم السلام همت می گماریم.

از ریزش نور وجودی ائمه علیهم السلام ملائکه ها آفریده شد و پس از آن از نور علمی آن ها نور دانش گرفتند. از این رو، فرشتگان هم از نور علی علیه السلام هستی گرفتند و هم از نور آن حضرت علم آموختند:

«هنگامی که خداوند پاک ملائکه را آفرید به آنها دستور داد:

ص: ۲۳۴

۱- بحار الانوار/ ۵۶/ ۱۹۸.

۲- شرح نهج البلاغه/ ۱/ ۹۴.

۳- حزب الله اندیشه / سال سوم/ شماره ۶ و ۷/ سال ۸۱.

۴- همان.

۵- صحیح بخاری/ باب ۶/ ۵۷۴.

۶- همان.

«سبحوا» تسبیح کنید. ملائکه عرض کردند: ما نمی دانیم چگونه تسبیح تو گوییم! آنگاه خداوند به ما دستور داد: تسبیح مرا به جای آرید. بی درنگ ما تسبیح او گفتیم. از این رو، ملائکه به پیروی از ما پروردگار را تسبیح کردند.

آگاه باشید که ما آفریده شده نور خداییم. (۱) پس، ملائکه به وجود نوری اهل البیت علیهم السلام عرض کردند: شما پیش روی عرش الهی قرار داشتید؛ تکبیر و تقدیس او می کردید. ما در همان حال به شما وارد شدیم که تسبیح می کردید، سپاس می گفتید، تهلیل می نمودید، تکبیر سر می دادید، تمجید و تقدیس حق می نمودید. ما نیز به پیروی از شما از تسبیح، تقدیس، تمجید، تکبیر و تهلیل به تسبیح، تکبیر، تقدیس و تمجید پرداختیم. هر آنچه خداوند فرو فرستاد در شما قرار دارد و آنچه نزد خداوند پذیرفته می شود و بالا می رود هم نزد شما است پس چگونه شما را نشناسیم؟! (۲)

فرشتگان به دو دلیل وامدار علی علیه السلام هستند:

۱- اصل وجود و هستی خود را از کانال او گرفتند و از عدم به هستی راه یافتند. چنانچه آن حضرت نور افشانی نمی کرد و در سلسله فیض رسانی قرار

ص: ۲۳۵

۱- بحار الانوار/ ۲۵/ ۲۱.

۲- بحار الانوار/ ۱۵/ ۸.

نمی داشت هرگز ملائکه وجود برونی نداشت و در مرز نیستی و عدم به شمار می رفت.

۲- افزون بر هستی یابی فرشتگان از نور وجودی حضرت علی علیه السلام و هستی بخشی خداوند به آنان از این طریق، دانش و علم را از علی علیه السلام یاد گرفتند. هر آنچه فرشتگان می دانند و دانش در سطوح گوناگون دارند، همه را از چشمه سار دانش بی پایان علی علیه السلام آموخته اند.

این وامداری بهره و سودش کمتر از اولی نیست. طیف دانش ملائکه را چنانچه بشکافیم و انواع آن را برشمردیم بهتر به سعه دانش علی علیه السلام در جهان نوری پی می بریم.

فرشتگان پیش از یادگیری، موجودات نادان و بی دانشی بودند که در عالم ملکوت تنها وجود خارجی داشتند. هنگامی که پروردگار به آنها گفت: مرا تسبیح کنید. عرض کردند: تسبیح و نه چگونگی تسبیح کردن را نمی دانیم. اما سبقت علمی ائمه علیهم السلام در جهان ملکوت خود به خود گویای تقدم وجودی آنها نیز به شمار می آیند. هنگامی که پروردگار به آنها دستور داد سپاس حق را بجای آرید. همگی تسبیح خدای یگانه کردند. آنگاه فرشتگان اصل علم خداشناسی را از ائمه علیهم السلام فرا گرفتند و شیوه بکارگیری آن را نیز از اهل البیت علیهم السلام آموختند.

بنابراین فرشتگان با تمام مقام و منزلتی که دارند همگی شاگردان و دانش آموختگان مکتب نوری اهل البیت علیهم السلام به حساب می آیند. از این جا می توان به حقایق فراوان دیگر ائمه علیهم السلام پی برد و آن دانش بندگی محض آنهاست که

به تمامی موجودات یاد می دهند. به نظر می رسد این یاد دادن اصل و درون مایه تمامی دانش ها و علوم فرشتگان به شمار می آید. ائمه علیهم السلام به آنها اصل خداشناسی و چگونه پرستیدن را یاد داد؛ مقامی که آنها غیر از این به کار دیگری نمی پردازند. پس ملائکه اصل وجود و دانش خود را از نور علی علیه السلام گرفته اند.

پذیرش ولایت اهل البیت علیهم السلام میان فرشتگان یکی دیگر از رخداد های شگفت انگیز عالم ملکوت به شمار می رود. متناسب با نیاز وجودی و فقر نوری آنها ولایت ائمه علیهم السلام را به رسمیت شناختند و با جان و دل حقیقت آن را پذیرفتند. ولایت ائمه علیهم السلام منحصر به جهان مادی نیست بلکه سراسر وجود بدان نیاز دارد و هیچ مرحله هستی بدون این درون مایه قوام، دوام و پایداری ندارند. از این رو، فرشتگان نیز شیعیان ائمه علیهم السلام هستند:

«در شب معراج فرشتگان به پیامبر | عرض کردند: «خداوند در مقام ملکوت و سطلنت خود جایگاه ویژه ای برای شما اختصاص داد و ولایت شما را بر ما عرضه کرد. همان جا ولایت (ملکوتی) شما در قلب ما نفوذ نمود و محبت به تو در جان ما ریشه دواند. از دوری وجودت با خدا گلایه کردیم. خداوند نیز به ما وعده داد که تو را در آسمان ها نزدیک پروردگار زیارت کنیم. اکنون می دانیم که خداوند به وعده اش نسبت به ما صادق بوده است.» (۱)

هنگامی که فرشتگان نور اهل البیت علیهم السلام را دیدند که منبع اصیلی دارند و از آن شعاع درخشنده پرتو افشانی می کند، بر می افزودند؛ به خداوند عرض کردند:

خدای ما! سرور ما! این نور چیست؟ خداوند فراتر از توصیف به آنان وحی کرد؛ این نور از نور من است که بنیان

ص: ۲۳۷

و چشمه سارِش نبوت و شاخسارِش امامت است. اما نبوت برای بنده و فرستاده ام محمد | است و امامت برای ولی و حجت من علی علیه السلام است. چنانچه آن دو نبودند هیچ گاه موجودات را نمی آفریدم. (۱۱) از آن رو، فرشتگان با فرستادن درود بر پیامبر | و آل پیامبر | به طلب آمرزش برای امت او تا روز واپسین مشغول شدند. (۲)

اولین ملکی که به ربوبیت خداوند (ج)، نبوت محمد | و ولایت علی علیه السلام اقرار کرد، فرشته حجر الاسود بود. او از ملائک بزرگ و بلند پایه خداوند به شمار می رود که عاشق تر از وی به پیامبر و خاندانش فرشته ای وجود ندارد. به همین دلیل خداوند او را از میان دیگر فرشتگان برگزید و پیمان را در وجود او نهاد. او روز واپسین به صحرای محشر

وارد می شود که زبان گویا و چشمان بینا دارد. این فرشته به تمامی افرادی که نبوت محمد | و ولایت ائمه علیهم السلام را به رسمیت شناخته باشند و بدان گواهی داده باشند، شهادت می دهد، او که نگهبان پیمان هاست. (۳) خداوند پس از اقرار فرشتگان به آنان خطاب کرد: «به ربوبیت پروردگارتان، نبوت محمد | و ولایت علی علیه السلام اقرار کنید». (۴)

ص: ۲۳۸

۱- معانی الاخبار/۱۰۰.

۲- بحار الانوار/۱۵/۳۰.

۳- حزب الله اندیشه/ سال سوم/ شماره ۶ و ۷/ سال ۸۱.

۴- همان.

فلسفه آفرینش ملائکه یکی از موضوعات جانبی خلقت نوریه به شمار می رود که به یک اشاره گذرا نیازمند است. اگر چه تمامی موجودات با مقصد و اهداف ویژه ای آفریده شده اند و هیچ موجودی، پوچ و بیهوده در چینش مراتب هستی قرار نگرفته است.

«از امام صادق علیه السلام پرسیده شد: چرا خداوند فرشتگان را بر بندگانش نگرهبان قرار داد در حالی که خودش

همه اسرار و امور پنهانی را می داند؟

امام فرمود: با این کار از آنها درخواست بندگی کرد؛ آنها را گواه بر آفریدگانش قرار داد تا بندگان به همراه آنان بر نهایت پیروی خداوند مواظبت کنند و از نافرمانی او بصورت کامل خودداری نمایند. چه بسا بنده ای تمایل به معصیت کند اما با یادآوری حضور فرشتگان گماشته بر خود حال آنان را رعایت و خود را نگهدارد. چنانچه بنده ای بگوید: پروردگرم مرا می بیند و نگرهبانان من نیز بدان گواهی می دهند. به همین دلیل خداوند به مهرورزی و لطف خود فرشتگان را پاسبان بندگانش قرار داده است تا آنها شیطان را از آدمی دور سازد. او که مرکز چیستی ها به شمار می رود و آسیب رسان جدی از جایی که دیده نمی شود» (۱).

ص: ۲۳۹

بدین سان، تمامی فرشتگان بر پایه وظایف و چهارچوبه اختیارات خود در هر کاری که گمارده شده اند اهداف واحدی را پی می گیرند و همگی دستورات پروردگار را اجراء می کنند. البته مقصد هر نوع فرشته را باید از نوع وظایف و فعالیت او در مراتب هستی شناخت و ارائه داد.

بنابراین تمامی آفریدگان بویژه فرشتگان دو نوع اهداف را پی می گیرند:

۱- اهداف کلی و چشم انداز سیستم نظام آفرینش که تمامی موجودات در تحقق آن شریک هستند؛

۲- اهداف ویژه هر آفریده که با اهداف دیگر موجودات به صورت فردی یا نوعی تفاوت دارند اما همگی در تحقق بخشیدن هدف کلی خلقت مشارکت دارند.

۱۰- نوع تکلیف فرشتگان:

اشاره

یکی از موضوعات دیگر، تکلیف آوری یابی تکلیفی ملائکه است که در خلقت آنها از نور علی علیه السلام باید بدان پرداخته شود. باور ها و برداشت هایی که دیگران از چیستی این موجودات ارائه داده اند، به دو گونه زیر تقسیم می شود:

۱- فرشتگان مانند دیگر موجودات الهی دارای علم، شعور و تکلیف هستند. اما نوع تکلیف آنان با موجودات دیگر تفاوت دارد چنانکه مراتب وجودی آنها تفاوت دارد: «گروهی از امامیه فرشتگان را مکلف می دانند و پندارشان بر اعمال ناگزیر و فرمانبرداری آنها استوار است. عده ای از پیروان و اصحاب حدیث نیز با عقیده آنان موافق اند» (۱).

۲- برخی دیگر فرشتگان را موجودات معصوم می شمارند که هرگز مخالفتی

ص: ۲۴۰

با پروردگار ندارند: «فرشتگان همگی معصوم اند و گرفتار آتش جهنم نمی شوند. این نظر و عقیده جمهور امامیه، معتزله و اکثریت مرجئه و جماعتی

از اصحاب حدیث به شمار می رود» (۱).

همه آفریدگان وظایف، تکلیف و قلمروهای فعالیت ویژه خود را در چینش نظام هستی داریند. هیچ موجودی از موجودات بیهوده، پوچ و سرگردان آفریده نشده است. هر یک در جای خود متناسب با منزلت خویش به فرمان برداری پروردگار ناگزیرند. آتش جهنم و اعطاء پاداش نیز به تناسب هر جهان و مرتبه خلقت تفاوت می یابد. به همین دلیل نمی توان تمامی تکلیف ها را یکسان دانست و تفاوت و مرزی میان آنها از نظر سعه وجودی و توانایی موجودات قایل نشد. چنانکه در پاداش دهی نیز حقیقت این گونه است.

۱- آفرینش طینت اهل البیت (ع):

حقایق، فضایل و منزلت اهل البیت علیهم السلام تمام مراتب هستی را پُر کرده است و جای خالی از کرامات و ویژگی ها و امتیازهای بی شمار آنان وجود ندارد. مدلول روایات مراتب ظهور و فعلیت حقایق وجود ائمه علیهم السلام را پیش از آفرینش ژنتیکی و جنینی و فیزیکی به سه مرتبه مشخص زیر تقسیم بندی می کند:

۱- خلقت نوری و برون آمدن نور ائمه علیهم السلام به عنوان نخستین موجود آفرینش.

۲- خلقت روحی و فطری اهل البیت علیهم السلام پس از کامل شدن آفرینش نوری محض.

ص: ۲۴۱

۳- ترکیب نور وجودی پیشین با فطرت آفریده شده واپسین در یک مرتبه و مرحله خاص از خلقت.

آنچه در پی از مجموع روایات ترکیب شده به دست می آید بیانگر همین حقیقت است:

امام صادق علیه السلام فرمود:

خداوند ما را از نور عظمتش آفرید. آنگاه صورت ما را از سرشت گنجینه پنهانش از زیر عرش آفرید و آن نور را در این طینت جا داد. بنابراین، ما مخلوق و بشر نورانی آفریده شدیم. هیچ کس در آفرینش از خلقت مانند خلقت ما بهره ای ندارد. (۱)

آری! خداوند نورها را با یکدیگر ترکیب کرد و از آب زیر عرش طینت محمد | را آفرید. (۲) این سرشت مانند چشمه سار می جوشید تا خداوند از آن سرشت علی علیه السلام را خلق کرد و آن طینت نیز به جوشش آمد و ریزش کرد تا از آن خداوند طینت ائمه علیهم السلام دیگر را خلق کرد. (۳) پس از سالیان دراز و خلق شدن طینت ها خداوند آن را میان (موجودی بگونه) لؤلؤ سبز رنگ پنهانی قرار داد که کسی را

ص: ۲۴۲

۱- بحار الانوار/۲۵/۱۴.

۲- بحار الانوار/۱۵/۱۳.

۳- جزوه درسی خلقت نوریه اهل البیت (ع)

بر آن آگاهی نبود. (۱) از آن پس پروردگار با گذشت هزاران سال بر خلقت، خلقت خاکی و «آفرینش ژنیتیکی» محمد | را اراده کرد. بدین سان، تصمیم گرفت آدم را بیافریند تا محمد | در زمان مناسب خویش به عنوان خاتم الانبیاء به راهنمایی مردم بپردازد. (۲)

همان گونه که خلقت نوری امامان ویژگی خاص خود را داشت، خلقت فطری آنان نیز ویژگی ها و امتیازات ویژه خود را دارد که به برخی از آنها اشاره می شود:

۱- همان گونه که آفرینش نوری اهل البیت علیهم السلام منحصر به آفریدگار توانا و مطلق است؛ خلقت فطری آنان نیز با فعل الهی ایجاد شده و هرگز موجود دیگری در ایجاد آن نقشی نداشته است. این حقیقت شرک، تناسخ و تصادف را از ساحت خالقیت پروردگار نفی و ردّ می نماید.

۲- خود ائمه علیهم السلام همان گونه که در اصل آفرینش وجود نوری خود هیچ نقشی نداشتند و عین ربط و فقر محض و ممکن به واجب به شمار می روند در این خلقت نیز همان ویژگی همچنان محفوظ است. در واقع نور آنها عین همان افاضه و نور پردازی الهی به شمار می رود و فطرت و سرشت آنها نیز چیزی جز فعلیت و ظهور در خداوند حقیقتی دیگری نمی تواند باشد.

۳- حقیقت محمدیه | چنانکه در آن مرحله تقدم رتبی و نوری داشت، در این مرحله نیز سرشت او بر تمامی سرشت ائمه تقدم وجودی و رتبی دارد.

ص: ۲۴۳

۱- همان.

۲- همان.

فطرت او مستقیم با فعل الهی پدید آمده است و فطرت های دیگر ائمه علیهم السلام از سرشت او جوشیده اند. بستر جدایی از فعل الهی برای دو خلقت آنها نیست.

۴- ترکیب و نیازمندی در نور وجودی آنها زیربنای آفریدن به شمار می رفت؛ در این خلقت نیز همان ترکیب بصورت پایین تر قرار دارد و زمینه ساز کمال فطری خلقت آنان به شمار می رود.

۵- در خلقت نوری فرمول وجود نوری پیامبر | این بود: خداوند \tilde{N} تکلم \tilde{N} کلمه \tilde{N} نور \tilde{N} کلمه \tilde{N} روح. ترکیب نور با روح و در نتیجه آفریده شدن شبیح نوری محمد | در این جا شبیح نوری \tilde{N} سرشت پدید آمده و ترکیب اند و در نتیجه پدید آمدن طینت اهل البیت علیهم السلام است.

۶- حفظ قانون ترکیب و پرهیز از بسیط دانستن و بسیط شمردن خلقت نوری در خلقت فطری نیز سریان دارد. فرمولی که آنجا خداوند برای آفرینش ائمه علیهم السلام بکار بُرد، در حقیقت عین همان فرمول را در این جا نیز استفاده کرد. نتیجه بودن فرمول همان گونه که در آفرینش نوری قطعی و صددرصدی بود، در این جا نیز عقیم نبودن و باروری آن یقینی است.

۷- فاصله نور وجودی و فعلیت آن در مرحله نخست تردید ناپذیر بود، در این جا نیز همان فاصله ها به عینیت رسیده است. نور محمد | پس از خلقت سالیان دراز مافوق نوری در برابر پروردگار فروتنی می کرد و ایستاده بود. در خلقت فطری نیز پس از گذشت زمان زیاد ما فوق نوری سرشت اهل البیت علیهم السلام در جریان فعلیت قرار گرفتند و در جایگاه خود به بندگی پرداختند.

۸- خاصیت واسطه بودن هم در نور آنها وجود داشت و هم در فطرت شان وجود دارد. با این تفاوت که از نور نور فوران می کرد و از سرشت، سرشت.

۹- همان گونه که نور ائمه علیهم السلام میان پرده های نورانی و دریا های نورانی فرو رفتند و تمام مراحل نوری را طی کردند، سرشت آنان نیز میان پرده های لؤلؤ در جهان متناسب خود پنهان شدند و سپس برون آمدند. ماهیت حجاب نوری از دانش های غیبی به شمار می رفت و این جا نیز پوشش سبز لؤلؤ و کیفیت آن از دانش های غیبی به حساب می آید.

۱۰- تقدم بر پرتو افشانی خلقت نوری با نور ائمه علیهم السلام بود و سپس عالم جبروت و ملکوت، در خلقت فطری نیز تقدم ریزش از آن سرشت ائمه علیهم السلام یکی پس از دیگری است و آنگاه موجودات دیگر الهی مانند خلقت سرشت شیعه در هر دو خلقت حلقه فیض بودن در نظر گرفته شده است.

۲- نور وجودی شیعه از ائمه (ع):

ریزش فیض از کانال نورانی اهل البیت علیهم السلام به دو صورت زیر انجام گرفته است:

۱- فوران نور از نورهای ویژه و مشخص و معین مانند آفرینش ملائکه از نور علی علیه السلام و خلقت عرش... از نور پیامبر | که در متن روایات نص جداگانه ای برای هر یک ارائه شد.

۲- جوشش و ریزش نور از کلیت نور ائمه علیهم السلام بدون تشخیص به یکی از آن چهارده نور مقدس. مانند آفریده شدن نور شیعه از نور ائمه علیهم السلام که هر یک نکته ها، ظرافت ها و دقت های ویژه به خود را دارند:

«امام صادق علیه السلام از پدرانش و آنها از امام حسن بن

علی علیه السلام نقل کردند که فرمود: از جدم رسول خدا | شنیدم که می فرمود: من از نور خداوند فراتر از توصیف آفریده شدم و اهل بیت من از نور من آفریده شدند و دوستان آنان،

از نور آنها آفریده شدند. (۱) آنگاه از نور ائمه علیهم السلام شیعیان آنها آفریده شدند، از نور شیعیان ائمه علیهم السلام روشنایی اندام و بینایی تمام انسان ها و غیر انسان ها آفریده شد (۲) زیرا ما همگی از نور خداوند پدید آمدیم. از این رو، شیعیان ما از شعاع نور ما آفریده شدند. به همین دلیل آنان برگزیدگان، نیکوکاران، پاکیزه گان و زیبا رویانی هستند که نور آنها بر موجودات دیگر و انسان های دیگر می درخشد مانند مهتاب در شب تاریک. (۳) از همین جهت شیعیان خلق شده را «شیعه» می نامند؛ زیرا آنها همگی از پرتو نور، آفریده شده اند. (۴)

ای مفضل! می دانی - شیعیان را چرا شیعه نامیده اند؟! مفضل! شیعیان ما از ما هستند و ما از شیعیان خود هستیم. تو بر آمدن این خورشید را دیده ای و می نگری؟ عرض کردم: از باختر! امام علیه السلام فرمود: شیعیان، همین گونه اند،

ص: ۲۴۶

۱- امالی طوسی / ۳۴۲ / ح ۵؛ ینابیع الموده / ۱ / ۱۵.

۲- بحار الانوار / ۲۵ / ۲۱.

۳- همان / ۲۴.

۴- همان / ۲۱.

نسبت به ما، با ما آشکار می شوند و برون می آیند و با ما بر می گردند و بسوی ما بازگشت دارند. (۱)»

برآمدن شیعه از نور ائمه علیهم السلام را افزون بر نقل، عقل و ذوق و عُرف نیز قطعی می شمارند. که هر یک باید در جای خود بررسی و اثبات شود.

۱- نقل:

«عن الصادق علیه السلام عن آبائه علیهم السلام عن الحسن بن علی علیه السلام قال: سمعت جدی رسول الله | يقول: خُلِقْتُ من نورالله عزوجلّ، و خَلَقَ اهل بیته من نوری، و خلق محبیهم من نورهم، و سایر الخلق الناس فی النار». (۲)

این دلیل نیازی به توضیح و تثبیت ندارد؛ زیرا تمامی واژگان و همه جمله صراحت، گویایی و رسایی خاص در حد کافی دارد. معانی بلند با عبارت روشن و قابل فهم با نقل شیعه و سنی.

۲- عقل: خرد به ما قانون کلی پدید آمدن موجودات را بیان می کند و آن صدور شیء از شیء با حفظ تناسب و سنخیت است، همراه با ترجیح مرجح از میان دیگر موجودات و مرجحات پایین تر.

الف: شیء صادر کننده در این فرض، نور وجودی اهل البیت علیهم السلام است که نور فیض را از خود عبور می دهند و در آن سوی هستی می رسانند که در واقع صادر اصلی خداوند به شمار می آید.

ص: ۲۴۷

۱- ینابیع الموده / ۱ / ۱۵.

۲- بحار الانوار / ۲۵ / ۲۱.

ب: شیء صادر شده نور وجودی شیعه است. این

نور به واسطه وجود نوری ائمه علیهم السلام به دستور حق آفریده شده و جامه هستی بخود گرفته است نه خود بخود، یا مستقیم از نور خداوند یا به واسطه دیگر موجودات.

ج: ناگزیر فیض باید صادر می شد؛ زیرا خاصیت لاینفک فیض صدور و پخش و گسترش آن است. هنگامی که فیض صادر می شود، مسیرهای عقلی ویژه ای را می پیماید که یکی از آنها گزینش مستفیض از میان گزینه های فرضی است. نه تمامی گزینه ها؛ زیرا با سنخیت همسویی و سازواری ندارد.

د: انتخاب یک گزینه و حذف دیگر گزینه ها همراه با ترجیح و برتری خاص صورت می گیرد. چنانچه این امتیاز و برتری نبود، هرگز این مستفیض از میان دیگران برگزیده نمی شد اما این که آن ویژگی چیست می توان به شفافیت و قابلیت وجودی نور شیعه از میان دیگر انوار بدان استدلال کرد. چنانچه موانع وجود نداشته باشد و مقتضی هم موجود گردد، این گونه نور ظهور می کند.

ح: ناگزیر باید یک مستفیض از میان فیض گیرندگان بی شمار انتخاب می شدند نه تمامی آنها؛ زیرا علت واحد، معلول واحد برون می دهد نه معلول های متعدد و بر عکس.

در نتیجه با حفظ سنخیت و هماهنگی، فیض باید به فیض گیرنده واحد و مشخصی برسد و نمایان گردد.

۳- ذوق: با قطع نظر از نقل و عقل؛ ذوق و دل به ما می فهماند که عشق و عاشق و معشوق نمی توانند جدای از هم باشند. آنچه را عاشق دارد ناخودآگاه و

خودکار به معشوق می رساند همان گونه که معشوق هرچه را برای خود می خواهد به عاشق خود در قدم نخست تقدیم می دارد. قاعده فیض دهی و فیض گیری در واقع تبیین کننده همین قمار عاشقانه و مستی دلبرانه است نه چیز دیگر. چنانچه نور از کانون خود به بال پروانه نزند و پرواز او را نگیرد و او را دیوانه خود نسازد، چه موجود دیگری را شیفته و فریفته خود می سازد؟ طبیعت نور رسانی و نور گیری همین حقیقت را برای ما آشکار می سازد. سرشت نور خود به خود این مسیر کوتاه را می پیماید نه راه دور و دراز دیگری را.

۴- عرف: دستگیری و خدمت رسانی در قدم نخست بر پایه عرف به نزدیکان فرمانبردار تعلق می گیرد نه سرکشان دور دست یا دشمنان فرودست و فرادست. نور به نزدیک ترین نقطه اطراف خود می نشیند و آن را نورانی می کند. پیش از آنکه کناره های دور دست را روشن سازد، شیعه و ماهیت وجودی او همین پیروی را می طلبد، بسط می دهد و عمق می بخشد.

۳- تناسب نوری شیعه و... ائمه (ع):

اهل البیت علیهم السلام نخست به چگونگی آفرینش خود اشاره می کنند و منشأ و مبدء پیدایش خود را برای ما آشکار می سازد تا بیشتر به اهمیت خلقت و زیربنایی بودن وجود آنها پی بریم سپس به آفرینش پیروان خویش از نور خود سخن می گویند و آن گاه به پدید آمدن دیگر اشیاء

از نور شیعیان می پردازند:

«خلق من نورهم شیعتهم وخلق من نور شیعتهم؛ ضوء الابصار».(۱)

ص: ۲۴۹

۱- همان.

در واقع یک پیوند و اتصال وجودی، حقیقی و خارجی میان تمامی مراحل انوار الهی بر قرار می کنند که خود بخود هرگونه خلأ تصادف و عدم در مجموع مراتب خلقت نوریه رد و باطل می شود. بنابراین سرپای مراتب نور، نور است. تاریکی در اطراف و میانه این حلقه های نوری و زنجیره های نور پردازی و نور پذیری وجود ندارد اما هر یک به تناسب وجود نوری خود، در جایگاه و مرتبه طول نوری که قرار دارند، نور می پذیرند و نور می افشانند. از آنجا که نور ائمه علیهم السلام با دیگر انوار فرودست تناسب وجودی ندارند باید حلقه نوری دیگری میان آنها و موجودات به نام «شیعه» قرار گیرد تا از یک سو هستی نور کامل گردد و از دیگر سو، با تناسب هر مرحله، نور ویژه آن بتابد. با ریزش نور شیعه از نور ائمه علیهم السلام تناسب حلقه های نوری در فرمانبرداری و فرماندهی به منصف ظهور رسیده، تمامی ابعاد آن به خوبی احراز شده است. تا این احراز صورت نمی گرفت و ارتباط هماهنگ و هم سو نمی شد، هرگز نور امتداد نمی یافت و انتشار پیدا نمی کرد.

«یا مفضل! أتدری لِمَ سمیت الشیعه، شیعه؟! یا مفضل شیعتنا منّا و نحن من شیعتنا. اما تری هذه الشمس أين تبدوا؟ قلت: من الشرق. و قال: الی أين تعود؟ قلت: إلی مغرب. قال: هكذا شیعتنا بدؤوا منّا و الینا یعودون.» (۱)

ص: ۲۵۰

۴- خلقت سرشت شیعه از نور اهلیت (ع):

افزون بر ریزش نور شیعه از منبع نورائمه علیهم السلام سرشت آنها نیز از سرشت ائمه علیهم السلام فوران کرده است. به تعبیری روح و جسم و جان و تن شیعه از روح و جسم یا تن و جان ائمه علیهم السلام خلق شده و هستی گرفته اند. نه روح تنها و نه جسم تنها یا نه هیچ کدام آن دو.

بنابراین خداوند حلقه نوری متناسب میان حقایق ائمه علیهم السلام و شیعیان آنها در مراتب نورپردازی قرار داد و آن را کامل کرد:

«خداوند ارواح شیعیان ما را از سرشت ما آفرید و بدنهای آنان را از طینت گنجینه پنهانی پایین تر از آن طینت خلق کرد. خداوند برای هیچ کس جز انبیاء و مرسلین بهره ای از آفرینش مانند ما و شیعیان قرار نداده است. (۱) خداوند ما را از عالم برترین قرار داد و ارواح شیعیان ما را فروتر از آن قرار داد. از این رو، ارواح آنان به سوی ما تمایل دارند و بدن های آنان را خداوند پایین تر از آن

خلق کرد. (۲) هان! پروردگار طینت ما و شیعیان ما را به هم عجین کرده است. بنابراین ما با سرشت آنها آمیخته ایم و آنها با سرشت ما آمیخته اند. بدین سان، هرکس در خلقت اش چیزی از طینت ما باشد، بسوی ما تمایل پیدا می کند. به خدا سوگند! شما از

ص: ۲۵۱

۱- همان/۱۴.

۲- همان/ ۱۱.

ما هستیم. (۱) در واقع خداوند ما و شیعیان ما را از طینت واحدی آفرید و دشمنان ما از سرشت بد و گِل بدبو و چسپیده آفریده است. (۲) دل های شیعیان ما به ما روی محبت دارند و دل های ما رُخ محبت به سوی آنان مانند نگاه های آویخته و توجه پدر و مادر به فرزند. ما برای آنها خیر و بهترین هستیم و آنها برای ما بهترین اند و پیامبر | برای ما بهترین و ما برای پیامبر | بهترین هستیم. (۳)»

افزون بر هستی بخشی نور وجودی خداوند به شیعیان از طریق پیشوایان پاک، فطرت آنان را نیز از نور ائمه علیهم السلام آفرید یا از نور فطرت آنان. شیعه در اصل وجود و فرع آن وامدار ائمه علیهم السلام است.

۵- آفرینش بهشت از نور امام حسین (ع):

«سپس خداوند نور فرزندم حسین را شکافت و از (درون یا برون یا پرتو آن) بهشت و حور العین را آفرید. پس بهشت و حور العین از نور فرزندم حسین است و نور فرزندم حسین از نور خداوند. به همین دلیل فرزندم حسین از بهشت و حور العین برتر است. (۴) پس از آفرینش بهشت خداوند روی آن نوشت: «لا إله إلا الله محمد رسول الله، علی امیر المؤمنین و

ص: ۲۵۲

۱- همان/۱۰.

۲- همان/۱۸.

۳- تأویل الآیات / ۱ / ۱۳۸.

۴- بحار الانوار/۵۴/ ۱۶۹.

وصیه به ایدته و به نصرته» (۱) ستایش خدای تو را سزااست که ... خانه آخرت را آفریدی و سفره رنگارنگ نعمت ها را در آن گسترانیدی. و در آن نوشیدنی، خوردنی، همسران، مهمانداران، قصرها، نهرهای روان، میوه ها و کشتزاران قرار دادی؛ خانه ای که مسکن گزیدگانش هیچ گاه کوچ نکنند و حالات زندگی آنان تغییر نپذیرد؛ در آنجا دچار ترس و وحشت نشوند و بیماریها در جان شان نفوذ نکند، خطراتی دامنگیر آنها نشود؛ سفری در پیشی ندارند تا از منزلی به منزل دیگر کوچ کنند. (۲) درختان بهشتی همواره شاخه هایشان بهم می خورند و ریشه های آن در توده های مشک پنهان است و در ساحل جویباران بهشت قرار گرفته آبیاری می گردند و خوشه هایی از لؤلؤ آبدار به شاخه های کوچک و بزرگ درختان آویخته و میوه های گوناگون که از درون غلاف ها و پوسته ها سر برون کرده اند... شاخه های پر میوه بهشت بدون زحمتی خم شده و در دسترس قرار می گیرند؛ تا چینه آن هرگاه خواهد برچیند؛ مهمانداران بهشت گرد ساکنان و اطراف کاخ های شان در گردش هستند و آنان را با عسلهای پاکیزه و شراب های گوارا پذیرایی می کنند. (۳) در بهشت درجاتی برتر و جایگاه های گوناگون وجود دارد که نعمت هایش پایان ندارد». (۴)

ص: ۲۵۳

۱- نهج البلاغه/ خ ۱۰۹.

۲- همان/ خ ۱۶۶.

۳- نهج البلاغه/ خص ۱۹۰.

۴- امالی، صدوق/ ۱۸۲. ح ۲.

در این که بهشت با تمام ویژگی ها و امتیازات برتر خود از نور وجودی امام حسین علیه السلام پدید آمده است، تردیدی وجود ندارد؛ زیرا آنها واسطه فیض الهی در تمام گیتی و جهان ماده و معنا هستند. اما بهشت در سلسله مراتب نظام آفرینش پیش از جهان ماده قرار گرفته و بالاتر از آن کاخ هایش برافراشته شده است. نص نبوی در این موضوع را شیعه و سنی نقل کرده اند:

«... قال رسول الله | مكتوب علي باب الجنة، لا إله الا الله محمد رسول الله | علي اخو رسول الله عليه السلام؛ قبل أن يخلق الله السموات و الارض، بألفي عام». (۱)

«... عن جابر بن عبدالله قال: سمعت رسول الله | يقول: مكتوب علي باب الجنة، قبل ان يخلق الله السموات و الارض بألفي عام: لا إله الا الله محمد رسول الله و علي اخو رسول الله أيدته بعلي...». (۲)

بنابراین حلقه وجودی بهشت فراتر از عالم ماده و فراتر از عالم ملکوت قرار می گیرد.

اگرچه ما از چینش ریز آن آگاهی کامل نداریم. اما در اصل تقدم وجودی این جهان به جهان ماده باور قطعی داریم همان گونه که از چگونگی بازگشت، وضعیت ماندگاری و حد و حجم وجودی نعمت های آن و شیوه بهره بروری و نحوه لذت بردن و تفاوت آن با لذت های این جهانی به صورت جزئی و

ص: ۲۵۴

۱- مناقب مغزلی / ۱۷۳؛ میزان الاعتدال / ۱ / ۲۶۹ / ۱۰۰۶؛ لسان المیزان / ۵ / ۵۴۰؛ المحاسن المجتمعه / ۱۶۲.

۲- صحیح مسلم / باب ۳۹ ص ۱۳۸۹.

محسوس بی خبریم اما در اصل بازگشت، ماندن، لذت بردن و وجود نعمت های فراوان و همانند این جهان باور کامل داریم.

از آنچه یاد شد در می یابیم که حقیقت بهشت از نور حسین علیه السلام پدید آمده است و سیمای آن را باید وحی برای ما تفسیر کند؛ زیرا عقلانیت ما تا به آنجا بُرد ندارد. در این بخش بهشت و بهشتیان را در منابع قوم می شناسیم نه گسترده چکیده و کوتاه!

«خدای فراتر از توصیف فرمود: برای بندگان نیک کردارم (در بهشت نعمت هایی) را آماده کرده ام که هیچ چشمی تا کنون ندیده و هیچ گوشی نشنیده و در هیچ اندیشه ای

خطور نکرده است. (۱) خداوند به بهشتیان می گوید: ای بهشتیان! و آنان پاسخ می دهند: پروردگار ما! «لیک و سعدیک و الخیر فی یدیک». پروردگار می گوید: آیا از (این گونه زیستن) خرسندید؟ همه می گویند: ای پروردگار ما! چگونه خرسند نباشیم در حالی که بهتر از این نعمت ها وجود ندارد. خداوند می فرماید: برتر از این برای تان اعطا کنم؟ آنها عرض می کنند: ای پروردگار! چه چیزی از این - نعمت های موجود - با فضیلت تر است؟ خداوند می گوید: برای شما رضوانم را آماده بهره وری کردم که از این پس تا ابد بر شما خشم نمی گیرم. (۲) در بهشت نهی است که دو طرف آن

ص: ۲۵۵

۱- همان/ باب ۵۱ / ۱۳۸۹.

۲- سنن ابن ماجه / ۶۳۳.

طلاست و زیر آن یاقوت و دُر و خاکش از مشک و عطر آگین تر است و آبش از عسل شیرین تر و از برف سفید تر. در بهشت درختی است که سواره در سایه اش صدسال راه می رود و آن درخت سایه اش بریده نمی شود. (۱) (روز واپسین) گروهی از مردمی که از آتش جهنم به شفاعت محمد | رهایی می یابند، نیز وارد بهشت می شوند که به آن ها جهنمیان گفته می شود. (آری) بهشتیان آنجا می خورند و می آشامند. (۲)»

تصویری که خواننده ژرف نگر از بهشت در ذهن دارد با تصویری که از نور زیربنای آن برای خود ترسیم کرده است، جا دارد مقایسه ای صورت دهد و تفاوت شکر را با شکر ساز بخوبی بدست آورد.

ص: ۲۵۶

۱- سنن ابی داود/ ۶۷۰

۲- صحیح بخاری / کتاب بدء الخلق.

فصل هفتم: پرتو افکنی نور فاطمیّه در عالم ناسوت

اشاره

ص: ۲۵۷

۱- تأییدن آسمان و زمین از نور فاطمه (ع)

«آنگاه خداوند نور دخترم «فاطمه» را گشود و از آن آسمان و زمین را آفرید، پس آسمان و زمین از نور دخترم «فاطمه» است و نور «فاطمه» از نور خداست. بنابراین، دخترم «فاطمه» از آسمان و زمین افضل است.» (۱) پس از آفرینش آسمان و زمین، پروردگار، بر اطراف آن نوشت: «لا إله الا الله محمد رسول الله، علی امیر المؤمنین و وصیه به ائیده و به نصرته.» (۲)

مراتب آفرینش با خلقت عالم ماده کامل شد و چیش آن یکی پس از دیگری به تدریج پایان یافت. آغاز خلقت با اهل البیت علیهم السلام و عالم نوری آنها نمایان شد و پس با فیض رسانی وجود نوری آنان عالم جبروت و ملکوت هستی گرفتند و در آخر با پرتو افشانی ائمه علیهم السلام بویژه حضرت فاطمه زهرا ÷ جهان مادی پدید آمد و هست شد. آفریننده در تمامی این مراتب تنها خداوند است و ائمه علیهم السلام تنها نقش واسطه و حلقه میانی را داریند و این نقش را هم خداوند به آنان داده است.

در تقدم وجود نوری حضرت فاطمه ÷ بر تمامی موجودات و مراتب عالم

ص: ۲۵۹

۱- ارشاد القلوب/۲/۲۹۴.

۲- بحار الانوار/۵۴/۱۶۹.

هستی تردیدی وجود ندارد که وی پس از نور پدر و همسر سؤمین وجود نوری، در عالم نوری به شمار می رود و دیگر انواع مقدسه همگی در رتبه وجودی پس از آن بانوی یگانه قرار دارند. برای تبیین و تثبیت بیشتر این موضوع دو نمونه از منابع شیعه و چند نمونه از مآخذ اهل سنت نقل می شود:

«... عن أبي سعيد الخدري قال: كنا جلوساً مع رسول الله |، إذ أقبل إليه رجل فقال: يا رسول الله | أخبرني عن قول الله عز وجل لا إبليس: {أستكبرت أم كنت من العالين}. فمن هم يا رسول الله الَّذِينَ هم أعلى من الملائكة؟ فقال رسول الله | أنا و عليّ و فاطمه والحسن والحسين. كنا في سرادق العرش، نسبح الله و تسبح الملائكة بتسبيحنا قبل أن يخلق الله عز وجل آدم بألفي عام. فلما خلق الله عز وجل آدم امر الملائكة أن يسجدوا له و لم يأمرنا بالسجود، فسجدت الملائكة كلهم إلا إبليس فإنه أبى أن يسجد، فقال الله تبارك و تعالی: {أستكبرت أم كنت من العالين} أي من هؤلاء الخمس المكتوب أسمائهم في سرادق العرش.

فنحن باب الله العليّ يؤتى منه، بنا يهتدى المهتدون. فمن أحبنا أحبّه الله و أسكنه جنته و من أبغضنا أبغضه الله و أسكنه ناره و لا يحبنا إلّا من طاب مولده». ((۱))

ص: ۲۶۰

حدیث زیر تقدم رتبی وجود نوری فاطمه ÷ را بر دیگر انوار ائمه علیهم السلام قطعی می شمارد:

«... قال الصادق علیه السلام: إنَّ الله تبارک و تعالی خلق أربعة عشر نوراً قبل خلق الخلق بأربعة ألف عام، فهی أرواحنا، فقیل له یابن رسول الله و من الاربعه عشر؟ فقال: محمد و علی و فاطمه و الحسن و الحسین و الائمة من وُلد الحسین، آخرهم القائم الذی یقوم بعد غیبه فتقتل الدجال و یطهرهم الارض من کل جور و ظلم»^(۱) روایات بی شماری از پیشوایان پاک در کتاب های شیعه نقل شده است که همگی بر تقدم وجود فراخنا و پهناور دختر رسول خدا | بر دیگر موجودات دلالت دارند و نوع مدلول آنها نه ظهور که نص صریح و شفاف و نه کنایه و استعاره یا مجاز که به دلالت مطابقی قابل فهم و برداشت همگان است.

از منابع برادران اهل سنت روایتی که نقل شده به صراحت روایت های بالا نمی رسد اگرچه مدلول آنها نیز به ظهور یا قرینه بر تقدم خلقت نوری فاطمه ÷ بر دیگر مراتب وجود اشاره دارند:

«... عن عمر بن خطاب، عنه علیه الصلاة و السلام: «أنَّ فاطمه و علیاً و الحسن و الحسین علیه السلام فی حضیره القدس، فی قبه بیضاء، سقفها عرش الرحمن»^(۲)

ص: ۲۶۱

۱- کمال الدین / ۳۳۵.

۲- [۱]. فضائل فاطمه الزهرا/ ۸۷.

«... قال رسول الله | ليله عرج بي إلى السماء، رأيت على باب الجنة مكتوباً: لا إله إلا الله، محمد رسول الله، على حبيب الله و الحسن و الحسين صفوه الله و فاطمه خيره الله، على باغضهم لعنه الله». (۱)

مراتب وجودی بهشت مقدم بر عالم ناسوت به شمار می رود از این رو، نور فاطمه ÷ در آنجا سکونت داشته است و مقدم بر دیگر انوار وجودی اهل البیت علیهم السلام به شمار می رود.

۲- هفت آسمان از نور زهرا (ع):

آسمان های پدید آمده از نور فاطمه ÷ به همین کهکشان فعلی ما منحصر نگشت و فراتر از این به فراخنای ظرفیت عالم ماده خداوند آسمان های دیگری را نیز از این نور آفرید:

«در این هنگام نور فاطمه ÷ فروزش کرد و از فوران نورانیت نور فاطمه ÷ آسمان و زمین خلق گردید؛ بدین گونه که از فروزش نور فاطمه بخار آبی پدید آمد و از بخار آب آسمان واحدی آفریده شد. به همین دلیل نام آن را آسمان نهادند؛ چرا که معدن آب است. آنگاه این آسمان ها شکافته شد و هفت آسمان پدید آمد.

آسمان اول که همان آسمان دنیاست، از امواجی ناپدید و

ص: ۲۶۲

غیر سیلان دار پدید آمده است. نام این آسمان «رفیع» بوده و از جنس آب و دود است.

پس از آن آسمان دوّم را به رنگ «مس» آفرید و آن را «قیدوم» نام گذارد.

بعد آسمان سوّم را به رنگ شکوفه سرخ رنگ آفرید و نام آن را «ماروم» نهاد. سپس آسمان چهارم را به رنگ «نقره» آفرید و آن را «ارفلون» نامید. آسمان پنجم را به رنگ «طلا» خلق کرد و این موجود را «هیعون» اسم گذاری کرد. سپس آسمان ششم را از یاقوت سبز آفرید و اسم آن «عروس» گذارد. و بالأخره آسمان هفتم را از درّ سفید رنگ خلقت کرد و نام آن را «عجماء» گذاشت. با آفرینش آسمان هفتم پایان آن را «سدره المنتهی» نامید. و آن جایگاه را نیز «علیون» اسم گذاشت. دلیل این نامگذاری به «سدره المنتهی» این بود این که اعمال آدمیان را ملائکک به آسمان ها و به آن جایگاه می برند و فرشتگان کاتب را می نویسند». (۱)

۳- ویژگی های پرتو نوری فاطمه (ع):

میان آسمان ها حقایق پنهان و بی شماری وجود دارد که بشر از کشف و شناسایی آن با ابزار معرفتی موجود ناتوان است.

ص: ۲۶۳

داده های وحیانی همان گونه که وجود هفت آسمان را قطعی می شمارد، از حقایق درونی هریک نیز پرده بر می دارد و اسرار آنها را بازگو می نماید:

آری: خداوند «در آسمان ها، دریا های بزرگی به عمق پانصد سال (نوری) راه آفرید.

در آسمان هفتم دریاهایی از نور درخشان قرار دارد؛ نورهایی که چشم ها را کور می کنند؛ دریاهایی از ظلمت و یخ های در حال حرکت آفریده است.

در آسمان چهارم خانه ای از لؤلؤ یک دست، بر چهار پایه زبرجدی و پوششی از یاقوت قرمز، در برابر عرش خویش

خلق کرد و آن را «بیت المعمور» یا «صیراخ» نامید. هر روزه هفتاد هزار فرشته به طواف و نماز گذاردن، در آن می پردازند. در سمت راست «بیت المعمور» فرشتگان نویسنده اعمال بهشتیان قرار دارند و در سمت چپ آن، نویسندگان اعمال جهنمیان با قلم های سیاه نشسته اند. هنگامه عشاء که فرشتگان گمارده کردار بشری به آسمان ها پر می گشایند، بسوی آن جایگاه می روند و کردار هر فردی را ارائه می کنند. (۱)

وجود بیت المعمور و سدره المنتهی با دیگر حقایق خارجی در ظرف آسمان ها مدلول اخبار فراوانی است که از طریق شیعه و سنی نقل شده است.

ص: ۲۶۴

۱- همان.

بازگویی چنین اخباری بر شکوه و عظمت پروردگار و آفریدگانش می افزاید و ذهن و اندیشه بشری را به سوی موجودات معنوی رهنمون می گردد. برخی از رویداد های آسمان ها را پیامبر | و ائمه علیهم السلام پیش از معراج بازگو کرده اند و برخی دیگر را پس از معراج بیان کرده اند که هر دو برای گسترش فضیلت اهل البیت علیهم السلام تبلیغ شده است.

۴- ادله نقلی بر تابش نور فاطمه ÷:

پس از آنکه اصل تقدم وجودی فاطمه ÷ بر دیگر مراتب آفرینش آشکار گردید، پدید آمدن عالم ماده از نور آن حضرت و ریزش آسمان و زمین از چشمه سار نوری وی باید روشن گردد. بهمان ترتیب پیشین، نخست روایات نقل و سپس تحلیل و بررسی می شوند.

«... روی فی تسميتها الزهرا ÷، عن أبي جعفر عليه السلام أنه سئل: لِمَ سميت الزهراء؟ قال: لان الله تعالى خلقها من نور عظمته. فلما اشرفت أضواء السماوات و الارض بنورها و غشيت أبصار الملائكة و خرت الملائكة لله ساجدين و قالوا: إلهنا و سيدنا ما هذا النور؟ فأوحى الله اليهم: هذا النور من نوري أسكنه في سمائي و خلقتة من عظمتي، أخرج من صلب نبي من انبيائي، أفضله على جميع الانبياء. و أخرج من ذلك الثور ائمه يقومون بأمرى و يهدون إلى حقي و أجعلهم خلفائي في أرضي بعد انقطاع وحيي». (۱)

ص: ۲۶۵

برخی از بزرگان قوم، پدید آمدن و درخشیدن وجود زمین را از نور وجودی حضرت محمد | می دانند که از یک جهت موافق عمومات روایت های خلقت نوریه است و از دیگر جهت مخالف آن. همان گونه که تبیین شد؛ از نور تمام ائمه علیهم السلام بصورت کلی گاهی موجودات آفریده شده اند چنانکه در آفرینش نور وجودی شیعه گذشت؛ «خلقت من نور الله عزوجل و خلق اهل بیتی من نوری و خلق محیبهم من نورهم». (۱) و «... خلق شیعتنا منا او منها». (۲)

گاهی برخی از موجودات بصورت مشخص از نور وجودی برخی پیشوایان فوران کرده است نظیر درخشیدن آسمان و زمین از نور حضرت فاطمه ÷ که روایات در این موضوع با صراحت و شفافیت نقل شد.

جهت موافق روایت های خلقت نوریه با احادیث اهل سنت در اصل نور واحد بودن آنهاست و این که تمامی موجودات از نور آنها پدید آمده اند؛

«والخلق کلهم صنائع لنا». (۳) و «نحن سبب خلق الخلق». (۴)

بنابراین چه زمین از نور فاطمه ÷ بوجود آمده باشد یا از نور پیامبر | تفاوت جوهری ندارند. تمامی انوار ائمه علیهم السلام در عالم نوری یکی برآمده از دیگری

ص: ۲۶۶

۱- امالی طوسی / م / ۳۴ / ح ۵.

۲- بشاره المصطفی / ۱۵۵.

۳- خصائص الفاطمیه / ۲/۶۱.

۴- بحار الانوار / ۲۵ / ۲۰.

است و اتصال وجودی دارند. با حفظ تقدم رتبی که میان آنها وجود دارد. نور پیامبر |، نور ائمه علیهم السلام و نور ائمه علیهم السلام نور پیامبر | به شمار می رود.

جهت مخالف روایت های خلقت نوریه با روایت های اهل سنت در خصوص خلقت مشخص موجودات از انوار ویژه آنان است. چه بسا برخی از آنان تقدم وجودی ائمه علیهم السلام نسبت به دیگر مراتب هستی قایل باشند اما با صراحت واسطه بودن تمامی آنها را در نظام آفرینش بازگو نکرده اند. آفرینش آسمان و زمین از نور فاطمه ÷ میان شیعه در خلقت نوری اهل البیت علیهم السلام اتفاقی به می شمار می رود اما اهل سنت هستی بخشی را به نور پیامبر | نسبت می دهد و هستی گیری را به زمین یا آسمان.

چنانکه گفته اند:

«قال رسول الله | : أنا سید ولد آدم و لافخر. و أنا اول من تنشق الارض عنه يوم القيامة و لافخر. و أنا اول شافع و اول مشفع و لافخر. و لواء الحمد بیدی يوم القيامة و لافخر».(۱)

۵- وجود یابی ماه و خورشید از نور امام حسن (ع):

«پس از آن خداوند نور فرزندم حسن را شکافت و از آن نور، ماه و خورشید را آفرید. از این رو، خورشید و ماه از نور

ص: ۲۶۷

فرزندم حسن هستند و نور حسن از نور خداوند فراتر از توصیف. بدین سان، نور حسن از خورشید و ماه افضل است» (۱۱)

ائمه علیهم السلام به تناسب جایگاه و مراتب وجودی خود در نظام خلقت نقش های بی شماری ایفاء می کنند و هریک برای تحقق و عملی شدن جریان بندگی - چه در عالم جبروت یا ملکوت چه در عالم ناسوت و جهان مادی - تلاش می ورزند در واقع فلسفه وجودی ائمه علیهم السلام در یک کلام نشان دادن بندگی واقعی و حقیقی آنها نسبت به خداوند است.

در این که چگونه و با چه کیفیتی شمس و قمر از نور آن حضرت پدید آمده است و چه مراحل را پشت سر گذارنده، جز با بررسی روایات، دلیل دیگری در دست نداریم. بنابراین کشف چگونگی و شیوه های خلقت ماده از معنا نیازمند واکاوی تمام داده های وحیانی در این موضوع است و بس.

با تحلیل عقلی می توان به این مهم دست یافت که میان نور وجودی امام حسن علیه السلام تا پدید آمدن خورشید و ماه تغییرات و دگرگونی های شگرف رخ داده است تا سنخیت میان آنها بوجود آمده و معلول از علت صادر شده است. ولی تمامی حلقه های واسطه را پروردگار ایجاد کرده و

چیده است و اگرچه نام و مشخصات آنها با ریز و درشت موضوع در اختیار ما قرار ندارد ولی اصل ریزش ماده از معنا با حفظ تناسب و ایجاد سنخیت کامل میان آنها نه تنها ناممکن که شدنی و حقیقی تلقی می شود.

ص: ۲۶۸

وانگهی مدلول روایات ریزش نور از نور است که می توان حد مشترک میان ماده و معنا را همان اصل نور یا وجود به شمار آورد و حد اختصاصی آن دو را نور پردازی و نور پذیری به حساب آورد.

۶- ولایت مداری عالم ماده:

پس از آنکه خداوند آسمان و زمین را از نور فاطمه^۳ پدید آورد و بدان ها از این مسیر هستی بخشید؛ آنها را بر پیروی از اهل البیت علیهم السلام فراخواند. آسمان و زمین نیز دستور پروردگار را فرمان بردند و زیر سایه نبوت محمدی | و ولایت علوی علیه السلام به حیات پرداختند:

«عن جابر قال: قال رسول الله |:

إن الله لما خلق السموات والارض دعاهنّ، فأجبتنه و عرض عليهنّ نبوتی و ولایه علی بن ابی طالب علیه السلام فقبلتاها. ثم خلق الخلق و فوّض إلینا أمر الدین. فالسعید من سعد بنا والشقی من شقی بنا. نحن المحللون لحلاله و المحرمون لحرامه».(۱)

ولایت مداری آسمان و زمین فضیلتی دیگر بر فضیلت های بی شمار اهل البیت علیهم السلام می افزاید و مرتبه وجودی و جایگاه تکوینی و تشریحی آنان را بخوبی آشکار می سازند؛ جایگاهی که جز آنان در فضیلت احدی بدان راهی ندارد. چرخش تمامی کرات زمین و دیگر کرات کهکشان فعلی ما با اراده پروردگار و پذیرش نبوت و ولایت صورت می گیرد. از آنجا که ائمه علیهم السلام نزدیک ترین

ص: ۲۶۹

موجودات از نظر تقدم رتبی به خداوند قرار دارند و اشیاء همگی برون آمده از نور وجودی آنهاست، ناگزیر همین نزدیک ترین موجودات باید علت واسطه‌ی تدبیر اشیاء و موجودات دیگر از جمله زمین و آسمان به شمار رود.

فرمانبرداری هر شیء به حسب خودش تعریف و تعیین می‌شود نه نسبت به دیگر موجودات که در پذیرش ولایت و چگونگی به رسمیت شناختن سیاستمداری ذاتی ائمه علیهم السلام گوناگون و حالات ویژه‌ای دارند. چنانکه تسبیح آسمان و زمین و هر آنچه میان آن‌ها قرار دارند نیز با تسبیح بندگان در چگونگی و شکل و مراتب تفاوت دارد هر چند در اصل پاک شمردن خداوند همگی شریک هستیم و این مخرج مشترک ما به حساب می‌آید.

۷- آموزش ائمه به زمینیان:

اشاره

اهل البیت علیهم السلام همه کاره خداوند و یکی از مهم ترین حلقه واسطه فیض رسانی خداوند به شمار می‌روند. اهل زمین اگر چیزی از خدا شناسی و عبودیت سرمایه‌ای دارند همگی از برکت وجودی آنهاست نه تمام ذاتی بشر. از این رو، انسان‌های روی زمین در عبادت پیرو ائمه علیهم السلام به شمار می‌روند:

«ما گرداگرد عرش تسبیح می‌گفتیم و از تسبیح ما اهل آسمان‌ها به تسبیح گویی پرداختند. هنگامی که به زمین فرود آمدیم بازهم تسبیح خدا کردیم و ساکنان روی زمین به پیروی از ما تهلیل خدا می‌کردند و چنانچه ما تکبیر می‌گفتیم به پیروی از آن، تکبیر سر می‌دادند. بدین سان، هر کسی که خدا را تسبیح می‌کند و او را بزرگ می‌شمارد همگی آنها از

برکت یاد دادن و تعلیم علی علیه السلام است. (۱) خداوند در آسمان چهارم یکصد هزار فرشته آفرید و در آسمان پنجم سیصد هزار فرشته و در آسمان هفتم ملکی را خلق کرد که فراز گردنش زیر عرش و فرود پاهایش زیر اعماق زمین است. فرشتگان که بیش از حد شمارش و یقین هستند؛ نمی خورند و نمی آشامند جز نماز گذاردن و درخواست آمرزش برای پیروان گنهکار علی بن ابی طالب و دوستان و فرمانبردارانش وظیفه ای ندارند. (۲) (آری) پس خداوند ما را به زمین فرو فرستاد و دستور داد تسبیح گوئیم. ما تسبیح کردیم و اهل زمین با پیروی از تسبیح ما تسبیح کردند. (۳)

تسبیح گویی ائمه علیهم السلام هرگز مستقل و خود بخود نبوده تا خدای ناکرده آنان را در برابر دانایی ذاتی و مطلق خداوند قرار دهیم. بلکه معتقدیم اصل تسبیح کردن را نیز خداوند به آنان یاد داده است و دیگران به پیروی از آنها به تسبیح گویی پرداخته اند. بنابراین ائمه علیهم السلام حلقه بندگی و علمی میان ما و خداوند نیز به شمار می روند.

عالم ذر تجلی گاه ولایت اهل البیت (ع):

اشاره

یکی از بحث های مرتبط با خلقت نوریه اهل

البیت علیهم السلام موضوع بود یا نبود «عالم ذر» است. در این عالم از یک سو گونه ای تقدم وجودی برخی از مراحل

ص: ۲۷۱

۱- بحار الانوار/۲۵/۲۴.

۲- مائه منقبه/۱۴۲.

۳- تأویل الآیات الظاهره/۲/۵۰۱.

انسانی اثبات می شود و از دیگر سو ولایت تکوینی و تشریحی ائمه علیهم السلام در آنجا مشخص می گردد. بنابراین میان این دو موضوع پیوند ژرف و گسترده ای وجود دارد.

پیش از چگونگی ارتباط و تعامل «جهان ذر» با «عالم ماده» و «خلقت نوریه» جا دارد بحث مورد نیاز به صورت مستقل در هستی و چیستی عالم ذر ارائه و تبیین گردد.

۱- هستی عالم ذر:

در اصل بودن و وجود داشتن «عالم ذر» تمامی مفسران متفق القول هستند که جهانی، مرحله ای و مرتبه ای در مراتب و سلسله ای عالم وجود انسانی بنام ذر وجود عینی و خارجی دارد. کسی اصل چنین مدعایی را تکذیب نکرده است و به بودن این مرتبه از مراتب خلقت بشری اذعان دارند. برخی مرتبه آن را مقدم بر جهان ماده، برخی مساوی با آن و برخی فراتر از آن می دانند.

اختلاف مفسران در اصل تبیین چگونگی رخداد این مرتبه است نه حقیقت وجودی آن. همگی پشت سرگذارنیدن «عالم ذر» را برای انسان ها امر قطعی می دانند اما در چگونگی گذار انسان از این مرحله و چگونگی انتقال دچار برداشت و نظر گوناگون هستند.

آنچه در خلقت نوریه از آن استفاده می شود و با قطع نظر از تفسیرهای متفاوتی که از آن ارائه شده است. می توان بدان تکیه کرد اصل وجود عالم ذر است اثبات ولایت مداری بشر و اعلام بندگی آنها با هرگونه تفسیر و برداشت عالم ذر کاملاً سازگاری و تناسب دارد و هیچ یک از تفسیرها در اصل پذیرش ولایت ائمه علیهم السلام در عالم ذر آسیب نمی رسانند.

اشاره

تمام آراء ابراز شده در چیستی عالم ذر را می توان به سه نظریه عمده و اساسی برگرداند، که هر یک آثار و پیامدها و لوازم خود را دارند. اگرچه در اصل وجود بیرونی جهان «ذر» آسیب نمی رساند.

نخست تفسیر های موجود ارائه می شود و سپس به نقد آنها پرداخته می شود:

۱-۲- عالم ذر ملکوتی:

«خداوند بلند مرتبه نسل های آدم را از پشت وی به شکل ذره های ریز بیرون آورده و در وجودشان اندیشه را نهادینه کرد؛ بگونه ای که آنان خرد ورز شدند و سخنان خطابی پروردگار را می شنیدند و (محتوای) آن را بخوبی درک می کردند.

خداوند تمام آنها را به حضرت آدم نشان داد و فرمود: بی تردید از نسل تو پیمان می گیرم که تنها مرا پرستند و موجود دیگری را همتای من قرار ندهند روزی رساندن آنها بعهده من است.

آنگاه خداوند از نسل های آدم پرسید: آیا من پروردگار شما نیستم؟ همگی پاسخ دادند: آری هستی. گواهی می هیم که تو پروردگار ما هستی. سپس خداوند به فرشتگان فرمود: بر این (پیمان) گواه باشید و آنان عرض کردند: گواهییم. پس از پیمان گرفتن خداوند تمامی آنان را - بهمان شیوه ای که بیرون آورده بود - به پشت

حضرت آدم برگرداند و تمامی نسل های بشری از آغاز تا پایان در صلب آدم گرد آمده بودند تا آنگاه که هریک به تدریج در زمان خاص خود در عالم ماده با دستور خداوند برون آیند. هر آنکه در (نشأ مادی) بر اساس دین اسلام زندگی می کند، در واقع بر پیمان نخستین خویش استوار مانده است و هر آنکه از این دین، برگردد از همان پیمان اولی برگشته و آن را انکار نموده است» (۱).

۲-۲- نقد تفسیر ملکوتی ذر:

اشاره

این تفسیر را برخی از مفسران با اشکالات و پرسش هایی نقد کرده اند و فساد آن را قطعی شمرده اند که به چند نمونه از شبهات آنان اشاره می شود:

۱- انطباق کبیر بر صغیر:

«در واقع تمامی آفریدگان گرد آورده خداوند از فرزندان بنی آدم شمارگان بزرگ و بسیار زیادی را تشکیل می دهد که همه آنان چنانچه از آن ذرات گرد آیند حد و حجم و مقدار و اندازه زیادی را در بر می گیرد که با ظرفیت صلب آدم با آن مقدار کوچکی اش گنجایش و ظرفیت مجموع آن را ندارد، سازگار نیست» (۲).

ص: ۲۷۴

۱- مجمع البیان/۴/ ۷۶۵.

۲- تفسیر کبیر رازی/۱۵/ ۴۰ و ۴۱.

۲- خلاف عقل:

«اصحاب ذر در آن هنگام از دو حالت بیرون نیستند: ۱- یا کامل العقول و کامل القدر هستند. ۲- یا نیستند؟ اگر باشد ناگزیر مکلف هستند و مکلف باقی می ماند تا هنگامی که خدا را با برهان می شناسند. چنانچه این گونه باشند چه امتیازی میان حالات زندگی آن عالم با این جهان مادی وجود دارد؟ اگر تکلیف دنیایی به تکلیف «ذر» نیازمند باشد، باید تکلیف «ذر» هم بر تکلیف دیگر نیازمند گردد و زنجیره نیاز ادامه یابد که تسلسل بوجود می آید و باطل است.

اگر در آن هنگام کامل العقل و اندازه کامل نبودند رو آوردن و خطاب و اعطاء تکلیف بر آنان محال تلقی می شود». (۱)

۳- مخالف نص:

(فلینظر الانسان مم خلق خلق من ماء دافق) (طارق/۶)

اگر آن ذرات خردمندان و اندیشمندان کامل پیش از این آب پرشتاب موجود باشند معنی برای آن نیست جزممان ماده حقیقت وجود نخواهد داشت. در این صورت انسان آفریده شده از آب پرشتاب نخواهد بود. این خلاف نص صریح قرآنی است. (۲)

۳- مادی بودن عالم ذر:

اشاره

بر خلاف قول نخستین عده ای از آیه برداشت کرده اند که عالم ذر در واقع مرحله انتقال نطفه از پشت پدر در رحم مادر است و این مرتبه آفرینش را خلقت «ذر» می نامند:

ص: ۲۷۵

۱- همان.

۲- همان.

«خداوند پاک بنی آدم را از صلب پدران شان می گیرد و در رحم مادران آنها وارد می کند. آنگاه به تدریج آنها را بالا می برد و از خون بسته به گوشت ریز شده می رساند. پس هریک را بشر کامل الخلقه قرار می دهد. بعد از آن او را زنده و مکلف می سازد و نشانه های آفریدگان خود

را به او نشان می دهد. برای آنها در نهاد شان جایگاهی از معرفت و استدلال فراهم می آورد؛ به گونه ای که خود انسان ها را به وجود خود آنها گواه می گیرد و می گوید: آیا من پروردگار شما نیستم؟

همگی گفتند: آری. این معنی گواه گرفتن آنان به خود بهترین راهنمای آفرینش آنان بر یکتایی خداوند است. همین گواه گرفتن آنها برای بندگی خودشان، ناشی از قرار دادن استعداد نیروی استدلال در عقل آنان بر یکتایی خداوند به شمار می آید که خداوند در وجود آنان، از شگفتی های آفرینش خود و دور از دسترس پدید آمدگانش، آمیخته است. گویا خداوند پاک به منزله مشهد آنان برخوردار است و آنها در مشاهده آن بسر می برند. نمایان شدن خداوند بر آنها به گونه ای است که پروردگار اراده کرده است و سرپیچی شان را از این راه به منزله اعتراف کننده و اقرار کننده ناممکن شمرده است.

اگرچه این شهادت صوری و حقیقی (۱) یا گفتار زبانی (۲) وجود

ص: ۲۷۶

۱- مجمع البیان/۴/۷۶۶.

۲- تفسیر کبیر رازی/۱۵/۴۱.

ندارد. گفتار خداوند این جا تکوینی است نه گفتار وحیانی و تلقینی به بندگان... پاسخ آنان نیز به زبان و استعداد و لسان حال است نه لسان مقال؛ زیرا آنچه در غریزه و نهاد آنها به ودیعت گذارده شده است، همان استعداد عقلی آنها است» (۱).

۳-۱- نقد مادی نگری ذر:

اشاره

این تفسیر و برداشت طبیعی نیز با اشکالات جدی روبرو است که به برخی از آنها اشاره می شود:

۱- خلاف نص:

«سیاق آیه با این برداشت سازگاری ندارد؛ زیرا خداوند بلند مرتبه آیه یاد شده را این گونه آغاز می کند: {و إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ} بنابراین تعریف از ظرف تحقق این رخداد با واژه «إِذْ» که همان دلالت قطعی آیه بر زمان گذشته است یا بر هر ظرف نزدیک به انجام یافتن و واقع شدن خود به خود، دلالت بر آینده های دور را نفی می کند» (۲).

۲- ناسازگاری خطاب با ظرف:

«... چه خطاب متوجه شنوندگان باشد یا خطاب دنیوی برای مردم که به دنیا می آیند باید با ظرف تکیه داده شده آنها که همان حیات دنیایی را شامل می شود سازگاری داشته باشد

ص: ۲۷۷

۱- المنار/ ۹/ ۳۸۷.

۲- المیزان/ ۸/ ۳۳۴.

یا حیات نوع انسانی را در بر می گیرد. باید داستانی که آیه یادآوری می کند ظرف تحقق آن همانند ظرف وجود نوعی انسان باشد در همین دنیا (مانند یا أيها الناس) نه تعبیر از ظرف به لفظ «إذ» که دلالت بر تقدم ظرف داستان از ظرف خطاب دارد.

هیچ گونه عنایت دیگری جدای از این امر نیز در این جا وجود ندارد تا این گونه تعبیر را تصحیح کند از قبیل تحقق زود هنگام وقوع یا مانند آن» (۱۱)

۳- مخالفت با عقل:

فاعل فعل أخذ با صراحت آیه خود پروردگار است نه افراد بشری و شریک دیگر در کارهای خداوند. در آمیزش جنسی فاعل اصلی و اولی خود انسان است نه خداوند و این دو باهم سازگاری ندارند. از ظرف بنام رحم مادر نیز در آیه سخنی به میان نیامده است و همین گونه از آمیزش جنسی اصلاً مفهومی کنایی هم استفاده نمی شود.

بنابراین، در نقل و انتقال نطفه از پشت پدر به رحم مادر فاعل مستقیم و مباشر خود مرد است نه خداوند تا گفته شود نطفه را خداوند گرفت و در رحم مادر قرار داد. از این آمیزش جنسی بصورت کنایی هم در آیه بویی و مفهومی به

ص: ۲۷۸

مشام نمی رسد تا در صورت معنی حقیقی آن بر خداوند حمل شود و این برداشت تأویلی است که نیازمند روایت می شود و روایتی مؤید این مضمون وجود ندارد.

اگر ظاهر آیه را با قطع نظر از این برداشت تفسیر کنیم، فاعل فعل اخذ بدون هیچ قرینه ای خداوند است و اگر فاعل مستقیم و بی واسطه خداوند شد، عالم ذر ماهیت دنیایی و این جهانی بخود نمی گیرد و با تفسیر آفرینش جنس مخالف است.

۴- اگر زبان گفتگو در «عالم ذر» میان خداوند و نطفه انسانی به زبان تکوین صورت گرفته به دلیل زبان تکوین آسمان و زمین هیچ محذوری در گفتگوی تکوین عالم ذر پیش از این جهان وجود ندارد. زبان تکوین در هر جا مناسب با نظام خلقت ویژه باز است و قابلیت گفتگو با پروردگار را دارد. با این وجود، عالم ذر پیش از این جهان نیز اثبات می شود. اگر با زبان تشریح باشد که بر خلاف عقل صریح زبان تشریح در نطفه وجود ندارد.

۵- یافته های عقلانی به هر میزان که بالا روند و پخته تر و کامل تر شوند، هرگز به داده های وحیانی احاطه نمی یابند و نمی توانند این اخبار غیبی را مادون مرتبه خود قرار دهند. هنگامی که عقل نتواند گره از مفهوم ناشناخته وحیانی بگشاید و آن را مطابق اصول و معیار های ضابطه مند وحی تفسیر کند، حق ندارد وجود ظاهری آن مفهوم را با تکیه بر رویکرد حسی نفی کند و از ظاهر آیات دست بردارد. بدین سان نمی توان وجود «عالم ذر» را نفی کرد یا آن را این

جهانی

ص: ۲۷۹

تفسیر نمود. باید برای فهم بیشتر آن به داده های وحیانی درنگ ورزید و از آن ها ماهیت وی را به دست آورد.

۴- وجود آغازین، عالم ذر:

اشاره

قول برگزیده و مطابق با سیاق آیه و روایت های عالم ذر، وجود پیشین عالم ذر از این مرحله خلقت است. اگرچه در کیفیت و تبیین چیستی آن خیلی اطلاعات کافی به دست نمی آید اما اصل وجود عالم ذر را نمی توان رد کرد و با تحلیل های روشن فکرانه و تفسیر به رأی از ظاهر آیات عدول کرد.

با توجه به وجود عوالم فراتر از ماده و پوشیده بر قلمرو معرفتی ما بر پایه داده وحی نمی توان وجود چنین عالمی را نفی کرد.

آری! انسان جامع مراتب کمالات و ملک و ملکوت است و آفرینش وی دارای مراتب ویژه خود است. از این رو، نخستین مرتبه آفرینش انسان را قرآن «عالم ذر» نام گذارد.

دلایل اثبات «عالم ذر»

۱- ظهور آیات: واژه های اُخَذَ و اِذ و رَبَّكَ به ترتیب فعل گذشته را با فاعلیت خداوند در ظرف تحقق رخداد پیش از این جهان یادآوری می کند. واژگان «ظهورهم» را چه به معنی پشت و صلب آدم معنی کنیم یا آشکار شدن آغاز آفرینش انسان بدانیم به گذشته دلالت دارند نه بر آینده.

۲- متن روایات: روایات عالم ذر فراتر از مستفیض اخبار متواتر معنوی هستند و همگی بر وجود پیشین این عالم از عالم ماده دلالت دارند که نمی توان آنها را تأویل برد یا از آنها دست برداشت.

۳- فقدان وجود دلیل عقلی بر نفی: اگر بر وجود عالم ذر دلیل قطعی عقلی در دست نداریم در نفی آن هم دلیل قطعی نمی توان ارائه کرد. همان گونه که یادآوری شد، عقل چیزی را و موجودی را می تواند نفی یا اثبات کند که در قلمرو معرفتی آن بگنجد نه فراتر از آن.

۴- برداشت مفسران: بسیاری از مفسران وجود پیشین عالم ذر را قبول دارند که به برخی اشاره می شود.

دلایل وجود پیشین عالم ذر:

الف- تفسیر واقع بینانه مفسران:

۱- وجود عوالم گوناگون بشری:

نخست جا دارد اصل مراتب وجودی بشر و منزلت آن در جایگاه های گوناگون ثابت شود که وجود آدمی منحصر به همین زندگی دنیایی نیست و فراتر از این زندگی میانه حیات آغازین و زندگی واپسینی هم دارد که هر یک از آنها احکام ویژه خود را دارند و قابل تسری به دیگر مراتب نیست:

«وجود انسان و غیر انسان در طول پیمودن راهشان به سوی خداوند و بازگشت آدمی به حق در قالب نظام مند و دارای احکام ویژه عوالم گوناگون صورت می گیرد. این امر نه تنها محال نیست بلکه از حقایقی است که قرآن کریم آن را علی رغم نپذیرفتن کافران اثبات کرده است. کفاری که تنها زیستن همین دنیا را با مرگ و حیات می پذیرند و قایل به نابودی شان به سبب همین دنیا هستند. با این وجود خداوند

زندگی دیگری را برای بشر و غیر آدمی، روز واپسین اثبات کرده است که در آن نشأ همین انسان، با تمام مشخصات زندگی می کند و آن نظام را پروردگار با احکامی که دارد بگونه ای توصیف می کند که غیر از این زندگی دنیایی نظام و قوانین خود را دارد: {وإن من شيء إلا عندنا خزائنه و ما ننزله إلا بقدر معلوم} (حجر/۲۱).

با این گفتار این حقیقت را تثبیت کرده است، که در واقع برای هر موجودی نزد پروردگار وجود پر گستره ای در گنجینه او وجود دارد اما هنگامی که اشیاء به عالم دنیا فرود آمدند اندازه های مشخصی بخود می گیرند. مانند عوالم وجود انسانی که جهان گسترده و فراخنای پیشین وجودش نزد خدای بلند مرتبه در گنجینه هستی او وجود قبلی دارد تا آنگاه که به سرای ناسوت فرود می آید». (۱)

همان گونه که برخی حیات واپسین را انکار کرده اند، عده ای نیز حیات آغازین را نفی کرده اند در حالی که منزلت انسانی خود به خود اقتضای وجود عوالم گوناگون را داراست و دلیلی بر نفی آن در دست نیست. انکار به منزله رد دروغ با تهمت است که فساد آن بر کسی پوشیده نیست.

۲- گونه های آفرینش:

فهم گونه های آفرینش و کیفیت ایجاد آن به تناسب مراتب هستی و مراحل

ص: ۲۸۲

۱- همان.

خود، وجود خارجی اشیاء در تبیین عالم ذر نقش اساسی دارد. آنانکه وجود این گونه جهان فراخنا و فراتر از زندگی میانه را نفی می کنند در واقع قادر به درک حیات آغازین و پسین نیستند تا واقع بینانه برداشت کنند. از این رو، باید به چگونگی آن عالم پرداخت:

«خداوند با این آیه: {إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ* فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ} (یس/۸۳). و آیه {وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ كَلِمَةٍ بَالِغَةٍ لَّا أَتَىٰ عَلَىٰ الْبَصَرِ} (قمر/۵) و دیگر آیات گونه های حیات را اثبات کرده و تحقق یافته می داند. از این رو، وجود تدریجی که برای پیدایش اشیاء و از جمله با یک کلمه «کن» دریافت می کند. افزای آنی و دفعی یا افگندن و هستی بخشیدن غیر تدریجی است.

بنابراین اشیاء و موجودات آفریده شده دو صورت آفرینشی بخود می گیرند:

۱- قانون صورت دنیایی آن موجود این است که از قوه به فعل گام به گام بدان دست می یابد و از نیستی به تدریج بسوی هستی حرکت می کند. نخست با کاستی آشکار می شود، آنگاه پیوسته رو به کمال و فزونی می رود و همواره بر این حالت وجودش تداوم می یابد تا آنگاه که رو به فنا می شود و به سوی پروردگارش بر می گردد.

۲- صورت خدایی آن موجود است که بر پایه این وجهه تمامی موجودات آنی و تدریجی آفریده می شوند، هرچه کمال، استعداد و ویژگی نهادینه شده دارند در همان وجود آغازین و وجهه ربّی خود آنها را یکجا می گیرند بدون آنکه نیروی بالقوه را بر دوش کشند تا آنها را به فعلیت برسانند.

در واقع این صورت آفرینش غیر از صورت پیشین است. اگرچه دو گونه خلقت برای یک شیء به حساب می آید ولی هر کدام قانون خاص خود را دارند. گرچه تصور کامل این دو گونه آفرینه نیازمند ژرف نگری و نازک بینی است» (۱۱)

پس از تبیین گونه های آفرینش، وی دلالت آیات را بر وجود عالم آغازین انسانی به نام «ذر» قطعی و مسلم می شمارد که انسان افزون بر عالم میانه آن حقیقت وجودی را هم داراست:

«مدلول آیات این را می طلبند که برای عالم انسانی با تمام سعه وجودی که نزد خدای سبحان دارد و آن همان وجهه ربی موجودات است که بر می تابند و خداوند بر افراد بشر آن را افاضه می کند؛ بگونه ای که در این افاضه برخی از برخی پنهان نیست و همه از فیض گیری دور و پنهان نیستند. همان گونه که فیض دهنده از آنها پنهان نیست. یک فعل چگونه می تواند از فاعل خود پنهان بماند یا آفریده شده از آفریدگارش دور باشد و این همان گونه ای از آفرینش است که خداوند آن را «جهان ملکوت» نامیده است و می گوید:

﴿وَكَذَلِكَ نرى إِبْرَاهِيمَ مَلِكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ لِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ﴾ (انعام/۷۵).

ص: ۲۸۴

۱- همان/ ص ۳۵.

اما این گونه آفرینش دنیایی که ما آن را مشاهده می کنیم و خود جزئی از عالم انسانی هستیم، ویژگی آن جدایی بین افراد، پراکندگی حالات و کردار و قرار گرفتن آنها در بستر زمانی خاص خود است که با گذشت شبانه روز سنجدیده می شود. همین رویکرد دنیایی، بهره وری مادی زمینی و لذت بری جسمانی میان انسان و پروردگارش پرده ای می افکند که مانع نزدیکی و مشاهده انسان و خداوند می گردد» (۱۱)

۳- تقدم ذر بر ماده:

افزون بر اصل وجود «عالم ذر» و تفاوت احکام و قانون آن با عالم ماده بر چگونگی این تقدم در آن زندگی بر این حیات نیز باید مرز و حدودی را قایل شد. در واقع «عالم ذر» در رتبه آفرینش بر دیگر مراتب خلقت تقدم دارد و تقدم آن نه تنها زمانی که فرازمانی و فرامکانی به شمار می رود و جهان ماده سپس حیات برزخی و بهشتی یا جهنمی در مراتب بعدی قرار می گیرند:

«البته این گونه حیات - به تناسب جهان ملکوت نه عالم ناسوت - فرع بر زندگی پیشین آدمی است و در رتبه خلقت متأخر و فروتر از آن قرار دارد. البته جایگاه و سنجش نشاء ملکوتی با نشاء ناسوتی در پسین قرار گرفتن یکی از دیگر رتبه «کن» و «فیکون» را در گفتار خداوند بلند مرتبه داراست: {ان نقول له کن فیکون} (یس/۸۲).

ص: ۲۸۵

۱- همان.

با این توضیحات آشکار شد که این زندگی انسانی، دنیایی برآمده و جوشیده از دیگر زندگی انسانی است و میان آن دو غیریت وجود ندارد این همان زندگی است جز آنکه خدای بلند مرتبه و ربوبیت او را در آنجا خود به خود مشاهده می کردند نه از راه استدلال، چرا که آنها از او جدا نبودند و نزد او گم نمی شدند و همگی به ربوبیت او هر حق دیگری که از جانب او بود (نظیر رسالت و ولایت) بدان اعتراف کردند اما پرده های شرک و لعاب و رنگ گناه همگی از قانون این زندگی دنیایی است نه آن حیات ملکوتی که جز فعل پروردگار آنجا چیزی نبود و همگی بدان پابرجا بودند.

این دو گونه حیات را همراه با ویژگی ها و مراتب و احکام خاص آنها به خوبی درک کن. (۱)

ب- متن روایات بر تقدم عالم ذر:

اخبار عالم ذر متواتر معنوی و معنای تمامی آنها بیانگر وجود متقدم و پیشین یک مرحله از خلقت بشر نسبت به مرحله دنیایی است. زبان گفتگو میان بندگان و خداوند نیز زبان تکوین نبوده که زبان مقال و تشریح بوده اگرچه شیوه و کیفیت ابراز آن برای ما گنگ باشد ولی از ظاهر روایات و آیات نمی توان بدون دلیل قطعی دست برداشت و آنها را بدون دلیل تأویل بُرد:

«... عن زاره قال: سألت أبا جعفر عليه السلام عن قول الله: {و إذ أخذ ربك من بنی آدم} الی «انفسهم» قال: أخرج الله من ظهور آدم ذرّيته الی یوم القیامه، فخرجوا [وهم] كالذّر.

ص: ۲۸۶

فعرّفهم نفسه و أراهم نفسه، و لولا- ذلك ما عرف احد ربه و ذلك قوله: ﴿و لئن سألتهم من خلق السماوات و الارض ليقولنّ الله﴾. (١)

«عن زراره عن أبي جعفر عليه السلام قال: قلت له: ﴿و إذ أخذ ربك من بنى آدم﴾ الى «شهدنا» قال: ثم قال: ثبتت المعرفة و نسوا المواقف و [سيد كرونه] و لولا ذلك لم يدر أحد من خالقه و لا من رازقه». (٢)

«عن زراره قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله: ﴿و إذ أخذ ربك من بنى آدم من ظهورهم﴾ الى «قالوا بلى» قال: كان و محمد عليه و آله السلام اول من قال: بلى، قلت: كان رؤيته معاينه؟ قال: نعم فأثبت المعرفة فى قلوبهم و نسوا الميثاق و سيد كرونه بعده و لولا ذلك لم يدر أحد من خالقه و لا من رازقه».

اخبار بدین مضمون فراوان نقل شده و همگی بر تقدم جهان آفرینش و آغاز خلقت بشری پیش از این عالم ماده دلالت جدی و قطعی دارند و دستامد آن را هم بیان کرده اند.

ج- اهل البيت اولین بندگان عالم ذر:

در عالم ذر نیز ائمه عليهم السلام نخستین بندگان الهی بودند که به ربوبیت خداوند و

ص: ۲۸۷

۱- تفسیر عیاشی / ۲ / ۴۱.

۲- تفسیر البرهان.

بندگی خود زبان گشودند پیش از آنکه دیگران به ربوبیت اعتراف کنند. ائمه علیهم السلام نطق ربوبی را بر زبان جاری کردند. بنابراین نخستین بندگان دنیایی نیز اهل البیت علیهم السلام به شمار می آیند همان گونه که نخستین بندگان ملکوتی، هستند:

«... ثم إن الله تعالى اهبط إلى الأرض في ظلل من الغمام والملائكة، واهبط أنوارنا أهل البيت عليهم السلام معه ووقفنا نوراً صفوفاً بين يديه نسبحه في أرضه كما سبّحناه في سماواته ونقدّسه في أرضه كما قدّسناه في سمائه. وعبده في أرضه كما عبدناه في سمائه. فلما أراد الله إخراج ذرّيته آدم عليه السلام لاخذ الميثاق سلّك ذلك النور فيه، ثم اخرج ذرّيته من صلبه، يلتون فسبّحناه فسبّحوا بتسبيحنا، و لولا ذلك لادروا كيف يسبّحون الله عزّوجلّ. ثم تراءى لهم بأخذ الميثاق منهم بالربوبية و كنّا أوّل من قال: بلى، عند قوله: {أأست برّبكم}، ثم أخذ الميثاق منهم بالنبوه لمحمد | و لعلی علیہ السلام بالولایه. فأقرّ من أقرّ و جحد من جحد. ثم قال أبو جعفر عليه السلام: فنحن خلق الله و أوّل خلق عبد الله و نسبّحه و نحن سبب الخلق الخلق و سبب تسبيحهم و عبادتهم من الملائكة و الإدميين...» (۱)

پیشینه یک موضوع خود به خود یک موجود را به همان پیشینه می کشاند و

ص: ۲۸۸

بدان پیوند که دارد اتصال خود را بازگو می سازد. اتصال پیشوایان به خداوند محدودیت ندارد و تنها به یک عالم از عوالم منحصر نمی شود به همین دلیل پیش از اقرار دیگران، ائمه علیهم السلام به فرمان خداوند گردن می نهند.

احادیث بی شماری بندگی ائمه علیهم السلام را در عالم

ذرات می کند؛ بندگی نخست و پیش از دیگران همان گونه که در تقدم وجودی از همه موجودات ائمه علیهم السلام پیش تر هستی گرفته اند در مقام پرستش نیز زودتر از همه گردن نهادند:

«... ابن عباس قال: سمعت رسول الله | و هو يخاطب علياً عليه السلام و يقول: يا علي إن الله تبارك و تعالى كان و لاشيء معه فخلقني و خلقك روحين من نور جلاله، فكنا أمام عرش رب العالمين نسبح الله و نقده و نحمده و نهله، و ذلك قبل أن يخلق السماوات و الارضين. فلما أراد الله أن يخلق آدم خلقني و إياك من طينه واحده من طينه عليين و عجنا بذلك النور و غمسنا في جميع الانوار و أنهار الجنة، ثم خلق آدم و استودع صلبه تلك الطينه و النور.

فلما خلقه استخرج ذريته من ظهره فاستنطقهم و قرهم

بالربوبية، فأول خلق إقراراً بالربوبية أنا و أنت و النبيون على قدر منازلهم و قريهم من الله عزوجل. فقال الله تبارك و تعالى: صدقتما و أقررتما يا محمد و يا علي و سبقتما خلقي إلى طاعتي، و كذلك كنتما في سابق علمي فيكما، فأنتما صفوتي من خلقي، و الائمه من ذريتكما و شيعتكما و كذلك خلقتم...» (١)

ص: ٢٨٩

«امام صادق علیه السلام فرمود:

برخی از قریش به رسول خدا عرض کردند: شما به چه امتیازی از دیگر پیامبران سبقت دارید در حالی که پس از تمامی آنان برانگیخته شدید؟ و خاتم آنها به شمار می آیند؟ حضرت فرمود: «إِنِّي كُنْتُ أَوَّلَ مَنْ أَقَرَّ بِرَبِّي وَأَوَّلَ مَنْ أَجَابَ حَيْثُ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ؟ قَالَ: بَلَى. فَكُنْتُ أَوَّلَ مَنْ قَالَ بَلَى. فَسَبَقْتَهُمْ إِلَى الْإِقْرَارِ بِاللَّهِ» (۱۱)

سیر اهل البیت (ع) در هستی:

الف - سیر نزولی وجودی ائمه ^ع در عالم هستی:

حقیقت محمدیه در خلقت نوری یک سیر و حرکت نزولی وجودی دارد و یک سیر وجودی صعودی. گاهی ائمه علیهم السلام از افلاک به عالم خاک فرود می آیند تا سیر خلقت و مراحل آفرینش تکمیل گردد. دیگر بار، از جهان ناسوت به عالم جبروت پر می گشایند تا سیر وجودی نوری آنها کامل تر شود. در هر صورت توقف و ایستایی در گسترش و تعمیق وجود نوری آنها دیده می شود، آنچه اهل البیت علیهم السلام دارند همگی، کمال و بالا- رفتن لحظه به لحظه ای سعه وجودی آنهاست.

هنگامی که نور اهل البیت علیهم السلام به کمال رسیدند، نور محمد | زیر عرش هفتاد و سه هزار سال باقی ماند. پس

ص: ۲۹۰

۱- همان

نور او به بهشت منتقل و هفتاد هزار سال آنجا ماند. آنگاه نور محمد | به سدره المنتهی فرود آمد و هفتاد هزار سال نیز آنجا سکونت گزید. بعد از آمدن، نور پیامبر | به آسمان هفتم منتقل شد پس از آن به ترتیب در آسمان ششم، سپس پنجم و آنگاه چهارم و سپس سوم آنگاه به آسمان دوم در آخر به آسمان دنیا فرود آمد. نور وجود آن حضرت در آسمان دنیا ماندگار شد تا آنگاه که خداوند اراده آفرینش آدم علیه السلام نمود». (۱)

مراتب هستی با وجود اهل البیت علیهم السلام چیده شد و از نور آنها نظم و سازماندهی بخود گرفت. نور اهل البیت علیهم السلام در هیچ مرتبه ای از مراتب نه تنها خاموش نگشت بلکه در پرده تاریکی نیز پنهان نماند. هر جا وجود و ظهوری هست از نور آنهاست و درنگ نوری آنها بیانگر نیازمندی مراتب خلقت به آنها است از یک سو و فرمانبرداری خداوندی از دیگر سو به شمار می رود.

ب- سیر صعودی پیامبر | در جهان ماده:

معراج جسمانی یا روحانی پیامبر | یا هردوی آنها بخش دیگری از حقایق ماوراء طبیعت را برای بشر بازگو کرد و بر دانش و معرفت و حیانی وی افزود؛ حقایقی که تنها با ایمان و داده های وحی قابل فهم و درک است. در این سیر، وجود حضرت برخی از مراتب را مقدم بر برخی دیگر طی کرد و با ترتیب منطقی در سیر نزولی همان مسیر را در سیر صعودی پیمود:

ص: ۲۹۱

«قال النبي |... فلما جئت إلى السماء الدنيا قال جبرئيل لِخازن السماء: إفتح. قال: مَنْ هذا؟ قيل: جبرئيل، قيل: و من معك؟ قيل: محمد، قيل: و قد أرسل إليه؟ قال: نعم، قيل: مرحباً به و لنعم المجئى جاء، فأتيت على آدم فسلمت عليه، فقال: مرحباً بك من إبنى و نبئى، فأتينا السماء الثانية، قيل: مَنْ هذا؟ قال: جبرئيل، قيل: من معك؟ قال: محمد | قيل: أرسل إليه؟ قال: نعم، قيل مرحباً به و لنعم المجئى جاء فأتيت على عيسى و يحيى فقالا: مرحباً بك من أخ و نبئى. فأتينا السماء الثالثة، قيل: مَنْ هذا؟ قيل: جبرئيل، قيل: من معك؟ قال: و محمد، قال: و قد أرسل إليه؟ قال: نعم، قيل: مرحباً به و لنعم المجئى جاء فأتيت على يوسف فسلمت، فقال: مرحباً بك من أخ و نبئى. فأتينا السماء الرابعة، قيل: مَنْ هذا؟ قال: قال: جبرئيل، قيل: من معك؟ قيل محمد | قيل: و قد أرسل

إليه؟ قال: نعم، قيل: مرحباً به، و نعم المجئى جاء، فأتيت على إدريس فسلمت عليه فقال: مرحباً من أخ و نبئى. فأتينا السماء الخامسة، قيل: من هذا؟ قيل: جبرئيل، قيل: و من معك؟ قيل و محمد | قيل: و قد أرسل إليه؟ قال: نعم، قيل: مرحباً بك من أخ و نبئى فأتينا على السماء السادسة قيل: مَنْ هذا؟ قيل جبرئيل، قيل: من معك؟ قيل: محمد، قيل: و قد أرسل إليه؟ مرحباً به، نعم المجئى جاء، فأتيت على موسى فسلمت عليه فقال: مرحباً بك من أخ و نبئى، فلما جاوزت بكى، فقيل: ما أبكاك؟ قال: يارب، هذا الغلام الذى بُعث بعدى يدخل الجنة من امته أفضل ممّا يدخل من امّتى، فأتينا السماء السابعة، قيل: مَنْ هذا؟ قيل: جبرئيل، قيل: من معك؟ قيل: محمد، قيل: و قد أرسل إليه؟ مرحباً به و لنعم المجئى جاء فأتيت على ابراهيم فسلمت عليه فقال مرحباً

فرفعت لی البیت المعمور فسألت جبرئیل: فقال: هذا البیت المعمور یصلی فیہ کل یوم سبعون ألف هلک اذا خرجوا لم یعودوا
إلیه آخر ما علیهم». (۱)

آسمان و زمین و دیگر موجودات همگی در تسخیر و زیر فرمان تکوینی ائمه علیهم السلام قرار دارند و ائمه علیهم السلام به
اذن و دستور خداوند می توانند در تمام مراتب هستی که پدید آمده از نور وجودی آنها، تصرف کنند.

در احادیث دیگر معراج رفتن پیامبر | را تا نزدیک ترین مرحله وجودی خداوند بیان می کنند که میان خدا و پیامبرش به
اندازه دایره کمان فاصله وجود داشت نه بیشتر و این مقامی است که هیچ موجودی از آفریدگان بدان راه نمی یابد و تا کنون
راه نیافته است. بنابراین، تمام حقایق و همه فضائل اهل البیت علیهم السلام را خداوند می داند و بس، حتی خود ائمه علیهم
السلام تمام حقایق خود را نمی دانند و این بیانگر منزلت بلند آنان است.

ص: ۲۹۳

پس از آنکه مراحل خلقت و آفرینش اشیاء و موجودات پایان یافت و هستی شکل کنونی را به خود گرفت، خداوند تمام مراحل آفرینش را فرمانبردار اهل بیت علیهم السلام قرار داد. البته فرمانبرداری گونه‌ها و اجزاء خلقت از ائمه علیهم السلام در واقع همان فرمانبرداری خداوند به شمار می‌آید نه چیز دیگر؛ زیرا فرمانروایی پیشوایان پاک در طول فرمانروایی خداوند و متصل به آن جریان دارد نه در عرض آن یا منفصل از آن.

همان گونه که فرمانبرداری تکوینی و تشریحی اهل البیت علیهم السلام را خداوند در حاق وجود و درون مایه مراتب هستی قرار داد، تمامی امور آنها را نیز به ائمه علیهم السلام واگذار کرد. هم امور تکوینی و هم تشریحی.

این مهم بیانگر سلسله مراتب اداری جهان آفرینش را به توانایی پروردگار بیان می‌کند؛ زیرا خداوند مستقیم نه اشیاء را خلق کرد و نه آنها را اداره می‌کند؛ چون سنخیت میان وجود او و مراتب خلقت وجود ندارد. با برقراری سنخیت از طریق حلقه‌های واسطه بویژه اهل البیت علیهم السلام خداوند به هستی وجود بخشید و هم با علت میانی ائمه علیهم السلام، اشیاء را تدبیر و هدایت می‌کند. هدایت تشریحی قوامش به اراده بندگان است و بدون اراده آنها مدیریت

اهل البیت علیهم السلام تحقق خارجی نمی‌یابند و جای آن را مدیریت غیر ائمه علیهم السلام می‌گیرد. در هدایت تکوینی ولایت ائمه علیهم السلام از

بالاترين مرتبه وجود تا پايين ترين آن جارى است:

«... ثم خلق جميع الاشياء فأشهدهم خلقها و أجرى طاعتهم عليها و فُرض أمورها إليهم. فهم يحلون ما يشاؤون و يحرمون ما يشاؤون و لن يشاؤوا إلا أن يشاء الله تبارك و تعالى. ثم قال: يا محمد! هذه الديانه التي، من تقدمها مرق، و من تخلف عنها محق، و من لزمها لحق، خذها اليك يا محمد». (١)

ص: ٢٩٥

١- صحيح، بخارى، كتاب بدء الخلق.

تدوین خلقت اهل البیت علیهم السلام آثار، نتایج و پیامدهای ژرف و اساسی علمی و عملی در ساحه های گوناگون به دست می دهد که پر فایده بودن و اولویت طرح این موضوع را آشکار می سازد.

افزون بر آگاهی بخشی عمومی و آشنا کردن ذهن و اندیشه مردم با فضائل بی شمار اهل البیت علیهم السلام برای خرد ورزان و فرهیخته گان نیز می تواند منشأ تکاپوی اندیشه گردد و چشمه ی دانش آنان را به جوشش آورد .

اگرچه طرح خام و نارسای آن با شعار گونه اش در محافل و مجالس عمومی در برخی موارد به چشم می خورد که دستاورد مهمی ندارد اما تدوین محققانه و همه جانبه اش نگرستن به این موضوع مهم همراه با ریزبینی و دستامدها تا اندازه ای در این پژوهش در نظر گرفته شده است. امید است در مراحل بعدی کامل تر و دقیق تر ارائه شود. دستامدهای تاریخ آفرینش نوریه اهل البیت علیهم السلام هرگز به این چند فهرست ارائه شده محدود و خلاصه نمی شود بلکه با دقت می توان آثار و پیامد های بی شمار را برای آن طرح کرد و ارائه نمود.

طرح این فصل پاسخی است به یک پرسش که برخی آن طرح کرده اند:

بحث خلقت نوریه با فرض صحت و اعتبار علمی چه سودی دارد و ضرورت طرح آن در چه درجه ای از اولویت پژوهشی قرار دارد؟

با تبیین خلقت نوری، قطعی ترین و گویا ترین منظومه فلسفی از متن دین بیرون می آید، نضج می گیرد و شکوفا می شود و به وارداتی بودن حکمت اسلامی از یونان و هند و چین و... خط بطلان می کشد. ریشه های این حکمت در متن داده های وحیانی تنیده و با یافته های ناب عقلانی قابل تدوین و ترسیم و ارائه به انظار عموم اندیشمندان است.

این نظام برومند فلسفی ویژگیهای زیر را داراست که هیچ یک از نظامهای فلسفی موجود، آنها را ندارد:

۱- ارائه یک چشم انداز کلان و کلی نسبت به سراپای هستی که از خداوند آغاز می شود و به ترتیب از بالا به پایین تمامی موجودات را تبیین می کند. بنابراین، با وجود هستی و حضور قطعی آن در نظام جهان روبرو هستیم و هرگز پوچی، تاریکی و حضور نیستی را در سلسله موجودات نمی پذیریم.

۲- افزون بر گشودن چشم انداز فراروی دریچه ای از نگاههای ژرف عقلی، اجزای آن نیز به صراحت و روشنی در خلقت نوری تبیین شده است؛ بگونه ای که هیچ خلاء و کاستی در سیستم جهان وجود ندارد. نخستین اجزاء پس از خداوند و ذات و صفات و افعال او؛ اجزای نوری جهان، سپس عالم جبروت و پس از آن نظام ملکوت و در پایان عالم ناسوت قرار دارد با ترتیبی که در متن پژوهش گنجانده شد.

۳- نخستین موجود آفریده شده در این چشم انداز با تمام جزئیات خود کاملاً تبیین شده است و هرگز ابهامی در نحوه پیدایش و چگونگی رویش آن

وجود ندارد. اولین موجود آفریده شده حقیقت نوری محمد | و پس از آن سایر ائمه علیهم السلام تا آخرین پیشوایان پاک است. بر خلاف فلسفه و عرفان که به کلی گویی بسنده کرده بودند، در این جایگاه ریزترین مسایل نیز طرح شده و هستی بخشیدن و هستی گرفتن بصورت شفاف تبیین شده است. ابهام و ارائه مفهوم در نخستین نور نه تنها نیست که مصداق آن با حالات و کردار نوری همگی گرد آمده اند.

۴- کیفیت برون آمدن اولین نور بر نظریه آفرینش استوار است نه دیدگاه های صدور با پیشینه وجودی موجودات یا سایه پنداشتن موجودات دیگر خلقت واژه ای است که از نخستین موجود آفریده شده تا پایان هستی در سلسله نظام آفرینش بکار برده شده است و هرگز دیدگاه های دیگری را نمی توان جایگزین آن کرد. بر نظریه فیض صدور یا تجلی می توان نقد های زیادی نوشت اما بر نظریه آفرینش نمی توان خرده گرفت و آن را محال دانست؛ زیرا برآمده از متن داده های ناب و حیانی است نه یافته های خام عقلانی.

۵- اهل البیت علیهم السلام در نظام خلقت نه یکی از اهداف مهم آفرینش به شمار می رود که با وجود آنان بی هدفی و تصادفی بودن یا دیگر مسائل سست از خلقت و پدید آمدن موجودات نفی می شود. بنابراین هستی بر پایه ای هدف و غرض و مقصد ویژه ای لباس هستی پوشیده و پدید آمده است نه از روی اجبار یا بازیچه یا پوچی و... این اهداف همراه با آگاهی و اراده صورت گرفت نه با جبر و...

۶- فراگیری نور پردازی و عدم اختصاص آن به یک مرتبه یا چند مرتبه در

نظام خلقت، دستامد دیگر فلسفی این موضوع به شمار می رود که در آن گستره نور اهل البیت علیهم السلام همه جا را فراگرفته اند. جای نیست که نور در آن نفوذ نکرده باشد و حضور اهل البیت در آنجا آن مشاهده نشود. عمومیت و شمول نور افشانی تنها با خلقت نوری قابل فهم و هضم است.

۷- اهل البیت علیهم السلام در سراسر مراحل آفرینش و نورپردازی الهی تنها حلقه واسطه فیض رسانی به شمار می روند نه خالق یا پروردگار یا شریک خداوند. بنابراین خالقیت و ربوبیت در تمام نظام هستی از بالا تا پایین همگی ویژه خداوند است و هیچ فردی در آن مشارکت ندارد.

۸- چگونگی آغاز و پردازش نور با عشق همراه بود و با عشق ادامه یافت و هستی را نور با عشق در بر گرفت و پوشش داد. از آغاز نور پیامبر | به سجده افتاد و سپس با عشق انفجار نوری او عالم نوری را پر از فیض نور کرد. دیگر مراتب هستی نیز با فرمانبرداری تمام عاشقی را به اثبات رساندند و عشق تمام هستی را پُر کرد.

۹- میان حلقه های زنجیره نوری دو گونه اتصال برقرار است:

یکی از سوی خداوند به نور مستقیم او حقیقت محمدیه | و دیگری با وجود نوری او به اشیاء و موجودات فرودست که موجودات مراتب فروتر نیز هریک گرد خود و در منظومه جهانی خویش اتصالات و هماهنگی های وجودی هم با کل هستی دارند و هم با جهان و اقمار خود با محوریت اهل البیت علیهم السلام . تمام این معارف فلسفی از متن خلقت نوری برمی آید.

۱۰- درون مایه و جوهره تمام موجودات پس از خداوند، نور وجودی

اهل البیت علیهم السلام است و موجودات دیگر همگی پدید آمده از نور آنهاست؛ گاهی تمامی چهارده نور مقدس مغز و هسته به شمار می روند و دیگران پوسته؛ گاهی برخی از آنان هسته و دیگر اشیاء پوسته به شمار می آیند. چنانکه در آفرینش نور وجودی شیعه و آسمان و زمین روشن گردید.

۱۱- تدریجی بودن و گام به گام منتشر شدن موجودات نسبت به ساختار جهانی خود و عالمی که در آن قرار دارند از یکسو، دفعی بودن فعل الهی و فیض دهی یکجا و آنی و کامل به همه مراتب آفرینش از دیگر سو، سیر خلقت را از وجه ربّی با وجه خلقی متمایز می سازد و کیفیت آن دو را مشخص می نماید.

۱۲- افزون بر جاری بودن عناصر، قواعد، قوانین و معیارهای سازماندهی شده در کل چشم انداز خلقت و تمامی زنجیره های آن، جهان ویژه یک مرتبه در گرد خود نیز قوانین خاص خود را داراست چنانکه سعه عالم جبروت با عالم ملکوت سازگاری ندارد و تحت یک فرمول نمی گنجد اگرچه در اصل نور پذیری ائمه علیهم السلام و فرودستی از عالم غیبی و نوری مشترک هستند.

۱۳- نامحدود بودن خداوند و محدود بودن موجودات آفریده شده اعم از عالم نوری یا دیگر عوالم از دستامد مهم دیگر خلقت نوریه است که با آن بسیاری از پرسشها پاسخ می گیرد و حقایق آشکار می گردد و فرق واجب و ممکن روشن می شود که در تمام هستی تنها یک نامحدود و بی انتها وجود دارد و دیگران همگی محدود و پایان پذیر هستند.

۱۴- اهل البیت علیهم السلام بهترین، نزدیک ترین و اولی ترین موجود به خداوند هستند که از طریق آنها می توان حق را شناخت. خلقت نوریه مجرای معرفتی

پروردگار را برای همیشه برای بشر از کانال اهل البیت علیهم السلام فراهم می کند و این دستامد کمی نیست.

ب- دستامد کلامی

۱- با تبیین خلقت نوریه یکی از حلقه های مفقوده فعل الهی و نخستین موجود آفریده شده در جای خود قرار می گیرد و زنجیره بحث فعل الهی کامل می شود. بحثی که امروز در حوزه های کلامی جای آن کاملاً خالی است.

۲- حادث و قدیم بخوبی تبیین می گردد و اصل ذاتی بودن، مطلق بودن و منحصر بودن قدیم به خداوند بخوبی آشکار می گردد و از سوی دیگر قدیم نسبی که نور وجودی ائمه علیهم السلام نسبت دیگر موجودات باشد، نیز معنی پیدا می کند.

۳- ولایت تکوینی اهل البیت علیهم السلام با ترسیم خلقت نوری آشکار می گردد و پیشینه آن به قبل از آفرینش جهان ماده بر می گردد؛ جایی که جز اهل البیت علیهم السلام موجود دیگری حضور نداشت. تصرف در جهان ماده بخشی از آن ولایت است نه کل آن.

۴- عصمت ائمه علیهم السلام در پرتو نورانیت وجودی آنها تبیین می گردد و پاکی آنها به پیش از خلقت استناد می شود جایی که ائمه علیهم السلام نور محض بودند و جز پاکی و طهارت چیزی با وجود آنها آمیخته نشده است و در اصل بعدی نیز پاک و جاری شدند.

۵- یکسان بودن حضور و غیاب ائمه علیهم السلام در خلقت نوری مشخص می گردد و هرگز مرگ و فقدان وجود فیزیکی آنها مانع سعه وجود آنها به شمار نمی رود. بنابراین، نذر و شفاگیری و دیگر مسایل مورد نیاز با تبیین این گونه موضوع بخوبی حل می شود که ما امروز در مزار پر راز آن پیشوایان شاهدهیم.

۶- تثبیت ولایت ائمه علیهم السلام در کل مراتب هستی و نظام آفرینش حقیقت دیگری است که از خلقت نوریه به دست می آید. چنانکه در ولایت مداری فرشتگان و آفرینش حیات آغازین بشری بنام «ذر» بدان اشاره شد. در آنجا هریک به تناسب وجودی خود و میزان تکلیف خود ولایت ائمه علیهم السلام را پذیرفتند.

۷- علوم بی پایان اهل البیت علیهم السلام با خلقت نوری اثبات می شود و دریا‌های نوری که پیامبر | بدانجا غواصی کرد قبل از تمام مراحل خلقت این مهم را بخوبی برای ما بازگو می کند و پرده از اسرار آن بر می دارد.

۸- فضایل وجودی، اخلاقی، عبادی و... ائمه علیهم السلام همگی ریشه در خلقت نوریه آنها دارد که با تبیین این مهم می توان به گونه هایی از آن حقایق دست یافت. اصل عبادت و پرستش ائمه علیهم السلام در عالم نوری و سپس حضور آنها در دیگر مراتب وجود حقایقی هستند که خلقت نوریه آنها را برای ما بازگو می کند.

۹- آموزش دادن به ملائکه، زمینیان و افراد جن و... همگی از برکت علوم اهل البیت علیهم السلام است که از طریق شناخت عالم نوری آنها می توان به آنها دست یابید و دانش بی پایان و پهناور ائمه علیهم السلام را ثابت کرد.

۱۰- تقدم مقامی و منزلت اهل البیت علیهم السلام میان تمامی فرشتگان نیز حقیقت دیگری است

که از خلقت نوریه بر می آید و فرشتگان را فرمانبردار ائمه علیهم السلام معرفی می کند. چنانکه دیگر موجودات نیز این حالت را دارند.

۱۱- برتری و فضیلت ائمه علیهم السلام بر دیگر پیام آوران الهی و پدید آمدن انبیاء از نور وجودی آنها نیز از این بحث به خوبی استفاده می شود که در مقام داوری و ارج نهادن کدام را مقدم باید کرد؟ مقام رسالت یا ولایت.

۱۲- ایجاد پیوند وجودی میان شیعه و نور ائمه و دیگر انسان ها همگی در پرتو خلقت نوری آشکار می گردد. پدید آمدن شیعه از نور ائمه و پدیدار شدن انسان های دیگر از این نور در جای خود بسیار حایز اهمیت کلامی است.

۱۳- سلسله مراتب ولایت اهل البیت علیهم السلام همانگونه که در عالم ماده تجلی کرد و بروز نمود، در عالم معنا و نوری نیز به همان شیوه آشکار شد. بنابراین یکی تفسیر کننده و کامل کننده مرحله بعدی به شمار می رود.

۱۴- غیبت و دیگر رخدادهای کلان ائمه علیهم السلام در خلقت نوری بخوبی تبیین شده است که نمی توان رخدادهای این جهانی را بدون ریشه در آن رخدادهای تحلیل و تفسیر کرد. چه رسد به غیبت صغرا و کبرای امام عصر (عج).

۱۵- معراج پیامبر | با این بحث جایگاه واقعی خود را باز می یابد و بسیاری از حقایق آن بخوبی روشن می شود؛ زیرا سیر صعودی و نزولی وجودی آن حضرت در این بحث گنجانده شده است.

ج- دستامدها عرفانی، اخلاقی

۱- انسان کامل بی هیچ کاستی، کژی و سستی در خلقت نوری پیامبر خدا | و پس از وی ائمه معصومین علیهم السلام هستند. اینها تمامی مراتب و کمالات وجودی هر موجود را به صورت تمام و همه جانبه داریند. جامع غیب و شهود و مُلک و ملکوت اهل البیت علیهم السلام به شمار می روند.

۲- زمینه و بستر کامل شدن در نهاد تمامی انسان ها در عالم ذر قرار داده شد و هر کس می تواند با پیروی از دستورات ائمه علیهم السلام به درجات و برخی از مراتب کمالی آنها نایل شوند. چنانچه خود آنها فرموده اند. با این تفاوت که معصومان جامع جمیع کمالات وجودی و مطلق فضایل را دارا هستند اما دیگران به تناسب

درجات کمالی خود از پاره ای از فضایل آنها می توانند بهره برند و بصورت نسبی جامع فضائل گردند.

۳- شیعیان بیش از دیگر انسانهای روی زمین، استعداد و زمینه دست یابی به کمالات معنوی و قرب ربوبی را به دلیل نزدیکی به ائمه علیهم السلام و پدید آمدن از نور وجودی آنها دارا هستند. این حقیقت بخشی ذاتی و بخشی اکتسابی به شمار می رود و هر دو قابلیت افزایش و کاهش را دارند.

۴- وجود نوری داشتن و تاریخ نوری برای خود بیادگار گذاشتن زیربنای تمامی فضیلت های اهل البیت علیهم السلام به شمار می رود؛ بگونه ای که هر فضیلتی دیگر همگی از این چشمه سار جوشیده است. به تعبیر دیگر، زیر بنای دیگر مراحل وجودی و کمالات، ویژگی ها و صفات برجسته انسانی ائمه علیهم السلام خلقت نوری آنها حساب می آید. اگرچه این مهم یک فضیلت به شمار می آید اما یک فضیلتی که تمام فضیلت ها از آن بوجود می آید و با تمامی آنها برابری می کند، یا این که وجود نوری آنها بر تمام مراتب دیگر ائمه علیهم السلام محیط، مقدم و زیربنایی تر است و در هر جهانی که باشند تمام ویژگی های علمی، عملی و... آنان را این نور پوشش می دهد.

۵- همین که پیروان ائمه علیهم السلام وجود خود را اولاً و بالذات آفریده خداوند بزرگ و ثانیاً و بالعرض به تبع و پیرو وجود نوری اهل البیت علیهم السلام بدانند، چیز کمی نیست. آنگاه کسی برای خود وجود مستقل نمی بیند بلکه هستی خود را مدیون پروردگار و فیض رسانی ائمه علیهم السلام می شمارد. فهم این حقیقت در نفی خودخواهی و خودمحوری و دور ریختن غرور و رذایل اخلاقی نقش تأثیر

گذاری دارد. بنابراین، فقیر دانستن و ناچیز شمردن و وابسته دیدن ذات خود را به ذات و طفیل دیگری مهم ترین راهکار خودسازی به حساب می آید که در این بحث می توان از آن مدد جست.

۶- همان گونه که ائمه علیهم السلام اعطا کننده وجود با نیروی خالقیت پروردگار به موجودات هستند، جاعل و اعطا کننده دانش به موجودات نیز هستند. آنچه جامعه بشری امروزی از دانش در دست دارد یا ریشه در داده های وحیانی دارد یا کشف و یافته های عقلانی تلقی می شود که همگی به کمک و آموزش ائمه علیهم السلام صورت گرفته است؛ ائمه علیهم السلام در آغاز آفرینش به زمینیان دانش آموختند همان گونه که به ملکوتیان دانش آموختند.

۷- برای تربیت شدن و الگوگیری تربیتی باید دست به دامان اهل البیت علیهم السلام زد و از آنها در این مسیر راهنمایی و هدایت گری را درخواست نمود؛ زیرا ائمه علیهم السلام همان گونه که مریبان فرشتگان در عالم ملکوت به شمار می روند، مریبان زمینیان نیز هستند. آموزش و پرورش آنان مانند سعه وجودی آنها تمامی هستی را در بر می گیرد و هیچ جای و شیء خارج از تربیت آنان نیست. اگرچه ما کیفیت و ظهور آن را به خوبی و روشنی احساس نمی کنیم.

۸- آشناترین افراد به روح و نیروی های معنوی درونی پیشوایان پاک هستند. از این رو، در تمام مسایل فرا مادی و روحانی و مراتب و ابعاد این موجود باید به ائمه علیهم السلام رجوع کرد نه دیگران. اخلاق و عرفان هر دو ارتباط مستقیم با روح و پرورش نیروی معنوی دارند و تخلیه کردن بدی ها و رذایل اخلاقی از روح را ائمه علیهم السلام می توانند بخوبی انجام دهند و انسان ها را به فضایل آراسته و از رذایل پیراسته سازند. آراستگی و پیراستگی همه جانبه و مطابق با خواسته کل غرایز انسانی نه تک بعدی و یکسو نگری.

۱- شیعه با اثبات و تبیین خلقت نوری ریشه هویتی خود را فرو رفته در اعماق ما قبل تاریخ عرفی می داند نه تنها پدیده ای سطحی و این جهانی. از این رو، می توان به درازنا و فراخنای هویت فراگیر تشیع پی بُرد و حقانیت مذهب دیر پای ازلیت و ابدیت آن را برای دیگران آشکار کرد. موقعیت ارزشی، سیاسی، اجتماعی و مذهبی شیعه با تبیین این مهم ارتقا می یابد و رهبران شاخص آن رامی توان از منظر اصل پدید آمدن وجود بررسی کرد؛ مذهبی که نخستین بار، با داده های وحیانی پی ریزی گردید، لباس هستی پوشیده و پرده نیستی را درید. این ویژگی انحصاری مذهب تشیع به شمار می رود که هرگز دیگران بدان دست نمی یابند.

۲- عدم تفکیک حقیقی میان شیعه و افراد بی شمار آن، دستامد دیگر خلقت نوریه است که جریان این همانی را نه میان کلی با جزئی بلکه میان کل با اجزاء به تصویر می کشد. این همانی جریان فکری، اعتقادی و علمی را به عنوان نظام و مذهب در اشخاص بی شمار و متعدد متجلی و آشکار می داند. بنابراین نمی توان جمعی را شیعه دانست در حالی که از آیین، عادات و رسم های واقعی اجراء شده شیعه در سیر تاریخی وجودی خود بریده یا برهنه و یا نیم بند باشند. از همین جا شیعه واقعی و اعتباری یا رسمی به عنوان تمایز اصلی میان مفهوم و مصداق بروز می کند.

۳- با تبیین خلقت نوری، هرگز نمی توان جریان شیعه را در اول قرن هجری محدود کرد و آن را پدید آمده یا برآمده از نزاع خلافت و تهمت و... دانست. چه رسد به آنکه این مذهب واقعی و نوری را ابداعی بیگانه یا خودی ها شمرد. چنانکه یادآوری شد، شیعیان همانند پیشوایان پاک خویش پیش از خلقت عالم

ماده از نور اهل البیت علیهم السلام پدید آمدند و نور آنها به پیروی کامل از اهل البیت علیهم السلام حرکت می کردند. خود مذهب شیعه نیز مجموعه دستوراتی بود که خداوند به نور ائمه علیهم السلام دستور اجرای آنها را داد و آنها بدان عمل می کردند.

۴- افزون بر گسترش و تعمیق مذهب شیعه میان خود آنان با تمامی هستی دیگر موجودات نیز پیروان مذهب شیعه شمرده می شود. فرشتگان نیز شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام هستند و تمامی ذکر و اوراد خود را از مذهب شیعه آموختند و بدان پایبند عملی دارند. بدین سان نمی توان جریان شیعه را به انسان ها محصور کرد و به فرشتگان پایان داد بلکه آسمان و زمین در حرکت تکوینی و طبیعی خود فرمانبردار امامان شیعه هستند. همان گونه که کل هستی به إذن خدا فرمانبردار اهل البیت علیهم السلام به شمار می روند.

۵- مهم ترین دستاورد جامعه شناختی دیگر خلقت نوری این است که شیعیان پیش از آنکه خود را به خاک، خون، زبان و دیگر عوارض فیزیکی و فرهنگی و بشری محدود کنند چون به نور وجودی اهل البیت علیهم السلام اتصال دارند خود را متعلق به آنها می دانند نه جای دیگر؛ زیرا ذات و درون مایه شیعه برون آمده از نور وجودی آنهاست و به آنها تعلق دارد. تقدم و پیش کشیدن این اتصال ذاتی، وجودی و نوری بر دیگر تمایزهای ساختگی و اعتباری برترین رمز موفقیت و حلقه اتحاد شیعه در سراسر جهان به شمار می رود و آنان را در برابر تهاجم دشمن بیمه می کند و برای حل اختلاف و مشکلات داخلی نیرومند می سازد.

۶- بزرگترین افتخار و بی مانندترین هویت تاریخی، مذهبی و اجتماعی در جریان ماقبل تاریخ با تبیین خلقت نوری از آن شیعه می شود و این امتیاز را جز شیعه هیچ پیرو ادیان و فرق و مذاهب ندارند. درخشیدن این افتخار همه تاریکی ها را از میان می برد و در تاریخ آسمان تشیع نور افشانی می کند.

۷- تمامی ادیان و فرق پیرو و برآمده از ریشه و تنه درخت تنومند شیعه به شمار می رود. همان گونه که گفته شد، یکصد و بیست و چهار هزار پیامبر | از عرق نوری پیامبر | فروچکیدند و به گواهی تورات و انجیل همه برای معرفی نور احمد | آمده بودند و خود غرض اصلی بعثت نبودند.

۸- با تبیین خلقت نوریه، شیعه زمینه رشد معنوی و تکامل وجودی را بیش از دیگران در نهاد خود می بینند که با بهره گیری از آن می تواند به برترین قله های انسانیت راه یابند و بنده الهی به شمار آید.

۹- شیعه با طرح موضوع خلقت نوریه به آزمون های سخت و تمرین های کمالی طاقت فرسای پیشوایان خود برای تصدی مقام رسالت و امامت در تمامی عوالم وجودی دست می یابد که در جای خود می تواند با الگو قرار دادن آن ملاک ها و معیار های نوری محض و فرمانبرداری الهی به مقامات و کمالات بالای انسانی دست یابند و از سختی ها و ناشکیبائی ها نهراسند و با بردباری بسوی هدف حرکت کنند.

۱۰- نفی و انکار و پیدایش دشمنان و ضدیت آنها با پیشوایان در مقام عمل از «عالم ذر» سرچشمه می گیرد و دیده تیزبین و نگاه های ژرف شیعه را برای همیشه در تشخیص مدعیان دروغین بندگی و پیروی باز می گذارد تا در مقام داوری میان افراد در واگذاری مسئولیت ها، دچار تردید یا سرشکستگی نشوند و با نور ایمان افراد پر نور را در جای خود و مناصب مهم بگمارد.

۱۱- هستی و مراتب خلقت پدید آمده از نور وجودی پیشوایان شیعه است. از این رو، سزاوارترین افراد به اداره، بهره وری و ارائه خدمات به دیگر انسانها از کل طبیعت این موجودات به شمار می رود.

۱۲- هستی بخشیدن، کانال فیض قرار گرفتن و حلقه واسطه شدن در

دست گیری بی بنوایان و ستم دیدگان و گشادگی نظر همراه با وسعت بینش و یکسان نگری در فیض دهی برای تمامی انسانها حقیقت دیگری است که از خلقت نوریه به دست می آید و ما را از تنگ نظری و محدود بینی می رهاند.

۱۳- پیرو بودن تنها در یک کانال و حقیقت برای شیعه تعریف شده و آن هم پیشوایان پاک است نه دیگران. از این رو شیعه باید پیشرو تمامی میدان های علمی و عملی، در ساحه های گوناگون قرار گیرد و هرگز پیرو دیگران نباشد. چنانچه ائمه علیهم السلام همیشه فیض دهنده بودند نه گیرنده آنان نیز باید این گونه باشند.

۱۴- وجود دهی و تأثیر گذاری بخش جدایی ناپذیر شیعه به شمار می رود چنانکه ائمه علیهم السلام این گونه بودند. بنابراین شیعه بی خاصیت و تأثیر پذیر از دیگران در واقع شیعه نیست و این خاصیت با خلقت نوری پیشوایان آنها سازگاری ندارد.

ه-- دستامد روایی و خبری

۱- دوستی و دشمنی اهل البیت علیهم السلام تنها ریشه در خلقت نوری بلکه در حیات فیزیکی و این جهانی آنها دارد. بنابراین در نخستین گفتگوی نوری پروردگار با حقیقت نوریه محمدیه | در عالم نوری، از این اسرار پرده برداشته می شود و حقایق ائمه علیهم السلام بازگو می گردد تا زمینه وجودی و سعه بردباری حضرت در عوالم دیگر بیشتر توسعه یابد و هرگز در تنگنا قرار نگیرد.

۲- بسیاری از فقره های دیگر زیارت نامه ها، دعاها و مناجاتهای ائمه علیهم السلام را خلقت نوریه تفسیر و تأکید می کند که ناظر بر حقایق عالم مادی است. «اللهم العن اول ظالم ظلم حق محمد و آل محمد».

در ظرف علمی خداوند و گفتگوی نوری، آینده‌ها و شیوه دشمنی با اهل البیت علیهم السلام و دشمنان نهادینه شده آنها بازگو گردیده است تا دشمن پدیده‌ای ناآشنا جلوه نکند.

۳- پدید آمدن وجود نوری ائمه علیهم السلام با عشق آغاز شد، با عشق گسترش یافت و با عشق موجودات دیگر از نور آنها پدیدار گردید. بر همین پایه نافرمانی دیگران از دستورات انوار مقدسه نفی و طرد شده و بیزاری جستن از آنها برای پیروان ائمه علیهم السلام در عالم ماده و نوری حقیقت تلقی شد؛ «برئت الی الله و الی رسوله...» هر یک ابعاد دیگر این رخداد را برای ما بازگو می‌کند. بیزاری در قلب، اندیشه، خرد و اعضاء بدن از دشمنان ائمه علیهم السلام باید در وجود شیعه نهادینه شود.

۴- اگرچه شفاعت اولاً و بالذات ویژه قلمرو و فعل و اوصاف الهی تعریف شده است اما ثانیاً و بالعرض ائمه علیهم السلام با دستور الهی می‌تواند دیگران را شفاعت کنند و در مسایل گوناگون میان خدا و بندگان واسطه شوند. در خلقت نوری پیامبر| آخرین پرده نوری که بیرون آمد، «شفاعت» بود. از این رو، اصل مقوله و مؤلفه پادرمیانی با سرشت نوری ائمه علیهم السلام آمیخته شده است و این مهم ویژگی استقلال آنها به شمار نمی‌رود و اعطاء شده خداوند نامیده می‌شود.

۵- بسیاری از فقره‌های دعا، زیارت نامه‌ها، مناجات و دیگر احادیث نقل شده از ائمه علیهم السلام را امروز بزرگان ما تفسیر مادی این جهانی می‌کنند و برای آن مضمون‌های بلند و نورانی، مصداق‌های مادی می‌تراشند در حالی که این‌ها برخی از مصادیق و مراتب مفاهیم این ادعیه مأثوره است نه تمام حقایق معنی آنها. «بکم فتح الله و بکم یختم». یا فقره «و اشرقت الارض بنورکم». همه دال بر حقایق مجرد و فرامادی معنای بلند این متن‌ها به شمار می‌آید.

آری! گشودن نه تنها به معنی فتح سرزمین ها و نه به معنی تسخیر قلبها است که به معنی گشودن هستی و مراتب موجودات است، موجوداتی که خلقت آنها با ائمه علیهم السلام آغاز شده و با ائمه علیهم السلام پایان می یابد و همه هستی با تمامی درجات از نور آنها پدید آمده اند.

۶- میان حقایق نوری اهل البیت علیهم السلام با خداوند تنها انفصال و انفکاک نیست بلکه بین وجود آنها و حق نهایت اتصال برقرار است. پیوند نیازمند با بی نیاز و فقیر محض با غنی کامل. اهل البیت علیهم السلام عین ربط به ذات حق و دیگر موجودات عین ربط به آنها هستند. «ارواحکم فی الارواح و اجسادکم فی الاجساد و قبورکم فی القبور» در سایه این حقایق نوری معنی واقعی خود را باز می یابند و تفسیر دقیق آنها به دست می آیند.

۷- واسطه بودن ائمه علیهم السلام تنها در سیر نزولی وجودی آنها برای فیض رسانی منحصر نمی شود بلکه واسطه بودن در سیر صعودی و بالا کشیدن و ارتقا دادن موجودات نیز صدق می کند.

اعمالی را که فرشتگان بالا- می برند، باید با تأیید ائمه علیهم السلام صورت گیرد و این مقام را نیز پروردگار به آنان اعطا نموده است.

۸- در برخی از ادعیه و مناجات افزون بر تبیین ارتباط ژرف انسان و خدا چگونگی شکل گیری و مراتب عالم خلقت نیز گنجانده شده است همان گونه که در برخی از دیگر مسایل علمی فراوان بکار رفته است. در برخی از ادعیه فاطمیه ÷ هستی پس از عالم غیب و جهان نوری به عالم جبروت - (عرش و کرسی)- و جهان ملکوت - (روحانین) - سپس به عالم جنّ و انس و آنگاه به جهان ماده تقسیم شده است که در جای خود قابلیت تدوین یک رساله مستقل

علمی را داراست. همان گونه که در دیگر بخش های علمی این گونه اند و این در خلقت نوری تبیین شده است.

و- دستامد های تفسیری

۱- قرآن حقیقت جدایی از اهل البیت علیهم السلام نه تنها تعریف و تفسیر و تدوین نشده است بلکه با وجود آنها نازل و تدوین و تفسیر گردیده است. چنانچه پیامبر | نبودی، قرآن هم نبود و اگر ائمه علیهم السلام وجود نداشت، مفسران واقعی شناخته نمی شدند. بنابراین تفسیر مستقل داده های وحی بدون توضیح و تفسیر ائمه علیهم السلام اعتبار و حجیت ندارد. اگرچه بتوان برخی از صراحت های آن ها فهمید اما «نؤمن ببعض و نکفر به بعض» می شود.

۲- بسیاری از واژگان، جمله ها و سوره ها را تنها ائمه علیهم السلام می دانند که چیست و چگونه باید آن را تعریف کرد؟ آیا آنها فقط مفاهیم هستند یا مصادیق خارجی دارند؟ همان گونه که در خلقت نوری تبیین شد، واژگان عرش، کرسی، لوح و قلم و... موجودات مجرد با سعه وجودی در عوالم بالاتر قرار دارند و تنها مفاهیم نیستند چنانکه برخی از مفسران آن را تفسیر کرده اند و این مهم تنها به مدد روایت ها میسر است نه خود آیات بصورت مستقل که قابلیت تفسیر به گونه های مختلف را دارا هستند.

۳- با خلقت نوری، به حقیقت وجودی نوری کتاب مبین در لوح محفوظ نیز پی می بریم و این کتاب را مرتبه نازله آن می شماریم؛

زیرا خداوند برای هر موجودی وجود ویژه ای قرار داده است و برای کتاب نیز مرتبه نوری را پیش از این مراتب قرار داده بود که آنجا نزد حق ماندگار شد و وجود نازله اش این جا فروچکید.

ص: ۳۱۵

۴- کیفیت اتصال حقیقت محمدیه | با عالم ملکوت هنگام دریافت وحی با وجود نوری بسیار راهگشای مباحث دریافت وحی در علوم قرآن و تفسیر به شمار می رود و تمام گمانه زنی ها را در این مورد همراه با اشکالاتی که وارد شده است، برطرف می کند. یعنی پیامبر | پیش از این وحی، پیامبر بود و قرآن در وجودش نهاده شده بود. در عالم ماده چه با فرود جبرئیل یا اتصال مستقیم این حقیقت تجلی کرد و ظاهر شد و بیرون آمد.

۵- پیامبر | همان گونه که ظرف نوری پذیرش قرآن را داشت، فهم نوری تفسیری آن را نیز داشت. به همین دلیل در تلقی و یافت، نگهداری و پاسبانی، تبلیغ و تطبیق و اجرا از عصمت کامل و صد در صدی برخوردار بود که در تمام مراحل داده های وحیانی آن بکار می گرفت. پس از او انوار مقدسه این حالت را دارا بودند. بنابراین اعطای فهم بطن، ژرفنا و تأویل آیات برای آنان آسان بود.

۶- تأویل آیات دستامد مهم دیگر خلقت نوریه است که در طول بحث بدان تکیه شد. چنانچه این تأویل ها را ائمه علیهم السلام نمی کردند و پیوند خود را با قرآن بازگو نمی نمودند، هرگز کس دیگری توانایی این عمل را نداشت و نمی توانست مصادیق خارجی آیات را برای ما معرفی کند. این علم در واقع منحصر و ویژه اهل البیت علیهم السلام است و افراد دیگر هرگز توان تطبیق آیه را با مصداق خارجی آن ندارد.

۷- تفسیر دیگران چنانچه با آیات قرآن و روایات ائمه علیهم السلام سازگاری داشته باشند، حجیت دارد و گرنه هیچ تفسیری منهای اهل البیت علیهم السلام برای ما حجیت آور نیست. می توان آنها را آراء انسانی برای فضا سازی فهم بیشتر قرآن به شمار آورد و در این مسیر از آنها مدد گرفت نه حجیت داشتن.

بنابراین تفسیر اصلی تنها از آن ائمه علیهم السلام است و پیروان واقعی آنها به کمک

داده های وحیانی دیگر نظیر احادیث قطعی ائمه می توانند به تفسیر پیردازند و معرفت بشری را به محتوای قرآن افزایش دهند.

۸- تطبیق احکام قرآنی یا فقه قرآنی نیز تنها به روش اهل البیت علیهم السلام استوار است و اجرای آن موارد مشخص بدون تأیید یا نص آنها حجیت ذاتی ندارد اگرچه حجیت ثانوی پیدا می کند. بنابراین مجریان واقعی محتوای قرآن پیشوایان پاک و پیروان واقعی و نائبان خاص آنهاست نه افرادی که معانی آیات را نمی دانند و با حقیقت قرآن بیگانه اند چه آنکه میان فهم یک نظریه و تطبیق آن هماهنگی و تلازم وجودی و حکمی برقرار است.

ز- دستامدهای تاریخی

۱- امروز یهود و مسیحیت همراه با دیگر ادیان غیر توحیدی قدمت تاریخی و پیشینه وجودی خود را بیشتر از دیگر ادیان و ملل می دانند و پیروان آیین خویش را برخوردار از هویت تاریخی و اصالت دینی می شمارند. مسلمانها بویژه شیعه در بینش آنان جمعیت تازه تأسیسی هستند که عمر کوتاه و پیشینه نزدیک دارند. دین آنها نیز از این قاعده مستثنی نیست و جدید و نوبه شمار می رود نه ریشه دار و دائمی.

با خلقت نوریه تنها ادعای ادیان نسبت به قدمت بر دیگر ادیان بویژه مسلمین از همه ادیان از میان می رود که امت اسلامی دارای پیشینه فراتر از زمان و مکان تعریف می شود. بنابراین تاریخ اسلام در دایره زمانی و مکانی خاص نمی گنجد و مساوی با هستی تاریخ آن آغاز می شود. تمامی ادیان و ملل در دامن اسلام و تاریخ فرامادی دین اسلام نضح می گیرند و می رویند. اگرچه یک مرحله از مراحل تاریخ اسلام در پایان قرار می گیرد اما مراحل وجود آن در آغاز قرار دارد و همانند وجود مقدمه بر ذی المقدمه است.

۲- با تبیین خلقت نوریه تاریخ دین پیامبر پیش از بعثت بخوبی آشکار می شود و ظرف تحقق نوری آن حضرت با مظهر و یکسان تلقی می شود. بنابراین پیامبر | پیش از این عالم خاکی با وجود نوری به دین مشخص عمل می کرد که همان اسلام امروزی، با درونمایه اهل البیت | است. تنها دو گونه ظهور در دین اسلام وجود دارد که باید تبیین شود؛ یکی ظهور تفصیلی و وجودی در عالم نوری با عملکرد اهل البیت علیهم السلام نسبت به بندگی پروردگار در مقام فرمانبرداری کامل مطابق و هم سنخ عالم نوری. اعم از خدا شناسی، کردار بقصد آموزش دادن و دیگر مسائل. دیگری ظهور اجمالی وجودی در عالم خاکی با پیام رسانی وحی و فراخوانی مردم به این آیین مقدس که با تضییق و تنگناهای وجودی روبرو است. اگر چه درونمایه جوهره هر دو بندگی پروردگار به شمار می آید و جز فرمانبرداری حقیقت دیگری از آن به دست نمی آید اما ویژگی های خاص خود را دارا هستند.

۳- ارزیابی روابط هر واقعه تاریخی زندگی ائمه علیهم السلام با سایر وقایع پیدا و پنهان در تمام ادوار حیات آنها بویژه بررسی رخدادهای زمینی ناپیوسته با عالم نوری که از قلمرو ابزار معرفتی تاریخ موجود بیرون است.

۴- اثبات بسیاری از کرامات و معجزات تاریخی ائمه علیهم السلام در حیات نوری و پیوند آن با حیات مادی در خلقت نوریه تبیین می شود.

وقتی ائمه علیهم السلام نخستین موجود در عالم هستی به شمار می آید و واسطه فیض رسانی محسوب می شود، پدید آمدن آسمان و زمین و دیگر موجودات از نور دشوارتر است یا بروز و ظهور زنده کردن مرده یا شفا دادن مریضی بی درمان عادی؟! مقایسه میان فضایل نوری با کرامات مادی حقیقت آنها را بیشتر آشکار می سازد.

۵- نامحدود بودن ائمه نسبت به دیگر موجودات و رخدادهای محدود که از تاریخ خلقت نوری به دست می آید؛ زیرا همان گونه که خود آنها نسبت به موجودات فرودست نامحدود هستند، تاریخ و رخدادهای کرداری و گفتاری آنها نیز نسبت به دیگر تاریخ ها نامحدود و کمالات آنها نیز این گونه اند.

۶- تاریخ شیعه با نور پردازی خداوند در آغاز هستی با حقیقت محمدیه | آغاز می شود و با پدید آمدن دیگر انوار مقدسه گسترش می یابد و با نور پاشی از کانال آنها به دیگر مراتب هستی فراتر می رود و با کامل شدن خلقت همان ظهور منجی موعود حضرت مهدی (عج) باشد، پایان می پذیرد. پس تاریخ شیعه محور دیگر تاریخ های حاشیه و به تبع است.

همان گونه که کلام، فلسفه، عرفان، اخلاق، فقه، حقوق و... با نخستین موجود آفریده شده آغاز می شود و در هر مرحله ای از خلقت توسعه می یابد، تاریخ شیعه نیز با نخستین موجود آفریده شده آغاز می شود و در هر مرحله ای از خلقت توسعه می یابد و تاریخ شیعه نیز در هر مرحله ویژگی های خاص خود را دارد و نسبت به فراخنا و تگنای آن مراتب تبیین و تفسیر می گردد.

۷- سیکل تاریخ و تصویر کامل آن با خلقت نوری ترسیم می شود سپس با مراحل بعدی و سیر صعودی ائمه به اوج می رسد. بنابراین تاریخ وجهه ربّی و وجهه خلقی هر دو در این موضوع نهفته است و یکی کامل کننده اجزای دیگری است.

۸- بازیابی آمیخته گی تاریخ اهل البیت علیهم السلام با علوم فلسفه، کلام، فقه،

اخلاق و ... از دستامد دیگر خلقت نوریه است. این مهم پیوستگی و ارتباط تمام علوم ائمه را به یکدیگر و میزان پیوستگی آنها را بازگو می کند. اگرچه درونمایه واحدی بر تمامی آنها همواره در حرکت است ولی با شکل های گوناگون ظهور می یابد.

۹- بازگو کردن تاریخ آفرینش نوری ائمه علیهم السلام از جانب خود آنها بیانگر اهمیت و میزان توجه به تقدم این گونه تاریخ ها نسبت به دیگر رخدادهای مادی و طبیعی است، از یک سو فهم و تبیین این مرحله از تاریخ ائمه در حیطه ادراک دیگران قرار نمی گرفت و هرگز بشر تا پایان عمر از آن چیزی نمی دانست و نمی توانست با ابزارهای موجود پرده برداری کند.

از دیگر سو شناخت جایگاه و مرتبه آنان بسیار در این تاریخ اهمیت داشت که برای ما آنها را بیان کردند تا به حقایق وجودی ائمه علیهم السلام بیشتر پی بریم و فضایل زیربنایی آنها را بدانیم.

۱۰- ارزش هر تاریخ به درون مایه و محتوای آن بستگی دارد نه پوسته و بیرونی و حجم اطلاعات آن. ائمه علیهم السلام مقداری اندک از تاریخ نوریه خود را برای ما باز کرده اند که فوق العاده اهمیت علمی و معرفتی دارد. چنانچه به دستامدهای دیگر آن اشاره شده است هیچ تاریخ ائمه به پای این مرتبه از تاریخ که تاریخی بی بدیل و یگانه است، نمی رسد.

۱۱- مراحل و تداوم یک تاریخ در گونه ها و فراز و فرودها بخشی دیگر از اسرار آن تاریخ به شمار می رود که با تبیین خلقت نوریه می توان آن را به دست آورد و مرحله نوری تاریخ ائمه پیش از هستی بخشی به دیگر مراتب خلقت. مرحله تاریخ ژنتیکی آن از آغاز آفرینش آدم تا خلقت و تاریخ جنینی آنان و

سپس تاریخ حیات فیزیکی آنها هر یک ادوار ویژه ای هستند که در جهان خاص خود برای ما پیامها و درسهای ویژه می دهد.

۱۲- در تمام این مراحل اهل البیت علیهم السلام به یک چیز می اندیشند و دیگران را به تفکر به آن دعوت می کردند و آن بندگی راستین خداوند بود و بس. کردار آنان، پندار آنان و گفتارشان همگی راهنمای این حقیقت است و بس.

ح- دستامدهای فقهی

۱- عبادت و دستورات فقهی بر مکلفین تنها محدود به تکالیف این جهانی نیست بلکه وظایف و تکالیف فقهی ریشه نوری در وجود نوری دارد. به تعبیر دیگر، تکالیف و دستورات الهی همراه با وجود نوری ائمه یکجا و همراه و متصل به یکدیگر پدید آمد و هرگز از هم جدا نشدند.

۲- دستورات فقهی تنها اعتبارات و قراردادهای شارع منهای حقایق خارجی نیست بلکه مایبازاء عینی و حقایق خارجی افزون بر اعتبارات در عالم نوری نیز وجود برتر و عینی تر دارند، آنان که فقه را تنها قراردادی و اعتباری می پندارند از ریشه نوری و وجود مستقل آن در عالم نوری بی خبر اند؛ آنان که فقه را ساخته علمای دینی می دانند نه داده های وحیانی بی خبرترین انسانها به شمار می روند.

۳- افزون بر ثبوت اصل حقایق عبادی در عالم نوری گونه های آن نیز قابل اثبات هستند. بنابر این تنها واجبات در عبادت نوری نیست بلکه مناجات و دیگر اذکار و اوراد نیز حقیقت دارند و هر یک به تناسب مکلف تعیین و انتخاب شده است. چنانکه در این جهان به تناسب آن «فقه» تعریف می شود.

۴- عبادت و دستورات فقهی و اعمال عبادی را موجودات مجرد دیگر نیز

انجام می دهند و تنها به وظایف انسانها نمی توان فقه را محدود کرد. فرشتگان یکی از انواع موجودات مجرد هستند که به عبادت تناسب با عالم وجودی خود مشغول هستند و همگی رکوع و سجود و تسبیح دارند.

۵- فقه نوری، فقه ملکوتی با فقه انسانی در اصل ارکان و اجزاء و اهداف متحدند اگرچه در شکل اجراء و کیفیت وجودی و تأثیرگذاری مختلف هستند. نماز، سجده، رکوع، ذکر و... در هر عالمی وجود دارد اما تناسب با مکلفین آن عوالم متناسب با طبیعت و موجودات آن مرتبه از مراتب خلقت تعریف شده و اجراء می گردد.

۶- دستورات فقهی تنها از یک مسیر و کانال تعریف، قاعده بندی و ضابطه مند آموزش داده می شود و به دیگران منتقل می گردد. نخست از جانب خداوند و گنجینه دانش بی پایان او بر موجودات نوری سپس با تعالیم موجودات نوری به دیگر موجودات فرودست. مانند فرشتگان و زمینیان.

بنابراین اصل دستورات فقهی یکسان و فقه واحدی بر کل هستی در اصل تکوین و تشریح حاکمیت دارد نه فقه چندگانه با تعریف های گوناگون و آراء با کلمه نسبت به مآخذ اصلی آن که رأی و قیاس باشد. تعدد فقه بر اساس تعدد آراء انحرافی از مکتب اهل البیت علیهم السلام صورت گرفته و جدا شده است که بر پایه خلقت نوریه آنچه موافق فقه جعفری باشند صحیح و هر آنچه مخالف آن باشند باطل، فاسد و نادرست است.

۷- میزان تقرب به خداوند بر اساس عمل و کردار به فقه سنجیده می شود.

در عالم نوری نیز همین حقیقت جریان داشت و ائمه علیهم السلام دستورات فقه الهی را بی چون و چرا عمل می کردند تا بدین مقام رسیدند. در عالم فرشتگان نیز این حقیقت عملی شد و میزان تقرب آنها با عبادت فقهی سنجیده شد نه ملاکهای دیگر.

۸- میزان کفر و بی دینی هر موجود را نیز با پذیرش و نپذیرفتن فقه باید تعریف کرد و سنجید. همان گونه که در مورد شیطان این مهم به اثبات رسید؛ زیرا فقه با تعبد محض به دستورات الهی و پابندی عملی به همه مقررات دینی است چه فلسفه آنرا بدانیم یا ندانیم. ابلیس با سرپیچی در یکی از رکن های عبادت به نام «سجده» تا ابد خود را از دایره عبودیت بیرون کرده و کافر فقهی شد اگرچه فلسفه آن را نمی دانست.

۹- ولایت پذیری بخش مهم دیگر فقه به شمار می رود که منکران آن را در این جهان و جهان پیشین نمی توان مسلمان واقعی به شمار آورد؛ زیرا تمام هستی و موجودات آن این ولایت را پذیرفته اند و از آن سرپیچی نکرده اند. در عالم ذر نیز همه بدان حقیقت نبوی و علوی به عنوان دستور فقهی گردن نهادند و پذیرفتند.

بخش دوم: ظهور صلبی اهل بیت علیهم السلام

اشاره

ص: ۳۲۵

در فصل نخست، اثبات موجودیت نور اهل بیت علیهم السلام در وجود نیاکان، بر پایه ی داده های وحیانی قرآن و روایات، نه یافته های عقلانی خام و بی ثبات، تبیین و تحلیل می شود. شیوه اثباتی این دو مأخذ به مدد استقراء تام منطقی قدیم و جدید صورت گرفت که یقین آور و قطعی بودن نتایج آن تردیدبردار نیست. هر چند استقراء ناقص نیز با حساب احتمالات و دیگر شیوه های آماری و نمونه برداری قابلیت تسری در علوم انسانی را دارد اما در این پژوهش هرگز بدان شیوه های ناقص تکیه نشده است.

مفسران شیعه به تناسب ذوق، دانش و فضای اجتماعی و به نقطه های جداگانه ای در اثبات کلمات {فتلقی آدم من ربه کلمات فتاب علیه} به حقیقت اهل بیت علیهم السلام تمرکز کرده اند که مفسر دیگری از آن بی بهره یا کم بهره بوده اند.

آری: «همه چیز را همه کس داند و همگان هنوز از مادر زاده نشده اند.»

بیشتر مفسران برادران اهل تسنن با قدر مشترک شیوه تفسیری ظاهرگرایی که همیشه دارند، مصداق کلمات را با قرائت و قرائن ظاهر آیه، حقیقت محمدیه، علویه و اهل بیت علیهم السلام می دانند.

افزون بر معنای متن که دو گروه از فریقین برای ما از آن پرده بر گرفتند؛

روایات بی شماری، کلمات را به انوار مقدس اهلیت علیهم السلام تفسیر کرده اند چه با عناصر ظهوری که ویژه مدلول آنهاست و چه با عناصر مفهومی که قدر مشترک میان مدلول بازمینی شده ی آنان وجود دارد.

الف) معنای کتاب

اول: متن نگری شیعیان

۱. ژرف نگری متن

مفسران شیعه پیشینیان و پسینیان، مصداق

«کلمات» را حقایق عینی و وجود نوری اهلیت علیهم السلام دانسته اند و بر این برداشت استوار و متقن، پای فشرده اند. ژرف نگری در آیه و رسیدن به کنه معنا و مدلولش با گذشتن از سطحی نگری را از دلایل خود شمرده اند. آنان نظر برخی از مفسرانی که در حل معنی آیه بر ظاهر بسنده کرده و یا یکسویه بدان نگریسته و از ساختار کلان درونی آیات چشم پوشیده اند، ناکارآمد و دور از انصاف می دانند.

ژرف نگری در کشف معنی واقعی و برداشت حقیقی از مفاهیم قرآن با تکیه بر آموزه های تفسیری خود آیات مانند تدبر، تعقل و تفکر صورت می گیرد؛ بگونه ای که هر چه ژرف تر به آیات نگریسته شود، معانی ناب تر و دقیق تری به دست می آید. همان گونه که سطحی نگری، معنای قشری و ابتدایی را بیرون می دهد. این معنی که مراد از «کلمات» در آیه، اهلیت علیهم السلام باشند، در آغاز نگاه از ظاهر آیات دور به نظر می رسد اما نگاه ژرف، پیوسته و همه جانبه در آیه چه بسا که این معنی را به ذهن نزدیک می سازد؛ {فَتَلَقَىٰ آدَمَ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ} زیرا سخن خدای بلند مرتبه معنی دریافت کردن را با پیشواز رفتن یک جا در برمی گیرد. معنی برگرفتن آدم چنین کلماتی را از پروردگارش (ما را به نور

اهلیت علیهم السلام) رهنمون می سازد. بدین سان، از معنی آیه این نکته به دست می آید که آدم، علم پیشین بر بازگشت یافته بود؛ زیرا او تمامی نام ها را یکجا از پروردگارش آموخته بود... در برخی از اخبار، این معنی به روشنی گنجانده شده که آدم هنگام یادگیری اسماء «شبح های اهلیت علیهم السلام و انوار آنها را دید. اخبار متواتر معنوی دیگری دلالت دارند که «شبح نور وجودی اهلیت علیهم السلام» را هنگامی که خداوند ذریه اش را از وی بیرون کشید، مشاهده نمود.» (۱)

۲. جزء تابع کل است

برخی از مفسرین با تکیه بر آیه {وَعَلَّمَ الْآدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا} کلمات دریافت شده را جزئی از همان کل اسماء و بخشی از سیستم دانش دهی خداوند به آدم عنوان می کند.

«بدین سان، از آیه این نکته به دست می آید که آدم علم پیشین بر توبه داشت و تمامی نام ها را یکجا از پروردگارش آموخته بود... این کلمات برخی از نام هایی بود که آدم دریافت... و آنها موجودات بلند مرتبه و پنهان شده در آسمان و زمین بودند؛ آنان واسطه فیض رسانی پروردگار برای جهانیان فرودستند. از این رو، هر کاملی که دارای کمال است به برکت آنها کامل شده است.» (۲)

برخی دیگر این کلمات را تفصیل همان علم اجمالی {عَلَّمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا}

ص: ۳۳۱

۱- المیزان / ۱ / ۱۵۰.

۲- همان.

می دانند. در هر دو صورت، مراد از کلمات در آیه های یاد شده حقایق نوری اهلیت علیهم السلام است نه مفاهیم ذهنی یا واژگان اعتباری که دیگران روی آن انگشت نهاده اند.

«ظاهراً کلمات تلقی شده جزء، یا تفصیل همان اسمایی است که به نحو اجمال و عموم {وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا} به آدم تعلیم شد، مقصود از آن تنها الفاظ و مفاهیم ذهنی نیست بلکه مراد حقایق خارجی است و چون کلمات به معنای حقایق عینی در عالم اعتبار، ظهور خاص خود را دارد، همه ی آنچه از الفاظ و مفاهیم، در روایات وارد شده، از آن جهت که مرحله نازله همان حقایق عینی است، صحیح و درست است.» (۱)

۳. احتمال برتر

عده ای از علما، با مقایسه عالمانه، میان گونه های احتمالی، مصادیق کلمات را فاقد پشتوانه علمی ندانسته اند و برای هر یک از احتمالات مدارک قابل توجهی ارائه کرده اند اما برترین گزینه را برای تفسیر کلمات، وجود نورانی اهلیت علیهم السلام برشمرده اند:

«برترین احتمال در آیه گفتار خود حضرت آدم است آنجا که عرض کرد: بار خدایا به مقام محمد و خاندان پاکیزه اش به جایگاه برین محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام و

ص: ۳۳۲

پاکیزگان از خاندان آنها که بر من منت نهی و با پذیرش بازگشت و پوشش لغزش ام و بازگرداندن من به بهشت به کرامت خود، خرسند گردی.» (۱)

۴. عدم انحصار کلمه بر مفاهیم

برخی از مفسران، افزون بر آنکه مصداق کلمات را نور وجود اهل بیت علیهم السلام تاییده در جان آدم می دانند، دلیل استواری نیز بر عدم انحصار معنای کلمات به واژگان اعتباری ارائه کرده اند.

«عمده آن است که نه کلمه، اختصاص به الفاظ دارای مفاهیم حصولی دارد و نه استماع آن مختص به گوش

محسوس است بلکه برخی از کلمات، بدون لفظ و نطق است و برخی از استماع ها بدون گوش محسوس. حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام درباره سخن برزخیان و کلام ارواح منتقل شده به جهان دیگر چنین فرمود:

«لئن عمیت آثارهم وانقطعت أخبارهم لقد رجعت فیهم أبصار العبد و سمعت عنهم آذان العقول و تکلموا عن غیر جهات النطق.» (۲)

و مهم تر از آن درباره ی سخن خدای سبحان و نجوای الهی با بندگان خاص خود چنین فرموده است:

ص: ۳۳۳

۱- تفسیر کنزالدقایق / ۱ / ۲۳۶.

۲- نهج البلاغه / خ ۲۲۱ / ب ۲۰۱۷.

«و ما برح الله عزت آلائه في البرهه بعد البرهه و في أزمان الفترات عباد ناجاهم في فكرهم و كلهم في ذات

عقولهم» (۱۱)

کلامی که خدای سبحان در سویدای قلب صاحب‌دلان ملکوتی القا و تکلم می‌کند، نیازی به گوش محسوس ندارد چنانکه گفتن آن نیز محتاج حنجره و فضای دهان نیست؛ زیرا جوهر چنین گفتاری از سنخ لفظ و حروف نیست.» (۲)

وقتی کلمات را با واژگان اعتباری مساوی ندانستیم و آن را بر دیگر حقایق علمی، شهودی و خارجی حمل کردیم، ظهورش به انوار اهل بیت علیهم السلام قطعی و پذیرش این مدلول آسان می‌شود.

۵. جواز چند وجهی

مفسر دیگر، مصداق کلمات را هم واژگان اعتباری و هم اشیاء بیرونی می‌شمارد و ترجیحی برای هیچ یک از صورت‌های احتمالی ارائه نمی‌دهد. پشتوانه‌ی این نظریه را می‌توان جهات ادبی آیه دانست نه قرائن اقناعی موجود در سیاق؛ زیرا کلمات جمع کلمه است و مراد از آن می‌تواند چند چیز باشد نه یک چیز، به همین دلیل گفته است:

«تمامی وجوه یاد شده در مصداق کلمات جایز است؛ زیرا از اخبار ما شیعیان برمی‌آید که مراد از کلمات توسل آدم به پیامبر خدا | و خاندان پاک او بوده است.» (۳)

ص: ۳۳۴

۱- همان/خ ۲۲۲/ب ۳.

۲- تسنیم/۳/۴۳۴.

۳- تبیان/۱/۱۶۹.

بیشتر مفسران، بر پایه روایات مستفیضه و متواتر معنوی که اهلیت علیهم السلام در تفسیر کلمات بیان کرده اند، با گذار از الفاظ و مفاهیم به حقیقت خارجی آن استدلال کرده اند. آنها نه با تکیه بر ظواهر آیات و معنای متن، به صورت طبیعی، عرفی و یا تفسیر قرآن با قرآن که با مدد روایات آیه کریمه شریفه را به انوار مقدس چهارده معصوم تفسیر کرده و پرده از چیستی کلمات برداشته اند:

۱. ابن عباس می گوید: از پیامبر، درباره کلماتی که آدم به خداوند رساند و با آن به پروردگار بازگشت، پرسیدم؟ فرمود: او خدا را به حق محمد | و علی علیه السلام و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام سوگند داد که توبه اش را بپذیرد. از این رو، خداوند توبه اش را پذیرفت». (۱)

۲. «در روایت اهلیت علیهم السلام وارد شده است که آدم بر عرش نام های بزرگ و پرشکوهی را دید. از ماهیت آنها پرسید: به وی گفته شد: این نام ها برترین آفریده شدگان نزد خداوند هستند که جایگاه برین دارند. آنها عبارتند از: محمد، علی، فاطمه، حسن، و حسین علیهم السلام از این رو، آدم برای پذیرش توبه و رفع نگرانی خود با آن نام ها به خداوند توسل جست. (۲)

۳. «قول دیگر این است که روایتی داریم مختص

ص: ۳۳۵

۱- البرهان / ۱ / ۲۰۰؛ معانی الاخبار / ۱۲۵.

۲- زبده التفاسیر / ۱ / ۱۳۰.

اهلیت علیهم السلام که آدم بر عرش نام های بزرگ و ارجمندی را دید و از ماهیت آنها از خداوند پرسید: به آدم گفته شد، این نام ها برترین انسان های آفریده شده است که جایگاه بلند نزد خداوند دارد. آن نام ها عبارتند از: محمد، علی، فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام. از این رو، آدم به وسیله ی آن نام ها برای پذیرش توبه اش به خداوند توسل جست. به همین جهت منزلت او بالا رفت». (۱)

۴. در روایات متعدد که از طرق اهلیت علیهم السلام وارد شده است می خوانیم:

مقصود از کلمات تعلیم اسماء بهترین مخلوق خدا یعنی محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام بوده است. آدم با توسل به این کلمات از درگاه خداوند تقاضای بخشش

نمود و خدا او را بخشید». (۲)

پشتوانه ی علمی این گروه در تفسیر کلمات بر پایه روایات جدایی ناپذیری معنا و مصداق: مبنای قرآن و عترت از یکدیگر است؛ زیرا هیچ یک بدون دیگری وجود حقیقی پیدا نمی کنند. قرآن به ائمه علیهم السلام در تفسیر مشکل ترین آیاتش نیاز دارد و اهلیت علیهم السلام برای اوج گیری معنوی و تطبیق قانون الهی در جامعه و ساماندهی نظم عمومی به قرآن نیاز دارند.

ص: ۳۳۶

۱- مجمع البیان / ۱ / ۲۰۰.

۲- تفسیر نمونه / ۱ / ۱۹۹.

۷. یافته های ناب عقل

اندکی از مفسران، با یافته های ناب عقلانی و شهود باطنی مزه کلمات را در این آیه چشیده و از راز درونی آن بهتر از دیگران پرده بر گرفته اند. این شیوه تکاپوی خرد را به عوارض بیرونی کلمات نیاویختند که به درون آیات پیش تاختند تا جواهر برین و بی بدیل را از اقیانوس پرتلاطم و ژرف باطنی نشانه های الهی به دست آوردند.

بنابراین، آن کلمات در واقع همان کلمات پروردگاریست که هرگز آغاز عرفی و نیستی واقعی در ذات آنها راه ندارد؛ این کلمات جواهر برین به وجود آمده به دستور خداوند است بلکه آنها خود نفس دستورات خداوندی به شمار می روند؛ آنان تصویر حقیقی علم الهی به شمار می روند. با شناخت واقعی و اتصال وجودی با آن جواهر برین و با چنگ زدن به ریسمانی که آنان آویخته اند، هرگز جدایی آنها از پروردگار امکان پذیر نیست و نفس آدمی را تنها از شکنجه اخروی آنان می رهانند و بس» (۱۱)

۸. اشتراک لفظی

گروهی، مجموع واژگان اعتباری، افعال و دیگر احتمالات را افزون بر حقایق عینی، مصادیق کلمات شمرده اند. بر مبنای این گروه دلالت لفظ بر بیشتر از یک معنا ایرادی ندارد و می توان از لفظ واحد معانی متعدد اراده کرد. این مبنا چه صحیح باشد یا نادرست، خارجی بودن مصداق کلمات را می توان از آن برداشت کرد و یکی از مستندهای

تفسیری بر شمرد:

ص: ۳۳۷

این تفسیرهای سه گانه هیچ گونه منافاتی با هم ندارند؛ چرا که ممکن است مجموع این کلمات به آدم، تعلیم شده باشد تا با توجه به حقیقت و عمق باطن آنها انقلاب روحی تمام عیار، برای او حاصل گردیده و خدا او را مشمول لطف و هدایتش قرار داده باشد» (۱).

تحلیل ما بر مستندات تکیه دارند که اصل مبنا، استعمال یک لفظ بر یک معنا باشد نه بیشتر. چنانچه این ادعا پذیرفته شود که یک واژه بر چند معنا به کار می رود و هیچ ایرادی به وجود نمی آید، در آن صورت برداشت شیء خارجی از کلمات بدیهی و بی نیاز از استدلال خواهد بود. اما این مبنا در مجامع علمی به خوبی پخته شده و پذیرفته شده نیست.

۹. معرفت شهودی

اندکی از مفسران، با معرفت کامل به اهل بیت علیهم السلام و جایگاه برین آنان، مصداق کلمات را چهارده نور مقدس می دانند. این عده ی انگشت شمار یا با کشف درونی به اعیان مقدسه نوری ائمه متصل شده اند یا با کسب علم حصولی مقام آنها را تبیین کرده اند:

آنچه در تفسیر آیه از اهل بیت علیهم السلام وارد شد، اشاره به مقامات آن برگزیدگان دارد؛ زیرا این ذات های مکرمه و نفس های پاکیزه در عالم عرش الهی قرار داشتند، پیش از آنکه این منظومه ی مادی دنیایی آفریده شود و پس از بازگشت آنها از

ص: ۳۳۸

این سرای نیستی نیز به همان (عالم قدسی نوری) برمی گردد. پیوستگی اهل بیت علیهم السلام به این کلمات به گونه ای است که هرگز آغاز و پایان یا فنا برای شان متصور نیست» (۱).

۱۰. اتفاق اصحاب

به نظر می رسد، آراء مشهور و اتفاق مفسران شیعه را بر تعیین نور ختمه طیبه یا اهل بیت علیهم السلام در مصداق آیه می توان دلیل گرفت و بدان تکیه نمود. این برداشت نیز به واکاوی متن پرداخت تا معنای واقعی آن را از خود آیه بدون مدد خارجی به دست آورد و تفسیر جدید مطابق با ژرفنای آیه بیرون دهد. از دیگر سو، اخبار را نیز برداشت خود قرار نداد تا با گروه اخباری یکجا به حساب آید.

با دید نخست این ادعا شاید دور از واقعیت به نظر محقق برسد اما با مطالعه همه جانبه و درنگ در «أی» مفسران به آسانی می توان اتفاق نظر علمای امامیه را بر خارجی بودن مصداق کلمات آن هم نور وجودی اهل بیت علیهم السلام؛ دریافت؛ به گونه ای که هیچ تردیدی بر اصل ادعا نمی توان ارائه کرد.

دوم: ظاهر گرایی اهل تسنن

فراموشی یا کینه توزی

اشاره

برخی از مفسران غیر شیعی در ذیل آیه تنها به گفتگوی آدم با پروردگارش بسنده نموده و نوع کلمات را گفتاری یا شنیداری شمرده اند. در اثر فراموشی، کم توجهی یا کم اندیشی مذهبی به احتمال حقایق خارجی بودن کلمات پرداخته

ص: ۳۳۹

است. آنان نتیجه همین گفتگو یا خواندن «ربنا» را سبب بازگشت و پذیرش خداوند از آدم می دانند نه نورپردازی اهلیت علیهم السلام در عالم انسانی و ژرفنای جان آدمی.

سعید بن جبیر از ابن عباس نقل کرد که فرمود:

آدم علیه السلام عرض کرد: ای پروردگار! آیا مرا با دستان خودت بدون واسطه نیافریدی؟! خداوند فرمود: آری.

- آیا از روح خودت در وجود من ند میدی؟! - دمیدم.

- آیا مرا در بهشت خود جای ندادی؟! - جای دادم.

- آیا مهربانی تو بر خشمم جلوتر نیست؟! - آری.

- ای پروردگار! اگر توبه کنم و کار شایسته انجام دهم تو مرا به بهشت بازمی گردانی؟! - آری. (۱)

۱. نص کتاب: حقیقت محمد(ص)

مفسران، در کنار دیگر احتمالات، مظهر کلمات را به حقایق خارجی به ویژه حقیقت محمدی | تفسیر کرده اند. آنان موجود عینی بودن پیامبر | را به تنهایی منهای اهلیت علیهم السلام، همان کلماتی می دانند که آدم بر زبان جاری کرد. تمام این گروه، به تحلیل و تفسیر کلمات پرداخته و تنها به یادآوری روایت و نقل قول بسنده کرده اند:

«طائفه ای از مسلمانان می گویند: هنگامی که حضرت آدم

ص: ۳۴۰

۱- تفسیر کبیر / ۱ / ۱۹؛ کشاف / ۱ / ۱۲۹.

دید در ساق عرش نوشته محمد رسول الله، بی درنگ به وجود او نزد خداوند شفاعت طلبید. و همان حقیقت محمدی |، مظهر کلمات آدم است» (۱).

بزرگی از آنان افزون بر نقل یکی از احتمالات که مظهر کلمه حقیقت محمدیه | باشد؛ از پرسش نهفته در نوع کلمات که بیشتر بر واژگان گفتاری حمل می شود نه موجود عینی پاسخ می دهد. وی از خود قرآن دلیل محکم نص ارائه می کند که کلمات همواره بر واژگان و مفاهیم ذهنی صدق نمی کند و تنها یک معنی ندارد. چه بسا مراد از کلمه حقیقت خارجی اشیا باشد،

«زمانی که بر عیسی علیه السلام کلمه اطلاق شود به طریق اولی بر روح [رسول] اعظم | کلمه صدق می کند؛ زیرا تمام انبیاء اشعه ای از خورشید حقیقت محمدیه | است» (۲).

۲. تقدم وجود پیامبر (ص)

دیگر مفسران وجود پیامبر | را قبل از آفرینش آدم و حوا می دانند و بر پایه ی روایت مصداق کلمات را شخص پیامبر اعظم | می دانند. این عده نزدیکی حقیقت نوریه ی محمد | را با خداوند از دیگر موجودات سبب این تقدم بر آدم شمرده و آن را موجب شفاعت وی قلمداد می کند.

از پیام آور خدا | نقل شده است که آدم گفت: به حق

ص: ۳۴۱

۱- تفسیر الثعالبی / ۱ / ۲۲۳؛ قرطبی / ۱ / ۳۲۵؛ المحرر الوجیز / ۷۹؛ روح المعانی / ۱ / ۲۳۸؛ اللباب فی علوم الکتاب / ۱ / ۵۷۶؛ بحرالمحیط / ۱ / ۲۶۸.

۲- روح المعانی / ۱ / ۲۳۸.

محمد | این که مرا بیامری. خداوند گفت: محمد | را از کجا شناختی؟

- هنگامی که مرا آفریدی و از روح خود در من دمیدی، چشمانم را گشودی؛ هم زمان در ساق عرش نوشته دیدم: «لا اله الا الله محمد رسول الله» پس دانستم که او برترین و کریم ترین آفریدگان نزد تو است؛ زیرا نام او را با نام خود یکجا گزارده ای.

خداوند فرمود: درست گفتی. آنگاه او را آمرزید و شفاعت محمد | را در آدم نافذ کرد. (۱)

۳. وجود اهل بیت (ع)

تعداد کمی از نخبگان اهل سنت در تفسیر آیه یاد شده مصداق کلمات را حقایق وجودی نوری اهل بیت علیهم السلام دانسته اند و در کنار آن، از دیگر احتمالات واژگانی و کرداری غفلت نکرده اند. این گروه تنها حقیقت محمدیه | را مصداق و مظهر کلمات نمی دانند بلکه همانند مفسران شیعی تمام چهارده نور مقدس را کلمات دریافت شده آدم می دانند که با آن انوار از ترک اولی رهایی یافت و دیگر بار به مقام نخستین بازگشت. چنانچه این انوار مقدس میان آدم و خدا پا در میانی نمی کرد، ابوالبشر هرگز به منزلت نخستینش باز نمی گشت. در واقع راه بازگرد وی به عرش از فرش، کانال اهل بیت علیهم السلام بود:

«...خداوند به آدم گفت: این اندوه و گریستن برای چیست؟»

ص: ۳۴۲

آدم عرض کرد: چگونه اندوهگین نباشم در حالی که مرا از بهشت راندی و نمی دانم دیگر بار به آنجا برمی گردم یا نه؟
خداوند فرمود:

بر توست که این کلمات را دریابی! زیرا خداوند بازگشت تو را می پذیرد و گناهانت را می آمرزد. بدین سان بگو:

اللهم إني أسألك بحق محمد و آل محمد. سبحانك لا اله الا- أنت عملتُ سوءاً و ظلمت نفسي، فاغفر لي إنك انت الغفور الرحيم. اللهم إني أسألك بحق محمد و آل محمد سبحانك لا اله الا- أنت عملتُ سوءاً و ظلمت نفسي فتب علي إنك أنت التواب الرحيم. فهولاء الكلمات التي تلقى آدم». (۱)

۴. شفاعت محمد (ص)

برخی از مفسران، افزون بر آنکه حقیقت محمدیه | را مظهر کلمات شمرده اند؛ شفاعت آن حضرت را نیز قطعی شمرده اند. این گروه بر اساس سنت استدلال می کنند که پیامبر | وسیله ای است برای بازگشت بندگان به سوی پروردگار. بنابراین، وسیله باید قبل از بازگشت کننده آماده بهره وری و راهنمایی باشد:

گفتند: آدم بر ساق عرش نبشته دید: «لا اله الا الله محمد رسول الله |» چون در ذلت افتاد مصطفی را شفیع گرفت و گفت: خداوندا بحق محمد که مرا پیامری.

ص: ۳۴۳

رب العالمین گفت: از چه شناختی او را و به من شفیع آوردی؟

گفت: بر ساق عرش نام وی قرین نام تو دیدم، دانستم که بنده ایست بر تو عزیز. الله گفت: روکت (۱) آمرزیدم. از اینجا گفت مصطفی صلعم (۲): «کنت نبیاً و آدم مجبول فی طیتته و لقد کنت وسیله الی ربی». (۳)

۵. مقامات نبوی (ص)

برخی به مدد روایات، تقدم نور وجود حضرت را بر دیگر موجودات تبیین می کنند. به عقیده آنان حقیقت پیامبر | مقامات و درجات گوناگونی در جهان دارد که یکی از آن مراتب تقدم وجود نوری او در عرش نزدیک ترین جا به خداوند پیش از آفرینش موجودات است.

«بن منذر از محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب نقل کرد که وی فرمود:

هنگامی که سرپیچی به آدم رویداد، اندوه او زیاد شد و پشیمانی بی شمار. سپس جبرئیل نزد وی آمد و گفت: ای آدم: آیا سمت و سوی بازگشت را به جایگاهت راهنمایی کنم؟ که خداوند آن بازگشت را از تو بپذیرد؟ آدم گفت:

ص: ۳۴۴

- ۱- بازگشت و توبه ی تو را .
- ۲- صلی الله علیه و سلم.
- ۳- کشف الاسرار / ۱ / ۱۵۶.

آری! جبرئیل. جبرئیل گفت: از جایت برخیز... و بگو «اللهم إني أسألك بجاه محمد عبدك و كرامته عليك ان تغفر لي خطيئتي». راوی گفت: آدم همین تعلیم جبرئیل را انجام داد. بی درنگ خداوند به او فرمود: ای آدم! دانش تو از کجا به او (محمد) رهنمون گشت؟ آدم عرض کرد: ای پروردگارم، آنگاه که از روح خودت در من دمیدی و من بشری سالم و بی نقص شدم. اکنون می شنوم، می بینم، خرد می ورزم و نگاه می افکنم. بر ساق عرش تو نوشته ای دیدم که این بود: «بسم الله الرحمن الرحيم. لا اله الا الله وحده لا شريك له. محمد رسول الله.» چون نام فرشته مقربی و پیامبر مرسلی را در کنار نامت ندیدم جز نام محمد؛ از این رو دانستم گرامی ترین آفریدگانت نزد توست. خداوند وحی کرد: راست گفتی: بی گمان توبه ای نیک کردی. من هم تو را آمرزیدم. راوی گفت: آدم پروردگارش را شکرگذازد و ستایش نمود. با خوشحالی وصف نشدنی بازگشت به گونه ای که هیچ بنده ای آنگونه از نزد خداوندش شادمان باز نگشته بود». (۱)

۶. هاله ای بر نور

نخبه ای دیگر، با تخلیه درون، نور وجودی کلمات را لمس کرده و چشیده است. از این رو، معنای کلمات را تنها انوار مجرد و مراتب موجودات ملکوتی

ص: ۳۴۵

می‌داند. بر پایه‌ی شهود عارف نوع چینش کلمات در این آیه نمی‌تواند مصداقی جز وجود اهل بیت علیهم السلام و نور خارجی داشته باشد. همانگونه که از شخص حضرت عیسی در قرآن به کلمه یاد می‌شود؛ از محمد مصطفی | و خاندان پاکش که انوار ملکوتیه هستند و متصف به کمالات قدسیه، به طریق اولی می‌توان کلمه یاد کرد.

«س واژه «فتلقی»... یعنی رو آوردن به سوی پروردگار با نورهای متصل به خدا و مراحل و درجات نوریه؛ مراتب ملکوت، جبروت و ارواح... مجرده؛ زیرا هر مجردی کلمه‌ای است که آن از عالم امر به شمار می‌رود. همان گونه که عیسی علیه السلام کلمه نامیده شد...»

فتاب علیه...» او بازگشت به سوی پروردگار، با تجرد از تنگناهای مادی و لباس های طبیعی در جامه ای از نورهای ملکوتی و متصف به کمالات قدسی» (۱۱)

ب) مصداق سنت

اول: عناصر ظهوری

۱. حقیقت محمدیه (ص)

این دسته از روایات مظهر کلمات را وجود پیامبر اعظم | می‌شمارد. دلالت روایات برای رساندن این حقیقت صریح و بدون ابهام است. پس دلالت مطابقی روایات بر این مهم ما را رهنمون می‌سازد. چنانچه در دسته ای دیگر از اخبار خواهد آمد. این ثبوت هرگز به معنی نفی دیگر حقایق وجودی اهل بیت علیهم السلام نیست تا ما از آن به نتیجه ای برسیم که برخی برادران رسیده اند. البته کثرت اخبار

ص: ۳۴۶

در ظهور حقیقت محمدیه | مساوی یا بیشتر از ظهور کلمات در وجود دیگر ائمه علیهم السلام است.

«... ابن عباس گفت: فرستاده ی الهی فرمود: خداوند مرا نور زیر عرش، دوازده هزار سال پیش از خلقت آدم آفرید. هنگامی که خداوند آدم علیه السلام را آفرید همان نور را در تیره ی پشت او قرار داد. پس وقتی آدم علیه السلام از حیات فیزیکی رو گرداند، آن نور از تیره پشتی به تیره پشتی دیگر منتقل می شد. تا در صلب عبدالله بن عبدالمطلب و ابوطالب جدا شدند. بنابراین وجود جسمانی و فیزیکی مرا خداوند از آن نور آفرید اما هرگز پیامبری بعد از من وجود ندارد» (۱)

روایت دیگری را که شیعه و سنی با اندک افزایش و کاهش در صدر و ذیل و طریق نقل سندی، ثبت و یادآوری کرده اند نیز بر ظهور حقیقت محمدیه دلالت دارد:

«حضرت آدم هنگامی که در ساق عرش نوشته دید: «حمد رسول الله»

بی درنگ او را نزد خداوند شفیع خود قرار داد و از وجود او کمک طیبید. توبه اش بدین سبب پذیرفته شد. مظهر کلمات آدم، همان حقیقت محمدیه است» (۲)

ص: ۳۴۷

۱- تفسیر فرات الکوفی / ۱۹؛ بحار الانوار / ۷ / ۱۵.

۲- تفسیر عیاشی / ۱ / ۱۳۰؛ تبيان / ۱ / ۱۶۹؛ قرطبی / ۱ / ۳۳۵؛ المحرر الوجیز / ۷۹؛ روح المعانی / ۱ / ۲۳۸؛ تفسیر ثعالبی / ۱ / ۲۲۳؛ اللباب فی علوم الكتاب / ۱ / ۵۷۶؛ بحرالمحیط / ۱ / ۲۶۸؛ تفسیر السمرقندی / ۱ / ۴۵.

از طرق شیعه روایات زیادی در توسل آدم به وجود نوری پیامبر اعظم | ذیل آیه یا جاهای دیگر به صورت مستقل نقل شده است:

«امام صادق علیه السلام از پدرش و او از جدش از علی بن ابی طالب علیه السلام نقل کرد که وی فرمود: هان! خداوند بلند مرتبه و پربرکت نور محمد | را پیش از آفرینش آسمان و زمین، عرش و کرسی، و لوح و قلم و بهشت و جهنم آفرید ... آنگاه از تیره پشت عبدالله فرزند عبدالمطلب او رابرون آورد. سپس او را با شش ویژگی بلند ارجمندی داد: پیراهن خرسندی بر او پوشاند؛ ردای شکوه بر وی انداخت؛ عمامه و دستارش را سربلندی و راهنمایی قرار داد؛ بر او لباس پرمعرفت برید و پوشاند؛ صدای او را مهرورزی نهاد؛ کفش او را ترس و عصایش را منزلت قرار داد. آنگاه خداوند فراتر از توصیف به وی دستور داد: ای محمد! | به سوی مردم برو و برایشان بگو: لا اله الا الله محمد رسول الله». (۱)

۲. وجود نوری علویه (ع)

دسته ی دوم روایات مظهر کلمات را شخص امیرالمومنین علیه السلام می داند البته در کنار پیامبر | و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام ، روایات دیگری داریم که تنها وجود آن حضرت را پیش از آدم می داند. به همین دسته می شود تمسک کرد که مصداق کلمات افزون بر شخص پیامبر | نور وجودی امیرالمؤمنین علیه السلام هم

ص: ۳۴۸

می تواند قرار گیرد نه به دلالت مطابقی بلکه به فحوای اولویت یا دلیل التزامی.

«ابن عباس می گوید: علی بن ابی طالب روزی ناگهان نزد پیامبر خدا آمد. به رسول الله گفته شد: امیرالمؤمنین آمد. پیامبر فرمود: هان! علی به امیرالمؤمنین پیش از من نام گذاری شده بود. گفته شد: یا رسول الله پیش از وجود شما؟! پیامبر فرمود: و پیش از موسی و عیسی. گفتند: یا رسول الله پیش از موسی و عیسی؟! پیامبر دیگر بار فرمود: و پیش از سلیمان و داوود. همین گونه پیش از تمامی پیامبران علیهم السلام، پیش بودن نام او را شمرد تا رسید به آدم علیه السلام. سپس فرمود: هنگامی که خداوند آدم را از خاک آفرید، میان پیشانی اش سکه ای نورانی قرار داد که خدا را

ستایش و تمجید می کرد. از این رو، خداوند فراتر از توصیف گفت: در وجود تو مردی را قرار می دهم که او را امیر تمام مردم قرار می دهم. هنگامی که خداوند بلند مرتبه وجود فیزیکی علی بن ابی طالب را آفرید، آن سکه را در وجود او نهاد. از این رو، پیش از خلقت آدم او را امیرالمؤمنین نام نهاده بود. (۱)

ص: ۳۴۹

۱- الفضائل / ۲۸۳ / حلیه الابرار / ۲ / ۱۲؛ اثبات الهداه / ۲ / ۴۲؛ بحار الانوار / ۳۷ / ۳۳۷؛ مدینه المعجز / ۱ / ۷۱.

دیگر روایات، آفرینش پیامبر | و علی علیه السلام را پیش از خلقت آدم عنوان می کند که هم به دلیل مدلول مطابقی در ذیل روایت و هم به محتوای اولویت معنی آیه نخستین مصادیق کلمات که آدم دریافت، باید پیامبر و علی علیه السلام باشند؛ زیرا آن دو در مراتب هستی، از شدت وجودی بیشتری نسبت به دیگر ائمه علیهم السلام برخوردارند. بنابراین زودتر از نور دیگر پیشوایان پاک وجود آدم را پرفروغ ساخت، تاریکی فضای لغزش او را روشن کرد و ستون نوری که خاموش بود، میان او و خدا دیگر بار این دو برافراشت:

«... ابن مسعود می گوید: رسول خدا | فرمود: هنگامی که آدم آفریده شد، از پروردگارش درخواست کرد تا نسل او را از پیامبران و جانشینان آنها که به خداوند فراتر از توصیف نزدیک است، نشان دهد. از این رو، خداوند صحیفه ای را برای او فرستاد. آدم همان گونه که خداوند بلند مرتبه او را یاد داده بود، صحیفه را خواند تا رسید به محمد پیامبر | عربی (که بر او برترین درود و سلام ها باد). در آنجا کنار نام او نام علی بن ابی طالب را یافت. بدین سان، آدم

عرض کرد: این پیامبر بعد از محمد است؟ ندا کننده ی ندا داد؛ که آوایش را شنید ولی خودش را ندید، که می گفت: این وارث علم او، شوهر دخترش، جانشین او و پدر نسل اوست. هنگامی که آدم لغزید آنان

را پیشواز توسل به خداوند بلند مرتبه قرار داد. از این رو، توبه اش پذیرفته شد» (۱).

روایت های دیگری نیز بر این حقیقت ما را رهنمون می سازد که آن دو مصادیق کلمات داده شده به آدم هستند. این روایت در انتقال نور پیامبر و علی علیه السلام به صلب آدم و نسل او دلالت صریح مطابقی دارد.

«انس می گوید: به فرستاده ی خدا عرض کردم آیا علی برادر شماست؟ حضرت فرمود: آری! علی برادر من است. دیگر بار عرض کردم: ای فرستاده ی خدا برایم توصیف کن

چگونه علی برادر شماست؟ حضرت فرمود: هان! خدای فراتر از توصیف آب زیر عرش را پیش از آنکه آدم را بیافریند، سه هزار سال پیش آفرید. سپس آن را در لولؤ سبز جا داد و در اندرون علم خود گذاشت تا آنگاه که آدم را آفرید. آن وقت که آدم علیه السلام آفریده شد، آب نگهداشته لولؤ را در سرشت و نهاد آدم ریخت. سپس همان آب را در تیره پشت وی به جریان انداخت تا آنگاه که روحش را باز ستاند. بعد آن آب را بر تیره پشت شیث فرزند آدم منتقل کرد. هیچ گاه آن آب از بین نرفت و همواره از پشتی به پشت دیگر جابجا می شد تا در تیره پشت عبدالمطلب قرار گرفت. سپس خداوند فراتر از توصیف آن نور را دو تقسیم

ص: ۳۵۱

کرد: نیمی از آن آب منم و علی نیمه دیگر آن. از این رو، علی در دنیا و آخرت برادر من است. سپس حضرت این آیه را خواند:

«و هو الذی خلق من الماء بشرا فجعله نسباً و صهراً و کان ربک قدیراً» (۱۱)

۴. پنج تن کسا

این دسته از روایات را شیعه و سنی نقل کرده و با مدلول مطابقی و صریح آن، خمسه طیبه را مصداق کلمات شمرده اند. پس از شخص پیامبر | این مفهوم روشن ترین مفاهیم برای آیه و مصداق کلماتی که آدم آن را دریافت، به شمار می رود. در مدلول این گروه نمی توان هیچ خدشه ای وارد کرد اگر چه بتوان در سند آن خرده گرفت که با انبوه روایات هیچ گونه مشکل سندی هم به وجود نخواهد آمد.

«... به خدای بلند مرتبه سوگند! می دانید که من برترین پیامبران و وصی من برترین اوصیاء است. هنگامی که پدرم آدم نام مرا و نام برادرم را و نام فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را نوشته بر ساق عرش باوجود نوری شان دید؛ به خدا عرض کرد: خدای من! آیا آفریده ی را پیش از من آفریده ای که او نزد تو از من گرامی تر باشد؟ پس خدای بلند مرتبه گفت: ای آدم! اگر این نام ها نبودند هیچ گاه

ص: ۳۵۲

آسمان را برنمی افراشتم و زمین را نمی گستراندم و نه فرشته مقربی بود و نه پیامبر مرسلی. چنانچه آنها نبودند تو را هرگز نمی آفریدم. پس آدم علیه السلام عرض کرد: «خدای من! سالار من! با آن حق که اینها بر تو دارند از گناهان من درگذری و مرا بیامری.» به خدا قسم! ما همان کلماتی هستیم که آدم آنها را از پروردگارش باز ستاند» (۱)

از روایت پیشین قوی تر از نظر دلالتی در مصداق کلمات نداریم. از این رو، پنج تن آل عبا یکی از عناصر مصداقی روایت در تفسیر کلمات به شمار می رود.

بن مسعود می گوید:

روزی بر فرستاده خدا | وارد شدم و برایش عرض کردم: ای فرستاده ی خدا، حق را به من چنان بنمایان که گویا به آن رسیده ام. پیامبر | به من دستور داد: ای عبدالله، وارد این منزل بزرگ شو. من وارد منزل بزرگی شدم که علی بن ابی طالب نماز می گذارد و در رکوع و سجودش می فرمود: «بار خدایا! بحق محمد بنده ات و فرستاده ات، گناهکاران شیعه ی مرا بیامرز.» از داخل منزل بیرون آمدم تا به فرستاده خدا آنچه دیده ام خبر دهم. دیدم او هم نماز می گذارد و می گوید: «بار خدایا! بحق علی فرزند ابوطالب علیه السلام بنده ات، گناهکاران امت مرا بیامرز.»

ص: ۳۵۳

از این رخداد یکسان، در من دغدغه و انقلاب درونی بزرگی به وجود آمد. پیامبر | نمازش را کوتاه کرد و گفت: ابن مسعود! آیا کفر پس از ایمان می آید؟ عرض کردم نه هرگز یا رسول الله، ولی من دیدم که علی به وسیله ی تو از خدای بلند مرتبه درخواست می کرد و تو با علی از خدا درخواست می کردی؛ پس من نمی دانم کدام یک از شما نزد خدا برترید؟ سپس پیامبر | فرمود: ابن مسعود! بنشین من پیش پیامبر خدا | نشستم. او به من گفت: بدان که به درستی خداوند بلند مرتبه مرا و علی را از نور عظمت خود آفرید، پیش از آنکه دیگر مخلوقات را بیافریند. هزار سال پیش که نه ستایشی بود و نه تسبیح کننده ای. پس نور مرا شکافت و از آن آسمان و زمین را آفرید، به خدا من برتر از آسمان و زمین هستم. آنگاه نور علی بن ابی طالب علیه السلام را شکافت و از آن عرش و کرسی را آفرید. به خدا علی فرزند ابوطالب از عرش و کرسی برتر است. پس نور حسن را شکافت و از آن لوح و قلم را خلق کرد. بخدا حسن، از لوح و قلم برتر است.

بعد نور حسین را شکافت و از آن بهشت و حورالعین را آفرید. بخدا قسم حسین از بهشت و حورالعین برتر است. پس از آنکه باختر و خاور را تاریکی فرا گرفته بود، فرشتگان به خدای بلند مرتبه شکایت کردند تا این تاریکی را از آنها برطرف نماید. پس خدای فراتر از

توصیف به کلمه ای سخن راند که از آن روح را آفرید. سپس به کلمه ای دیگر سخن راند و از آن نور دیگر آفرید. پس نور را بر آن روح آمیخت و آن را پیش عرش استوار کرد. از این رو، خاور و باختر روشن گردید و آن روشنائی دهنده فاطمه زهرا بود. به همین دلیل او را زهرا نامیدند؛ زیرا نور او آسمان رادرخشان کرد. این مسعود! هنگامی که قیامت می شود خداوند بلند مرتبه به علی فرزند ابوطالب می گوید: ولی من! هر که را خواستی وارد بهشت کن و هر که را خواستی وارد جهنم ساز. این است معنی سخن خداوند بلند مرتبه که فرمود: {الْقِيَا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ} سوره ق/۲۴. (۱)

۵. اشباح نوری ائمه (ع)

دسته پنجم عناصر ویژه ی مصداقی روایت در تفسیر کلمات را می توان چهارده نور مقدس دانست. این عنصر را هم شیعه و هم سنی نقل کرده اند و یکی از احتمالات تفسیری برای «کلمه» برشمرده اند.

«خداوند به آدم دستور داد بگو: بار خدایا! من از تو بحق محمد و خاندان محمد درخواست می کنم. تو منزهی خدایی جز تو نیست. کاری بدی کردم و به خودم ستم نمودم. پس

ص: ۳۵۵

مرا بیامرز؛ زیرا تو آمرزنده و مهربان هستی. بار خدایا! به محمد و خاندان محمد از تو می طلبم که...» (۱)

میان ما شیعیان وحدت وجودی اهلیت علیهم السلام هیچ منافاتی با توسل او به شخص پیامبر ندارد.

صفوان جَمال می گوید:

«ما در مکه بودیم. سخن از چیستی قول خدای منزّه و بلند مرتبه به میان آمد: «واذ ابتلی إبراهیم ربه بکلمات فأتمهن.» امام معصوم فرمود: آن آزمون را با کلمات دیگر خداوند تمام کرد: اتمهن به محمد و علی و ائمه دیگر از فرزندان علی که صلوات خداوند بر آنان باد. در گفتار خداوند هست که «ذریه بعضها عن بعض والله سمیع علیهم.» پس ابراهیم فرمود: ای پروردگارم برای محمد و علی هر آنچه به آن دو وعده دادی شتاب بخش و پیروزی شان را نزدیک کن.» (۲)

دوم: عناصر مشترک مفهومی

۱. حقیقت خارجی نور اهلیت (ع)

نخستین عنصر مشترک مفهومی روایات، خارجی بودن کلمات است. چه مصداق شخص رسول خدا باشد یا پنج تن پاک یا خاندان محمد و یا

ص: ۳۵۶

۱- درالمثور / ۱ / ۱۴۷ و ۱۵۰.

۲- تفسیر عیاشی / ۱ / ۱۵۳.

قائم آل محمد (عج) و یا نور وجود اهل بیت علیهم السلام همه را مفهوم روایات به روشنی در برمی گیرد.

این مفهوم از متن برخی از روایات که در ذیل آیه کلمات آمده یا مستقلاً در جای دیگر گنجانده شده برمی آید که مصادیق و مظهر کلمات دریافت شده ی آدم را از خداوند همین نور و حقیقت اهل بیت علیهم السلام می دانند.

روایاتی که مظهر کلمات را واژگان اعتباری یا اعمال و کردار می دانست همگی در جای خود نقد و طرد می شود. و در برابر روایات متواتر معنوی در تعارض مصداقی ساقط می گردد. بنابراین با مدلول مطابقی نه التزامی و تضمینی، اصل حقیقت خارجی بودن کلمات همراه با اصل نورانیت وجودی اهل بیت علیهم السلام ثابت گردید.

۲. پیشینه ی نور بر آدم ابوالبشر (ع)

عنصر مشترک مدلولی دیگری که در ساختار روایات تفسیری دو آیه ی در برگیرنده کلمات در سوره ی بقره وجود دارد، تقدم نور وجودی اهل بیت علیهم السلام بر وجود حضرت آدم است. این کلمات نه پس از وجود آدم به وجود آمده و به او داده شد نه همزمان با پیدایش او پدیدار شد و به او داده شد بلکه این کلمات با نمادهای اشباح نوری ائمه علیهم السلام قبل از آفرینش آدم وجود خارجی داشته اند. قطع نظر از اخبار آفرینش نوری معصومین علیهم السلام به عنوان نخستین موجودات آفریده شده در ساختار نظام خلقت، از صراحت و گویایی خود همین روایات می توان تقدم انوار مقدس را بر آدم به خوبی دریافت.

آدم در آغاز خلقت نور مقدس ائمه علیهم السلام را در عالم عرش می نگرد همانگونه که در جای جای بهشت آن نور را مشاهده می کند و یا در فرود آمدن به زمین. بدین سان، وجود آدم با مراحل که دارد پس از وجود نوری

اهلیت علیهم السلام در سلسله نظام خلقت چیده شده است نه پیش از آن انوار مقدس و نه همزمان با آنها.

۳. نورپذیری آدم

عنصر دیگری که در صدر، متن یا ذیل روایات تفسیری کلمات گنجانده شده بود، نورپذیری آدم از نورپردازی انوار مقدس اشباح اهلیت علیهم السلام است. چه «تلقی» را به یکی از معانی لغوی آن حمل کنیم که «فراگیری، برداشتن، بارداری، دریافت و شهود» (۱) را معنی می دهد یا آن را «از دیگری گرفتن و چسبیدن به آن» (۲) یا «پذیرش از کسی و گرفتن گیرنده و دادن دهنده» (۳) یا دیگر معانی تفسیری برشماریم. در هر صورت نفوذ حقیقت نوری اهلیت علیهم السلام را در جان آدم می رساند.

در واقع جان آدم را نورافشانی ائمه علیهم السلام روشن کرد و شاکله ی هستی او را دگر بار تغییر داد. چنانکه این نورپردازی و نورپذیری وجود نمی داشت، بازگشت و انقلاب روحی برای آدم هرگز پیش نمی آمد. زیرا تغییر خود به خود، محال بود. بیرون از سنخ وجودی آدم نیز دگرگونی با قانون علیت سازگاری نداشت و به سرایشی سقوط قرار گرفتن و نابود شدن با حکمت الهی سازگار نبود، بنابراین شفیعان نزدیک به خدا و متناسب با روح آدم این دگرگونی را انجام داد.

ص: ۳۵۸

۱- فرهنگ لاروس / ۱ / ۶۴۶ .

۲- تبیان / ۱ / ۱۶۴ .

۳- روح المعانی / ۱ / ۲۳۸ .

۴. همراهی نور با آدم

عنصر دیگر مشترک مفهومی روایات مفسر آیه، همیشگی بودن نور وجودی اهل بیت علیهم السلام در صلب حضرت آدم علیه السلام است. آدم چه در آغاز خلقت، یا در بهشت، یا در دنیا همواره وجودش از نورپردازی ائمه علیهم السلام روشن بوده و هیچ گاه در تاریکی مطلق فرو نرفته است. آنگاه که آدم لغزید، همین نور در وجودش بود و بدان توجه نکرد و با اختیار خود از این پشتوانه قوی

معنوی بهره نبرد. این نور با او همراه بوده است.

۵. نوع لغزش آدم

عنصر دیگر مشترک روایات تفسیری کلمات، اصل لغزش و گناه آدم است. بی تردید مقام پیامبری آمیخته با عصمت و علم است و هرگز «گناه مطلق کبیره و صغیره» که در دایره «نهی مولوی» قرار گیرد برای حضرت آدم متصور نیست؛ زیرا او جانشین خداوند در زمین بود و اگر به این نوع گناه آلوده می شد، نور ائمه علیهم السلام برای همیشه در وجودش خاموش می گشت و این فلسفه آمیختن نور را بر سرشت آدم در آغاز خلقت زیر سؤال می برد.

برخی نهی پروردگار از درخت ممنوعه را «ارشادی» می دانند. که بر آن حسن و قُبْح اخروی بار نیست. این مهم چه بسا در آدم صدق نکند؛ زیرا اندک لغزش او نور ائمه علیهم السلام را در وجودش کم فروغ ساخته بود.

چنانچه این نوع گناه را آدم مرتکب شده بود، نیازی به بازگشت نداشت. از این رو، یک احتمال باقی می ماند و آن «ترک اولی» یا گناه نسبی آدم نسبت به جایگاهش نزد پروردگار است. آدم بهترین کار و شایسته شخصیت خود را انجام

نداد و کار بهتر را عملی کرد که با شخصیت او سازگار نبود همین کار مقام او را پایین آورد. در حقیقت سرزدن این گناه برای آدم گناه بود با آن منصب و نوری که در درون داشت نه برای نوع انسان ها.

برخی «نهی را آزمایشی» می دانند؛ زیرا بهشت را جایگاهی برای تکلیف نمی دانند. گزینه «ترک اولی» برای آدم مناسب تر از تمامی احتمالات و نزدیک به آیه و مفهوم و مصداق خارجی آن است.

ص: ۳۶۰

برداشت و گستره‌ی فهم مفسران از واژه «الکلمات» چیستی و چگونگی آن متفاوت بوده؛ به گونه‌ای که هر یک با تکیه بر شواهد، قرائن و دلایل خاص خود مصداقی برای آن پیدا کرده‌اند.

بی‌گمان تأثیرگذاری فضای فرهنگی، پیش‌فرض‌ها و دانش‌های مفسر را در نحوه‌ی برداشت نمی‌توان نادیده گرفت ولی فهم همگانی آنها بر پایه اصول، قواعد و قوانین کلی مشترک تفسیری عمومی فریقین استوار است.

هر چند نمی‌توان گفت مفسری در تحمیل معنای خاص بر آیه پای‌نفسرده است ولی بیشتر آنان در مصداق «کلمات» هم اندیشی کلی دارند. اندکی نیز با آراء عمومی در یک مصداق می‌ستیزند یا با سهل‌انگاری و عنادورزی از پذیرش حقیقت خارجی «کلمات»

می‌گریزند. بدین سان، مصداق کلمات در آیه سی و هفت سوره بقره با وجود اختلاف برداشت مفسران بیش از دو یا چهار گونه صورت وجه تفسیری دیگری بر نمی‌تابد بر عکس آیه یکصد و بیست و چهارم سوره بقره که مصادیق گوناگونی را برای «کلمات» مفسران یادآوری کرده‌اند. بنابراین در آیه نخست اجماع تفسیری بیشتر داریم تا آیه دوم که با اختلاف تفسیری روبرو هستیم.

۱. بی‌اهمیتی نوع کلمه

برخی بی‌درنگ از چیستی کلمات عبور کرده‌اند و تنها به هستی آن بسنده نموده‌اند. از منظر این گروه، اصل بازگشت آدم از لغزش خود اهمیت دارد نه وسیله‌ی آن.

«کلماتی که آدم آنها را از خدای پاک و بلند مرتبه دریافت، چه بسا «ربنا ظلمنا» باشد و چه بسا «اللهم» باشد یا ... مهم اینست که خدای پاک و بلند مرتبه بی‌درنگ به آدم کلماتی را وحی کرد تا بدانها ابوالبشر به خدا نزدیک شود. اما این که آن کلمات، این آیه باشد یا کلمات دیگر تفاوتی ندارد.» (۱)

۲. نقد این برداشت

۲-۱. توجه مفسران به نوع کلمه:

اگر نوع و صنف کلمات اهمیت نداشت چرا مفسران در واکاوی ماهیت آن ژرف نگریسته‌اند و برداشت‌های گوناگون از فضای ذهن و اندیشه‌ی آنان تراویده‌است؟ همین توجه، اختلاف نظر و پای فشردن آنها برای اثبات ادعای خویش را می‌توان دلیل بر اهمیت نوع کلمات دانست نه کم‌اهمیتی. گذار و چشم پوشی برخی از بزرگان اهل سنت از تفسیر این آیه را باید فراموشی، کینه توزی، تعصب ورزی و یا تسلیم شدن وی به آراء مفسران شیعه دانست نه سهل‌انگاری یا بی‌اهمیتی. از قدیم گفته‌اند، سکوت موجب رضاست.

ص: ۳۶۴

اشاره

چنانچه بازگشت آدم را رخداد عقلی بر شماریم، وسیله ی بازگشت باید متناسب با اصل تشریح عقلانی لحاظ و مقدمه قرار گیرد؛ زیرا نمی توان گفت میان مقدمه و ذی المقدمه هیچ گونه سنخیتی وجود ندارد. چنانچه توبه را دستور شرعی بدانیم در آن صورت وسیله ی بازگشت آن را نیز باید از متن شرع دریافت. اگر شارع وسیله ی مشخصی را برای بازگشت معین نسازد یا چند وسیله را ارائه دهد، به حکم عقل در استفاده از آنها جز در مواردی که ترجیح داشته باشند. مخیریم اما چنانچه مقدمه را تعیین خود شارع بنماید نه عقل می تواند جایگزینی برای آن بسازد و نه نقل معارض ضعیف و موهن. با استقراء تام گفتمان مفسران بزرگ، نوع کلمات در آیه مشخصاً بیان شده است چنانچه در پی می آید.

۱- اطلاق «کلمه» بر واژگان

اشاره

واژگان اعتباری محصول رأی بیشتر مفسران اهل سنت و برخی از شیعیان است که از تفسیر آیه، به ویژه چستی کلمات، ارائه داده اند. پیشینیان و پسینیان این نظریه تأکید ورزیده اند که مراد از کلمات در آیه ی شریفه که آدم آن را از پروردگارش بازگرفت، الفاظ و ترکیبات اعتباری دارای مفاهیم ذهنی خاص بود.

مشتری همیشگی و تغییر ناپذیر این دستامد فکری و تفسیر ظاهری، بیشتر برادران عزیز اهل سنت هستند. میان ما شیعیان نیز این نظریه طرفداران اندکی

دارد اما نه آن چنان استوار و دلگرم که پی چنین اندیشه ای سر از پا نشناسند و تغییری در معناداری فهم آن ایجاد نکنند و برای دل بستگی بدان تفسیرهای موجود و پذیرفته شده را هم نادیده بگیرند و از آن با هر وسیله های دفاع کنند.

پشتوانه ی این برداشت که مراد از «کلمات» الفاظ و مفاهیم ذهنی است نه کردار خاص یا اشیای خارجی نص صریح آیات است که هر کدام به دلیل، شواهد و قرائن خاصی نیازمند هستند اما اطلاق «کلمه» بر واژگان چیزی نیست که دلیل مستقل بطلبد؛ زیرا هر کلمه

را عُرف در همان ادراک نخست به واژگان ذهنی حمل می کنند نه مصداق خارجی.

مجاهد و قتاده در یکی از روایت هایی که از آن دو نقل شده گفته اند، مراد از کلمات سخن خدای بلند مرتبه است که فرمود {قَالَ رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ} (اعراف/۲۳) (۱)

برخی این کلمات را مشهور دانسته اند و برخی به عنوان یک قول یادآوری کرده اند و عده ای هم آن را اتفافی برشمرده اند.

الف) اشکال کلی

۱. اثرگذاری اندک

به قرینه مقابله صدر و ذیل آیه، تنها گفتار نمی تواند خاصیت این چنینی در بازگشت آدمی داشته باشد و تأثیر آنی بر جای گذارد. از ذیل آیه {فتلقى آدم من ربه كلمات فتاب عليه} بازگشت فوری آدم و پذیرش توبه ی او به

آستان پر بخشش پروردگار فهمیده می شود. این حلقه ی واسطه با تکرار الفاظ نمی تواند

ص: ۳۶۶

۱- تفسیر خطیب شریینی / ۱ / ۶۰؛ زاد المسیر / ۱ / ۶۰؛ تفسیر طبری / ۱ / ۱۹۹؛ ایسراف التفسیر / ۱ / ۱۴۵؛ جامع البیان فی تفسیر القرآن / ۱ / ۴۱؛ تفسیر المراعی / ۱ / ۸۳؛ تفسیر الکبیر / ۱ / ۹۹.

خاکیان را به افلاکیان برساند و ماده را به معنا پیوند زند. «فتاب علیه» تنها گفتن منهای عمل، ارزش قطعی ندارد تا آن را دلیل ما پذیرش بازگشت آدم بدانیم. زیرا «فا» یا به معنی عطف است یا به معنی رابطه جواب جمله بر جمله. در هر دو صورت پیوستگی جمله پسین را به جمله پیشین می رساند.

۲. سطحی نگری

از خود آیه و آیات پس از آن نوع «کلمات» با ویژگی های معین که گفتار تنها باشد هرگز به روشنی و خود به خود به دست نمی آید تا ما بدان چنگ زنیم. تنها فهم عرفی و مدلول اولیه بی تأمل از ظاهر آیه را می توان همین احتمال برشمرد و بس. دلیل دیگر فراچنگ مفسر در تعبیر «کلمات» به واژگان گفتاری وجود ندارد. این ظهور نیز با انبوه آیاتی که ما را به تدبیر، تعقل و تفکر در ژرفنای آیات فرا می خواند و از سطحی نگری دور می دارد، تعارض دارد.

۳. مخالف روایات متضافر

با وجود روایات متضافر در ذیل آیه و تعیین چیستی کلمات، این ظهور اولیه خود به خود لغو می گردد و نص قوی روایات جای آن را می گیرد. نصوصی که هر یک پرده از چیستی کلمات برداشته اند و حقیقت آن را برای ما بازگو نموده اند. این روایات تکیه گاه تفسیری بیشتر مفسران به شمار می آید. تضافر روایات، مشکل سندی را بخوبی برطرف می کند هر چند که تمام آنها ضعیف، مجمول و مرسل هم نیستند؛ برخی صحیحه، موثقه و معتبرالسند هم میان آنها وجود دارد. بخشی از این روایات در فصل نخست گنجانده شد، برخی دیگر به ترتیب یادآوری و تحلیل می شود.

۱. نا سازگاری سیاقی

ایراد این برداشت این است که نوع کلمات یاد شده پس از این آیه یا پیش از آن در فضای ساختاری کل این داستان نیامده است. بیرون از فضای قصه ی بازگشت در جای دیگر با عنوان دیگر و مناسبت دیگر چیده شده است. متن نوشتاری داستان، صدر و ذیل و دیگر فضای کلی آن با اصول دین و متن فروع دینی و یا دیگر علوم قرآن تفاوت دارد. چه بسا غیر از قصه، احکام، اخلاق و عقاید می تواند تکه تکه در جاهای پراکنده بیاید اما در داستان قرآن یکدستی به خوبی در نظر گرفته شده است. اندک پرداختن به حواشی و گریز از مرکز به ساختار و زبان کلی قصه هم آسیب نمی رساند اما نه به اندازه ای که از فضای آن به کلی بیرون برود.

چنانچه نوع کلمات را خداوند مشخص می کرد و مصداق ریز ریز آن را خود باز می گفت باید متصل با همین آیه یا منفصل در چند آیات بعد در آغاز متن یا پایان قصه ی بازگشت زمینی آدم آنها را می گنجاند، در صورتی که بوی چنین تعیینی در تشخیص ویژه کلمات را نمی توان احساس کرد.

۲ - ۳. بیگانگی با جایگاه آدم

این ادعا، با مراحل آفرینش آدم و حوا سازگاری ندارد. آنچه مفسران از سوره ی اعراف نوع «کلمات» را برداشت کرده اند، با فضای این آیه نسبت به مراحل خلقت و استقرار یافتن آدم تناسب ندارد.

«قرار گرفتن این کلمات: ربنا ظلمنا انفسنا، پیش از سخن خداوند است که در سوره ی اعراف فرمود: ﴿قُلْنَا

اهبطوا...} ولی چیده شدن {فتلقى آدم من ربه كلمات} پس از {قلنا اهبطوا} در سوره ی بقره با چینش سوره ی اعراف و برداشت یاد شده سازگاری ندارد». (۱) بدین سان «بازگشت آدم به سوی خداوند چنانکه آیات سوره بقره بدان راهنمایی می کند، پس از فرود آمدن در زمین بوده است. ولی کلماتی را که آدم و همسرش بدان پشیمانی خود را آشکار کرد و بر زبان راند، در بهشت و پیش از فرود آمدن در زمین بوده است». (۲)

۳ - ۴. ترجیح بدون مرجح

اگر همین کلمات را برخی جز از کل ساختار {و علم الآدم الاسماء كلها} بدانند و ریز موضوع برآمد از موضوع کلی، باز هم پایه قوی تر و ملاک برتر گزینش نسبت به ریز موضوعات دیگر را ندارند؛ زیرا همان گونه که آدم هنگام یادگیری نام ها، این واژگان اختصاصی را یاد گرفت و به عنوان جزء از کل، از آنها با خبر شد، از تمامی اسماء اهل بیت علیهم السلام نیز در آن هنگام آگاهی یافت. اگر فراگیری ترتیبی هم مراد باشد، باید نخست نام های ائمه علیهم السلام را آدم فرا گرفته باشد؛ زیرا نام های آنان در صدر و آغاز تمامی نام ها قرار دارد؛ «و اسمائکم فی الاسماء و اجسادکم فی الاجساد».

چگونه می توان گفت منظور قطعی آیه «کلمات گفتاری» است نه واژگان خارجی؟ اولی تعیین دارد نه دومی؟

ص: ۳۶۹

۱- المیزان / ۱ / ۱۳۵.

۲- المیزان / ۱ / ۱۵۰.

افزون بر این، تعلیم مفهوم اسماء در لسان عُرْف و ظهور آیات بیشتر با حقایق خارجی سازگاری دارد تا مفاهیم و الفاظ اعتباری. بنابراین اسماء بر نام های حقایق عینی بیشتر دلالت صریح دارد تا مفاهیم ذهنی یا واژگان اعتباری که ظهور آن را در برمی گیرد. تردیدی نیست که صریح همواره بر ظهور تقدم دارد چه رسد به تخییر یا تعارض که در این گونه موارد جایگاهی ندارند.

۲. نصوص روایی

دیگر واژگان اعتباری که مفسران در تعیین مصداق آیه بدان تکیه کرده اند همه بر پایه روایات استوار است نه برآمده از فهم عرفی متن. این واژگان در قالب های متنوع با معنای واحد بازگشت و پشیمانی آدم نزد خداوند در زمین، از طریق شیعه و سنی با سندهای گوناگون نقل شده است.

۱. لا اله الا انت: محمد بن مسلم از ابو جعفر علیه السلام نقل کرد که فرمود: کلماتی که آدم از پروردگارش دریافت و با آنها بازگشت و رهنمون شد این بود:

«سبحانک اللهم و بحمدک انی عملت سوءاً و ظلمت نفسی فاغفرلی إنک انت الغفور الرحیم. اللهم إنه لا اله الا

انت سبحانک و بحمدک رب انی عملت سوءاً و ظلمت نفسی فاغفرلی إنک خیرالفاخرین اللهم إنه لا اله الا انت سبحانک و بحمدک انی عملت سوءاً و ظلمت نفسی فاغفرلی إنک انت الغفور الرحیم» (۱)

ص: ۳۷۰

۱- تفسیر عیاشی / ۱ / ۱۲۹؛ تفسیر تیان / ۱ / ۱۶۹؛ زادالمسیر / ۱ / ۶۰؛ تفسیر الخازن / ۱ / ۳۹؛ تفسیر الخطیب الشربینی / ۱ / ۶۰؛ تفسیر کبیر / ۳ / ۱۹؛ روح المعانی / ۱ / ۲۳۸.

با اندک افزایش و کاهش و پیش و پس کردن همین کلمات را مفسران یکی دیگر از احتمالات آیه برشمرده اند و آنها را دلیل بازگشت آدم از خاک به افلاک دانسته اند.

۲. سبوح قدوس:

«حسن فرزند راشد می گوید: هرگاه از خواب برخوایستی، کلماتی را که آدم از پروردگارش دریافت بازگو و آن کلمات این بود:

«سبوح قدوس رب الملائکه والروح، سبقت رحمتک غضبک، لا اله الا انت سبحانک انی ظلمت نفسی فاغفرلی و ارحمنی انک انت التواب الرحیم الغفور» (۱)

سطر نخست این مناجات در روایت های پیش گنجانده نشده بود از این رو، به صورت جداگانه یادآوری شد. هر چند که ذیل این روایت با روایت های پیشین هماهنگی لفظی و معنوی دارند.

۳. گفتگو:

اشاره

روایت دیگری از طریق شیعه و سنی با تغییرات اندکی نقل شده است که افزون بر اصل مناجات آدم با پروردگار گره کار او را با خداوند باز می نماید. عیاشی از طریق جابر از امام صادق علیه السلام آن را نقل می کند و تفسیر کبیر از طریق ابن عباس از پیامبر، ما هر دو را با آمیختن دو طریق و با تکیه

به اصل رویداد یادآوری می کنیم:

«هنگامی که خداوند آدم را از بهشت به زمین انداخت، به او

ص: ۳۷۱

۱- تفسیر عیاشی / ۱ / ۱۳۰؛ بحارالانوار / ۱۱ / ۱۸۶؛ و ۷۶ / ۱۹۵.

دستور داد با دست خود زمین را کشت کند و از حاصلش بخورد. پس از آنکه از بهشت و نعمت هایش محروم شده بود. آدم دوست سال از دوری بهشت می گریست و با خدا تضرع و زاری می کرد. پس از آن خداوند را سجده کرد سجده ای دراز بگونه ای که سرش را سه روز و سه شب از سجده برنداشت. آنگاه که سر از سجده برداشت به خدا عرض کرد: ای پروردگرم! آیا مرا با دستانت بدون واسطه نیافریدی؟ خداوند فرمود: آری آفریدم.

- آیا از روح خودت در من ندیدی؟

- دمیدم.

- آیا مرا در بهشت خود جای ندادی؟

- این کار را کردم.

- آیا مهرورزی ات بر خشمگیری ات

پیشی نمی گیرد؟

- چرا پیشی می گیرد. آیا تو شکیبایی و سپاسگزاری کردی؟

- ای پروردگرم اگر توبه کنم و کار نیک انجام دهم مرا به بهشت بازمی گردانی؟

- آری باز می گردانم.

آنگاه آدم عرض کرد: «لا اله إلا أنت سبحانک إنی ظلمت نفسی فاغفر لی إنک أنت الغفور الرحیم.» از این رو، خداوند با این مناجاتی که وی انجام داد به او مهر ورزید و از او درگذشت. چون آدم توبه کرد خداوند نیز توبه پذیر مهربان است. (۱)

ص: ۳۷۲

۱- تفسیر عیاشی / ۱ / ۱۲۹؛ تفسیر کبیر / ۳ / ۱۹؛ بحار الانوار / ۱۱ / ۲۱۲.

۱. نقد عمومی: بر فرض پذیرش، راندن این کلمات بر زبان فیزیکی با شهود نور درونی اهلیت علیهم السلام در جهان ماده هیچ ناسازگاری ندارند. یکی کار زبان جسم و دیگری فعل قلب است. هر چند که اثرگذاری ناچیز واژگان و مفاهیم ذهنی از یک سو، سطحی نگری در تفسیر این گونه روایات از سوی دیگر و مخالفت با روایات متضافر گونه های انتقادی بود که بر این احتمال وارد شد.

۲. تقدم کتاب بر سنت:

اگر «ربنا ظلمنا» را کلمات هدیه شده به آدم ندانیم، دیگر کلماتی که ابوالبشر آنها را دریافت از آغاز تا پایان با تنوعی که دارند بر پایه ی روایات استوار است نه آیات قرآن. در این صورت ترجیحی میان روایاتی که کلمات گفتاری را بر شیء خارجی به آدم نسبت می دهد، وجود ندارد مگر با مرجحات منصوصه سندی و دلالی یا غیر منصوصه ای که در این روایات به چشم نمی خورد و تعارضی میان آیه و روایت پیش نمی آید. در هر صورت «ربنا ظلمنا» چون نص کتاب است بر دیگر واژگان روایی و مفاهیم ذهنی - هم از نظر نص کتاب و هم با تأیید انبوه سنت - تقدم می یابد.

۳. برتری حقایق خارجی:

آنگاه که تعارض از نص قرآن و سنت بیرون رفت و میان روایات برگشت، در این صورت روایاتی که سخنان آدم را واژگان اعتباری می دانند توان برابری با روایاتی که کلمات را حقایق خارجی می شمارند ندارند نه از نظر کمیت و نه از نظر کیفیت؛ زیرا روایات دسته دوم بالاتر از تضافر، تواتر معنوی دارند و با دلائل عقلی و شهودی سازگارند.

۴. جمع مراتب وجودی آدم:

بیرون آمدن واژگان از لب های آدم، باز هم منافات و تضادی با شهود اعیان وجودی نور اهلیت علیهم السلام با روح ابوالبشر پیش نمی آید، زیرا هنگام بازگشت از عالم خاک به سوی افلاک به تناسب نشأ وجودی این جهان نام ائمه علیهم السلام را بر زبان جاری کرد و پیش از آن در منظومه دیگر جهان خلقت بهشت برین، حقایق نورانی چهارده نور مقدس را زیارت کرد و نور آنان اعماق جان او را روشن ساخت.

«پس اگر در روایات اهلیت علیهم السلام آمده است که مراد از این کلمات، اسماء اصحاب کسا است، باید توجه شود که مقصود، این است که آدم علیه السلام انوار اهلیت علیهم السلام و اشباح آنان را زیارت کرد و کلمات تلقی شده، همان آیات وجودی اهلیت علیهم السلام بود؛ گرچه هنگام توبه و تکلم با خداوند به عنوان استغفار، اسم های مبارک آنان را بر زبان جاری کرده باشد» (۱).

دو: اطلاق کلمه بر کردار

۱. حج گزاردن:

اشاره

برخی از مفسران «کلمات» را کردار معنادار آدم برداشت کرده اند و تفسیر صریح آیه را به همین معنای «فعلیت» حمل کرده و در کنار این احتمال، معنای واژگانی را پررنگ تر ترسیم نموده است.

گونه برداشت کرداری از کلمات و انجام اعمال ویژه نیز بر پایه ی روایات بنا شده است.

ص: ۳۷۴

«نخعی می گوید:

پیش ابن عباس آمدم و به او گفتم کلماتی را که آدم از پروردگارش گرفت چه بود؟ گفت: خداوند دانش مناسک حج را به آدم و حواء آموخت و آن دو با آن حج گزاردند و آن

همان کلماتی است که در موسم گفته می شود. هنگامی که آن دو مراسم را به پایان بردند، خداوند بلند مرتبه به آنها وحی کرد که من توبه شما را پذیرفتم...

عایشه می گوید: هنگامی که خداوند بلند مرتبه اراده کرد که بر آدم ببخشد او هفت مرتبه خانه را طواف کرده بود. کعبه آن روز تپه ای بلند سرخ گونه بود. هنگامی که دو رکعت نماز خواند، رو به بیت عرض نمود: خدایا تو نهان و آشکارم را می دانی پوزشم را بپذیر. نیازمندی ام را می دانی هر چه خوبی است به من بده آنچه در نفس من می گذرد می دانی پس مرا بیامرز. بار خدایا! ایمانی فرو رفته در قلبم و یقین راست را از تو می طلبم تا بدانم هر آنچه به من می رسد چیزی است که بر من نوشته ای و آنچه به من دادی خرسندم. از این رو، خداوند بلند مرتبه به آدم وحی کرد: ای آدم! در واقع گناهت را بخشیدم. هیچ یک از نسل تو به سوی من نمی آید و مرا با این دعا که تو خواندی نمی خواند جز اینکه گناهِش را می آمرزم و گرفتاری و اندوهش را برطرف می سازم. فقر را از میان نگاه هایش برمی دارم و دنیا به او رو می آورد ولی او دنیا را نمی خواهد» (۱).

ص: ۳۷۵

۱. ناسازگاری با سیاق:

از خود آیه کردار مطلق یا عمل خاص نظیر حج و غیر آن به دست نمی آید. قرائن و شواهدی از صدر تا ذیل بر این مدعا نمی توان بیرون کشید. واژه «فتاب» در واقع نتیجه نوع کلمات دریافت شده است که پس از آن آدم را به خدا متصل می سازد. پس کردار می تواند نتیجه کلمات باشد نه خود کلمات. چه «فا» را به معنی ترتیب بگیریم یا تعقیب یا سببیت. هر سه عطف بعدی بر قبلی می شود. یا آن را رابط بدانیم که جواب جمله اسمیه باشد یا فعلیه و فعل چه ماضی خبری یا انشایی.

۲. عدم شهرت:

این روایت همانند دیگر روایت ها که ملاک تفسیر آیه قرار گرفته از نظر شهرت به روایات قبلی نمی رسد. بنابراین احتمال عمل خاص بودن کلمات، نسبت به احتمالات دیگر فرودستی دارد نه فرا دستی. چنانچه تعارضی میان این دسته از روایات و دسته ای که کلمات را شیء خارجی می داند پیش آید، شهرت بر غیر شهرت مقدم می شود.

۳. مخالفت با ظهور عرفی:

عمل ویژه یا عمومی با ظاهر آیه و فهم عرفی مفسران سازگاری ندارد. برداشت عرف از «کلمات» همان واژگان است که الفاظ و مفاهیم باشد نه انجام مناسک حج که انصراف از ظهور آیه به شمار می آید. حقیقتی که دوستان، به شدت از آن گریزان هستند و هیچ گاه از ظهور سطحی آیه هم دست برنمی دارند

چه رسد به معنی عمقی آیات. چگونه اینجا از آن مشی همیشگی به کژ راهه رفته اند و راه دیگری پیموده اند؟! حمل کلمات بر شیء خارجی نه تنها با ظهور عرفی ناسازگار نیست که نص قرآنی و تواتر بر روایی تفسیر آن وجود دارد.

سه. اطلاق کلمه بر شیء خارجی

۱. تصریح آیات

اشاره

گاهی کلمات در آیات قرآن بر موجودات بیرونی - چه جاندار و زنده یا غیر نامی و جامد - اطلاق می شود. نه گفتار یا کردار خاص همان گونه که خداوند یکی از پیامبرانش را «کلمه» می خواند و او را مصداق یا عین کلمه به دیگران معرفی می کند. وقتی کلمه بر حضرت عیسی علیه السلام اطلاق شود به فحوای اولویت به پیامبر اعظم|، صد در صد اطلاق می شود.

۱. اطلاق کلمه بر شخص:

کتاب آسمانی با صراحتی که هیچ احتمال خلاف در آن راه ندارد، کلمه را بر موجود خارجی بکار می برد و از واژگان اعتباری فراتر می رود. چنانکه در سوره ی نساء آیه یکصد و هفتاد و یکم حضرت مسیح علیه السلام را کلمه خدا می نامد، {انما المسيح عیسی بن مریم رسول الله و کلمه القاها إلی مریم}

اگر هیچ دلیلی دیگر بر موجود خارجی بودن کلمات نداشتیم، همین نص صریح قرآنی برای ما بس بود. «کلمه، آیه و حروف هرگاه بر موجودات خارجی صدق نمی کرد، خداوند بلند مرتبه هیچ گاه انسان را با حروف نام گذاری نمی کرد. همانگونه که «یس و طه» و مانند آن بر شخص پیامبر| ما اطلاق می شود.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «من نقطه زیر باء بسم الله هستم یکی دیگر از اطلاق کلمه بر موجود خارجی است».(۱)

۲. نقد و پاسخ:

به دلالت مطابقی آیه نمی توان گفت، مراد از کلمات حقیقت وجودی پیامبر اعظم است؛

زیرا «کلمات» بر شخص او حمل نشده همان گونه که در سوره نساء بر شخص حضرت عیسی علیه السلام کلمه اطلاق شده بود.

وقتی «کلمه» بر پیامبری چون حضرت عیسی علیه السلام اطلاق می شود به طریق اولی بر پیامبر ما نیز اطلاق می شود. عیسی، موسی و تمام موجوداتی که اشعه ای از پرتو خورشید حقیقت محمدیه | هستند چگونه می توانند بر خود او برتری داشته باشند؟ بنابراین با مدلول فحوای آیه می توان مراد از «کلمات» را نور وجودی اهل بیت علیهم السلام برشمرد.

«... و إذا اطلقت الکلمه علی عیسی علیه السلام، فلتطلق الکلمات علی الروح الا-عظم والحبیب الأ-کرم صلی الله تعالی علیه و سلم؛ فما عیسی، بل و ما موسی، بل «وما، وما...» إلا بعض من ظهور أنواره و زهره من ریاض

أنواره».(۲)

وقتی «کلمه» بر موجود ضعیف تر به کار برود بی تردید به کار بردنش بر

ص: ۳۷۸

۱- تفسیر المحيط الاعظم / ۱ / ۲۱۴.

۲- روح المعانی / ۱ / ۲۳۸.

موجود قوی اگر قبیحی نداشته باشد هرگز منعی نخواهد داشت. سعه وجودی محمد | که نخستین آفریده پروردگار و مجرای فیض الهی بر تمام موجودات است، هیچ گاه با وجود عیسی علیه السلام قابل مقایسه نیست. مثل آن دو خورشید و اشعه های خورشید را می مانند. پیامبر | علت است و عیسی علیه السلام معلول. او فیض است و این بر آمده از فیض، او اول و آخر و ظاهر و باطن است و این تنها بخش کوچکی از ظهور آن حقیقت.

۳. بی شماری حقایق عینی:

افزون بر اطلاق «کلمه» بر شیء بیرونی و شخص حضرت عیسی آن کلمات که قابل شمارش هم نیستند و تنها بر موجودات خارجی صدق می کند واژگان اعتباری کتاب نیست؛ زیرا تمامی کلمات قرآن قابلیت شمارش را دارند.

آنچه دست علم هنوز هم بدان نرسیده کلمات آفاقی است که بشر از بر شمردن اعداد زمینی و محصورش ناتوان است چه رسد به رقم نجومی آسمانی نامتناهی اش که هرگز بدان دست نمی یابد: {قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لَّكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا} (کهف / ۱۰۹)

«هر فردی چنانچه کمترین درنگی در معنی آیه بنماید به خوبی می فهمد که این اشاره به واژگان قرآنی ندارد و عبارت های تورات و انجیل و زبور و صحف و دیگر کتاب های آسمانی را هرگز در بر نمی گیرد؛ زیرا تمامی واژگان این کتاب ها و مانند آن قابل شمارش و دست یافتنی است. از این رو، جز کلمات آفاقیه که نام موجودات خارجی

و ممکنات است، احتمال دیگری باقی نمی ماند. موجودات خارجی

قابل شمارش و پایان یافتنی نیست. این ظهور برداشت بسیار روشن بدیهی و غیر پنهان شدن است» (۱)

۲. روایت متواتر

اشاره

پس از نص کتاب که بر حقیقت خارجی کلمه دلالت صریح و آشکاری داشت. روایات بی شمار و متواتر بود که از یک سو، بر عینیت خارجی کلمات دلالت دارند و از سوی دیگر، بر شخص پیامبر | نیز دلالت مطابقی دارند همان گونه که مفاهیم آنها ما را بر دیگر اعیان مقدسه رهنمون می شود.

این روایات اصناف گوناگونی دارند که می توان آنها را به چند دسته مستقل مدلولی زیر تقسیم کرد:

الف) روایات متضافر و متواتر معنوی که شخص پیام آور خدا را مصداق بیرونی کلمات می دانند و بر این مفهوم خارجی انحصاری، دلالت مطابقی دارند نه تضمینی یا الترامی.

ب) روایات متضافر که افزون بر نور وجودی پیامبر اعظم | اعیان مقدسه خمسه طیبه را نیز مصداقی دیگر برای کلمات به دلالت مطابقی برشمرده اند.

ج) روایات متضافر دیگر که چهارده نور مقدس و

ص: ۳۸۰

اهلیت علیهم السلام را مصادیق کلمات بازگرفته آدم از پروردگارش دانسته اند.

۱. اطلاق کلمه بر پیامبر اعظم |

اشاره

مدلول این دسته از روایات این است که تنها حقیقت محمد | آن شیء عینی بود که آدم دریافت و این نور تا ژرفنای جان او نفوذ نمود. چنین طیف روایات را شیعه و سنی به طرق گوناگون در ذیل آیه و جاهای دیگر نقل کرده اند:

۱. «و قیل: رأی مکتوباً علی ساق العرش، محمد رسول الله فتشفع به» (۱)

۲. «عن محمد بن عیسی بن عبدالله العلوی، عن أبیه، عن جدّه، عن علی علیه السلام، قال: الکلمات الّتی تلقاها آدم من ربه؛ قال: یا رب أسألك بحق محمد لما تبت علی. قال: و ما علمک بمحمد؟ قال: رأیته فی سرادقک الأعظم مکتوباً و أنا فی الجنة» (۲)

یادآوری این دو نص نورانی تنها از باب نمونه است نه انحصار در ملاک و مستند که نوع این دسته از روایات بی شمارند.

در این دسته از مدلول روایات چند احتمال زیر وجود دارد:

۱. مراد از پیامبر | نام آن حضرت در عرش باشد نه خود او. در این صورت با ظهور اولیه روایات این احتمال سازگاری دارد ولی با دسته های روایات خلقت نوریه ی پیامبر | سازگاری ندارد. اگر به ظهور اولیه این دسته از

ص: ۳۸۱

۱- روح المعانی / ۱ / ۲۳۸.

۲- تفسیر عیاشی / ۱ / ۱۳۰؛ بحار الانوار / ۱۱ / ۱۸۷.

روایات بسنده کنیم و مراد روایات را نام پیامبر | به بهشت بدانیم سه احتمال دیگر مسمای این اسم های مکتوب در عرش یا بهشت، فراروی اندیشه محقق قرار می گیرد.

۱-۱. مسمای بعد از اسم:

وجود فیزیکی او متأخر از اسم است که رسول خدا | در نشأ ناسوت در آن قالب تجلی کرد و ظهور یافت. اگر چه اسمش را مقدم از وجودش در بهشت نگاشته اند. به هر حال نام او قبل از وجودش نیز راه گشای مشکل آدم گردیده است.

۱-۲. همزمانی اسم و مسمای:

هم نام محمد | در عرش و بهشت نوشته شده باشد و هم وجودش در آن دو نشأ تجلی یافته باشد. گویا اسم بدون مسمای و مسمای بدون اسم در آن منظومه های وجودی نبوده است. چه در نشأهای نوری و مادی وجودش باشد یا نباشد اما در این نشأ اسم و مسمای با یکدیگر باشند.

۱-۳. مسمای پیش از اسم:

در این احتمال وجود نوری او را قبل از نام مکتوبش در عرش و بهشت قایل باشیم ولی وجود وی در این دو منظومه باشد. یا نباشد زیاد اهمیتی ندارد. اصل تقدم حقیقت خارجی اش بر سهم است.

۱-۴. همیشگی بودن اسم و مسمای:

صحیح ترین احتمال این است که وجود او نخستین آفریده و نام او هم زمان با وجودش گزارده شده است. همان گونه که وجودش آخرین وجود و نامش آخرین نام است. یعنی در تمام مراحل هستی نور او و نام او جریان دارد. جایی

نیست که پیامبر| و نامش در آن منظومه نباشد هر جا وجود صدق کند حقیقت او آشکارتر صدق می کند.

۲. نام او مراد نباشد بلکه مراد حقیقت عینی نوری پیامبر| در بهشت باشد.

این احتمال با ظهور نخستین آیه سازگاری ندارد ولی با مدلول کلی و جزئی روایات متواتر خلقت نوریه ی محمد| کاملاً هماهنگی دارد. برداشت دیگر فهم پایین مخاطب است؛ زیرا ائمه علیهم السلام بنا به فهم عادی و عرفی سائل که در روایت دوم آمده پاسخ گفته نه بر حقیقت وجودی شخص پیامبر|. چون شنونده استعداد پذیرش وجود نوری پیامبر| را

نداشته تنها نام او را بر زبان رانده که در واقع این اسم حکایت گر مسمای حقیقی پیامبر| است. منتهی مراد متکلم چیزی بوده و فهم مخاطب چیزی دیگر. گوینده از راه نشانه یک حقیقت که نام او باشد به اصل وجودی او مخاطب را به درنگ واداشته است.

۲. خمسه طیبه

۱. عن عبدالرحمن بن کثیر عن أبي عبدالله عليه السلام قال: إن الله تبارك و تعالی عرض علی آدم فی الميثاق ذریته، فمر به النبی| و هو متکی علی علی علیه السلام و فاطمه صلوات الله علیها تتلوهما، والحسن والحسين I يتلوان فاطمه فقال الله: یا آدم، إياك أن تنظر إليهم بحسدٍ، اهبط من جواری. فلما أسكنه الله الجنة مثل له النبی و علی و فاطمه والحسن والحسين صلوات الله علیهم. فنظر إليهم بحسدٍ، ثم عرضت علیه الولاية فأنكرها، فرمته الجنة بأوراقها. فلما تاب إلى

ص: ۳۸۳

الله من حسده و أقر بالولايته و دعا بحق الخمسته: محمد و علي و فاطمه و الحسن و الحسين صلوات الله عليهم؛ غفر الله له. و ذلك قوله: {فَتَلَقَى آدَمَ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ} بقره / ۳۷. (۱)

۲. «عن ابن عباس قال: سألت النبي | عن الكلمات التي تلقى (ها) آدم من ربه فتاب عليه. قال سأله بحق محمد | و علي و فاطمه و الحسن و الحسين عليهم السلام . إلا تب عليه فتاب عليه». (۲)

روایت نخست دلالت صریح بر وجود خارجی و تأثیرگذار خمسه پاک دارد و تنها به نگاشته بودن نام پیامبر بسنده نکرده است. از این رو به دلالت مطابقی و ظهور آشکار روایت می توان استدلال کرد که آدم مستقیم و رو در رو با نور وجودی پیامبر | برخورد کرده است نه با نام او در بهشت. روایت دوم به دلالت التزامی یا تضمینی بر تابش نور اهلیت عليهم السلام بر وجود آدم، دلالت دارد.

۳. اهلیت (ع)

«یلمی در مسند فردوس از علی علیه السلام نقل کرد که فرمود:

از پیامبر خدا | معنی این سخن خدا را پرسیدم: {فتلقى آدم من ربه كلمات فتاب عليه} سپس او فرمود: خداوند آدم را فرود آورد... او یکصد سال بر گناهش گریست تا آنگاه که جبرئیل را به سوی او برانگیخت و به او فرمود: ای آدم! آیا من تو را با دستان خود نیافریدم؟ و در وجود تو از روح خود ندیدم؟ آیا فرشتگان من بر تو سجده نکردند؟ آیا از بند گانم حواء را به همسرت برنگزیدم؟

ص: ۳۸۴

۱- تفسیر عیاشی / ۱ / ۱۳۰؛ بحار الانوار / ۱۱ / ۱۸۷.

۲- درالمنثور / ۱ / ۱۴۷.

آدم عرض کرد: آری! خداوند فرمود: پس این اندوه و گریه برای چیست؟ آدم عرض کرد: چگونه اندوهگین نباشم در حالی که مرا از بهشت راندی و نمی دانم دیگر بار به آن

برمی گردم یا نه؟ هان! در واقع مرا از نزد مهر گسترت بیرون راندی. این مهم مرا از گریستن باز نمی دارد. خداوند فرمود: برتوست که این کلمات را دریابی؛ زیرا خداوند باز گشت تو را می پذیرد و گناهانت را می آمرزت. بدین سان بگو: «الهم أنى أسألك بحق محمد و آل محمد. سبحانك لا اله الا أنت عملتُ سوءاً و ظلمت نفسي فاغفرلى إنك أنت الغفور الرحيم». (۱)

۴. همگونی و ناهمگونی دو آیه

اشاره

یکی دیگر از پشتوانه های علمی - تفسیری حقیقت نوریه اهل بیت علیهم السلام در وجود نیاکان از آدم تا عبدالمطلب آیه ی یکصد و بیست و چهارم سوره بقره است: {وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ}

در ماهیت کلمات این آیه میان مفسران توافق کمتری نسبت به آیه سی و هفت همین سوره وجود دارد. با یک نگاه کلان در آغاز دو گونه دیدگاه مرزبندی شده را می توان از آیه برداشت کرد و سپس هر یک را به منظرگاه های درونی کوچک تر عنوان داد.

الف) این همانی کلمات دو آیه:

برخی از مفسران بر این باورند که مراد از کلمات ریخته شده از خداوند به حضرت ابراهیم پیامبر علیه السلام در واقع عین همان کلماتی است که به پیامبر دیگر خدا

ص: ۳۸۵

حضرت آدم علیه السلام داده شد. هرگز میان آن دو تغایر، دوگانگی و یا چندگانگی وجود ندارد.

(ب) این نه آنی کلمات:

اشاره

غالب مفسران اهل سنت و اندکی از مفسران شیعه مدلول این دو آیه را از یکدیگر بیگانه می دانند نه یگدانه. از این منظر کلماتی که آدم علیه السلام را از تنگنا و تاریکی زندگی به روشنایی بیرون کشید، غیر از جنس کلماتی بود که ابراهیم علیه السلام بدان آزموده شد و او را از شر طاغوت زمان رهاند.

بر پایه ی بند «الف» نیاز دوباره به اثبات نوع کلماتی که از بالا به پایین برای ابراهیم علیه السلام ریخت وجود ندارد؛ زیرا این کلمات خود همان کلماتی است که آدم را از خاک

دوباره به افلاک رسانند. بر اساس بند «ب» چنانچه نوع کلمات و مصادیق دو آیه را با یکدیگر یکسان ندانیم و رابطه این نه آنی میان آنها برقرار سازیم، در آن صورت نیز نوع کلمات هر چه باشند آسیبی نه از جنبه اثباتی و نه از جنبه ثبوتی؛ به باور پیشین ما نسبت به چیستی کلمات نمی زند. زیرا وقتی هر یک از مصادیق آیه شخصیت حقیقی مستقل و نشأ وجودی جداگانه ای دارند نه آدم و ابراهیم یکسان و نه کلمات آنها هم سان و هم سنخ هستند.

بنابراین اثبات چیزی برای یکی هرگز ثبوت همان چیز یا چیز دیگر را برای آن یکی به ارمغان نمی آورد. همان گونه که نفی یک ویژگی از یکی هرگز دیگری را نفی نمی کند؛ اثبات شیء نفی ما عدا نمی کند.

اول: دلائل همسانی

۱. ذوق عرفانی

اشاره

این حقیقت از ژرفنای جان می تراود که چندگانگی و کثرت سزاوار عالم

قدسی و منظومه‌ی نوری نیست. همانگونه که این همانی و یگانگی لایق عالم مادی نیست. این مهم چه از جایگاه مبدأ نورافشان در نظر گرفته شود یا از میدان نور پذیر در هر صورت بیشتر سنخیت با وحدت دارند تا چندگانگی. همانگونه که اصل نور برآمده نیز وحدت را از مبدأ صدور تا مقصد ورود حفظ کرده و در تمام مراتب نورانیت موجود است.

۱-۱. وحدت نورپرداز:

یگانه نورافشان همیشگی تنها نور واحد می‌افشاند؛ زیرا اقتضا و ماهیت ذات این کانون نوری همان یکتایی و بی‌همتایی اوست به گونه‌ای که همواره از منبع نورانیت یکتایی جز نور واحد بر نمی‌تابد. چنانچه نور دیگری غیر از یک نور از این منبع بتابد خلاف فرض وحدت منبع نورافشان واحد می‌شود و این با نوریت محض نورپرداز سازگاری ندارد.

۱-۲. وحدت نور پذیر:

حضرت آدم، نوح، ابراهیم و دیگر پیامبران الهی این نور را نه با چشم دید که با جان چشید نه با دید سرنگریست که از ژرفنای جان بدان دست یازید. بنابراین چندگانگی جایگاه گیرنده تصور ناپذیر است همانگونه که تعدد فرستنده ممکن نبود.

از دیگر سو، مقام رسالت و منصب خلافت نیز حقیقت واحد و تفکیک ناپذیرند چه در وجود ابراهیم باشد یا موسی یا عیسی. بی‌تردید تعدد ابزارها و مجاری نورپذیری را نمی‌توان در کنار مرکز نورپذیر همسان دید و از آن گونه‌های پراکنده و رنگارنگ نوری را نمایاند؛ زیرا آنها مقدمات و کانال‌های عبوری نوری هستند نه حقیقت نوری واحد.

آنچه از کانون بی مانند و یکتای نور گستر بیرون آمده جز نور واحد، حقیقت یگانه و چند گانه ی دیگری نیست. این حقیقت یگانه، همان وحدت نوری وجودی اهل بیت علیهم السلام است که در زبان روایات به «کلهم نور واحد» تعبیر شده است. هر چند این وحدت حقیقیه ی نوری مراحل آغازین و انتهایی دارند و پایان شدید و ضعیف اما هر گز چندگانگی بیرون از آنها را نمی توان تصور کرد. چیزی که در زیارت جامعه «طابت و طهرت بعضها من بعض» آمده است که اشاره به مراحل وجودی و کیفیت ظهوری و نشأ وجودی ائمه علیهم السلام می پردازد.

۲. نقل متضافر

اشاره

برداشت این همانی نوع کلمات دو آیه افزون با سازگاری عقل و شهود عرفانی دلیل متقن نقلی نیز در پشت سر خود دارد. در این مستند جعفر بن محمد علیه السلام با صراحت میان کلمات دو آیه رابطه یگانگی را بیان می کند و این تفسیر واحد را برای مصادیق واحد آن دو به ارث می گزارد:

۲-۱. عینیت کلمات آدم و ابراهیم

شیخ ابو جعفر بن بابویه «ره» در کتاب «النبوه» به سند مرفوع خود از مفضل بن عمر نقل کرد که وی گفت:

از امام صادق علیه السلام معنی گفتار خدای فراتر از توصیف را پرسیدم: {و اذ ابنتی ابراهیم ربه بکلمات...} که (مراد و مصداق) این کلمات چیست؟ امام علیه السلام فرمود: این کلمات، همان کلماتی است که آدم علیه السلام آنها را از پروردگارش دریافت سپس با آن به سوی او بازگشت و آن کلمات این است که آدم عرض کرد: «یا

رب اسألک بحق محمد و علی و فاطمه و الحسن و الحسين الا تبت علی « سپس خداوند نیز توبه او را پذیرفت؛ زیرا او بسیار توبه پذیر و مهربان است. » (۱۱)

۲-۲. توبه پذیری آن دو

اشاره

روایت دیگری که کلمات را در هر دو آیه یاد شده وجود خارجی اشباح مقدسه ی اهل بیت علیهم السلام می داند.

از عبدالله فرزند ابی اوفی است که او از رسول خدا | نقل می کند که آن حضرت فرمود:

«هنگامی که خداوند ابراهیم خلیل را آفرید پرده از بینایی درونی اش بر گرفت. رو به سمت و سوی عرش نگریست و در آن جا نوری را دید و عرض کرد:

خدای من! سالار من! این نور چیست؟

خداوند فرمود: ابراهیم! این محمد برگزیده من است.

دیگر بار ابراهیم عرض کرد: خدای من! سالار من! هان به سمت دیگر عرش نوری دیگری را می بینم؟!

- ای ابراهیم! این علی یاور دین من است.

- خدای من! سرور من! بی تردید من به گوشه های آن دو نور، نور سومی پس از آن دو می بینم؟!

- ابراهیم! این فاطمه است که پس از پدر و شوهر می درخشد و دوستانش بریده از آتش هستند.

ص: ۳۸۹

- خدای من! سالار من! دو نور دیگر در امتداد آن سه نور نیز مشاهد می کنم!

- ابراهیم! آن دو حسن و حسین هستند که پس از نور پدر و مادر و جد خود نور می افشاند.

- خدای من! سرور من! در واقع من نورهای نهگانه ی دیگری را گرد این انوار پنج گانه می بینم!

- ابراهیم! آنها پیشوایان معصوم از فرزندان خمسه طیبه هستند.

- خدایم! سرورم! با چه نام هایی

آنان شناخته می شوند؟!

- ای ابراهیم! نخستین آنان علی بن الحسین است و پس او آن محمد فرزند علی و جعفر فرزند محمد و موسی فرزند جعفر و علی فرزند موسی و محمد فرزند علی و علی فرزند محمد و حسن فرزند علی و محمد فرزند حسن القائم المهدی هستند.

- خدای خوبم! سالارم! گرداگرد آنان حلقه ای از نور می بینم که شمارگان آن را جز تو کسی نمی داند؟

- یا ابراهیم! آنها شیعیان و پیروان آنها هستند.

- خدایم! سرورم! با چه ویژگی هایی شیعیان آنها و دوستان اهل بیت علیهم السلام شناخته می شوند؟

- ابراهیم! به گزاردن نمازهای پنجا و یک رکعتی، آشکار خواندن بسم الله الرحمن الرحیم، قنوت گزاردن پیش از رکوع رفتن، دو سجده شکر کردن و انگشتر به دست راست نمودن.

- خدای من! مرا از شیعیان و دوستان اهل بیت علیهم السلام قرار بده.

- بی تردید تو را از شیعیان ائمه علیهم السلام قرار دادم. بنابراین خداوند این آیه را در شأن ابراهیم فرود آورد: ﴿وَأَنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لِإِبْرَاهِيمَ * إِذْ جَاءَ رَبُّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ﴾. (صافات/۸۳) راست گفت خدای بلند مرتبه و فرستاده اش.

مفضل بن عمر می گوید:

در واقع هنگامی که ابراهیم نزدیک مردنش شد و مرگ را نزدیک به خود دید این خبر را گفت و به سجده افتاد و در همان جا، روح بدنش از خاک به افلاک پر گشود. [\(۱\)](#)

مصادیق آیه

۱. امام عصر (ع)

یکی از مصادیق کلماتی که ابراهیم را خداوند بدان آزمود؛ پیشوایان پاک شیعه را به ویژه آخرین نورپرداز نورگستر مهدی موعود(عج) است. این مدلول از

ص: ۳۹۱

۱- الفضائل / ۴۵۹؛ البرهان / ۴ / ۲۰؛ تأویل الآیات / ۴۸۵؛ مستدرک وسائل / ۴ / ۱۸۷؛ العوالم / ۳ / ۷۵.

نص روایات اهل بیت علیهم السلام و از معنی دقیق و ژرف آیه نیز بیشتر حاصل می شود نه با نگاه سطحی و ظهور اولیه چنانکه ادامه روایت و ذیل آن به همین حقیقت اشاره دارد.

راوی می گوید: آنگاه به حضرت عرض کردم: یا بن رسول الله! پس معنی ذیل آیه گفتار خداوند چیست؟ امام علیه السلام فرمود: { فَأَتَمَّهُنَّ } یعنی آن پنج تا را با قائم (عج) و دوازده امام که نه تایی آن از فرزندان حسین علیه السلام است؛ تمام کرد.»
(۱)

برخی روایت های دیگر با اندکی افزایش و کاهش صدر و ذیل، مضمون همین خبر را بیشتر تأیید می کند که مراد از مصادیق کلمات اهل بیت علیهم السلام به ویژه امام عصر (عج) باشند:

«عن مفضل بن عمر عن الصادق جعفر بن محمد علیه السلام قال: سألته عن قول الله تعالى: { وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ } ما هذه الكلمات؟»

قال هي الكلمات التي تلقاها آدم من ربه فتاب عليه و هو أنه قال: «يا رب أسألك بحق محمد | و علي عليه السلام و فاطمه ÷ و الحسن و الحسن، الا تبت علي فتاب عليه إنه هو التواب الرحيم. و... أتمهن بمحمد و علي و الأئمة من ولد علي عليهم السلام. قال و قال ابراهيم: يا رب فعجل بمحمد و علي ما وعدتني فيهما و عجل بنصرك لهما». (۲)

ص: ۳۹۲

۱- مجمع البيان / ۱ / ۳۷۸؛ تفسير الصافي / ۱ / ۱۶۹؛ البرهان / ۱ / ۳۱۸؛ الخصال / ۱ / ۳۰۵.

۲- تفسير عياشي / ۱ / ۱۵۳؛ نورالثقلين / ۱ / ۱۴۹؛ تفسير الصافي / ۱ / ۱۶۹.

به دیگر احتمال مصداق کلمات افزون بر نور وجودی پیشین، تجلی فیزیکی و تحقق منصب امامت پیشوایان شیعه در روی زمین است. ابراهیم، حقیقت نوری وجودی اهلیت علیهم السلام را در نشأ وجودی خود دریافت اما هنوز به امامت آنان در عالم ماده باور نداشت و شاید تصور می کرد وجود ائمه علیهم السلام منحصر در عالم ملکوت است و در جهان ناسوت تجلی ندارند.

بدین سان، خداوند به ابراهیم مژده می دهد که افزون بر امامت معنوی ائمه علیهم السلام در عالم معنا آنان در عالم ماده نیز امامت خواهند کرد و این مراتب و مراحل به کمال و تمام خواهد رسید. نور وجودی اهلیت علیهم السلام تا رسیدن به آن مرحله در منصب امامت از نسل وی پشت به پشت منتقل خواهد شد تا در عالم ماده تجلی کنند.

«صفوان جمال گفت: ما در مکه بودیم. گفتگو در چستی سخن خداوند منزّه و بلند مرتبه به میان آمد: ﴿وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ﴾ امام معصوم فرمود: خداوند آنها را با محمد و علی و پیشوایان از فرزندان علی، که درود خداوند بر آنان باد، تمام و کامل کرد. همان گونه که در دیگر سخن خداوند هست که «دودمان و تیره ی برخی را از برخی برمی گزیند و خداوند شنوا و داناست. بقره/ ۱۲۴» ﴿إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالِ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالِ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾ بقره/ ۱۲۴. ابراهیم عرض کرد: ای پروردگار! آیا از نسل من هم ستمگر پدید می آید؟ خداوند فرمود: آری! فلان و فلان و فلان و هر کس

که آنها را پیروی کند. آنگاه ابراهیم عرض کرد: ای پروردگارا! پس آن امامت را برای محمد و علی که به من آنها را مژدگانی داده ای، قرار بده و پیروزی ات را برای آن دو شتاب بخش». (۱)

۳. اتحاد مطلقه امام و امامت

با این احتمال برداشت دو گانه میان مدلول دو آیه جای خود را به یک مدلول واحد می دهد و سازگار با دیگر روایات می شود؛ زیرا امامت آنان با پیشوایی خودشان مطلق معنی می دهد نه مقید به عالم ماده و تجلی فیزیکی تنهای ائمه علیهم السلام. آنگاه هم امامت اهلیت علیهم السلام لا بشرط تفسیر خواهد شد و هم وجود خود آنها لا بشرط تفسیر می گردد. نه بشرط شیء یا بشرط لا.

از دیگر سو، میان منصب امامت و ذات خارجی و اعیان مقدسه آنان این همانی خواهد بود نه این نه آنی. تنها با این برداشت وجه تفسیری برخی از علمای شیعه از آیه را می توان توجیه کرد و در غیر آن صورت رابطه این نه آنی میان دو آیه خود به خود برقرار خواهد شد:

«روایت بر این پایه استوار است که مراد از «کلمه» امامت باشد همان گونه که در سخن خدای بلند مرتبه آمده است: {فَإِنَّهُ سَيُجِدُ دِينَ وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقْبِهِ} در این صورت معنی آیه ی {وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ} امامت خودش و امامت اسحاق و نسل او را بیان می کند.

ص: ۳۹۴

دوم: دلیل ناهمگونی

۱. روایت

افزون بر نص صریح آیات که کلمات را واژگان اعتباری یا اوامر و نواهی شرعی می دانند، روایت هایی نیز وجود دارد که مراد از کلمات را واژگان اعتباری برمی شمارند. همانگونه که ذیل آیه ی پیشین برخی از آنها یادآوری شد و برخی به دلیل روش پژوهش، کوتاه نقل نشد. این روایت ها دلالت صریح دارند که مراد از «کلمات» تنها مفاهیم ذهنی است نه حقایق خارجی.

«اگر مقصود از کلمات، الفاظ و مفاهیم ذهنی آنها نیست و روایت فوق به انوار و اشباح وجود خارجی توجیه می شود پس روایتی که...»

کلمات را به «لا-اله ائت...» تطبیق داده است، چگونه توجیه می شود؟ آیا این روایت قرینه ای نمی شود که مراد از کلمات، همان الفاظ و مفاهیم ذهنی آنهاست؟

پاسخ:

اولاً: باید احراز شود که نشأی که کلمات یاد شده در آیه ی محل بحث به آدم القا شد، منطقه دنیا و زمین بود تا از آنها الفاظ و مفاهیم ذهنی اراده شود یا منطقه بهشت بود که برتر از قلمرو اعتبار عبری و عربی و فارسی است؟ و تا احراز

ص: ۳۹۵

نشده است که منطقه‌ی محاوره، همان قلمرو زمین و نشأ اعتبار الفاظ و مفاهیم ذهنی بوده است نمی‌توان کلمات، ماخوذ در آیه را بر این معنا حمل کرد.

ثانیاً: منظور از کلماتی که حضرت ابراهیم علیه السلام به آنها آزموده شده است، همان کلماتی است که حضرت آدم علیه السلام آنها

را تلقی کرد... روشن است که کلمات مورد آزمون حضرت ابراهیم از سنخ حقایق خارجی بوده نه از سنخ الفاظ و مفاهیم ذهنی.

ثالثاً: چون «کلمات» به معنای حقایق عینی در عالم اعتبار ظهور خاص خود را دارد همه‌ی آنچه درباره‌ی الفاظ و مفاهیم ذهنی آنها وارد شده است به این دلیل که مرحله‌ی نازل همان حقایق عینی است، درست است» (۱).

۲. مصادیق

۱-۲. اوامر و نواهی

گاهی «کلمات» به اوامر و نواهی شرعی اطلاق می‌شود که مراد از آن آموزه‌های همیشگی دینی باید‌ها و نباید‌هایی است که باید فرد مکلف بدان پایبندی عملی نشان دهد و در زندگی روزمره آنها را به کار برد.

«از کلمه گاهی شریعت می‌توان فهمید مانند سخن خداوند بلند مرتبه که فرمود: «و تمت کلمه ربک صدقاً و عدله» یعنی کلمات شرعیه که مراد از آن یا خبر دادن صادق است و

ص: ۳۹۶

یا درخواست دادگری چه در قالب اوامر و نواهی الزامی باشد... (۱) تکالیفی که آنها را ابراهیم انجام داد و تمام کرد». (۲)

افزون بر اینکه «مراد از مضمون کلمات اوامر و نواهی باشند؛ مناسک حج، خصال ایمان، ستارگان خورشید و ماه است که حضرت ابراهیم بدان‌ها استدلال کرد. تفسیر کلمات به خصلت‌های فطری از ابن عباس ترجمان قرآن نیز روایت شده است». (۳)

۱-۱. نقد مصداق اوامر و نواهی

چنانچه «کلمات» در این آیه به موجودات خارجی ماه و ستاره و خورشید اطلاق شود همان گونه که صاحب المنار بدان اشاره کرد به طریق اولی به محمد بن عبدالله علیه السلام به دلیل فحوای کلمات اطلاق می‌شود.

پیش از این یادآوری شده و پس از این روشن می‌شود که آن حضرت نخستین آفریده پروردگار و دیگر موجودات برآمده از نور اوست. اگر مراد از «کلمات» اوامر و نواهی باشد، نه دلیل اثباتی موضوع می‌شود و نه دلیل نفی آن؛ زیرا این احتمالات ذیل آیه ی {فتلقى آدم من ربه کلمات} داده نشده تا برای هر یک از اثبات و نفی نقدی ارائه شود. بنابراین احتمالات یاد شده بیگانه از بحث،

ص: ۳۹۷

۱- تفسیر ابن کثیر / ۱ / ۲۸۸.

۲- فی ضلال القرآن / ۱ / ۱۵۲.

۳- المنار / ۱ / ۴۵۵.

طرح شده است که پذیرش و نفی آن به اصل حقیقت نوریه ی پیامبر | در این مرتبه آسیبی نمی رساند.

۳. واژگان معجزنا

اشاره

یکی از مصادیق «کلمات» سخنان تکوینی و معجزنمای الهی است که ادای آن را فهم عرفی و عقل سطحی در ظاهر محال می داند و چه بسا تا خود این گونه معجزه ها را به گوش دل نشنود و با چشم جان نبیند از دیگران نمی پذیرد. مانند سخن گفتن حضرت عیسی بن مریم در نوزادی یا گویش های فراوان ائمه علیهم السلام در کودکی و قرآن خواندن سر بریده سید الشهداء امام حسین علیه السلام در کوفه و شام.

آری! «گاهی از کلمات نمایانند قدرت الهی فهمیده می شود مانند سخن خداوند بلند مرتبه در مورد (نوزاد) مریم ÷ که فرمود:

{وَصَدَقَتْ بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا وَكُتِبَ عَلَيْهَا وَكَانَتْ مِنَ الْقَائِمِينَ} (۱)

۱-۳. رد و مؤید

تعبیر مفسران از کلمات به معجزه و یا حقایق تکوینی از یک سو نقدی است بر افرادی که تنها «کلمات» را به واژگان اعتباری منحصر می کنند و از دیگر سو، مؤیدی است بر خارجی بودن کلمات که برداشت عده ای دیگر از مفسران بود. از این رو، کلمه در گفتار و نوشتار، تنها، محدود و منحصر

ص: ۳۹۸

نمی شود. پس جایز است مراد از کلمات امور تکوینی و روحی باشد. چه بسا گفتار خداوند بلندمرتبه {وَاِذْ ابْتَلَىٰ اِبْرٰهٖمَ رَبُّهُ بِكَلِمٰتٍ فَاَتَمَّهُنَّ} با در نظر گرفتن این پیوند و مناسبت همان مسائل روحیه تکوینیه باشد نه گفتار و نوشتار. این معنی خود به خود می طلبد که «کلمات» دریافت شده چیز دیگری نباشد. البته این معانی بیرونی از آن جهت به الفاظ تفسیر می شود که حکایت گر آنهاست. (۱۱) نه خود آنها.

فرقی است میان مَظْهَر به معنی مفعول و مُظْهَر به معنی فاعل.

۴. جایگاه برین امامت

برخی دیگر «کلمات» را به منصب امامت و رسالت دانسته اند. نه حقایق خارجی یا واژگان اعتباری. گفته اند؛ ظاهر لفظ بر آن «کلمات» دلالت دارد و آنها کلماتی که خداوند بلند مرتبه آنها را یادآوری کرد و آن کلمات عبارتند از: امامت، پاکیزگی بیت، رفع قواعد و دعا برای برانگیختن محمد|.

این امور حقایق دشواری هستند، نظیر امامت که در این جا به معنی نبوت به کار رفته است. این تکلیف در برگیرنده مشقت زیادی به شمار می رود. زیرا پیامبر خدا| تمامی رنج ها، سختی ها و دشواری های که لازمه ی انجام تبلیغ رسالت بود، بر دوش کشید و در اداء هیچ چیزی از آن خیانت نکرد. اگر چه پیامدش کشته شدن بود آن را هم به جان خرید.

ص: ۳۹۹

تردیدی نیست که این حقایق از بزرگ ترین سختی ها و اعظم المشاق است.» (۱)

این برداشت نیز همانند تفسیر پیشین به همان دلیل مردود است؛ زیرا اثبات و نفی این منصب هرگز به اثبات و نفی حقیقت نوری اهلیت علیهم السلام نمی انجامد تا ما به نقد علل آن پردازیم.

ص: ۴۰۰

۱- تفسیر کبیر / ۴ / ۳۴.

این فصل چگونگی دریافت کلمات و حد و مرز جریان نورپذیری ابوالبشر از طریق علم حضوری را می‌کاود. همان حقیقتی که وی را به کانون نور متصل کرد.

چینش آیه {فَلَقَىٰ آدَمَ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ} با روایات و برداشت مفسران، وجود «کلمات» را بر موجودیت آدم مقدم می‌داند؛ به گونه‌ای که نه همراه یا پس از ابوالاجساد، می‌توان گفت «کلمات» ایجاد شده و به او رسیده است.

جد ما انسان‌ها پس از اصل دریافت که با مشاهده‌ی عینی صورت گرفت، حقیقت خود را نیز در برابر نورپردازی اهلیت علیهم السلام دگرگون شده دید و از آن پس این نور همواره با او بود، چه بهشت او را آسمانی بدانیم یا زمینی. در فرود و نزول یا در جا به جایی مکانی هیچ گاه نور ائمه علیهم السلام پدرشان را تنها نگذاشت. در واقع این اتصال، ساختار وجودی او را پس از آن لغزش تغییر داد و معادله زندگی و تعامل و تعادل نیروهای درونی او را دوباره فعال کرد؛ نیروهایی که با اندک لغزش برخی سیستم‌هایش مختل شده بود و نظام یکپارچه‌اش به هم ریخته بود.

۱. قرائن سیاقی

چه مصادیق «کلمات» را حقایق خارجی برشماریم یا تنها واژگان اعتباری در هر صورت وجود «کلمات» بر هستی آدم تقدم دارد. قرائنی که از خود آیه بر این مهم دلالت دارد، واژه «من ربه» است که پس از دریافت «آدم» در آیه چیده شده است. بنگرید: {فَتَلَقَىٰ آدَمَ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ}؛ زیرا از هر آنچه به پروردگار نزدیک تر باشد، جهت علو دارد و تقدم رتبی می یابد. از این رو، آدم در مرتبه ی وجودی پسین از نظر سنخیت عالم مادی و کلمات از نظر سنخیت منظومه های معنوی در سعه ی وجودی پیشین در سلسله ظهور و تجلی مراتب هستی قرار دارند. در هر صورت بر اساس برهان و شهود وجهه ی ربی در هر ساحه، مرتبه و منظومه ای بر وجهه ی خلقی تقدم حقیقی و واقعی دارد.

بنابراین «کلمات» نه هم زمان با آدم آفریده شد تا از نظر مرتبه ای خلقت، یکسان شمرده شود و نه پس از آفرینش آدم تا در مرتبه ی پسین واقع شود بلکه پیش از او وجود داشت.

۲. مقایسه آدم و کلمات

افزون بر قرینه چینش واژه «من ربه» در ساختار آیه، برخی از مفسران با صراحت در نسبت سنجی کلمات و حضرت آدم، وجود کلمات را بر وی مقدم دانسته اند.

«عبید فرزند عمیر می گوید: آدم به خداوند عرض کرد: پروردگار من! آنچه به من دادی، خودم بدان ژرف نگریستم. آیا این حقیقت نخستین بار از یافته های درونی من تراویده بود یا حقیقتی بود که پیش از آفرینش من آن را به من دادی؟

خداوند بلند مرتبه فرمود: کلمات را نفس تو خود بخود در نیافت بلکه من آن را به تو دادم پیش از آنکه جسم تو را بیافرینم. آدم عرض کرد: ای پروردگارم! همان گونه که کلمات را پیش از آفرینش من آفریدی مرا نیز ببخشایی» (۱)

متن زیر صراحت بیشتری نسبت به متن پیش در تقدم کلمات بر ابوالبشر علیه السلام دارد:

«آدم عرض کرد: پروردگارم! آیا این کلمات موجودات بود که پیش از هنگامه ی آفرینش من، قدرت آفرینش تو بدان تعلق گرفت؟ و در کتاب (لوح محفوظ) خودت به من پیشی داشت؟ آیا من تنها بر دوش گیرنده ی آن هستم، چنانکه مهرورزی تو پیش از وجود من بود؟ خداوند فرمود: آری! ای آدم» (۲)

۳. روایات

دلیل دیگری که تقدم کلمات را برگیرنده اش قطعی می سازد، انبوه روایاتی است که از این راز پرده برداشته اند. نوع این روایات را می توان تواتر معنوی شمرد، هر چند نتوان نام تواتر لفظی را بر آنها گذاشت. بی تردید این دلیل بر مبنای شیء خارجی بودن کلمات به ویژه حقیقت محمدی | و علوی استوار است نه واژگان اعتباری یا کرداری.

«انس فرزند مالک می گوید:

از فرستاده ی خدا | شنیدم که فرمود: من و علی علیه السلام در

ص: ۴۰۵

۱- تفسیر بغوی / ۱ / ۶۴.

۲- تفسیر مقاتل سلیمان / ۱ / ۹۹.

سمت راست عرش خدا را می ستودیم پیش از آنکه آدم آفریده شود، هزار سال پیش از خلقت آدم». (۱)

روایت زیر تقدم «کلمات» را بر وجود آدم به دلالت التزامی ثابت می کند:

«فخرالدین طبری از جابر بن عبدالله انصاری نقل می کند که وی گفت:

وقتی ما نزد رسول خدا | در مسجدش به مدینه رفته بودیم برخی از صحابه بهشت را نام بردند و بیاد آوردند. آنگاه رسول خدا | فرمود: در واقع خداوند پرچمی دارد از نور که دسته اش زبرجد است و آن را خدای بلند مرتبه هزار سال پیش از خلقت آسمان آفریده است. روی آن پرچم نوشته شده است: «لا اله الا الله، محمد رسول الله، و آل محمد خیر البریه و أنت یا علی اکرم القوم».

در این هنگام علی علیه السلام فرمود: سپاس خدای را که ما را با این گونه کرامت به تو رهنمون ساخت و به سبب تو ما را برتری داد. سپس رسول خدا | فرمود: ای علی! تو خوب می دانی! کسی که ما را دوست بدارد و دوستی ما را برگزیند خداوند بلند مرتبه آنان را یکجا در بهشت قرار می دهد. پس این آیه را پیامبر | خواند: {فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ} قمر / ۵۵، «در جایگاه راستی نزد پروردگار توانا زندگی می کنند». (۲)

ص: ۴۰۶

۱- امالی طوسی / م ۸۷ ح ۹ .

۲- الفضائل / ۳۴۲؛ کشف الغمه / ۱ / ۳۲۱؛ تفسیر فرات / ۴۵۶؛ تأویل الآیات / ۶۰۹؛ شواهد التنزیل / ۲ / ۴۶۹.

مراد از نام محمد و خاندانش روی آن پرچم در منظومه ای دیگر حقیقت وجودی آنها است نه اسم بدون مسمما که با خلقت نوری آنها سازگاری ندارد. همان گونه که پرسش صدر روایت نیز ما را به معرفت ویژگی های منظومه بهشت رهنمون می سازد نه اسامی بدون مسمای ائمه علیهم السلام .

حدیث دیگری که بر وجود پیشینه ی کلمات بر آدم دلالت دارد، سخنی است از صحابه ی نام دار رسول خدا | :

...جابر بن عبدالله انصاری می گوید: از فرستاده خدا چگونگی میلاد علی بن ابی طالب علیه السلام را پرسیدم. آن حضرت فرمودند: آه! آه! پرسشی شگفتی طرح کردی جابر! از بهترین زادگان پس از من بر شیوه ی مولود مسیح

سخن گفتی! هان! خداوند بلند مرتبه نور او را از نور من آفرید، و نور مرا از نور خودش خلق کرد. در واقع هر دوی ما نور یگانه ای هستیم. خداوند ما را پیش از برافراشتن آسمان و گستراندن زمین آفرید. نه بودی بود نه طولی و نه عرضی. نه تاریکی آفریده شده بود نه روشنایی نه دریایی نه هوایی؛ ما پنج هزار سال پیش از موجودات آفریده شدیم» (۱).

این روایات همگی به دلالت مطابقی یا التزامی بر تقدم کلمات بر آدم علیه السلام تصریح دارند.

ص: ۴۰۷

۱- الفضائل / ۱۳۳۱؛ کفایه لطالب / ۴۰۵ / روضه الواعظین / ۸۸؛ کشف الغمه / ۱ / ۶۰؛ ینایع الموده / ۱ / ۴۷؛ احقاق الحق / ۷ / ۴۸۸.

واژه «فتلی» گویای این حقیقت است که پدر بشر کلمات را از پروردگارش دریافت و آن را با تمام نیروی معنوی در وجودش نهادینه کرد. تنها به شنیدن و دیدن بسنده نکرد بلکه اشعه های تابناک نور کلمات تا ژرفنای جان آدم پیش رفت و لایه های بی شمار وجود او را در نور دید و تاریکی های روحش را روشن نمود. «فتاب» این معنی را بخوبی می رساند که دگرگونی عملی در وی ایجاد شد.

به کارگیری این واژگان برین در سختی های زندگی و هنگام تنگدستی که او را به عیش و مستی فرا می خواند، بهترین گواه ملکه بودن و ملکه شدن این دریافت به شمار می رود. آدم از آغاز تا پایان زندگی از کلمات مدد جست و هیچ گاه از یاری آنها بی نیاز نبود. در آغاز خلقت با آب و گل آدم این عطر نوری در آمیخت و جزء ذات قرار گرفت. هنگامی که در بهشت جا گرفت این نور در وجودش پرتوافشانی می کرد و آنگاه که لغزید هم این نور را لرزاند و کم فروغ نمود:

«...عن ابی ذر رحمه الله علیه قال: سمعت رسول الله | و هو يقول: خلقت أنا و علی بن أبی طالب من نور واحد. نسبح الله یمین العرش قبل أن خلق آدم بألفی عام. فلما أن خلق الله آدم جعل ذلك النور فی صلبه و لقد هم بالخطیه و نحن فی صلبه...» (۱)

ص: ۴۰۸

واژه ی جعل و صلب هر دو نهادینه شدن و نفوذپذیری را به روشنی می رساند و از سطحی نگری یا موقتی بودن نورانیت ما را می رهااند. پس «کلمات» صرف لقلقه ی زبان نبود بلکه در اعماق جان آدم فرو رفت و برای همیشه آنجا ماندگار شد.

ج) منبع کلمات

منبع «کلمات» را آیه ای نامبرده که تنها پروردگار می داند نه موجودات دیگر.

«من ربه» به معنی پردازش نور تنهای تنها با آفریننده ی نور است. این ترکیب هم اثبات انحصاری صدور حقیقت نوری را می رساند و هم نفی نورپردازی را از دیگران؛ زیرا نه خود آدم چنین واژه هایی را از خود تراشید و بدان سخن راند و نه از چشمه ی دیگری این «کلمات» در وجود او جاری شد.

تک مأخذ بودن واژگان دریافت شده از یک سو، اهمیت منحصر به فرد آن را چند برابر می سازد و از دیگر سو، ناتوانی ذهن و اندیشه آدمی را از ساختن و تراشیدن چنین «کلماتی» با این ویژگی ها بازگو می نماید که یکی از دستامدهای آن فقدان بازگشت آدم به سوی خداوند منهای «کلمات» است. در واقع داده های وحیانی به آدم سرگردان، امید بخشید نه یافته های عقلانی خام و محاسبه گر.

«فرستاده ی خدا فرمود: هنگامی که خداوند آدم را آفرید، آن نور را خودش در وجود او قرار داد. این نور هرگز خاموش و بی فروغ نشد و همواره خداوند آن را از تیره ی پستی به تیره پستی دیگر منتقل کرد تا آن را در صُلب عبدالمطلب آرام جا داد. پس از تیره پشت عبدالمطلب آن نور را بیرون آورد و به دو تکه تقسیم کرد. تکه ای نور را در وجود عبدالله نهاد و تکه ای دیگر نور را در تیره پشت ابوطالب. از این رو، علی از من است و من از علی، گوشت او گوشت من و

خون او خون من است؛ هر که او را دوست بدارد با دوستی من او را دوست داشته و هر آنکه او را دشمن بدارد با دشمنی به من، او را دشمن داشته است» (۱).

د) گیرنده ی نخستین

همان گونه که تنها فرستنده ی «کلمات» خداوند بود؛ گیرنده نخستین این نور نیز تنها آدم بود. همان که کلمات را دریافت و نگه داشت و به نفوذ آن عمق داد. گیرنده ی دیگری در این آیه جز ابوالاجساد کسی دیگری به چشم نمی خورد. گویا بار امانت بر شانه های آسمان سنگینی می کرد و توان برداشتن آن را چرخ نیلگون از دست داده بود. از این رو، قرعه را تنها به نام آدم زدند و او این صندوقچه اسرار الهی را خود نگهداشت. فرشتگان نیز توانایی به دوش کشیدن این بار سنگین را نداشتند به همین خاطر خداوند از آغاز خلقت هرگز ظرف وجودی آنها را شایسته ی پر کردن این مظلوف نوری ندید.

همان گونه که خود آدم از هستی و چیستی آن «کلمات» در آغاز بی خبر بود فرشتگان نیز آگاهی بدان «کلمات» نداشتند. آنگاه که خداوند از فرشتگان پرسید همگان بی پاسخ و سرگردان در برابر حق قرار گرفتند.

به دستور پروردگار آدم نام های موجودات را به دهان آنها گذاشت و بر زبان شان جاری ساخت:

امام علی بن الحسین علیه السلام گفت: پدرم حدیثی به من نقل کرد از پدرش و او از فرستاده ی خدا که فرمود:

ای بندگان خدا! هنگامی که آدم نوری را دید که از تیره ی

ص: ۴۱۰

پشت او پرتو افشانی می کند؛ وقتی بود که خدا شبیح نوری ما را از بلندای عرش به پشت او منتقل کرد. آدم آن

نور را دید و ماهیتش برای وی مشخص شد درنگ کرد تا آن را بشناسد. عرض کرد: پروردگرم این انوار چیست؟ خداوند فراتر از توصیف فرمود: انوار، شبیح هایی است که از بلندای جایگاه های رفیع عرشم آن را به پشت تو به ودیعت گزارده ام. به همین دلیل فرشتگان را دستور دادم برای تو سجده کنند؛ زیرا تو ظرف این اشباح نورانی هستی! آدم عرض کرد: ای پروردگرم! چنانچه ممکن باشد آنها را برایم توضیح دهید؟ خداوند فراتر از توصیف فرمود: ای آدم! به بلندای عرش بنگر. پس آدم نگریت نور شبیح های ما از پشت آدم تا پیشانی عرش بالا می رفت و صور نوری ما در آنجا تجلی می کرد؛ همان شبیح هایی که در پشت آدم بود، همان گونه می تابید که صورت انسان در آئینه ی پاک می افتد. آنگاه آدم عرض کرد: ای پروردگرم! این اشباح

چیست؟ خداوند بلند مرتبه فرمود: آی آدم! این اشباح برترین آفریدگان و برگزیدگانم هستند؛ این شبیح نوری محمد است و پسندیده شده، پسندیده در افعال. از نام خودم بر او نام گزاردم...» (۱)

ص: ۴۱۱

۱. دریافت جسمانی

نخستین احتمال این است که پدر بشر نور «کلمات» را با همین بدن، دریافت و با اندام چشم آن را دید و به مرکز ادراک ذخیره کرد تا درونمایه‌ی سلولی مغزی او را دگرگون سازد و روشنایی بخشد.

روایاتی که واژه‌ی «رأی» دارد، می‌تواند بر مفهوم ظاهری خود، دیدن جسمانی این معنا را تأیید کند. حمل لفظ بر این معنی نه تنها برخلاف ظاهر عرفی مخاطب که با کاربرد متکلم به جا و درست استعمال شده است. اما این

مؤید به دلایل زیر با مدلول دیگر آیه‌ی مخالف سازگاری ندارد:

اول: با معنای متن که صریح و با زبان عرف گفته شده مخالفت دارد، نظیر آیه‌ی {وَكَذَلِكَ نُورِ إِبْرَاهِيمَ مَلَكَوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ} که مراد از آن دیدن آسمان و زمین با اندام‌های حسی بیرونی نیست بلکه جذب نور ملکوت در منظومه‌ی وجودی دیگر و موجودات مجرد، در مراتب هستی است.

دوم: این مدلول با مفاهیم تردید ناپذیر روایات خلقت نوری، خلقت فیضیه و خلقت صلیبه‌ی اهل بیت علیهم السلام تضاد آشکار دارد. واژه «رأی» در تمام مراحل آفرینش پیشوایان پاک دیدن با چشم سر نیست بلکه شهود و بینایی با سیرت است که از سنخ معنا و روح است نه از ماهیت ماده و جسم.

متن زیر هم به دریافت جسمانی دلالت مطابقی دارد و صریح که آدم سرش را بلند کرد و اشباح ائمه علیهم السلام را دید. بی تردید سر، همین سر جسمانی است و دید هم اندام‌های معرفتی حسی شناخته شده است. منتهی عرش با چشم ظاهری قابل دیدن نیست و بر چشم دل قابل مشاهده است:

«ابن مسعود می گوید: رسول خدا | فرمود: هنگامی که خداوند بلند مرتبه آدم را آفرید، از روح خود در او دمید، آدم عطسه کرد و گفت: الحمد لله. از این رو، خداوند بلند مرتبه به او وحی کرد: بنده ی من! مرا نیک سپاس گفتی! به شکوه و ارجمندی ام سوگند! اگر نبودند بندگانی که اراده ی آفرینش آنها را از پشت تو کرده بودم هرگز تو را نمی آفریدم. ای آدم! سرت را بلند کن و نگاهی بینداز، بی درنگ آدم سرش را بالا آورد و دید در عرش نوشته شده است: «لا اله الا الله محمد رسول الله نبی الرحمة و علی امیر المؤمنین مقیم الجنه. فمن عرف حقه زکی و طاب و من أنکر حقه کفر و خاب» به جان خودم سوگند! به شکوهم و ارجمندی ام سوگند! هر آنکه او را پیروی کند وارد بهشت می کنم اگرچه مرا نافرمانی کند! بر ذات خودم سوگند هر آنکه او را نافرمانی کند در جهنم می اندازم! اگر چه مرا فرمانبرداری کند». (۱۱)

بنابراین، دید باطنی مراد است که با عرش سنخیت دارد نه دید ظاهری که با فرش رابطه تنگاتنگ دارد. بر فرض که دید جسمانی مراد باشد، بر زبان جاری ساختن نام های ائمه علیهم السلام در زمین هیچ تضادی با دریافت شهودی حقایق نوری

ص: ۴۱۳

۱- الفضائل / ۴۳۹؛ التفضیل کراچی / ۲۳؛ بشاره المصطفی / ۶۸؛ مأ منقبه / ۱۰۹؛ ینابیع الموده / ۱ / ۴۸؛ احقاق الحق / ۴ / ۱۴۴ و ۲۲۱؛ مناقب خوارزمی / ۳۱۸ ح ۳۲۰.

آنها در عالم معنا ندارد. پس می توان میان ظاهر و باطن روایت جمع می کرد و هر یک را در جای خود صحیح و متقن دانست.

۲. دریافت روحانی

شیوه دریافت کلمات را گرچه نمی توان مستقیم از ظاهر آیه به دست آورد اما با تفسیر روایی که از پاک ترین انسان های روی زمین در دست داریم، می توان به مجرای خاص دریافت، تعبیر کرد و به قرائن ویژه آن دست یابید و حقیقت آن را شناخت. چیزی که وجود دارد عدم انحصار دریافت این گونه کلمات با حواس ظاهری و ابزارهای پنجگانه ادراک حسی ماست.

همان گونه که ثابت شد، کلمات مساوی است با عینیت اهل بیت علیهم السلام؛ آنگاه تنها راه دریافت را هم می توان قلب و روح آدم شمرد نه چشم و گوش وی.

آری! کلمات را اگر واژگان و مفاهیم ذهنی بدانیم در آن صورت مجرای نخستین ادراک معانی اش اندام های حسی می شود هر چند که در پایان این راه هم به معنا ختم می شود نه به ماده یا ذهن و زبان؛ زیرا علم از سنخ ماده نیست و از ماهیت ابعاد و مکان و زمان فراتر قرار دارد.

افزون بر آن، اتصال بشر به خداوند چه از مرتبه ی ناسوتی یا ملکوتی یا نوری، تنها از درون و ژرفنای روح امکان پذیر است نه بامجاری ادراکی عرفی مادی. همان پیوند رایج قلبی پیامبران | برای دریافت وحی و صیقل دادن اولیاءالله دل را برای دریافت الهام و حیانی. این شیوه بر اساس یافته های ناب عقلانی و داده های وحیانی از دیگر سو، استوار است.

خرد، سنخیت میان علت و معلول فیض دهنده و فیض گیرنده را، پدیده

بدیهی و جزء مفاهیم اولیه ی عقل می داند که بدون برقراری این رابطه هرگز معلولی از علتی پدید نمی آید و فیضی از فیاض مطلق به موجودات پایین از بالا سرازیر نمی شود.

وحی چه دریافت پیام، چه شهود نور، هر دو از سنخ معنا و مجرد از ماده اند. لازم است هر دو از منبع مجرد صادر شود و به گیرنده ی مجرد سرازیر گردد تا آن قانون عقلی نقض نگردد و خلاف قاعده، عمل تصادفی پیش نیاید.

نقل نیز ریزش باران و حیانی را تنها از راه روح برای آدمی میسر می داند نه جسم. چنانکه قرآن فرمود: {وَإِنَّكَ لَتَلْقَى الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ} نمل/ ۶

این دریافت کتاب الفاظ و مفاهیم با دریافت کتاب عینی و خارجی اهلیت علیهم السلام که همان تلقی کلمات باشند، بی گمان از یک سنخ تلقی به حساب می آیند نه سنخ های جداگانه و متعدد یا بیگانه. بنابراین دریافت «کلمات» با ظرف جان آدم بود نه با کاسه سر که سرانجام به خاک اندازی تبدیل می شود.

(و) زمان دریافت

اشاره

کلمات یاد شده را آدم کجا و در چه مرحله وجودی، از پروردگارش باز گرفت؟ آیا در نخستین روزهای خلقت «کلمات» هم آمیخته ای با او ظاهر شد یا هنگام قرار گرفتن در بهشت همراه دیگر نعمت های بی شمار الهی این حقایق او را در بر گرفت؟ یا نه هنگام بیرون آمدن و لغزیدن در جهان مادی چنین کلماتی به یاری وی شتافت؟ آیا می توان گفت این کلمات همیشه در وجود پدر بشر سرشته بوده و تا واپسین روزهای زندگی او را تنها نگذاشت؟

آنکه عقیده دارد کلمات از آغاز با وجود آدم در آمیخت این حقیقت را ذاتی اومی شمارد به گونه ای که نمی توان میان بابای آدمی و کلمات تفکیک کرد. کسی

که بهشت را محل دریافت «کلمات» می‌داند، نباید به مادی بودن واژگان باور داشته باشد؛ زیرا سر از تناقض در می‌آورد چنانچه بهشت جسمانی نباشد.

همان گونه که لازمه‌ی دریافت در زمین، مادی بودن کلمات را نمی‌رساند و همیشگی بودن «کلمات» نیز لزوماً به معنی قلبی بودن است، چه بسا آدم در زمین با روح به نور اهلبیت علیهم السلام متصل شد و به ریسمان آنان چنگ زد و از چاه ظلمانی بیرون آمد ولی واژگان را با زبان مادی آشکار کرد.

۱. آغاز خلقت

اشاره

هنگامی که خداوند نخستین بار گل آدم را سرشت و به پیمان‌ه‌ی هستی ریخت تا شکل انسانی به خود گیرد؛ زمانی که ساکنان حرم ستر و عفاف ملکوت به زاده شدن آدم باده مستانه زدند؛ همانجا کلمات نیز در وجودش بیامیخت.

چنان که روح به او دمیده شد، عقل در نهادش ذخیره شد و عاطفه را در دلش گنجاند و خشم و شهوت را در سرشت او نهادینه کرد. آدم همانجا چشمانش را فراسوی هستی گشود و با چشم دل «کلمات» را در ملکوت برین مشاهده کرد همان گونه که خرد و دیگر نیروهای درونی اش به تدریج نیرومند گردید و توان تجزیه پیدا کرد، کلمات داده شده به او نیز کم کم وجود خود را در نهاد او آشکار کرد و در بیرون تجلی یافت. در عرصه‌های بی شمار زندگی این نور آدم را از سرگردانی رهاند چنانکه راهنما گمراهی را در بیابان و دانا نادانی را در مدرسه و پیر مریدی را در خرابات و فقیه مقلدی را در اعمال.

این گزینه دو پشتوانه‌ی علمی اساسی دارد که هر یک به تنهایی می‌تواند مطلب یاد شده را اثبات کند.

۱. کلیت معنای متن:

دلیل نخستین را می‌توان آیه‌ی تعلیم اسماء دانست؛ آنجا که پروردگار به

بنده اش سبق ابجد آموخت: {وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا} در این آموزش تمامی نام ها و حقایق علمی و خارجی را به وی یاد داد. یکی از اسم های با مسمای یاد

گرفته همین نور اهلبیت علیهم السلام بود. از اطلاق آیه به کمک الف و لام جنس می توان این حقیقت را ثابت کرد.

چنانچه «الف و لام» در آیه را جنس بدانیم نه عهد ذکری و نه ذهنی و حضوری و نه «الف و لام» زینت، در آن صورت مفهوم آیه «کلمات» را نیز در بر می گیرد و آغاز آفرینش آدم با تلقی کلمات همراه می شود. همانگونه که خداوند آدم را آفرید، همزمان کلمات را نیز که جزئی از کل اسماء به شمار می رود، به وی یاد داد. پس آدم علیه السلام نه در بهشت برین یا گهواره زمین که در آغاز خلقت چنین کلماتی را فرا گرفت.

آغاز خلقت را چنانچه روحانی و عالم ذر برشماریم پیشینه ی درازی به بلندای عمر هستی پیدا می کند نه آشکار شدن زمین که مدتی از عمر آن می گذرد. بنابراین، تعلیم اسماء بار نخست در عالم ذر صورت گرفت هر چند در عالم غیر ذر هم تکرار شده باشد. این یادآوردی پسین با آن آموزش پیشین هیچ گونه تضادی با هم ندارند بلکه نسبت شان با یکدیگر اجمال و تفصیل و کامل کننده هم به شمار می روند.

۲. مفهوم روایات:

این گزینه دلالت مطابقی و صراحت کامل دارد که در اول خلقت این نور در وجود ابوالبشر گزارده شد. این صراحت هیچ تردید و ابهامی را نمی پذیرد و از آن جز همین معنی نمی توان احتمال دیگری را هم در آیه داد. بنگرید:

«...هنگامی که خداوند بلند مرتبه آدم را خلق کرد، آن نور را در صلب او آمیخت» (۱) همزمان با خلقت و برابر و همگام

ص: ۴۱۷

آفرینش نور ائمه علیهم السلام نیز در وجود او نهادینه شد:

«سلمان می گوید: از برترین دوستم محمد - که درود و آرامش خدا بر او باد- شنیدم که می فرمود: من و علی نوری بودیم پیش روی خداوند فراتر از توصیف. همین نور ما، خدا را می ستود و پاکیزه می شمرد، پیش از اینکه خداوند آدم را بیافریند، هزار سال قبل. هنگامی که خدای بلند مرتبه آدم را خلق کرد آن نور را در صلب او آمیخت و هرگز خداوند بلند مرتبه آن نور را بی فروغ نساخت. آن نور را از تیره پستی به تیره پستی حرکت داد تا در صلب عبدالمطلب آرامش گرفت. (۱) تا آن زمان هیچ گاه وحدت نوری آن دو از بین نرفته بود. (۲) پس این نور واحد را به دو گونه تقسیم کرد: گونه ای را در تیره پشت عبد الله قرار داد و گونه ای دیگر را در صلب ابوطالب. پس علی از من است و من از علی. گوشت او گوشت من و خون او خون من

است. هر کس او را دوست بدارد با دوستی من او را دوست داشته و هر که او را دشمن بدارد با دشمنی به من او را دشمن

ص: ۴۱۸

۱- مناقب خوارزمی / ۱۷ / ۱۴۵ ؛ مقتل الحسین / ۵۰.

۲- فردوس الاخبار / ۲ / ۱۷۸ ؛ مناقب مغزلی / ۱۲۰ و ۱۳۰ ؛ ریاض النضره / ۳ / ۱۰۳ ؛ کفایه الطالب / ۳۱۵ / باب ۸۷.

داشته است. (۱۱) بنابراین نبوت در من گزارده شد و خلافت در علی. جزء منم و جزء علی. (۲۲)

ز) مکان دریافت

۱. بهشت برین

افزون بر آغاز خلقت از مفهوم متن، کتاب و سنت، «گزینه ی تلقی کلمات» در بهشت را نیز می توان بر گرفت. آنجا که از فضای تنگ و تاریک ماده خبری نبود. در فراخای فضای عطر آگین، ابو البشر نه غمگین که شادمان، کلمات را از پروردگارش فراچنگ آورد و امتیازی نوین بر دیگر امتیازات و

برتری هایش افزود. هنگامی که آدم فرورفته در لذات بهشتی بود، نگاه هایش به گوشه ی جنت آویخت و از دیدن نام ها به حقایق عینی اهل بیت علیهم السلام رهنمون گشت.

ابو محمد مکی و ابولیت سمرقندی و غیر آنها می گویند:

آدم علیه السلام هنگام لغزیدنش عرض کرد: «اللهم بحق محمد اغفر لی خطیئتی» خداوند بلند مرتبه از او پرسید: از کجا محمد را شناختی؟ آدم عرض کرد: هر جایی بهشت نوشته دیدم که «لا اله الا الله محمد رسول الله». از این رو دانستم که او گرامی ترین فرد نزد توست. به همین شفاعت خواهی آدم، خداوند او را بخشید و گنااهش را آمرزید. این شفاعت

ص: ۴۱۹

۱- ارجح المطالب/۴۵۹؛ تاریخ دمشق/ ۱/ ۱۵۱ ج ۱۸۶؛ مناقب مردویه/۲۸۶؛ مناقب مغزلی/۷۸ ح ۱۳۰.

۲- کفایه الطالب/۳۱۵ باب ۸۷؛ ریاض النضره/ ۳/ ۱۰۳.

و نورپذیری آدم بر مبنای گوینده اش تأویل سخن خدای بلند مرتبه است که فرمود: {فَتَلَقَىٰ آدَمَ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ} (۱)

افزون بر این دیدار عینی شهودی روایات دیگری از مأخذ شیعه و سنی نقل شده است که به دلالت التزامی بر نورپذیری آدم از انوار اهل بیت علیهم السلام در بهشت می توان بهره برد.

«ابن مردویه از جابر بن عبدالله از پیام آور خدا نقل کرد که فرمود: به دروازه های بهشت نگاشته اند: محمد رسول الله | ، علی بن ابی طالب أخو رسول الله، پیش از اینکه آسمان و زمین آفریده شوند هزار سال پیش از آن.» (۲)

بی تردید آدمی که در بهشت بندگی می کرد، نخستین بندگان او را هم باید زیارت کرده باشد. نمی توان گفت پدر ما در جای ویژه ای بوده که حقیقت نوری محمدیه و علویه بدان دسترسی نداشته یا وجود پدر جسمانی خود را

پر نور نساخته اند!

۲. گهواره ی زمین

فضای پیشین و پسین آیه ی یاد شده در تلقی کلمات بیشتر به فرود آمدن

ص: ۴۲۰

۱- ینابیع الموده / ۱ / ۶۵.

۲- مناقب علی... مردویه / ۱۰۰؛ با توضیح الدلائل ۲۰۸؛ تاریخ بغداد / ۷ / ۳۸۷؛ حلیه الاولیاء / ۷ / ۲۵۶؛ مناقب مغزلی / ۹۱ / ح ۱۳۴.

ابوالاجساد روی زمین تناسب دارد. انتهای افتادن از آسمان به زمین و از بالا به پایین همین دنیا است. آنگاه که پدر و مادر ما را خداوند به ارتکاب ترک اولی از آستانه ی خودش راند، هاله ای از ناامیدی وجود او را در برگرفته بود و دلش برای آشیان دلکش گل و لاله پر می کشید.

او که از نیستان خود تازه بریده شده بود از شاخسار باغ ملکوت به عالم ناسوت شکسته بال، زمین گیر شده بود، نوری از بلندای آسمان بر وجودش تابید و پیوند این آواره و سرگردان را دیگر بار با وطن پیشین برقرار کرد. نور این کلمات با عبور از عالم نوری جبروتی و ملکوتی به آخرین مرتبه ی ناسوتی تابید و آخرین لایه ها و اشیاء دورتر را روشن کرد.

معانی پیوسته آیات، دریافت کلمات را روی زمین تقویت و تأیید می کند. آنجا که خداوند به حوا و شوهرش دستور فرود آمدن به زمین می دهد؛ زمینی که میدان درگیری و ستیز آدمی است. آن دو به فکر چاره برمی آیند و نزد آستانه پروردگار به زاری و درخواست می افتند تا آنکه «کلمات» را به مثابه چراغ راهنمای بازگشت از خداوند در همان حالت سرگردانی، ناامیدی و آوارگی درمی یابند.

تبعیدیان که دیگر بار حکم بازگشت شان را قاضی دادگری امضاء کرده و چنین نوشته بود:

«دستور دادیم ای آدم! تو و همسرت در بهشت زندگی کنید و از نعمت های گوارای آن هر آنچه دوست دارید، بخورید ولی هرگز نزدیک این درخت نشوید که از ستمگران خواهید شد (۳۵) پس شیطان آنها را در بهشت لغزند و هر دو را از آن مکان بیرون کرد. در این هنگام به آنها گفتیم و

دستور دادیم همگی از بهشت فرود آید و برخی برای دیگری دشمن خواهید شد و برای شماتا زمان معینی در زمین قرارگاه و وسیله بهره وری است. (۳۶) پس آدم از پروردگارش کلماتی را دریافت و با آنها بی درنگ بازگشت؛ زیرا او بسیار توبه پذیر و مهربان است. (۳۷)» (۱۱)

۳. همیشگی

جز این دو جایگاه می توان احتمال دیگری را نیز در معناسازی آیه یاد شده تصویر کرد و از ژرفنای متن این گوهر معنی را دریافت و آن وجود همیشگی کلمات آمیخته با وجود آدم است اما به صورت اجمال و تفصیل یا گسترده و ضیق. حقیقت این است که حضرت ابوالبشر همواره ظرف این مظلوف بوده چه در آغاز خلقت که یکی از برترین احتمالات بود و چه در مراحل پس از آن.

گویا در هر جهان و مرتبه وجودی به تناسب همان منظومه ی هستی نور کلمات بر جان او تایید و تاریکی های بدنش را روشن می کرد. در بهشت بگونه ای و در جهان ماده بگونه ای دیگر. در آغاز خلقت این نور با سرشت او در آمیخت و جزء ذات آدم به شمار رفت همانند دیگر نیروهای درونی اش. در جنت به شکل گسترده، ژرف و همه جانبه نور کلمات بر آدم می تایید و تمام وجود او را می پوشاند. در عالم ماده محدودتر و سطحی تر هاله ای از نور او را در برمی گرفت و همراهی اش می کرد به صورت دژی وی را در برابر دشمنان و رخدادهای طبیعی حمایت می نمود.

از این رو، سرشت و طبیعت آدمی هیچ گاه در تاریکی مطلق فرو نرفته بود و

ص: ۴۲۲

همواره نور حقیقی ائمه از درون او پرتوافشانی می کرد. گاهی بسیار گرم و تند و گاهی سرد و تیز اما هرگز این نور از ابوالبشر کاملاً بریده نشد و خاموش نگشت. آنچه این همراهی نور را به وضوح در نهاد آدم آشکار می سازد، روایات بی شماری هستند که با مدلول مطابقی ما را به این معنا رهنمون می سازد.

«عن أبي ذر رحمه الله عليه قال: سمعت رسول الله | و هو يقول: خلقت أنا و علي بن أبي طالب من نور واحد نسيح

الله يمينه العرش قبل أن خلق آدم بألفي عام. فلما أن خلق الله آدم عليه السلام جعل ذلك النور في صلبه. و لقد سكن الجنة و نحن في صلبه. و لقد هم بالخطئه و نحن في صلبه. و لقد ركب النوح عليه السلام السفينه و نحن في صلبه. و لقد قذف ابراهيم عليه السلام في النار و نحن في صلبه. فلم يزل ينقلنا الله عزوجل من أصلاب طاهره إلى أرحام طاهره، حتى انتهنا بنا إلى عبدالمطلب، فقسمنا بنصفين: فجعلني في صلب عبدالله و جعل علياً في صلب أبي طالب و جعل في النبوه و البركه و جعل في علي الفصاحه و الفروسيه.» (۱)

اگر از اطلاق آیه نتوان بودن همیشگی نور را با وجود ابوالاجساد به دست آورد و قرائن، شواهد و مویداتی بر آن اقامه کرد، روایات خود به خود و بدون قرائن، مفهوم سازی، تعارض و... با صراحت کامل تابش دائمی نور را بر آسمان انسانیت می رساند. مفاد روایت این است که نور ائمه علیهم السلام با آدم از آسمان به زمین فرو چکیدند نه نور تنها تایید و نه آدم بدون آن نور در کویرستان ناسوت به

ص: ۴۲۳

تنهایی هبوط کرد؛ هر دو رنگ و بوی تازه ای به این جهان و روند حرکت انسان بخشید. بنابراین نور اهلیت علیهم السلام در گهواره ی زمین نیز آدم را تنها نگذاشت:

امام صادق علیه السلام فرمود از پیامبر خدا | پرسیده شد: هنگامی که آدم در بهشت به سر می برد شما کجا بودید؟ حضرت فرمود: كنت فی صلبه و هبط بی الی الارض فی صلبه. من کشتی نوح پدرم را سوار شدم آنگاه که در تیره پشت او بودم. پدرم ابراهیم علیه السلام را با من و به خاطر من در آتش افکند و من در صلب او بودم. هرگز برنسل پدرانم بی مبالاتی نبود و آنان همواره پاکیزه ماندند...» (۱)

ح) مراحل دریافت

آدم نور اهل بیت علیهم السلام را از مسیر کلمات و در قالب نور در مراحل گوناگون خلقت دریافت. به تناسب ویژگی ها و ظرفیت های منظومه های وجودی هستی که این نور در آن تابید، وجود آدم را روشنایی بخشید. اصل تابش و نورپردازی پیشوایان شیعه در تمام مراتب خلقت ابو الاجساد یک حقیقت مسلم عینی و مطابق معنای صریح تمامی روایات است و چگونگی تابش آن در هر مرتبه ای از مراتب وجود پدر ما به تناسب همان جایگاه و درجه ی حقیقی که او داشت، حقیقتی دیگر.

بی تردید ما به الامتيازها در واقع به همان ما به الاشتراك ها باز می گردد و حقیقت جداگانه و رای همان یک اصل نورپردازی از آغاز تا پایان هستی و

ص: ۴۲۴

مراتب آدمی وجود ندارد. بنابراین، نه آدم توان و ظرفیت پذیرش یکباره نور را داشت و نه اقتضاء نورپردازی یکجا و یک آن بود. همانگونه که خود نور اهلیت علیهم السلام یک مرتبه خاص ندارد تابش آن هم منحصر در یک مرتبه نیست. نور ائمه علیهم السلام مراتب گوناگون شدید و ضعیف دارند و تابش آن هم مراتب.

«چنان که کلمات مورد تلقی، مراتب و اقسامی دارد، به تبع آن، تلقی کلمات نیز دارای درجاتی است؛ گاهی مقصود از کلمه، جمله ادبی است و تلقی آن همان استماع با سامعه و ادراک مفهوم ذهنی با فاهمه است؛ گاهی مراد از کلمه عین خارجی است و تلقی آن همان دریافت عینی کلمه در مثال منفصل یا در طبیعت و ماده است. باید دید آن موجود عینی در کدام مرحله، تجلی یافته است. گاهی مقصود از کلمه، قضای الهی و حکم بتی اوست و تلقی آن همان مساس شهودی نسبت به لوح محفوظ و تغییرناپذیر الهی است که بالاتر از قدرت است.

آنچه به عنوان تلقی کلمات درباره ی آدم علیه السلام وارد شده ممکن است جامع بین معقول و محسوس باشد. همان طور که درجات تلقی به مراتب کلمات مرتبط است، به مدارج و معارج مخاطبان تلقی کننده نیز وابسته خواهد بود.» (۱)

آدم در عالم ذر نخستین بار از اهلیت علیهم السلام فیض گرفت و پس از آن در بهشت با نور ائمه علیهم السلام زندگی کرد و بعد از آن در عالم ماده با نور آنان پا به هستی گزارده و با نور آنها بازگشت و به دیار اصلی سکونت گزید.

ص: ۴۲۵

واژه ی «اهبطوا» افزون بر آدم و حواء علیه السلام مصداق خارجی دیگری را نیز می طلبد تا مصداق جمع کامل گردد و مفهوم جمع بر سه عدد یا بیشتر صدق کند تا لغو خطاب یا مهمل بودن آن لازم نیاید. چنانچه دلالت جمع را بر حداقل دو تا صحیح بدانیم (۱۱) بیشتر از آن را کمال نه نقص در این صورت دلالت آیه بدون

هیچ ایراد و ابهامی بر آن دو صحیح است اما اگر اقل جمع را کمتر از سه ندانیم در آن صورت جز حوا و آدم باید مصداق دیگری برای آیه بیابیم.

مفسران شیعه و سنی بر آن دو اتحاد نظر دارند ولی بر فرد سوم احتمالاتی داده اند که به ترتیب یادآوری و نقد می شود.

۱. شیطان: شیطان با دستور جداگانه پروردگار پیش از لغزش و بیرون رفتن آدم از آن جایگاه، ماده اخراج را صرف کرده بود که کسی به گردش نمی رسید دیگر جایی برای ماندن او وجود نداشت تا در معیت ابوالبشر بیرون رود.

واژه های «اهبط» و «اخرج» در آیه ی سیزدهم اعراف {فَاهْبِطْ مِنْهَا فَمَا يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَكَبَّرَ فِيهَا} و آیه ی سی و چهارم حجر {فَمَاخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ} به صراحت بیرون رفتن تنهای ابلیس را می رساند. مگر اینکه مفاد و مدلول این اوامر را شوخی، لغو و... بدانیم که با حکمت بیان مراد متکلم سازگاری ندارد.

پاسخ:

«اخباری داریم که بیرون آمدن شیطان و حواء و آدم را جداگانه بیان کرده و مانعی از همراهی آنان در خروج از

ص: ۴۲۶

بهشت هم نبود.» (۱۱) افزون بر این «هنگامی که آدم و حواء از بهشت با جمله «اهبطا» بیرون آمدند، ابلیس نه در بهشت بلکه بیرون از بهشت با آنان یکجا گرد آمد؛ آنگاه خداوند دستور داد همگی فرود آیند.» (۲)

نقد دیگر:

چنگ زدن به آیه کریمه {قَالَ اهْبِطَا مِنْهَا جَمِيعًا} طه/۱۲۳ برای خروج تنهای آدم و حواء برای بازگویی داستان، با دستور اهبطوا سازگاری مدلولی ندارند؛ زیرا در سوره ی «طه» توبه پذیری آدم را پیش از بیرون رفتن بهشت عنوان می کند در حالیکه سوره بقره نخست رانده شدن را بازگو می سازد و آن توبه ی آدم را با کلمات یاد شده. بنابراین، خطابی که در سوره ی «طه» با واژه «قال اهبط» آمده با خطاب صریح دستوری «اهبطوا» که در بقره آمده هر کدام فضای خاص معنوی خود را بازگو می کند. یکی در مقام بیان داستان است و دیگری در مقام دستور. لحن دو خطاب هرگز کامل کننده ی یک مفهوم برای ساختن جمع دلالی بیشتر از سه نیستند. همان گونه که احتمال در جمع بین دو خطاب صورت گیرد تا آنچه قضایش رانده می شود، حکایت کند مانند عداوت ابلیس و آن دو و ذریه شان» (۳) نیز با خطاب غایب و حاضر با یکدیگر سازگاری ندارد.

ص: ۴۲۷

۱- روح المعانی / ۱ / ۲۳۷.

۲- تفسیر کبیر / ۳ / ۱۷.

۳- ترجمه المیزان / ۱ / ۲۰۳.

۲. ذریه آدم: ذریه آدم در حکم، با خود آدم شریک است... «همان گونه که «سجده شامل همه افراد بشر می شود در حقیقت سجده ملائکه خصوص این باب بوده، که آدم قائم مقام و نمونه و نایب از همه جنس بشر بوده است.» (۱)

نقد:

هنگامی که افراد قابل خطاب موجود باشند، چرا به غیر موجود حمل کنیم و از ظاهر آیه دست برداریم. چنانکه خواهد آمد یک مرحله از نور اهلبیت علیهم السلام که در صلب آدم آمیخته شده بود با وی از بهشت بیرون آمد. با وجود این فرد سوم، دلیلی برای حمل لفظ بر افراد غایب نداریم. هر چند برخی بگونه ای دیگر بر این گفتار نقد زده اند:

«این قول ضعیف است؛ زیرا تمامی نسل بشر در آن زمان هرگز موجود نبودند، چگونه خطاب آن زمان موجود، نیامده های موجود را در بر گیرد.» (۲)

۳. نور آمیخته با آدم: از آنجا که در آغاز خلقت این نور با وجود وی در آمیخت و در بهشت، چه بهشت برزخی یا دنیایی - نیز با او بود؛ در فرود از آن مکان به عنوان یک موجود مستقل همراه آدم و حواء بیرون آمد.

ص: ۴۲۸

۱- ترجمه المیزان / ۱ / ۲۰۳؛ روح المعانی / ۱ / ۲۳۷.

۲- تفسیر کبیر / ۳ / ۱۷.

واژه «اهبطوا» در این احتمال افزون بر آدم و حواء بر نور اهلیت علیهم السلام نیز صدق می کند نه شیطان و نه ذریه مفقود آدم.

این سه آدم، حوا و نور اهلیت علیهم السلام در صدق آیه به مصداق موجودند و هیچ یک غایب نیستند تا دچار انصراف از ظهور آیه گردیم یا آن را با آیات دیگر تفسیر نماییم. بدون کمک از جایی با صراحت از خود آیه این مفهوم قابل برداشت است. این احتمال افزون بر ظهور و دلالت مطابقی آیه که هم خطاب واحد و موجود و هم مخاطب واحد و موجود هستند، پشتوانه علمی و روایی هم دارد. تنها یک متن یادآوری و بدان بسنده می شود.

«قال الصادق علیه السلام: سئل عن النبي | أين كنت و آدم في الجنة؟ قال: كنت في صلبه و هبط بي إلى الأرض في صلبه. و ركب السفينه في صلب أبي نوح. قذف

بي في النار في صلب أبي ابراهيم. لم يلتقط لي ابوان علي سفاح قط....»^(۱)

جمله ی من در تیره پشت او بودم و با من به زمین فرود آمد، بسیار روشن این مفهوم را می رساند که آدم بدون اهلیت علیهم السلام اصلاً قادر نبود از روشنایی بهشت برین در تاریکی زمین سفر کند. واژه ی «هبوط» روایت با «اهبطوا» قرآن کاملاً از یک سنخ و یک معنا و کامل کننده ی مفهوم یکدیگر هستند، واژه «بی الی الارض» چه «با» را سبب واسطه یا معیت بشماریم یا معانی دیگر، بیانگر منزلت ائمه علیهم السلام و نگهبانی این نور را از آدم در فرود به زمین است.

از سوی دیگر هدف و رسالت نوردهی آن انوار مقدس را به زمین بازگو

ص: ۴۲۹

می نماید. منتها در قالب آدم نه به صورت مجرد زیرا سنخیت میان نورگیری و نورپردازی به وجود نمی آمد. دلیل دیگری که بر «هبوط» نور وجودی ائمه علیهم السلام همراه آدم می توان بدان استدلال کرد، روایتی است که وجود آنان را در تمام مراتب هستی و منظومه های وجودی قطعی و مسلم می داند؛ زیرا آنان حجت الهی بر تمامی مراتب خلقت و همراه موجودات هر مرتبه از عالم خلقت است.

یکی از عوالمی که اهل بیت علیهم السلام باید آنجا نور می افشانند، عالم مادی همراه آدم بود و حجت خداوند بر آدم در نهادش. هر چند به دلالت مطابقی نتوان از این روایت مدد جست ولی به دلالت التزامی می توان گفت مصداق سوم برای جمع «اهبطوا» افزون بر آدم و حواء وجود نوری اهل بیت علیهم السلام است. لازمه ی همراهی با آدم بیرون شده از بهشت، و وارد شدن در یک مرحله ی دیگر زندگی است.

«حدثنا أبي (رضی) قال حدثنا سعد بن عبدالله قال حدثنا الحسين بن عبدالصمد عن الحسن بن علي بن أبي عثمان. قال حدثنا العبادي بن عبدالخالق عن حدثه عن أبي عبدالله عليه السلام قال:

إن الله عزوجل اثني عشر الف عالم. كل عالم منهم اكبر من سبع سموات و سبع أرضين، ما يرى عالم منهم ان الله عزوجل عالما غيرهم و انا حجه عليهم.» (۱)

اشکال

۱. ناسازگاری هبوط با منزلت ائمه ^

در دلالت آیه بر خروج آدم و حواء نمی توان تردید کرد و این بیرون شدن را موجب

ص: ۴۳۰

پایین آمدن منزلت آنان شمرد اما در فرود آمدن نور اهلیت علیهم السلام که ذاتشان با علو در آمیخته است، هرگز با انحطاط سازگاری ندارد، چیزی که مفهوم آیه بر آن صدق می کند.

پاسخ:

۱. همان گونه که ائمه علیهم السلام منزلت دارند، خود آدم به عنوان پیامبر نخست منزلت ویژه ای نزد پروردگار دارد. اگر فرود آمدن سبب پایین آمدن درجه اجتماعی پیامبرش آدم بوده

در مورد اهلیت علیهم السلام نیز همان گونه است.

۲. معنای هبوط تنها به خواری قرار گرفتن و پشیمان شدن نیست. بلکه جابجا شدن و پایین آمدن نیز از دیگر معانی آن به شمار می آید و ما برای آدم، حواء و نور اهلیت علیهم السلام، معنی فرود را بر می گزینیم نه معانی دیگر را.

۳. همه ی فرود آمدن ها انحطاط نیست بلکه کمال وجودی است؛ آدم با همان معنویت و عبودیت به دنیا آمد تا ماده و معنا را با هم آشتی دهد و ناسازگاری میان آن دو را از بین برد. البته با همان نیت و انگیزه ای که در بهشت و پس از توبه کردن داشت؛ نور اهلیت علیهم السلام برای راهنمایی انسان ها و نورافشانی در عالم انسانی فرود آمد.

۴. نور ائمه علیهم السلام تکیه گاه، نگهبان آدم بود. برای مأموریت و انجام رسالت در این سفر بود، انسان حاضر است به سخت ترین وظایف تن دهد تا مأموریت کامل شود هر چند خودش در سختی قرار گیرد. اهلیت علیهم السلام آچار خداوند است، هر جا پروردگار بخواهد پیچی را بگشاید با آنان می گشاید و هر جا بخواهد مهره ی ناامیدی را ببندد، با آنان می بندد.

۲. خالی شدن بهشت

با فرود آمدن نور ائمه علیهم السلام همراه آدم و حواء از بهشت همان گونه که بهشت از وجود آن دو خالی شد، از نور ائمه هم خالی شد؛ زیرا این نور یا بیرون آمد

با آدم یا نیامد؟ اگر بیرون آمد که در بهشت نیست و اگر نیامده پس شامل خطاب آیه نمی شود.

نقد:

چنانکه بارها گفته شد، نور ائمه علیهم السلام مراتب و درجات بی شماری دارد و آدم علیه السلام تنها یک مرتبه وجودی را داشت. وقتی آدم و حواء بیرون آمدند دیگر مراتب بهشتی و نوری از خود بر جای نگذاشتند اما اهلیت علیهم السلام یک مرتبه از نورشان با آدم بیرون آمد و دیگر مراتب آن که مناسب فضای بهشت بود، همانجا از اول بود و به وجود آدم تعلق نگرفته بود تا بیرون بیاید. آن مرحله ای که در وجود آدم آمیخته بود، باید در زمین می آمد تا هستی از نور وجود آنها پر می شد و تمام مراتب هستی را نور ائمه علیهم السلام در برمی گرفت تا نظام هستی و خلقت کامل می شد.

۳. مخالفت با مشهور

برداشت نور اهلیت علیهم السلام همراه آدم و حواء به جمع «اهبطوا» ادعای مخالفت با نظریه های مشهور مفسران در آیه است. چه مفسران اهل سنت و چه شیعه جز آدم و حواء سومی را یا شیطان گفته اند یا ذریه ی آدم یا موارد دیگر و این نظریه خلاف مشهور و قول مفسران می شود.

نقد:

با ظهور آیه که جمع بر بیشتر از سه باید دلالت کند این قول با نظر مشهور منافات ندارد. بر فرض ما تمام نظریه های مشهور را بپذیریم باز هم بر خلاف سیاق و ظهور آیه سخنی برداشت نشده است. تنها ایرادی که می توان گرفت این است که آیا دلیل مشهور بر خلاف آن و نفی این مدلول از آیه دارند یا نه؟

ص: ۴۳۲

نخستین بار، نور اهلبیت علیهم السلام را ابوالبشر از عالم معنا در عالم ماده آورد، به مدد و راهنمایی آن نور، آدم توانست پا از عرش به فرش گذارد. تا آدم زنده بود همواره از آن مدد جست و در عرصه های مختلف زندگی از فروغ آن بی نصیب نماند.

آدم پس از خود، نور وجودی ائمه علیهم السلام را به دیگر فرزندان شایسته، کارآمد و با درایت خویش به دستور پروردگار به امانت گزارد. نه آدم علیه السلام همانند خضر علیه السلام عمر جاودانی یافت تا نور امامان با او همراه باشد و نه نور پیشوایان پاک تنها در وجود او محدود ماند بلکه به نخبه گان بی شماری تسری یافت.

انتقال هم از نظر ساختار طبیعی بدن آدم ضروری بود از نظر سریان نور ناگزیر به همین دلیل ثبات و یک جایی نه در اصل نور متصور بود و نه در ظرفی که آن را در بر گرفته بود. ریشه های انتقال چه به حکمت الهی باز گردد یا به عملکرد قانون طبیعی، تفاوت جوهری در اصل حرکت نور از میدان نوری به میدان دیگر و از شخصی به شخص دیگر به وجود نمی آورد و ما را از دایره میدان مغناطیسی و ذات سیلان نوری دور نمی دارد. به این مهم، آیه ی شعراء و روایات متواتر معنوی همراه با مستندات تاریخی دلالت روشن و صریحی دارد.

۱. دلائل انتقال

الف. تصریح لغویان

۱. واژه تقلب

اشاره

واژه شناسان کلمه «تقلب» را به معانی زیر تفسیر کرده اند و برای هر یک شواهدی از نثر و نظم عرب به صورت برگزیده نقل کرده اند. برای فهم بیشتر واژه های کلیدی آیه، یادآوری برخی را احتمالات ضروری است:

۱-۱. تقلب در شیء:

در اشیاء خارجی این کلمه را به معنی «روگرداندن از پیش رو به پشت سر و غلطیدن در بستر و از این پهلو به آن پهلو شدن، (۱) بکار برده اند. برخی به معنی «چرخاندن درون به بیرون»، (۲) و عده ای «دگرگون کردن، واژگون نمودن بالا به پایین، (۳) به کار برده اند.

۱-۲. تقلب در امور:

گاهی این کلمه را برای فعالیت و به سر رساندن کارها استفاده کرده اند:

«ایجاد تغییرات به نحو دلخواه؛ زیرا وقتی گفته می شود من در نعمت و داده های او تصرف می کنم به معنی این است که هر گونه می خواهم از آنها بهره می برم.» (۴)

ص: ۴۳۶

۱- اقرب الموارد / ۲ / ۱۰۲۸.

۲- المحکم والمحیط الاعظم / ۶ / ۴۲۲.

۳- مصباح المنیر / ۲ / ۱۹۶.

۴- اقرب الموارد / ۲ / ۱۰۲۸.

۳-۱. تقلب در حکومت:

«تصرف در کارها و کشورداری به معنی ایجاد تغییرات دلخواه است.» (۱)

۴-۱. تقلب در قرآن:

«والتقلب: التصرف قال تعالى «و تقلبك في الساجدين، شعراء / ۲۱۹» (۲)

در تمامی این کاربردها می توان عناصر مشترک انتقال را به دست آورد که در تمامی استعمالات با زاویه های دید متفاوت وجود دارد.

۲. عناصر مشترک واژه

۲-۱. عنصر تغییر:

یکی از عناصر مشترک کاربردهای واژه تقلب «اصل تغییر» است که هرگز حالت ثبات و یکنواختی پیشین در آن دیده نمی شود. آنگاه که در اشیاء خارجی این کلمه را به کار می بریم، حرکت واضح تر و بدیهی تر است و زودتر به چشم می آید. زمانی که تغییر را در غیر اشیاء خارج استفاده کنیم دگرگونی تدریجی و نیمه روشن است نه به روشنی حقایق خارجی. آنگاه که تقلب در حکومت استعمال می شود از تغییر در امور، روشن تر و سرعت بیشتری دارد. همانند عزل و نصب ها و یا تغییر یافتن قوانین و...

بدین سان، اصل چرخش و جابجایی در تمامی مصادیق تقلب وجود دارد. نور اهلیت علیهم السلام هنگامی که از عالمی به عالمی منتقل شد و در جان آدم نشست بر پایه ی همین اصل دگرگونی بود. چنانچه واژه «تقلب» را به معنی «تغییر» و

ص: ۴۳۷

۱- لسان العرب / ۲ / ۶۸۵.

۲- مفردات راغب ماده ی قلب .

«حرکت» یا «انتقال» در آیه بکار بریم؛ مفادش این است که نور اهلیت علیهم السلام پس از آدم در تمامی فرزندان او «منتقل» شد و از جایی به جای «حرکت» کرد. بستر حرکت را می توان ژرفنای جان پیامبران و نفس پاکیزه مادران برشمرد. «شما محرک را» اصل نور و «حرکت دهنده» را پروردگار، مبدأ آن را «مخلوق اول» و مقصد آن را «ختم نبوت» یا تجلی فیزیکی حقیقت محمدیه | بدانید.

۲-۲. تصرف:

عنصر دوم که از تمامی چهارگونه مصداق «تقلب» می توان بیرون آورد، «اصل تصرف» است که نور ائمه علیهم السلام در گستره اندیشه، حوره گفتار، قلمرو دیدار، محدوده ی شنیدار و دامنه ی کردار نیاکان خود تأثیر گزارد. بی تردید هرگونه عملی که در بیرون از آنها به منصفه ی ظهور می رسید با درونمایه ی نور اهلیت علیهم السلام تجلی می کرد. آنان قالب بود و این نور معنا، آنها پوسته به شمار می رفت و این نور هسته، اصل در تصرف؛ نور ائمه علیهم السلام بود و فرع نیاکان.

۲-۳ ایجاد:

عنصر سومی که در حرکت شیء خارجی پدید می آید و هم در امور غیر محسوس و نیز در کشورداری و تصرف «اصل ایجاد» است. در واقع اینگونه تغییرات پیش از آن نبود و پس از استقرار نور پدید می آمد. مایز میان تصرف و ایجاد، بود و نبود است. در تصرف، شیء وجود دارد و متصرف تنها حالت آن را تغییر می دهد اما در ایجاد چیزی پیش از متصرف نیست بلکه او حقایق تازه ای می آفریند. نور ائمه علیهم السلام در جایگاه فیض رسانی تمامی موجودات پایین تر از خود را ایجاد کرد و همه را به «اذن الله» آفرید. در واقع خداوند نظام و مراتب خلقت را از مجرای فیض اهلیت علیهم السلام چید و موجودات را پدید آورد. این معنی از همه کاربردها، برتر و دقیق تر و به معنی واژه «تقلب» نزدیک تر است.

مفسران بر مبنای تفسیری خود، اصل انتقال نور وجودی پیامبر اعظم | را از این آیه به روشنی و صراحت برداشت کرده اند و هیچ یک به ثبات و یکجا ماندن این نور سخنی از خود بر جای نگذاشتند. تمرکز فکری آنان بر این مهم از یک سو، پراهمیتی انتقال را نشان می دهد و از دیگر سو، شهرت این موضوع را در آن زمان که نزدیک به منبع وحی بود، میان تفسیرگران کتاب آشکار می سازد.

بیشتر مفسران واژه «تقلب» را جابجایی و تغییر دائمی معنا کرده اند هر چند معانی دیگری را نیز از یاد نبرده اند. مفسران شیعه به گونه ای و اهل سنت بگونه ی دیگر بر همین معنی محوری پای فشرده و اصل انتقال نور پیامبر | را از تیره پستی به تیره پشت دیگر با صراحت بازگو نموده اند.

۱-۲. مفسران سنی

نخست برداشت اهل سنت از این آیه، بدون کمک از روایات و چه به مدد روایات بازگو می شود، سپس تفسیر شیعه به کمک قرائن خود آیه یا روایات متقن، چستی تقلب را برای ما آشکار می سازد.

۱-۲. «قال ابن عباس: أی: فی أصلاب الآباء: آدم و نوح و ابراهیم حتی أخرجہ نبیا.» (۱)

مفسر دیگر اهل سنت به روایت ابن عباس در ذیل همین آیه تفسیر واژه «تقلب» را اینگونه توضیح می دهد:

«ابن عباس فرمود: رسول گرامی | معنی آیه را اینگونه

ص: ۴۳۹

فرمود: در این آیه واژه «تقلب» به معنی این است که پیامبری | را از تیره پستی پیامبری به تیره پشت دیگر پیامبر منتقل کرد تا آنگاه که در عالم ماده او را پیامبر | به صورت

فیزیکی بیرون آورد. (۱)

عده ای دیگری از مفسران افزون بر طهارت صلب اجداد و نیاکان پدری، مادران آن حضرت را نیز پاکیزه گان همانند مریم دانسته اند که هیچ گونه آلودگی و ناپاکی برای آنها متصور نیست:

«تقلبک؛ یعنی گردش تو است در پشت پدران و رحم مادران. از آدم به نوح و از او به ابراهیم و از او به دیگر نیاکان تو. که درود خداوند بر آنان باد؛ زیرا پروردگار فراتر از توصیف به نیاکان تو و کردارشان شنوا و داناست.» (۲)

چنانچه واژه «یراک» را نسبت به پروردگار به معنی حقیقی آن بکار بریم، باید حضور وجودی پیامبر | را در محضر خداوند بزرگ همیشگی ازلی و ابدی بر شماریم. از آن هنگامی که خداوند او را در صلب آدم قرار داد و پس از آن پیام آوران یکی پس از دیگری از این خورشید بی همتا نور پذیرفتند؛ خداوند بدون اندک بی خبری، همیشه نور او را در تیره پشت نیاکانش می دید. این نگاه ها با حقیقت نوری محمدیه | در آمیخت و اتصال همیشگی میان وی و فعل الهی وجود داشت.

ص: ۴۴۰

۱- تفسیر ابن کثیر / ۳ / ۳۵۲. تفسیر القرآن / ۴ / ۷۱؛ تفسیر المظهری / ۷ / ۹۳

۲- تفسیر سمرقندی / ۲ / ۵۹۶. تفسیر المظهری / ۷ / ۹۳؛ الفتوحات الاهیة / ۵ / ۴۱۳؛ تفسیر القرآن / ۴ / ۷۱.

در حقیقت پروردگار بر این محبوب برینش همواره چشم دوخته بود و هیچ گاه از نور محبوبش دیده فرو نمی بست. این اتصال نوری میان دو حقیقت فعل الهی و نور محمدی | از آغاز خلقت تا پایان تجلی جسمانی آن حضرت وجود داشت. پس از آن که روح بلند بزرگترین سفیر الهی از خاک به افلاک پر گشود، دوباره همان اتصال حقیقی برقرار شد.

۲-۲. مفسران شیعی

مفسران شیعه نیز بر پایه روایات معصومین واژه «تقلب» را همان «انتقال» از صلب پیامبری به صلب پیامبر دیگر معنی کرده اند.

در آغاز تفسیر حداقل دو گونه برداشت از نحوه ی انتقال وجود دارد:

یکی انتقال قبل از وجود فیزیکی پیامبر اعظم | که نور اهل بیت علیهم السلام در وجود نیاکان آنها حرکت داشت و دیگری انتقال بعد از وجود فیزیکی رسول خدا | که در وجود فرزندان او قرار داشت.

در روایت دیگری از ابن عباس نقل شده که در معنی آیه اینگونه فرموده است: مراد از تقلب همان بیرون آوردن توست از پیامبر تا پیامبر دیگر بگونه ای که در عالم مادی پیامبری ات رسید. ^(۱)

این روایت همانند برداشت برادران ما گونه ای تفسیری نورپردازی پیامبر | در وجود نیاکان بود پیش از آنکه خود تجلی فیزیکی یابد.

ص: ۴۴۱

از آقا ابو جعفر علیه السلام در تفسیر سخن خدای فراتر از توصیف «و تقلبک فی الساجدین» نقل شده که وی فرمود:

انتقال در وجود علی، فاطمه و حسن و حسین و اهل بیت پیامبر | که درود بر تمامی آنان باد، صورت گرفت.» (۱)

این حدیث انتقال بعد از تجلی فیزیکی پیامبر | را بازگو می کند که نور اهل بیت علیهم السلام تابش دائمی را طی می کرد.

ج. تواتر معنوی روایی

اشاره

افزون بر دلالت صریح و مطابقی آیه بر انتقال نور در وجود نیاکان اهل بیت علیهم السلام، روایات بی شماری نیز بر جابجایی نور ائمه علیهم السلام در صلب بزرگان اجدادی پیام آور خدا دلالت صریح تر دارند.

همان گونه که بارها گفته شد، مدلول این روایات را می توان متواتر معنوی شمرد و این ملاک را میان فریقین اجماعی دانست.

معنای این احادیث نظیر مدلول آیه به تکاپوی فکری و «ان قلت» و «قلت» مفسران نیازی ندارد؛ زیرا ابهامی در مفهوم و تعیین مصداق نیست تا در پرده برداشتن از آنها دچار بگو و مگوها و ایراد و پاسخ گردیم. درنگ کوتاه در مدلول مطابقی و منطوق این احادیث ما را به حرکت نور اهل بیت علیهم السلام رهنمون می گردد و نیازی به مفهوم سازی آنچه از راه جمله شرطیه یا غائیه به دست می آید نداریم. آری! این دسته از روایات خود بخود بدون تفسیر، گویای کافی در مراد خود دارند تا مخاطب دچار برداشت و قرائت های گوناگون از مدلول این متون نشوند.

ص: ۴۴۲

نخست نمونه روایات از منابع اهل سنت و سپس از مأخذ خود شیعه نقل می شود:

عن سلمان قال: سمعت حبیبی محمداً | یقول: كنت أنا و علی نوراً بین یدی الله - عزوجل - یسبح الله ذلك النور و یقدسه، قبل أن یخلق الله آدم بألف عام. فلما خلق الله تعالی آدم ركب (سلک) ذلك النور فی صلبه. فلم یزل الله تعالی ینقله من صلب الی صلب. حتی أقره فی صلب عبدالمطلب فقسمه قسمین: قسماً فی صلب عبدالله و قسماً فی صلب أبی طالب. فعلی منی و انا منه، لحمه لحمی و دمه دمی. فمن أحبه فحببی أحبه و من ابغضه فببغضی أبغضه. (۱۱)

به همین مضمون روایات مستفیضه و متواتره معنوی دیگری وجود دارد که با اندک اختلاف تعبیر یا افزایش و کاهش از منابع معتبر و دسته اول اهل سنت می توان بیرون کشید و معنی آن را فهمید. در واژه های متن، انتقال نور به صراحت سخن می گوید و از همه روشن تر خود واژه ی «انتقال» است که در روایات و ساختار مهندسی جمله گنجانده شده است تا کسی بر مراد واقعی متکلم انگشت ابهام دراز نکند. واژه های «صلب» و «تقسیم» با نام اجداد پیامبر | همه از متن روایات دلالت مطابقی بر اصل وجود نور از یک سو، و انتقال آن از دیگر سو، دارند.

ص: ۴۴۳

۱- مناقب خوارزمی / ۱۴۵ / ۱۷۰؛ مقتل الحسین / ۵۰؛ تاریخ دمشق / ۱ / ۱۶۷ ح ۱۸۶. نزهه المجالس / ۲ / ۴۳۷. مناقب امام علی بن ابی طالب علیه السلام / ۶۷

متون شیعه از فضائل اهل بیت علیهم السلام به ویژه فضائل فرامادی و معنوی آنها لبریز است. برای نمونه ترجمه یک متن که در اصل وجود نور و انتقال آن و دیگر ابعاد نور اهل بیت علیهم السلام دلالت دارد؛ یادآوری می شود:

جابر فرزند عبدالله انصاری می گوید: از فرستاده ی خدا چگونگی میلاد علی بن ابی طالب علیه السلام را پرسیدم. حضرت فرمودند: آه! آه! پرسش شگفتی طرح کردی جابر! از بهترین زادگان پس از من بر شیوه ی مولود مسیح سخن گفتی!

هان! خداوند بلند مرتبه نور او را از نور من آفرید و نور مرا از نور خودش آفرید. در واقع هر دوی ما نور یگانه ای هستیم. خداوند ما را پیش از برافراشتن آسمان و گستراندن زمین آفرید. نه بودی بود و نه طولی و نه عرضی نه تاریکی آفریده شده بود نه روشنایی نه دریایی نه هوایی. ما پنج هزار سال پیش از موجودات آفریده شدیم. سپس خداوند فراتر از توصیف خودش خودش را ستود؛ آنگاه ما او را ستودیم او خود، ذاتش را منزه دانست و ما به پیروی از او ذاتش را منزه دانستیم. خداوند بزرگی اش را ارج نهاد و ما نیز او را ارج نهادیم. خداوند بلند مرتبه به پاس این عمل بندگی از ما قدردانی کرد. پس از تسبیح ما آسمان را آفرید و آن را برافراشت، زمین را خلق کرد و آن را گسترانید. اقیانوس ها را پدید آورد و آنها را عمق بخشید. خداوند از تسبیح علی علیه السلام فرشتگان مقرب را آفرید تا آنگاه که آسمان

هفتم را برافراشت. از این رو، تمام تسیحات فرشتگان برای علی و شیعیانش واقع می شود.

ای جابر! در واقع خداوند بلند مرتبه و فراتر از توصیف ما را از این مرحله ی وجودی انتقال داد و در صلب حضرت آدم علیه السلام افکند. پس نور من در سمت راست آدم جا گرفت و نور علی در جانب چپ آدم علیه السلام جایگزین شد.

هان! سپس خداوند فراتر از توصیف ما را از صلب آدم در صلب های پاکیزه گان جا به جا کرد. پس من در هیچ صلبی جا به جا نشدم جز آنکه علی با من در آن صلب منتقل شد. ما همچنان در تیره پشت نیاکان پا بر جا بودیم تا آنگاه که خداوند بلند مرتبه ما را از تیره پشت پاکیزه ای که همان صلب عبدالمطلب باشد، آشکار کرد و بیرون آورد.

پس از آن مرا در صلب پاکیزه ای به نام عبدالله منتقل کرد و در بهترین رحم پاکیزه قرار داد که همان آمنه بود. هنگامی که این نور آشکار گردید و فرشتگان با درخواست و زاری عرض کردند: خدای ما! سالار ما! نور ولی تو علی علیه السلام چه شد؟ او را با این نور درخشانده-محمد- نمی بینیم؟ خداوند فراتر از توصیف فرمود: بی تردید من به ولی ام از شما داناتر و مهربان تر هستم! از این رو، خداوند عزوجل علی علیه السلام را از پشت پاکیزه بنی هاشم بیرون آورد.» (۱)

ص: ۴۴۵

افزون بر دلالت مطابقی آیه بر پایه برداشت مفسران و صریح معنای روایات، متون تاریخی اسلام نیز بر انتقال نور وجودی ائمه علیهم السلام از آدم به نسل هایش دلالت روشنی دارد. مورخان بر پایه ذوق، سلیقه و چینش مطالب کتاب های تاریخی خود داستان انتقال را در آغاز تاریخ ولادت پیامبر | یا آغاز کتاب و یا جاهای دیگر گنجانده اند.

بیشتر این متون تاریخی روایی و نقلی است که اعتبار و اتقان آنها از یک سو، به همان ارزش، وثاقت و صحت همان روایت مستند بر می گردد و از دیگر سو، به نزدیکی این متون با نقل این رخداد که افراد خاص آن را بر زبان رانده اند.

«آدم در سوگ فرزندش - هابیل - آوایی را شنید ولی گوینده اش را ندید و آن آوا این بود:

«أبا هابیل قد قتل جميعاً و صار الحی کالمیت الذبیح

و جاء بشره قد کان منها علی خوف فجا بها یصح» (۱)

پدر هابیل، در واقع کشته شدن هابیل؛ کشته شدن همه ی انسان ها بود. و زندگان مانند گوسفندان زیر تیغ شد. هنگامی که ابوالبشر این آوا را شنید فغان و اندوه او بیشتر شد بر گذشته و آینده. او دانست که کشنده، در واقع کشته شده ای را می ماند. در این هنگام خداوند به او وحی کرد: بی تردید من خداوند از وجود تو نوری را بیرون می کنم و آشکار می سازم. همان نوری را که من اراده کرده ام که در تیره پشت پاکیزه گان و رحم دوشیزگان شریفه حرکت دهم و بدان نور به دیگر انوار فخر کنم. آن نور را خاتم پیامبران | قرار دهم و خاندانش را

ص: ۴۴۶

برگزیدگان و پیشوایان و جانشین. طومار زمان را با ماندگاری آنان در هم می پیچم و زمین را با فراخوانی آنان محدود ساخته ایم و با شیعیانش روشن. از این رو بسم الله بگو، خود را پاکیزه کن، خدا را بستای و پاکیزه بشمار. سپس حواء را نیز بر این پاکیزگی سفارش کن و آنگاه با وی با همین طهارت در آمیز؛ زیرا این نور امانت من است که به شما منتقل می شود و سپس از آن به فرزندی که از شما به دنیا می آید.

آنگاه آدم با حواء در آمیخت و پس از چند روزی در زمان مناسب به تدریج حواء باردار شد. پیشانی حواء می درخشید و نور اهلیت علیهم السلام پرتوافشانی می کرد. در اندام های بدنی اش و نیروی درونی و خیالش تا آنگاه که زایمان کرد و شیث را به دنیا آورد. «شیث» را خداوند برتری داد و قار او را تمام کرد. صورت شان را بیاراست، شکوه شان را کامل، خلقت شان را همگون برابر با نور و شکوه او را زینت داد و با ابهت و برتری جایگاهش را بلند داشت.

بدین سان، آن نور از حواء به او منتقل شد بگونه ای که از دو طرف پیشانی اش می درخشید و در سینه پیشانی چون ماه پرتوافشانی می کرد. پس از آن آدم علیه السلام این فرزند را «شیث» نامید و به آن «هبه الله» نیز گفته می شود. (۱۱)

«پیام آور خدا» فرمود: خداوند آدم را خودش بدون واسطه آفرید و از روح خود در وی دمید. سپس به فرشتگان دستور داد به او سجده کنند. آدم از جای برخاست و نشست عطسه کرد. عرض کرد: «الحمد لله» پروردگارش به او فرمود: «یرحمک ربک» بیا. آنها جمعی از فرشتگان من هستند تو هم به آنان بگو

ص: ۴۴۷

«السلام علیکم» آدم نزد آنها آمد و فرمود: «السلام علیکم» فرشتگان به آدم جواب دادند: «و علیک السلام و رحمه الله» سپس جانب پروردگارش برگشتند.

خداوند به آدم فرمود: این احوالپرسی تو و شیوه احوالپرسی فرزندان توست میان شان... در این میان نوری میان آدم و فرزندانش خداوند گزارد. سپس آدم عرض کرد ای پروردگار! آنها چه کسانی اند که نور پرفروغ دارند. خداوند فرمود آنها پیامبران و فرستادگانم هستند که جانب بندگانم می روند. در این میان مردی را دید که نورانی ترین آنان بود...» (۱۱)

۲. گستره انتقال

اشاره

در اصل انتقال نور از عالم بالا به پایین با ارائه چهار دلیل عمده، تردیدی نماند اما اینکه غیر از حقیقت محمدیه | وجود نوری علویه هم با او بود یا نبود می توان پرسشی را طرح کرد. پیش از این از منابع معتبر شیعه انتقال دو نور و در واقع چهارده نور ثابت گردید که نیازمند تکرار نیست. اما اصل ادعای برادران ما که حرکت و انتقال را ویژه ی نور محمدی | می دانند و از سریان نور علوی بیشترشان مهر بر لب می زنند، جا دارد مطالبی یادآوری شود.

از این رو نخست بر نقطه مشترک انتقال نور محمدیه | با برادران پای می فشاریم و هرگز مخالف باور آنان نیستیم اما بیشتر از آن، انتقال دیگر انوار الهی را نیز در امتداد حقیقت نبوی باور داریم؛ زیرا نور نبوی و علوی یا فاطمی و حسینی را با حسینی و باقری یک حقیقت واحد می شماریم.

ص: ۴۴۸

بیشتر مفسران اهل سنت عقیده دارند، آن نور که از وجود آدم به فرزندانش منتقل شد، تنها حقیقت نوریه ی محمد | بود نه تمامی اهل بیت علیهم السلام. اگر دیگر اهل بیت علیهم السلام هم نورش با پیامبر | آمیخته باشد آنان در نگارش وانهاده اند. مفسران شیعه بر پایه ی روایات متواتر معنوی نور انتقال شده را حقیقت یکپارچه می شمارند که مرتبه ی نخستین آن پیامبر اعظم | است و مرتبه ی آخرینش حضرت ولی عصر (عج). بعضی سلف گفته اند که مراد از «ساجدین» اجداد آن حضرت است.

یعنی نور آن بزرگوار از صلب یک نبی به صلب نبی دیگر منتقل شد و بالاخره این پیامبر | تشریف آورد. افزون بر آن برخی از مفسرین از این واژه بر ایمان والدین آن حضرت نیز استدلال کرده اند. (۱)

آری نور! پیامبر اعظم «در تیره پشت خداپرستان روشنی می داد و هرگز آن نور وجودی محمد |، از صلب پیامبران ذایل نشد تا مادرش آمنه او را به دنیا آورد.» (۲)

برخی با یک نگرش عرفانی ذات نوریه ای او را گم شده در افعال الهی تقریر کرده اند:

«و قلبک أنقلابک و انتقالک فی أطوار الفانیین فی افعاله تعالی و صفاته و ذاته بالنفس والقلب والروح فی زمزتهم

ص: ۴۴۹

۱- تفسیر کابلی / ۴ / ۴۶۷. الصحیح من سیره النبی الاعظم | ۲ / ۷۴ و ۷۷. مفتاح السعاده / ۵ / ۴۰۴۰.

۲- التفسیر الوسیط / ۲ / ۱۸۵۹؛ الوسیط فی تفسیر القرآن المجید / ۳ / ۳۶۵. همان منابع قبلی.

و قبل النشأه الاولى فى اصلا ب آباءك الأنبياء الفانين فى الله عنها.» (۱۱)

آرى! «ما دیده ور دوستان خویشیم بر دوام (و همیشه بون) ایشان. تا یک طرف از ما محجوب نباشند و اگر هیچ محجوب شوند، زنده نمانند.» (۲۲)

در بینش این عارف در واقع وحدت کلی که در سراسر هستی، حاکمیت دارد، این مرتبه از نظام خلقت را نیز در برمی گیرد. جهان یکپارچه خداست و ما سوی خدا موجودی - موجودیت ندارد. نور اهلیت علیهم السلام فانی شده در وحدت کلان موجودات است و خود جدای از دیگر نمادها و ظهورات هستی طبل جداگانه ای نمی نوازند.

۲. نور اهلیت (ع)

اشاره

نوری که در صلب نیای پیامبر | سریان داشت تنها حقیقت محمدیه | را در بر نمی گرفت بلکه وجود نوری علویه و فاطمیه و... را نیز پوشش می داد. حقیقت واحد که دارای مراتب و آغاز و پایان بی شماری بود. اتصال نوری ائمه علیهم السلام در عالم مافوق ماده بر پایه ی یافته های عقلانی، کشف درونی و داده های وحیانی استوار است. اگر چه در عالم ماده از نظر ضیق مکانی و تنگناهای وجودی در قالب انوار چهارده گانه مقدس تجلی کردند و ظهور یافتند اما در جهان پیش از عالم ناسوت و ظهور جسمی حقیقت یک پارچه و وحدت کامل و همه جانبه ای داشتند.

ص: ۴۵۰

۱- تفسیر ابن عربی / ۲ / ۴۲۴.

۲- تفسیر کشف الاسرار میبیدی / ۷ / ۱۷۴.

بی تردید در آن نشأ و منظومه‌ی وجودی همین حقیقت واحد مراتب شدید و ضعیف داشت اما اصل وجود واحد آن همواره حفظ بود و در تیره پشت نیاکان حرکت می کرد. افزون بر جهان معنا، در عالم ماده نیز وحدت اندیشه، وحدت رفتار، وحدت گفتار، وحدت کردار وحدت

شنیدار وحدت... در تمام بخش های زندگی آنان وجود داشت. میان آغاز و انجام آنها جز مقتضیات زمان و مکان تفاوتی چشم گیر دیده نمی شد.

۱-۲. اتفاق اصحاب

برخی از علمای شیعه بر این عقیده پای فشرده اند که مصداق حرکت واژه «تقلب» نور اهل بیت علیهم السلام است که در وجود سجده کنندگان پروردگار بر، یکی پس از دیگری منتقل شدند. تنها حقیقت محمدیه | نیست بله حقیقت وی آغاز و نزدیک تر از دیگر مراتب به خداوند است.

اما همه‌ی عالمان شیعه عقیده دارند که ائمه علیهم السلام نور واحدند نه متعدد هر چند در عالم ماده به قالب های چهارده گانه ظهور یافتند.

آری! این حقیقت مجرد و محیط بر قالب های خود یک مرتبه نداشته تا ما آن را به شخص پیامبر | منحصر سازیم بلکه مراتب گوناگون داشته که از عالم نوری و فیضی فرود آمد و به عالم انسانی در صلب نیاکان به نورپردازی ادامه داد.

۲-۲. تواتر معنوی روایات

برخی دیگر از مفسران شیعه پشتوانه‌ی علمی برداشت خود را از آیه‌ی یاد شده در نور وجودی ائمه علیهم السلام، روایات قرار داده اند و از هرگونه واکاوی پردازش و سنجش سیاق آیه دست برداشته اند.

این گروه به همان میزان که نص قرآن را برترین ملاک کشف حقایق و راهگشایی مسائل می دانند، روایات را نیز پس از آن گویا و رسا در راهنمایی به حقایق مادی و فرامادی برترین دلیل شمرده اند.

در ذیل آیه روایات بی شماری مراد از «تقلبک فی الساجدین» را نور یکپارچه اهلیت علیهم السلام می داند نه نور شخص پیام آور الهی را که در این عالم به تنهایی نورپردازی کرد:

«عن أبي ذر رحمه الله عليه قال: سمعت رسول الله | و هو يقول: خلقت أنا و علي بن أبي طالب من نور واحد. نسبح الله يمينه العرش قبل أن خلق آدم بألفي عام. فلما أن خلق الله آدم عليه السلام جعل ذلك النور في صلبه. و لقد سكن الجنة و نحن في صلبه. و لقد هم بالخطيئة و نحن في صلبه. و لقد ركب النوح عليه السلام السفينه و نحن في صلبه. و لقد قذف ابراهيم عليه السلام في النار و نحن في صلبه. فلم يزل ينقلنا الله عزوجل من أصلاب طاهره، إلى ارحام طاهره حتى انتها بنا إلى عبدالمطلب. فقسمنا بنصفين: فجعلني في صلب عبدالله و جعل عليا في صلب أبي طالب. و جعل في النبوه و البركه و جعل في علي الفصاحه والفروسه.» (۱)

برادران اهل سنت نیز انتقال نور را تنها به حقیقت محمدیه | محدود نساخند بلکه آن را به علی علیه السلام نیز تسری دادند که خود بخود دیگرانمه علیهم السلام را در برمی گیرد:

ص: ۴۵۲

«عن علی، أن النبی | قال: «كنت أنا و علی نوراً بین یدی الله تعالی قبل أن یخلق آدم بأربعه عشر ألف عام. فلما خلق الله آدم، قسم ذلك النور جزئین: فجزء أنا و جزء علی.» (۱۱)

ج. عوامل انتقال

اشاره

افزون بر اصل انتقال که بر پایه ی کتاب، سنت و تاریخ اثبات گردید، باید پرسید علل انتقال و فلسفه ی حرکت نور اهل بیت علیهم السلام از شخصی به شخصی چه بوده و چرا این سریان صورت گرفت؟

نخست علل انتقال را می توان به دو دسته کلی برشمرد و سپس برای هر یک ریزموضوعات دیگری بنیان نهاد. برخی از علل «هبوط» نورا از آسمان به زمین، الزامی، تکوینی و بدون اراده و اختیار انسان صورت گرفت.

عده ای دیگر از بدون الزام با اراده و اختیار که، در خود می بینیم نور اهل بیت علیهم السلام را از قرنی به قرنی و از جایی به جای دیگر انتقال داد.

اراده الهی، مرگ، رسالت و الهام را جزء عوامل تکوینی می توان برشمرد که تنها در قلمرو فعل الهی قرار داد. باور، اسلام، دادگری، خداپرستی و نفوذ اجتماعی را علل تشریحی در دسترس ما آدمیان می توان تحلیل کرد.

ص: ۴۵۳

۱- مناقب علی علیه السلام حنبل / ۲۱؛ مناقب مردویه / ۲۸۵. مناقب امام علی بن ابی طالب / ۶۷. طبری؛ نزهه المجالس / ۲ / ۴۳۷.

۱. اراده الهی

جا به جایی نور اهل بیت علیهم السلام تنها به اراده ی پروردگار صورت می گرفت نه با درخواست، نیایش و زاری نیاکان شان. تنها دستان بی مانند و قدرتمند خداوند بود که این نور را از ظرفی برمی داشت و به ظرف دیگر می ریخت. اعمال اراده ی دیگران در تغییر این مظلوف هیچ تأثیری نداشت همان گونه که منع شان در اصل بود و نبود این نور تأثیرگذار نبود.

حرکت نور در خطوط گوناگون از منظر تبعیدنگری پرسش های چرایی، چیستی و چگونگی برنمی دارد، زیرا رشته ای در گردنم افکنده دوست می کشد، هر جا که خاطر خواه اوست. هر چه آن خسرو کند، شیرین بود.

اما از منظر عقل پرسش گر و غیر متعبد می توان حکمت مطلقه، سراسری و همه جانبه ی الهی را در تمامی افعال به ویژه این فعل خاص «فلسفه»، چیستی و چرایی اش شمرد و از عبث و لغویت یا انحصارگرایی دوری جست.

بگذریم از این که اراده و فعل الهی پرسش بردار نیست و بدون داده های وحیانی با یافته های عقلانی نمی توان به حکمت هر کار او پی برد و از راز هدف داری اشیاء پرده بر گرفت. آری! این نور با اراده ی الهی از عالمی به عالمی و از پستی به پستی منتقل شد.

«و قال قوم من اصحابنا: انه اراد تقلبه من آدم الى ابيه

عبدالله في ظهور الموحدين لم يكن فيهم من سجد لغير الله.» (۱)

ص: ۴۵۴

افزون بر این متن، نصوص تاریخی دیگر، بر اراده ی الهی دلالت مطابقی آشکار دارد.

آنگاه که آدم بر مرگ فرزندش گریست... خداوند به او وحی کرد: بی تردید من خداوند از وجود تو نوری را بیرون می کشم و آن را آشکار می سازم. نوری که من «اراده» کردم از صلب پدر پاکیزگان در رحم مادران شریف و پاکیزه حرکت دهم و بدان نور بر دیگر انوار فخر کنم. آن نور را خاتم پیامبران قرار می دهم و خاندانش را برگزیدگان و پیشوایان و جانشین خود.»(۱)

۲. مرگ

یکی از علت هایی که نور اهلیت علیهم السلام از جایی

برمی خیزد و در جای دیگر می نشیند، کوتاهی عمر حامل آن است. این مهم خود بخود می طلبد که آنان دارای حیات معین، پیش بینی شده و قید شده ای در طبیعت باشند؛ زیرا تمامی افراد بشر از نظر ساختار وجودی نظام آفرینش و ذات انسانیت محکوم به قوانین تکوینی هستند که باید در چهارچوب همان معیارهای انسانی در عالم متغیر ماده حرکت و زیست کنند. اجداد اهلیت علیهم السلام هیچ یک از قانون کلی مرگ مستثنی نبودند و باید جام شوکران مرگ را تا آخر می نوشیدند. کوتاهی عمر مظلوف به دلیل محکومیت در قوانین طبیعی جهان ماده از یک سو، بلندی عمر مظلوف به دلیل پیروی از قوانین منظومه ی جهان معنا که هرگز مرگ و نیستی در آن راه

ص: ۴۵۵

ندارد از سوی دیگر، انتقال این نور را از فردی به فرد دیگر و از روزگاری به روزگاری قطعی و ناگزیر می ساخت.

بدین سان هر یک از نظر سنخیت با منظومه های وجودی و آنچه سرنوشت برای شان رقم زده بود، بدان راضی می شوند. امکان نداشت نور ابدی در جسم بی ثبات به

نورپردازی ادامه دهند و متغیر را یکباره ثابت کنند. چیزی که به آن انقلاب فلسفی اطلاق می شود و محال بودنش را عقل با اندکی درنگ و کارورزی بخوبی درک می کند.

پس از مرگ آدم، نور اهلیت علیهم السلام در نهاد «شیث» قرار گرفت.

تا آنگاه که او جوان خوش قد و بالایی شد و میان هرمون ها و صداهایش با دیگر اندام ها، هماهنگی کامل به وجود آمد و بینا شد. زمانی که آدم او را شایسته آن مقام نورپذیری دانست به وی وصیت کرد و به حاملیت هر آنچه در برمی گرفت به خوبی او را آگاه کرد و شناساند که پس از آدم او حجت خدا و جانشین پروردگار در زمین است و رساننده ی حق خداوند به دیگر وصیانش. (۱)

در واقع «شیث» دومین محل انتقال نسل پاکیزه و ریشه و بن نور درخشنده بود. در این هنگام آدم به او وصیت کرد و «شیث» را به نگهداری و پاسداشت آن سفارش نمود. پس از آدم شیث میان مردم حکمرانی می نمود و بر پایه کتاب پدرش و هر آنچه سفارش کرده بود از اسفار و شرایع و ویژگی ها شریعت را جاری می کرد. (۲)

ص: ۴۵۶

۱- الکامل فی التاریخ / ۱ / ۲۹.

۲- مروج الذهب / ۱ / ۴۰؛ الکامل فی التاریخ / ۱ / ۲۹ و ۳۱.

خداوند جایگاه این نور را تنها در وجود پیامبران الهی در نظر گرفته بود و غیر پیامبران دیگر کسی شایستگی نورپذیری و برداشتن گیرندگی نور اهل بیت علیهم السلام را نداشت.

فردی، گروهی و جامعه ای نمی توانست با اراده و خواست خود این مرکزیت را به مرز دیگری منتقل کند و نگذارند در یک جا بماند. تنها چگونگی انجام رسالت به اراده پروردگار بود که سرنوشت نورپردازی و نورپذیری را رقم می زد نه خواست و اراده ی جمعی.

پایگاه رسالت فراتر از فلسفه های عقلی و دستاوردهای عرفانی هر چه که داشت، نزد خداوند بسیار پراهمیت بود و جایگاه مهمی داشت که موجب شد این نور را برای همیشه تا آخرین مراحل ظهورش در خود جای دهد. ماهیت رسالت و امامت یک حقیقت با گونه های به هم آمیخته و ابعاد مختلف هستند. سکه واحد که یک روی آن نقش پیامبران حکم شده و روی دیگرش نام وصایای معصوم و جانشینان الهی. هر دو از یک چشمه سار وحیانی می جوشند و در کویرستان انسانیت جاری می شوند. نبی و امام علیه السلام هر دو یک وظیفه را انجام می دهند و تمامی دل ها را به سوی آسمان رهنمون هستند.

«آنگاه که «شیث» با همسر خود در آمیخت، همسر او به «آنوش» باردار شد و آن نور به همسر وی منتقل گردید. هنگامی که خانمش وضع حمل کرد، نور فرزندش می درخشید. آنگاه که جانشینی او فرا رسید، پدرش «شیث» او را گرامی داشت و جایگاه یک وصی را در او پذیرفت و

او را برتر و گرامی تر دانست تا او نیز فرزنداناش را که برای وصایت رسالت برگزیده می شوند، گرامی دارد.

بر حقیقت این بزرگواری و برتری این جایگاه «شیث»، فرزنداناش را هم آگاهی بخشید تا آنان نیز اینگونه رفتار نمایند. شیث، انوش را از میان فرزنداناش برای رسالت، جانشین قرار داد تا زمانی که نسل او پیوسته باشد رسالت هم در اوست و وصیت میان آنها جاری. از قرنی به قرنی منتقل گردد تا آنگاه که خداوند این نور را در وجود عبدالمطلب بنهد و پس از آن به فرزندش عبدالله.

«انوش» دارای فرزندی شد که او را «قینان» نامیدند و نور ائمه علیهم السلام پیشانی او را روشن کرده بود. «انوش» از فرزنداناش پیمان گرفت تا زمین را آباد سازند. این نور با او بود تا بدرود حیات مادی گفت... خداوند برای او نیز فرزندی آورد و آن نور را در وجود «مهلائیل» به ارث گذارد. پیمان الهی همین گونه از یکی به دیگری می رسید و رسالت می گسترده اما حقیقت آن نور همیشه استوار و ثابت در وجود همه شان می درخشید.» (۱۱)

۴. الهام

گاهی حامل نور با الهام مقدس، پیش از پیش می دانست که به زودی نور نهفته در وجودش تجلی می کند و او باید نه تنها آن نور را کم فروغ و خاموش نسازد که با تمام نیرو در سطوح گوناگون زندگی از آن مدد جوید و این آفتاب

ص: ۴۵۸

را چون پلکان از بام به حیاط آورد تا به دیگر اعضای اصلی خانواده گرما و طراوت بخشد. گستره این الهام حتی لوازم انتقال نور مثل ازدواج و تشریفات را هم دربرمی گرفت.

شخصیت حاملان نور به گونه ای پخته شده و شکل گرفته بود که به راحتی با پروردگار از طریق قلب ارتباط برقرار می نمود و مسائل فرامادی و دور از دسترس حواس را به شعاع نور جان درمی یافتند. این امتیاز آنان را خود به خود از دیگران جدا می کرد و برای شان جایگاه ویژه ای می داد. «نور رسول خدا» در پیشانی هاشم می درخشید و هیچ گاه کم فروغ و خاموش نگردید. به همین دلیل او را بزرگ می داشتند و مقام او را ارج می نهادند.

در برخی از شب ها که وی اطراف خانه طواف می کرد از خداوند می خواست فرزندی به او بدهد که نور رسول خدا را بر دوش گیرد. شبی او را خواب در کنار خانه فراگرفت و همانجا بیتوته کرد. در خواب کسی نزد او آمد و گفت: «سلما» دختر «عمر» را بگیر؛ زیرا او پاکیزه و هوشمند است. او را بستان و برایش مهر خوبی پرداز. مانند او از بانوان نمی توانی کسی را پیدا کنی. تنها از اوست که خداوند برای تو فرزندی می دهد که پیامبر را به دنیا می آورد. او را بگیر تا رهنمون گردی. بشتاب برای ازدواج با این دختر با کرامت.

هاشم وقتی از این خواب بیدار شد، فریاد بلندی کشید به

گونه ای که پسر عموهایش غافل گیر شدند. هاشم آن ها و برادرش مطلب را نیز فراخواند. آنان را از خواب خود خبر داد و چیزی که هاتف غیبی به او گفته بود نقل کرد. از این رو، برادرش مطلب به او گفت: فرزند مادرم! هان! این دختر میان قوم خود بسیار معروف و پسندیده است. بزرگواری در سرشت او آمیخته، عفت و پاکدامنی جزء ذات او و خردمندی اش در حد اعلا قرار دارد.

او «سلمی» دختر عمرو بن لیبید بن حداد بن زید بن عامر بن غنم بن مازن بن النجار است. آنها همگی اهل مهمان داری و پاکدامنی هستند. البته تو شریف تر از آنهایی در حَسَب و گرامی تر از آنها در نسب ... اگر خواستی ما او را برای تو خواستگاری می کنیم.» (۱)

ب) علل غیر قهری

۱. اسلام

اشاره

علت دیگری که نور امامان شیعه را در خود جذب کرد و اشعه های تابناک آن را از شیشه ی وجود خود عبور داد اسلام بود. همین مسلمان بودن امروزی با قوانین حلال و حرام، کراهت و استحباب و مباحات که مسلمین در دایره این چهارچوب ها وظایف خود را انجام می دهند. بی تردید نیاکان ائمه علیهم السلام در گستره اندیشه، حوزه های گفتاری، قلمرو فعالیت و دامنه ی دیدار و امتداد شنیدار،

ص: ۴۶۰

مو به مو دستورات اسلامی را که در رسالت آدم و دیگر پیامبران وجود داشت، اجرا می کردند و به تمامی گزاره های آن پایبندی عملی داشتند.

در واقع دین حنیف ابراهیم علیه السلام اصل همان دین محمد | خاتم پیامبران است که هر دو با درونمایه ی واحد در ظرف زمانی متعدد با پیامبران های مختلف برای نسل های متفاوت و فضای خاص آشکار شدند. هر آنکه به این دین پایبند نبود، شایستگی پذیرش نور اهل بیت علیهم السلام را در نسل پیامبران الهی نداشت. از این رو، تنها به فرزندان مسلم آنان این نور منتقل شد. کسانی که آیین غیر از اسلام گزیدند و بدان گرویدند هیچ گاه تابش نور آفتاب بی بدیل امامان معصوم علیهم السلام خانه تاریک و سردشان را روشن نکرد. همان گونه، آنان که به نام اسلام بسنده کردند نیز از این نورگیری محروم شدند و در تاریکی ماندند.

بازبینی مدلول آیه ... با اطلاق، صراحت برداشت مفسران، روایات و دلیل عقلی بر مسلمان بودن نیاکان ائمه علیهم السلام که حامل نور آنها بودند، ما را به این حقیقت رهنمون می گردد.

۱-۱. اطلاق:

به قرینه الف و لام استغراق جنس از واژه «الساجدین» می توان مسلمانی نیاکان ائمه علیهم السلام را برداشت کرد و این مسلمان بودن را به جنس انسانیت عمومیت داد تا پدران و مادران شان را دربر گیرد. قرینه ی انحصاری که تنها اجداد پدری اش را پوشش دهد و نیاکان مادری اش را دربر نگیرد از واژه «الساجدین» نمی توان به دست آورد. مقیدات متصل و منفصل که این اطلاق را محدود سازد نداریم. از این رو، در مقام معنی یابی متن بدان چنگ می زنیم و پدران و مادران ائمه علیهم السلام را مسلمان می شماریم.

۲-۱. صراحت مفسران:

برخی از مفسران با صراحت خداپرستی نیاکان پیامبر | را مطلق معنی کرده اند و مراد از آن را نیاکان پدری و مادری برشمرده اند. همان گونه که نور اهل بیت علیهم السلام در تیره پشت پدران خداپرست قرار داشت و از یکی به دیگری منتقل می شد، همان گونه مادران که نورشان را بر دوش می کشیدند همگی مسلمان و پیرو دین حنیف بودند.

هیچ یک از آنان در برابر غیر خدا سر به زمین فرود نیاوردند:

مراد از آیه گردش تو در تیره پشت پدران است که همگی مسلمان بوده اند و آنان خدا را می شناختند و تنها برای او سر به زمین می ساییدند و هرگز برای غیر خدا که علمی بدان ها نداشتند، سجده نکردند. «(۱) آری «حرکت نور محمد | در پشت پدران و رحم مادران از آدم به نوح و از او به ابراهیم و... دیگر نیاکان» (۲) بر پایه ی مسلمان بودن نیاکان صورت گرفت نه چیز دیگر.

۲. ایمان

نیای اهل بیت علیهم السلام به اصل نور، شعاع نوری و اشعه های آن که از این کانون می تابید باور داشتند. ایمان به یک نیروی درونی نهفته در ژرفنای جان که هرگز به چشم تن نمی آمد و با اندام های حسی لمس نمی شد.

ص: ۴۶۲

۱- تفسیر القشیری / ۵ / ۲۵.

۲- تفسیر السمرقندی / ۲ / ۵۹۶.

ایمان به غیب نه غیب بیرون و گسسته از وجودشان مانند بهشت و فرشتگان که غیب نهفته در درون و پیوسته با موجودیت شان.

ایمان به نوری که هیچ یک از آنان را در فراز و فرود زندگی چه با آگاهی و دانش و چه بدون آگاهی و پیش زمینه های علمی، تنها نگذاشتند و از آنان روی برتافتند.

چه بسا مردم که این گونه ترکیب انسان با نور را نمی پذیرفتند و از آن روی برمی تافتند اما اجداد امامان شیعه نادیده و دیده بدان ایمان و پایندی عملی داشتند. همین باور سبب شد تا پروردگار از میان افراد بی شمار دانشمند و هوشمند این شایسته گان را برگزیند و نور ائمه معصومین علیهم السلام را در نهادشان به امانت گزارد.

گفته شده خداوند تو را در تیره پشت مردان خداپرست نهاد. در وجود پیامبری پس از دیگر پیامبر؛ از آدم و حواء تا وجود عبدالله و آمنه. تا آنگاه که میان این امت به دنیا آمدی. از این رو، تمامی نیاکان پدری و مادری (پیامبر خدا) زن و مرد همگی مؤمن بوده اند.» (۱)

دلیل دیگری که بر مسلمانی و ایمان پدران و مادران فرستاده ی خدا می توان ارائه کرد، روایات است که از شیعه و سنی نقل کرده اند. بیشتر مفسران برای شبهه زدایی پیش از شبهه افکنی یا پرسش گری برای افزایش معرفت پیروان؛ پاسخ اقناعی داده اند.

ص: ۴۶۳

۱- فتح البیان فی مقاصد القرآن / ۹ / ۴۲۵ ؛ الصحيح من سیره النبی الاعظم / ۲ / ۷۴ و ۷۷.

آنان نور اهل بیت علیهم السلام را هرگز در وجود غیر معصوم قایل نیستند و تنها ظرف این نور را سلسله پیامبران می شمارند.

عطا از ابن عباس نقل کرد:

خداوند اراده کرد چرخش تو را در صلب پیامبران. پیام آوری پس از پیام آور. تا در میان این امت مسلم تجلی کردی. واژه ساجدان در واقع اشاره به پیامبران الهی دارد. [\(۱\)](#)

در منابع شیعه نیز روایت هایی بدین مضمون، ذیل آیه نگاشته اند:

در روایت دیگر از ابن عباس نقل شده است: در واقع معنی آیه این است که: خداوند تو را از تیره پشتی پیامبری | پس از پیامبری بیرون آورد تا آنگاه که تو را در قالب محمد | تجسم بخشید. قومی از اصحاب ما گفته اند: خداوند اراده کرده انتقال تو را از صلبی به صلبی دیگر از آدم تا پدرش عبدالله. او همواره در تیره پشتی خداپرستان قرار داشت که هیچ یک از آنان برای غیر خدا سجده نکرده و سر فرود نیاورده اند. [\(۲\)](#)

ص: ۴۶۴

۱- تفسیر الخازن / ۳ / ۳۳۴؛ زادالمسیر / ۶ / ۵۶؛ تفسیر الخطیب الشربینی / ۳ / ۸۱؛ تفسیر نبوی / ۳ / ۴۰۲؛ اللباب فی علوم الکتاب / ۹۶ / ۱۵.

۲- تبیان / ۸ / ۶۸.

چه بسا مسلمانانی که در آغاز مشرک، بت پرست و یا گرویده ی آیین دیگری بوده اند و پس از برگزیدن اسلام از اندیشه غلط و عقیده خرافی دست برداشتند. برخی نیمی از عمر را به کژراهه رفتند و نیمی دیگر را به راه راست. برخی دیگر از آغاز مسلمان زاده شده و در تمام دوران حیات خود گامی به کژراهه نرفته و همواره مسیر درست را پیمودند.

این گونه افراد جز در برابر پروردگار که سر در آستان کبریایی او ساییدند، نزد هیچ شیء و شخص دیگری سر فرود نیاوردند. همین امتیاز خود بخود زمینه را برای ریزش نور اهلبیت علیهم السلام در وجود آنان فراهم کرد و جایگاه شان را بلندتر برد. افرادی که این ویژگی را نداشتند، نمی توانستند ظرفی برای ریزش این نور قرار گیرند؛ زیرا سنخیتی میان نور و ظلمت وجود و عدم و سنگ و شیشه وجود نداشت.

لازمه این فقدان وجدان رابطه این همانی را میان دو شیء هم سنخ می طلبد و آن خداپرستی بود.

گفته شده خداوند تو را در صلب خداپرستان می دید. از پیامبری به پیامبری تا آنگاه که میان این امت مسلمان آمدی. (۱)

برخی از اهل علم این گونه آیه را معنی کرده اند: چرخش تو را در تیره پشت خداپرستان پروردگار اراده کرد. همان مؤمنان به خدا نظیر آدم و نوح و ابراهیم و اسماعیل. (۲)

ص: ۴۶۵

۱- فتح القدير / ۴ / ۱۴۳.

۲- اضواء البيان / ۶ / ۱۰۳.

خانواده در جامعه افزون بر قدر مشترک ویژگی های این نهاد، ویژگی های مختص بخود را نیز دارند. نجابت یکی از آنها به شمار می رود که در اصالت و قداست بخشی و منزلت دهی هر خانواده در جامعه نقش اساسی دارد.

مطلع زیارت جامعه کبیره با تعریف خانواده ی اصیل، نجیب و برتر آغاز می شود:

درود بر شما ای خاندان نبوت و جایگاه رسالت و رفت آمد فرشتگان و فرود آمدن وحی و گنجینه ی مهرورزی و کان دانش و پایاب بردباری و بنیان کرامت و پیشوایان ملت ها...

نور پیشوایان بزرگ شیعه از افلاک در چنین خانواده هایی روی خاک تابید و تا اعماق وجودشان نفوذ کرد. حقیقتی که دیگر خانواده ها از پذیرش آن بی بهره بودند و توان جذب این هدیه ی آسمانی را نداشتند.

نفوذ اجتماعی، منزلت و برتری خانوادگی بگونه ای بود که بر آمدن این نور را مردم به صورت طبیعی از آن کانون انتظار داشتند.

«آغاز بامدادان هاشم خود را برای رفتن به مجلس خواستگاری آماده کرد و لباس های زینتی که داشتند همگی خود را با آنها آراستند. خانواده ی «سلمی» نیز به پیشواز آنان رفتند و در داخل خیمه ی آنان راهنمایی شد. هنگامی که نشستند دیگران که فامیلان عروس بودند، برای بزرگداشت آنان از جای برخاستند.

هاشم و برادرش و پسر عموهایش در صدر مجلس جای

گرفتند و مردم هاشم را پذیرایی می کردند. مطلب، برادرش، به سخن گفتن آغاز کرد و گفت: ای اهل شرف و بزرگی! جود و بخشندگی! ما پاسبانان خانه ی خداییم! ما خاندان بزرگ و شناخته شده ای هستیم. درب ما بروی همگان باز است. شما خود شرافت و بزرگواری ما را می دانید. همان گونه که خداوند نور درخشنده و تابناکی را در وجود ما نهاده ویژه ماست، بخوبی می نگرید. ما فرزندان لوی بن غالب هستیم. در واقع این نور از پیشینیان ما به عبد مناف منتقل شده است و از وی به برادر ما هاشم. آن نور با ما خاندان در آمیخته و از آدم همواره نورپردازی کرده تا رسیده به هاشم. خداوند با آن نور وجود شما را روشن می سازد و آن نور اکنون در نزدیکی شما قرار دارد، برای

دختر پرکرامت شما خواستگار آمده ایم و علاقه مندیم با شما بیامیزیم.» (۱)

افزون بر نجابت خانوادگی هاشم، خانواده سلمی که نور ائمه علیهم السلام را در خود جای می داد نیز نجیب و شریف بود، چنانکه از متن تاریخی گفتار مطلب، این مطلب آشکار می گردد.

د. لوازم انتقال

اشاره

فراگیری و امتدادیابی نور اهل بیت علیهم السلام در عالم ماده علل معده ی این جهانی را

ص: ۴۶۷

لازم داشت. در واقع بدون فراهم شدن این بستر، نور مجرد در قالب ماده نمی گنجید و از عرش پا به فرش نمی گذاشت.

درونمایه این علل مُعده را می توان چهارچوب حلیت و حرمت دانست که در متن شریعت گنجانده شده و امروز مسلمانان بدان بایدها و نبایدهای فقهی می گویند. نخستین علت مُعده ی انتقال نور ازدواج شرعی نیاکان

اهلیت علیهم السلام است که از آغاز تا پایان همگی بدان پایندی عملی داشتند.

خواستگاری، خرسندی دختر، رضایت خانواده، عقد، مهریه، ولیمه، آراستن و تزئینات عروس و حجله شادی آراستن زیر مجموعه این علل مُعده قرار می گیرد. دومین لوازم انتقال تشریفات رایج آن روز بود که در برگیرنده سفارش به واگذاری، پیمان گیری ارث الهی و امانت شمردن نور است.

۱. نفی ازدواج غیر شرعی

مفسران شیعه طهارت همیشگی نیاکان پیامبر | را نگاشته و انتقال نوری را چه در تیره پشت پدران یا رحم مادران بر اساس عقد اسلامی اثبات کرده اند. این ها هم از نظر اثباتی ازدواج قانونی و شرعی اجداد نبی را تبیین می نمایند و هم از نظر غیر قانونی بودن ازدواج نیای اهلیت علیهم السلام را نفی می کنند.

بدین سان هرگز در سلسله عقد پدران و مادران پیامبر | حلقه های اندک زنگ زده به بی باکی، بی مبالاتی و عادات جاهلی و هر چیز ناپسند دیگر قرار نداشته است. تمام

حلقه های زنجیره ای ازدواج آنها را خداوند یکی پس از دیگری با پاکی و بندگی چیده و از آغاز تا پایان همه را خود به دست گرفته و حرکت داده است.

شیخ قمی از امام باقر علیه السلام نقل کرد که فرمود:

آن کسی که هنگام نبوت و برانگیختن تو را دید و چرخش تو را در پشت نمازگزاران یعنی تیره پشت پیام آوران الهی نگریست ... در صلب پیامبران پیامبری پس از پیامبر. تا آنگاه که از تیره پشت پدرت تو را بیرون آورد. بر اساس نکاح بود نه غیر از ازدواج شرعی. از آدم تا خاتم.» (۱)

«قال حدثني محمد بن وليد عن محمد بن الفرات عن أبي جعفر عليه السلام قال: «الذي يراك حين تقوم في النبوه و تقلبك في الساجدين» قال: في اصلاّب النبيين صلوات

الله عليهم.» (۲)

۲. ازدواج شرعی

اشاره

لازمه ی قطعی گسترش نور ائمه علیهم السلام در وجود نیاکان بستن پیمان زناشویی بود. ماهیت این نور سریان را خود به خود می طلبد که در آفاق بگسترده و در تمامی زمان ها امتداد یابد تا در یک برهه تاریخی محدود و محصور نماند؛ زیرا ذات و خاصیت این نور و عالم تابی و روشنائی بخشی تمام هستی و مراتب آن بود. بدون ازدواج منتشر شدن نور امکان نداشت و محدود شدنش قطعی بود. به همین دلیل هنگامی که بدن یکی از حاملان نور سیر تکاملی خود را به پایان می رساند، رو به انحطاط می شد و یا مشکل دیگری پدید می آمد، شتاب برای پیوند زناشویی فرزندان شان بیشتر می شد تا این نور در مرکز تعیین شده ی خود

ص: ۴۶۹

۱- تفسیر صافی / ۴ / ۵۴.

۲- تفسیر نورالثقلین / ۴ / ۶۹.

آرام گیرد. وجودی که امنیت بیشتر یا قداست والا تری داشت. بدین سان، نور اهل بیت علیهم السلام ازدواج را برای حاملان خود ناگزیر می طلبید.

امام صادق علیه السلام فرمود: هنگامی که آدم حوا را بالای سرش دید گفت: تو کیستی؟ حواء فرمود: من حواء هستم که خداوند مرا برای تو آفریده است.

هیچ کس از تو زیباتر آفریده نشده است. خداوند به همین دلیل به آدم وحی کرد: این کنیز من حواست و تو بنده ی من آدم. شما را برای خانه ای که نام آن بهشت من است آفریده ام. تا تسبیح گوینده و ستایش گر من باشید.

آدم! حواء را از جانب من برای خود با خطبه ی عقدی به زناشویی در آور و مهرش را به خود من بازگردان.

آدم عرض کرد: پروردگارا مهر او چیست؟

خداوند فرمود: بر حبیب من محمد | ده بار صلوات بفرست.

آدم عرض کرد: پروردگارا! تازنده ام پاداشت بر من شکر و سپاس خواهد بود. به همین شیوه آن دو ازدواج کردند.

قاضی و دادگر خداوند بود، عقد کننده حضرت جبرئیل، زوجه حواء (مادر بشر زوج آدم پدر بشر مهریه ده بار صلوات بر محمد |) گواهان فرشتگان تا آنگاه که هر دو به یکدیگر رسیدند. «(۱)»

ص: ۴۷۰

بر پایه آداب و رسوم آن روز جامعه، بستگان و بزرگان پسر به خواستگاری دختر می رفتند. این شیوه میان اجداد پیامبر | از آغاز تا پایان پیوسته ادامه داشت. بدون خواستگاری رسمی و با تشریفات عرفی زمینه ی ازدواج آنان فراهم نمی شد و پیمان زناشویی شان منعقد نمی گردید.

برای انتقال نور اهل بیت علیهم السلام همان گونه که اصل ازدواج لازم بود، لوازم ازدواج نیز لازم بود. ریش سپیدان همراه دیگر بزرگان فامیل به خواستگاری دختری که مادر ائمه علیهم السلام می شد، می رفتند و در جلسه رسمی درخواست پیمان زناشویی و وصلت دو خانواده را مطرح می کردند.

«بزرگان و بازرگانان گرد آمدند. تصمیم گرفتند برای تجارت به شام بروند تا از این طریق به آن دختر برسند. دوستان هاشم به وی گفتند: ما با شادمانی تو شادمان می گردیم و با خوشحالی تو خوشحال می شویم...»

هاشم برای رفتن سفر به شام خود را آماده کرد. با او از دوستان و نزدیکانش همراه صلاح بیرون آمدند و خدمت گزاران کنارشان همراه با اسبان سواری و دیگر الاغ های باربر.

مسافرت او برای ازدواج به مکیان خبر داده شد، بزرگان و نخبه گان مکه همراهی او آمدند همان گونه که خدمت گزاران و بانوان برای تودیع او بیرون آمدند. هاشم دستور

بازگشت آنها را داد و خودش با فرزندان عمو و برادرش مطلب به سوی یثرب، جهت وصلت با خاندان بنی نجار، حرکت کردند.

هنگامی که آنان به شهر یثرت رسیدند؛ آن سرزمین، به نور رسول خدا| که از پیشانی هاشم می تابید روشن گردید. شعاع نورافزون بر سطح شهر به درون خانه هایشان نیز روشنایی بخشید، هنگامی که مردم یثرب آنها را دیدند؛ با شتاب به پیشوازشان رفتند و گفتند ای مردم! شما کیستید؟ ما تاکنون از شما زیباروتر ندیدیم به ویژه آن نورپرداز نوجوان که روشنایی اش همه جا را گرفته است.

مطلب گفت: ما اهل بیت خدا و سکان دار حرم خداییم و از خاندان لوی فرزندان غالب. این برادر ما هاشم فرزند عبد مناف است که بسوی شما جهت خواستگاری و وصلت خانوادگی آمده است. شما می دانید که خواهان این برادر ما شاهان، بزرگان و نخبه گان است ولی او خود جز به شما به دیگران رغبتی ندارد. ما دوست داریم که بسوی منزل «سلمی» رهنمون گردیم.

پدر سلما گفتار آنان را می شنید (آنگاه که سخن شان تمام شد) به آنها گفت: آفرین بر شما! شما ارباب شرف، مفاخر عزت و مردانگی هستید. سالار بزرگان و دهنده ی طعام و پایان بخشش و اکرام هستید. هر آنچه در پی اش آمده اید، داریم جز آن دختری را که برای وی راه پیموده اید و خواهانش هستید! او دختر من، نور چشم من! و مالکک نفس خودش است. با این وجود، دیروز همراه دیگر از پاکیزگان و بانوان قوم خود به بازاری از بازارهای ما رفته اند که به آن بازار بنی قینقاع می گویند. اگر نزد ما بیایید در آسایش و راحتی بسر می برید و

اگر بخواهید سمت آن بازار روید باز هم در عافیت قرار دارید.

حالا چه کسی از شما خواستگار آن دختر و دوستدار وی است؟ گفتند: صاحب این نور درخشنده و روشنایی پرفروغ، چراغ خانه خدا، نورافکن تاریکی ها که زبان زد بخشندگی و بزرگواری است، هاشم فرزند عبد مناف.» (۱۱)

۲-۲. رضایت دختر

مادران ائمه علیهم السلام همگی با رضایت و خرسندی شوهران خود را برگزیده اند نه با تزویر، زور یا زر که با عشق و الهام. گاهی این خرسندی از سکوت و قرائن حالیه ی او به دست می آمد و پدر و مادر پسر به ظاهر حال او بسنده می کردند و مقدمات عروسی را فراهم می نمودند.

گاهی مادران آینده ی اهل بیت علیهم السلام رو در رو خود با پدران آینده ائمه علیهم السلام دیدار می کردند و خرسندی شان را در پیمان بستن زناشویی آشکار می نمودند. در هر دو صورت ازدواج آنان با رضایت کامل و آزادی عقلانی که گاهی گفتار مظهر آن بود و گاهی کردار، دیگر بار شنیدار و چه بسا دیدار بوجود می آمد.

«سلمی برای انجام کاری روزمره بیرون آمده بود، دوست داشت خودش (با چشمان نافذ) هاشم را بنگرد. تا آنگاه که خداوند میان او و هاشم در یک مسیر زمینه ی دیداری فراهم آورد. همان جا در دل سلمی محبت هاشم شعله کشید... آن نور که در پیشانی او می تابید سلمی بخوبی وجودش را

ص: ۴۷۳

شناخت. هاشم نیز سلمی را به حقیقت دریافت و شناخت. سلمی به هاشم رو کرد و گفت: هاشم! من تو را زیاد دوست دارم! می خواهمت! فردا هنگامه ی بامدادان به خواستگاری من از پدرم بشتاب اگر پدرم مرا به تو نداد خودم همکاری می کنم تا او خرسند شود و من از تو!» (۱۱)

۳. خرسندی خانواده

ازدواج نیاکان اهل بیت علیهم السلام افزون بر خرسندی دختر و پسر رضایت خانواده را هم به صورت کامل در پی داشت. در واقع پیوندهای اجتماعی را این وصلت محکم تر و ژرف تر می ساخت:

«پدر دختر گفت: آفرین! آفرین! در واقع به ما برتری بخشیدید و ما را با این خواستگاری مفتخر نمودید. آی شماهایی که اینجا هستید! بدانید من دخترم را به این مرد می دهم به او تمایل دارم بیش از آنچه او به ما تمایل داشته باشد. البته کار و نظر من غیر از کار و نظر او نیست. بنابراین من نیز با شما به سوی دخترم می روم. از این رو، شما برترین مهمانان من هستید فرود آید شما فخر بنی

نزارید. هاشم فرود آمد و برادران و همراهان نیز با وی بار و اثاث خود را پایین کردند.

عمر، پدر دختر پیش فامیل های خود رفت و شتری برای آنها نحر کرد و گوسفندانی نیز، تا غذایی برای شان تدارک ببیند. اقوام

ص: ۴۷۴

دختر به اندازه ی کم غذا خوردند. کسی از مردم یثرب نماند جز آنکه از خانه های شان بیرون آمدند و به هاشم و نور صورت او نگریستند. قبیله ی اوس و خزرج و دیگران نیز بیرون آمدند و از نور هاشم شگفت زده شدند. طایفه ی یهود نیز بیرون آمدند به وی نگریستند و با همان صفاتی که در تورات او را می شناختند دیدند با آن نشانه هایی که داشتند وی را گرامی و ارج نهادند.»(۱)

۴. عقد

نکاح امروزی با اندک افزایش و کاهش در آن روزگار، میان نیاکان امامان معصوم علیهم السلام پذیرفته شده و حقیقت مسلم بود. در ازدواج نیای پیشوایان پاک، این عقد نخست با خطبه ی سپاس و ثنای الهی آغاز می شد و سپس با الفاظ زوجت و انکحت از سوی مجیب و قبلت و نعم از جانب مجاب صورت می گرفت. عقدی نبود که این بندها را در بر نگیرد یا به صورت معاطاتی اجراء شود!

البته عقدی با وکالت در جلسه ی رسمی با حضور پدر و مادر یا دیگر وابستگان دختر و پسر جاری می شد نه مستقیم میان خود زوجین.

واقدی می نگارد:

نخستین کلماتی که عقیل فرزند ابی وقاص هنگام خطبه ی عقد آمنه برای عبدالله فرزند عبدالمطلب آغاز کرد و بر زبان راند این بود: بسم الله الرحمن الرحيم. الحمد لله الذی جعلنا من نسل ابراهیم و من شجره اسماعیل من غصن نزار و من ثمره عبد مناف. سپس بر خدای بلندمرتبه ثنایی گویا بر زبان

ص: ۴۷۵

راند و صفات حق را با زیبایی هایش برشمرد. آنگاه عقد نکاح را جاری کرد و به سوی وهب پدر آمنه نگاهی کرد و گفت:

یا ابو الوداخ! زوجت کریمتک آمنه من ابن سیدنا عبد المطلب علی صدق اربعه آلاف درهم بیض هجریه جیاد و خمسمأه مثقال ذهب احمر. قال: نعم. ثم قال: یا عبدالله قبلت بهذا الصداق؟ یا ایها السید الخاطب! قال: نعم. ثم دعا لهما با الخیر و الکرامه.» (۱)

همان عقدی که امروز میان مسلمین رایج است با اندک افزایش و کاهش اما با اسکت حمد و ثنا، اصل عقد و پایان بری با ثنای الهی و دعای خیر برای زوجین.

۵. مهر

تمام دخترانی که حامل نور ائمه علیهم السلام می شدند بدون مهر نبودند. مهر معین داشتند که در متن عقدنامه با حضور دیگران گنجانده می شد یا به صورت دیگری که آن روز میان شان رایج بود.

هیچ گاه مهر کنایی ضمنی و مبهم و غیر معین یا به صورت کلی در ذمه در عقدنامه نمی گنجانند. بلکه اندازه مهر را ریز و دقیق مشخص می نمودند. چنانکه مهر حضرت حواء از اول معین بود که صلوات فرستادن بود نه اشیاء خارجی، دوم اینکه ده بار صلوات بود نه کم و نه زیاد. تا مهر مبهم نباشد یا کلی در ذمه، یا همان گونه که مهر آمنه پنج صد مثقال طلای سرخ بود و چهار هزار درهم طلای سفید رایج. در هیچ یک از آنها تردید و ابهام راه نداشت.

ص: ۴۷۶

۶. ولیمه

دیگر از مختصات پیمان زناشویی نیاکان اهلیت علیهم السلام، مراسم ولیمه دادن بود که در آغاز این پیوند مقدس برگزار می‌گردید. دوستان، خویشان و نزدیکان را در این مراسم پر شکوه دعوت می‌کردند و غذای مناسب و رایج آن

روزگار می‌پختند و سفره‌ی عقد و ولیمه را می‌گسترانیدند. ازدواج نیاکان ائمه علیهم السلام بدون مراسم، پنهانی و بدون ولیمه دادن برگزار نمی‌شد.

آنگاه وهب دستور داد سفره‌ی عقدکنان را بیاورند. سفره سبز رنگ آوردند و بگستراندند. سپس غذاهای گرم و سرد، ترش و شیرین روی آن چیدند تا همگی از آن بخورند و بیاشامند. عبدالمطلب برای پسرش به قیمت هزار درهم عطر و عنبر و کافور خوشبو خرید و بر سرش پاشید. وهب نیز به ارزش هزار درهم عنبر خوشبو پاشید. مردم در این جشن عقدکنان بسیار شادمان بودند.» (۱)

۷. آراستن عروس

لباس‌های فاخر و زیبای آن روزگار بر مادران آینده معصومین علیهم السلام می‌پوشاندند و از حالت پیشین وی را بیرون می‌کشیدند. لباس باکره گان با لباس عروسان تفاوت آشکاری داشت. به معنی واقعی کلمه عروس می‌شدند و جامه سپید یا ارغوانی و رنگاهای دیگر روز را بر تن می‌کردند.

«هنگامی که خانواده عروس و داماد مراسم عقد را تمام

ص: ۴۷۷

کردند، عبدالمطلب به وهب نگاهی کرد و فرمود: به پروردگار آسمان سوگند که از زیر این سقف بیرون نمی روم مگر آنکه دست همسر پسر مرا به دستش دهی؟! وهب گفت: به این شتاب و زودی عروسی کردن امکان ندارد. عبدالمطلب گفت: چاره ای نیست باید این کار صوت گیرد. ناگزیر وهب از جا برخاست و با خوش رفتاری نزد همسرش آمد و عرض کرد: می دانی! به راستی عبدالمطلب به پروردگار آسمان سوگند یاد کرد تا فرزندش عبدالله به آمنه همسرش نرسد، از زیر این سقف جدا نشود.

مادر آمنه بی درنگ از جایش برخاست و ده تا زن آرایشگر عروس را فراخواند و از آنان آراستن آمنه را درخواست نمود. آرایشگران گرد آمنه نشستند و به آراستن او پرداختند. یکی از آنان به آراستن و نقش بندی دستانش، دیگری به رنگ کردن پاهایش و برخی به آرایشگری صورت و دیگری به آراستن لباس او مشغول شدند. تا شامگاهان عروس را آراستند و آرایش او را تمام کردند.» (۱۱)

۸. تزئینات

افزون بر آراستن همسران نیای پیامبر | کلبه ای را برای عروس و داماد جداگانه می آراستند و حجله شادی آن دو را با زیباترین وسایل آن روز و سلیقه

ص: ۴۷۸

می آراستند. تخت عروس و داماد برتر از دیگران در جای بالا به خوبی آشکار بود تا همه ی نزدیکان آنها را بنگرند و برای شان تبریک گویند.

مادران آینده ی اهل بیت علیهم السلام را بدون تزئین و آراستگی به صورت عادی به حجله شادی نمی فرستادند.

«آنگاه تخت خیزران تهیه کردند و روی آن پارچه های زیبا و گلگون گسترانیدند، سپس عروس را بر آن نشانند. بر سر او تاج گذاشتند و بر پیشانی اش جواهرات آویختند و بر گردنش گردنبند دُرّ و جواهر. انگشترهای گوناگون به دستانش گزاردند. آنگاه وهب نزد عبدالمطلب آمد و گفت: سرورم! بلند شو و عروست را ببر. عبدالمطلب از جایش برخاست و نزد عروسش رفت. عروس که در زیبایی جدا شده ای بود از تکه ماه چهارده. عبدالمطلب نزدیک تخت او آمد و عروس دست پدر شوهر را بوسید او نیز چشمان عروس را.

آنگاه عبدالمطلب به فرزندش عبدالله گفت: پسرم! کنار همسرت بنشین در تخت او و از دیدارش شادمانی کن. آنگاه عبدالله گام برداشت و روی تخت کنار عروس نشست هنگامی که پدرش را خوشحالی فرا گرفته بود. عبدالله با همسرش زندگی را به تنهایی جدای از دیگران می گذراند تا آنگاه که به سید المرسلین و خاتم النبیین باردار شد.

روزی عبدالله از نزد همسرش برخاست و پیش پدر رفت. عبدالمطلب به او نگاهی کرد؛ دید همان نور از میان دو

چشمانش جدا شده و جای آن مانند یک سکه درهم صحیح و کامل باقی مانده است.

نور که بر وجود آمنه منتقل شده بود. بی درنگ عبدالمطلب از جا برخاست و نزد آمنه شتافت و به صورت او نگاهی انداخت. آن نور آنگونه که در وجود عبدالله بود این بار همان سان نمایان نشده بود بلکه روشن تر و تابناک تر آشکار

گردیده بود. از این رو، عبدالمطلب نزد راهبی آمد و از این دگرگونی نور اهل بیت علیهم السلام از وی پرسید؟ راهب که حسیب نام داشت عرض کرد: آگاه باش این نور در واقع صاحب اصلی اش هست. همان نور که در شکم مادرش قرار دارد.» (۱)

۲. تشریفات

اشاره

پس از ازدواج یکی دیگر از لوازم انتقال نور اهل بیت علیهم السلام را می توان تشریفات نامید. آنگاه که نور امامان شیعه به صورت طبیعی و با انتخاب پروردگار از یکی به دیگری منتقل می شد، نقش حاملان تنها انتخاب ظرف، مکان و جای مناسب برای آن بود نه چیز دیگر.

اما هنگامی که آن نور در بلور زرین زمان خود می نشست، انتقال دهنده طی یک مراسم رسمی و با تشریفات ویژه واگذاری آن حقیقت را به نزدیکان اعلام می داشت. این مراسم در جمع خاص و با حضور گواهان پایدار برپا می شد.

انتقال دهنده نور، نخست خود و سپس حامل جدید نور را معرفی می کرد و آنگاه به او توصیه های اساسی می نمود و پیمان می گرفت تا این نور را در مسیر

ص: ۴۸۰

طبیعی قرار دهد و به گونه ای شایسته آن را به دیگران منتقل سازد. در تمام مراحل و بخش های گوناگون از آن پاسداری کند و هرگز در فروغ بیشتر و نورپردازی آن بی توجهی نکند.

امام صادق علیه السلام فرمود: ... هنگامی که آدم رسیدن فرزندش را به مردانگی دانست به وی گفت: فرزندم! به همین زودی ها من از تو جدا می شوم، نزدیک من آی تا از تو اقرار و پیمانی بگیرم، همان گونه که خداوند بلند مرتبه بر اقرار پیش از تو پیمان گرفت. سپس آدم سرش را به آسمان بالا برد و خداوند دانست او چه می خواهد! از این رو به فرشتگان دستور داد از تسبیح گویی باز ایستند و بال های خود را گرد آورند... منادی ندا داد ای آدم هر چه می خواهی بگویی!

آدم عرض کرد: بار خدایا! تو پروردگار همیشه‌گی پیش از نفس و هستی! روشن کننده ی ماه و خورشیدی آنگونه که خواستی مرا آفریدی به راستی این نور شناخته شده را که بزرگ و پرشرافت می شماری در وجود من به امانت گزاردی اکنون که برای فرزندم «شیث» قرار می دهی من می خواهم بر او اقرار بندم و پیمان بگیرم همان گونه که تو از من پیمان گرفتی. خدایا! خدایا تو گواه بر این کار باش.

در این هنگام ندا از جانب پروردگار بلند مرتبه رسید: ای آدم! از فرزندت «شیث» پیمان گیر و بر آن (تشریفات) جبرئیل، میکائیل و تمامی فرشتگانم را گواه می گیرم... سپس

خداوند بلند مرتبه به جبرئیل دستور داد به زمین فرود آید با همه ی هفتاد هزار فرشته که پرچم های سپاس و حریره ی سپید و قلم تکوین در دست شان بود به خواست پروردگار جهانیان.

از این رو، جبرئیل بر آدم رو آورد و گفت: ای آدم! پروردگارت سلام می رساند و به تو می گوید: برای فرزندت شیث پیمان نامه ای بنگار و بر آن جبرئیل و میکائیل و تمامی فرشتگان را گواه گیر. سپس آدم پیمان نامه را نوشت و بر او گواه گرفت. آنگاه جبرئیل آن را با مهری که داشت پایان برد سپس به شیث داد.» (۱)

۱. سفارش به واگذاری

افرادی که نور پیامبر اعظم | را بر دوش می کشیدند نسبت به آن همواره احساس مسئولیت می کردند و در چگونگی وانهادن چنین نوری سهل انگاری و سستی به خود راه نمی دادند. آنگاه که عمر طبیعی حاملان نور رو به پایان می رفت، به افراد پس از خود در چگونگی انتخاب و گزینش ظرف نوری وصیت می کردند.

آنان اصرار داشتند، این خورشید باید همیشه در جایگاه بلند خود بنشیند و از آسمان عفاف بر زمین نور باشد. هیچ یک از حاملان، ظرف نوری را تصادفی بدون بررسی برنگزیدند. همین که مسئولیت خود را به شایستگی انجام دادند و نور به دیگری منتقل می شد، بسنده نمی کردند بلکه در واگذاری آن به دیگران نیز

ص: ۴۸۲

سفارش به جا و لازم می نمودند.

«امام صادق علیه السلام فرمود:... هنگامی که وفات عبد مناف نزدیک شد، از هاشم پیمان گرفت تا اینکه نور رسول خدا را در رحم زنان پاکیزه و گرامی ترین مردم قرار دهد. هاشم این پیمان را پذیرفت و پایبندی عملی خود را بدان نشان داد. بزرگان و شاهان به هاشم پیشنهاد ازدواج با دخترشان را می داد، و مال های فراوانی هم به او می بخشید ولی او از آنها سرباز می زد و آنها را وا می گذاشت.» (۱)

۲. پیمان گیری

حاملان نور، نیاکان پیامبر را پس از خود در جلسه رسمی می طلبید و از آنها پیمان می گرفت تا در شیوه ی بهره وری و اصل حفاظت آن نور کوتاهی نورزند. این پیمان در حضور دیگران و با جدیت کامل انجام می شد. هرگز پنهانی یا به سفارش در خلوت بسنده نکردند. نفس پیمان بستن آنهم از فرزندان خود در حضور دیگران بیان گر عظمت و اهمیت انتقال نور اهلیت علیهم السلام بود.

افزون بر زبان گفتاری در مراسم رسمی با زبان نوشتاری نیز مواد پیمان نوری را بند بند می گنجاندند و به صورت مکتوب تأکید بیشتر بر اهمیت انتقال نور می نمودند. نیاکان ائمه علیهم السلام دستور داشتند تا این سخت گیری را اعمال و قانون گرایی را میان حاملان نور شدت بخشند تا فضای ذهن و اندیشه آنان را بیشتر بر اهمیت نور، حفظ نور و انتقال نور آماده سازند.

«... امام صادق علیه السلام فرمود: شیث بدان پیمان نامه رو آورد و

ص: ۴۸۳

همواره پایبندی عملی اش را بدان نشان داد. هیچ گاه نور اهل بیت علیهم السلام از میان چشمانش برطرف نشد تا آنگاه که ازدواج کرد... هنگامی که با همسرش در آمیخت، همسر او به «انوش» باردار شد. خانم او هنگام حاملگی آوایی را می شنید که می گفت: گوارایت باد ای سپیدرو. در واقع خداوند نور سیدالمرسلین، سالار آغازین و پایانی را در وجود تو به امانت گزارده است. هنگامی که «انوش» به دنیا آمد، «شیث» از او پیمان گرفت همان گونه که از خودش پیمان گرفته شده بود. سپس نور از وی به «قینان» منتقل شد. (۱۱)

۳. ارث الهی

حاملان نور همواره اصرار داشتند که این میراث مانند دیگر میراث های بجا مانده معمولی نیست تا میان تمام فرزندان مساوی تقسیم گردد. بلکه میراث ویژه و الهی است و میراث بر آن را تنها پروردگار معین می سازد نه عقلانیت پدران یا عواطف مادرانه و یا عادات جامعه. بنابراین در واگذاری و انتقال به دیگران جز خواست و اراده ی پروردگار دیگر عوامل نقش تعیین کننده نداشت، گاهی این نور به فرزند بزرگ گاهی به کوچک و چه بسا به فرزند میانه بدون مسائل عرفی منتقل می شد.

«هنگامی که هاشم فرزند عبد مناف با سلمی دختر عمر و بن نجاریه پیمان زناشویی بست، پس از مدتی سلمی به عبدالمطلب که جد رسول خدا | بود، باردار شد. آن نور

ص: ۴۸۴

که در وجود هاشم بود به همسرش سلمی منتقل شد. پس از آن خوبی ها، زیبایی ها، شادمانی ها و کمالات سلمی افزایش یافت بگونه ای که خوبی هایش در آفاق گسترده سنگ، درخت و دیوار با سپاس و بزرگداشت

سلمی را درود می گفتند. وی سخن گوینده ای را از سمت راست خود می شنید که می گفت: «السلام علیک یا خیر البشر». او هرگز از آنچه می دید به دیگران چیزی نمی گفت؛ زیرا هاشم به پنهان داشتن اسرار او را توصیه کرده بود. بدین دلیل از قوم خود این منتقل شدن نور را پنهان می کرد تا آنگاه که شبی خود شنید که گوینده ای می گوید:

لک البشر إذ اوتیت أکرم من مشی و خیر الناس من حضر و بادی

هنگامی که سلمی آن سخن را شنید، هاشم را نزد خود نخواست. هاشم مدتی در مدینه ماندگار شد تا آنگاه که بارداری سلمی میان مردم پیچید. آنگاه هاشم به وی گفت: سلمی! در واقع من امانتی را به تو می سپارم که خداوند بلند مرتبه آن را به «آدم علیه السلام» سپرد و «آدم» آن را به فرزندش «شیث» داد. هرگز این نور امامت خاموش نشد و از یکی به دیگری به ارث رسید تا آنگاه که به ما رسید. خداوند با این نور ما را شرافت داد. [\(۱\)](#)

ص: ۴۸۵

«در واقع من آن را در وجود تو به امانت گزاردم. و خودم از تو پیمان می گیرم پیمان ناگسستگی به اینکه آن نور را پاسداری. آری من آن را به تو دادم و خودم از نزدت می روم. پس این نور باید نزد تو همانند دو تخم چشمانت باشد و روحی میان پیشانی ات. اگر می توانی چشم ها آن را نبینند این کار را بکن، زیرا برای آن نور دشمنان و کینه توزانی وجود دارد که دشمن ترین آنان یهود است.»

روز خواستگاری ات حادثه ای که میان ما و یهود رخ داد دیدی! چنانچه من از سفری که دارم برنگشتم یا شنیدی که از بین رفته ام باید فرزندم نزد تو محفوظ و گرامی باشد تا به جوانی برسد. آنگاه او را به مکه نزد عموهایش در خانه عزت و کرامتش برسان. سپس به سلمی گفت: خوب بشنو و بیاد داشته باش آنچه به تو گفتم. سلما گفت: همه را شنیدم و بی تردید فرمانبر دارم. مرا با سخنانت به گریه انداختی. من از خدای بزرگ می طلبم که تو را برایم سالم برگرداند.» (۱) افسوس! که هاشم از این سفر برنگشت و دور از سلمی نزد رفیق اعلی برگشت.

ص: ۴۸۶

برخی از مفسران اهل سنت احتمالات دیگر آیه را قطعی می‌شمارند و انتقال نور محمدیه | را سست و بی‌دلیل می‌پندارند و مراد از «ساجدین را نمازگزاران برشمرده اند.» (۱) عده ای هم «نمازگزاردن پیامبر | را میان نمازگزاران جماعت به شکل امام» (۲) و برخی هم «نمازگزاردن شبانگاه او را پیش کشیده است.» (۳)

فخر رازی می‌نگارد:

«واعلم أن الرفضه ذهبوا إلى أن آباء النبي | كانوا مؤمنين. و تمسكوا في ذلك بهذه الآية و بالخبر اما هذه الآية فقالوا قوله تعالى «وتقلبك في الساجدين» يحتمل الوجوه التي ذكرتم. و يحتمل أن يكون المراد أن الله تعالى نقل روحه من ساجد الى ساجد كما نقوله نحن واذ احتمل كل هذه الوجوه حمل الآية على الكل، ضروره انه لا منافاه ولا رحجان. و اما الخبر فقوله عليه السلام «لم أزل أنقل من أصلاب الطاهرين إلى أرحام الطاهرات» و كل من كان كافراً فهو نجس لقوله تعالى {إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ} توبه / ۲۸ (۴)

ص: ۴۸۷

۱- بیضاوی / ۴ / ۲۵۵.

۲- تفسیر کبیر / ۲۴ / ۱۶۰.

۳- حاشیه محی الدین شیخ زاده / ۶ / ۳۶۷.

۴- تفسیر کبیر / ۲۴ / ۱۶۰؛ البحرالمحیط / ۸ / ۱۹۸.

آنگاه وی اشکالی از جانب مخالفان شیعه را طرح می کند و خود بدان پاسخ اقماعی می دهد. اشکال نخست که وی بر اندیشه ی تشیع وارد می کند این است: «اگر شما بگویید که بر فساد این مذهب به سخن خدای بلند مرتبه چنگ زنیم که فرمود: ﴿وَاذْ قَالِ اِبْرَاهِيْمُ لِاَيِّهِ اَزْرَ﴾ انعام/ ۷۴ (۱۱) در حالی که پدر ابراهیم مشرک بود؟ پس تمام نیاکان وی خداپرست نبودند؟!

پاسخ:

واژه ی «أب» گاهی بر عمو نیز اطلاق می شود همان گونه که فرزندان یعقوب به وی عرض کردند: ﴿تَعْبُدُ اِلَهَكَ وَ اِلَهَ اَبَائِكَ اِبْرَاهِيْمَ وَ اِسْمَاعِيْلَ وَ اِسْحَاقَ﴾ بقره/ ۳۳.

آنان اسماعیل را پدر یعقوب برشمردند در حالی که عموی یعقوب است و همین طور سخن پیامبر | که فرمود:

«ردوا علی اُبی» یعنی به عباس بگویید. «(۲)» در حالی که وی عمویش بود نه پدر واقعی. پس از آن، دو اشکال عمده، به نظر خودش، بر این برداشت تفسیری شیعه وارد می کند که پاسخ آن بسیار روشن و آسان است. آنانکه این مباحث را از آغاز تا پایان به دقت نگریسته باشند می دانند که نیاز به جواب نیست. اما برای آنان که پراکنده بخوانند نخست اشکال طرح می شود و سپس پاسخ.

ادعا

اشکال وی این است:

«آنچه من به سخن خدای بلند مرتبه چنگ زدم «لأیبه آذر» و شیعیان پاسخ دادند برگرداندن لفظ از معنی ظاهری آن است. اما حمل گفتار پروردگار:

ص: ۴۸۸

۱- تفسیر کبیر/ ۲۴/ ۱۶۰.

۲- همان/ مرسل؛ کنز العمال/ ۱۰/ ۳۰۱۹۵.

«تقلبك في الساجدين» بر تمامی صورت هایی که یادآوری شد هرگز جایز نیست؛ زیرا ما در جای خود تبیین کردیم که حمل لفظ مشترک بر تمامی معانی آن جایز نیست اما حدیث، این دیگر خبر واحد است که هرگز نمی تواند با نص قرآن معارضه کند.» (۱)

پاسخ

۱. جواز اشتراک لفظی:

برخی حمل لفظ بر معنای گوناگون را جایز می شمارند. در نظر این گروه می توان به معنی یاد شده انتقال نور محمدی | تکیه کرد. این مبنا هر چند با مبنای اشکال کننده سازگاری ندارد ولی می تواند پاسخ مبنایی باشد بر رد آنانکه حمل لفظ را بر بیشتر از یک معنا صحیح نمی دانند.

۲. اشتراک معنوی:

از آغاز تا کنون به دست آمد که حقیقت واحد نور اهل بیت علیهم السلام مراتب گوناگون دارند. بنابراین با حفظ قایل نبودن به اشتراک لفظی، می توان این معنی تقلب را مشترک معنوی برشمرد. یعنی در هر مرتبه پیامبر | تصرف ویژه ای داشت. آنگاه که در عالم انسانی بود بگونه ای و در عالم جسمانی بگونه ای دیگر. «تقلب» نمی توان را در حرکت جسمانی تنها بکار برد ولی در حرکت روحانی که مستشکل خود عقیده دارد، اطلاق نکرد.

۳. اتفاقی بودن:

تنها شیعه دوازده امامی نیست که بر ایمان و خداپرستی پیامبر | پای

ص: ۴۸۹

می فشارد بلکه بسیاری از نخبگان اهل سنت هم بدان نتیجه ای که ما رسیده ایم، رسیده اند. آری! این فضیلت ائمه علیهم السلام از فضائلی نیست که ویژه شیعه باشد بلکه مشترک فریقین به شمار می رود و اختصاص به مذهب امامیه ندارد.

سید محمود آلوسی بغدادی می نگارد:

«از ابن عباس که خداوند از او خشنود باد، «تقلب» به معنی «تنقل» در پشت پدران پیامبر | تفسیر شده است تا آنگاه که مادرش پیام آور الهی را به دنیا آورد. وی محل «تقلب» را به معنی «تنقل» در صلب نیای پیام آور خدا نیز جایز دانسته اند. که مراد از ساجدان مؤمنان باشد. با این آیه بر وجود ایمان پدران پیامبر خدا | استدلال شده است و بسیاری از اجله اهل سنت بر این عقیده استوارند.

«وَأَنَا أَخْشَى الْكُفْرَ عَلَيَّ مِنْ يَقُولُ فِيهِمَا رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُمَا، عَلِيٌّ رَغِمَ أَنْفُ عَلِيٍّ الْقَارِي وَاضْرَابَهُ بِضَدِّ ذَلِكِ إِلَّا أَنِي لَا أَقُولُ بِحُجَّةِ الْآيَةِ عَلَيَّ هَذَا الْمَطْلَبِ.» (۱)

۴. توجیح بلا مرجح:

پیش از این وی چهار احتمال را در معنی «تقلب» یادآوری می کند و انتقال نور وجودی ائمه علیهم السلام را یک احتمال برمی شمارد، چگونه برگزیده ترین احتمال او دلیل متقن ندارد در حالی که برای هیچ یک از آن

ص: ۴۹۰

احتمالات به اندازه ی این حرکت نوری دلیل قوی و شاهد معتبر نمی توان ارائه کرد.

۵. خروج موضوعی:

خود وی مشرک بودن نیای محمد | بنام پدر ابراهیم را نفی می کند در حالیکه اطلاق لفظ «أب» بر «عمو» در قرآن چندین موارد بکار رفته آیا با کاربرد لفظ أب بر عمو باز هم جایی برای برگرداندن لفظ از ظاهر آن باقی می ماند؟

ما گرد بت پرستی از دامن پدر واقعی ابراهیم با دست کشیدن از ظاهر واژه أب نزدودیم بلکه خود قرآن با دلالت صریح و مطابقی، واژه ی أب را برای عمو اطلاق می کند. آیا جایی برای تأویل و تفسیر پس از صراحت باقی می ماند؟

۶. نجاست مشرک:

مشرکان به صریح آیه نجس عینی هستند هر ظرف نجس بی تردید مظروف خود را نجس می سازد. تسری نجاست از ظرف به مظروف با شرایط ویژه اش تردید بر نمی دارد.

مشرکان هیچ گاه شایستگی حمل نور وجودی اهل بیت علیهم السلام را پیدا نکردند و نمی توانستند. بایشرفت های علوم تأثیرگذاری خوی و دیگر ژن های کافر بر فرزندش امروز قابل انکار نیست.

۷. اشکال عقلی:

نورپردازی ائمه علیهم السلام خود به خود در صُلب نیاکان و رحم مادران آنها را از کارهایی که با شأن آنها سازگار نبود باز می داشت؛ زیرا این نور خاصیت و

تأثیرگذاری فوق العاده ای بر مظلوف خود بر جای می نهاد. این نور توانایی آن را داشت که شیشه پر نور خود را برای همیشه پاک و روشن نگهدارد تا خود نیالاید و کم فروغ نگردد. چنانچه این ظرف آلوده می شد و تیره و تار می گشت، بی تردید به مظلوف خود نیز آسیب می رساند و آن را کم فروغ یا خاموش می نمود.

از این رو، نمی توان رابطه متقابل و تأثیرگذار همیشگی ظرف و مظلوف را نادیده گرفت یا اندک شمرد و بدان تکیه نکرد.

۸. خبر متواتر:

روایاتی که در ذیل آیه این مفسر بدان آویخته اگر به مثابه شأن نزول بکار رود بر انتقال نوری آن حضرت در صلب نیاکان دلالت آشکار دارد. و اگر بیرون از آن نقل شده باشد به دلالت مطابقی بر انتقال نور دلالت دارد. در هر دو صورت اگر نتوان احادیث این مضمون را متواتر لفظی شمرد قطعاً می توان متواتر معنوی یاد کرد چه رسد به اخبار مستفیض که منابع شیعه و سنی لبریز از اینگونه خبرهاست. هر چند در مذهب شیعه خبر واحد ثقه هم حجیت دارد چه رسد به اخبار مستفیض یا متواتر که حجیت شان با خودشان است و نیازی به استدلال بیرونی ندارند.

ص: ۴۹۲

فصل پنجم: ویژگی های نور

اشاره

ص: ۴۹۳

این فصل گونه های انتقال، حالات یکتایی و چندگانگی نور آفریننده نور و نیایی نوردار را می کاود.

نخست کاستی ابزار معرفتی نظیر یافته های عقلانی، تنگنای سعه ی وجودی و شهود باطنی و احتمال نطفه بودن، روح یا دیگر گزینه های احتمالی نفی نوری امامان و اثبات اصل نورانیت بازگو می شود. پس از آن، انتقال طبیعی حقیقت نوریه محمدیه و علویه علیهم السلام در منظومه های وجودی، زمان ها و مکان ها و ژرفنای جان نیاکان تحلیل می گردد. آنگاه فرمانبرداری نور از نورپرداز مطلق همراه با ستایش، باور و فراخوان بندگان با ایمان به پروردگار بازگو می شود. در پایان حالات ویژه ی نور نبویه علیهم السلام در نهان و آشکار، وحدت در عین کثرت و کثرت در عین وحدت با تابش دائمی و توسل مردم به این نور بررسی می شود.

الف. معرفت نوریه

۱. ابزار معرفتی

۱-۱. ضیق وجودی:

نخستین دلیل بر کوتاهی و نارسایی معرفت کامل و همه جانبه از حقیقت نوریه علویه علیهم السلام حضور ما در عالم ماده است. بشر در مرتبه پایین و فرو دست

نظام خلقت جای دارد نه منزلت فرشتگان را می داند و نه منظومه های وجودی برتر و نزدیک تر به آنها را.

نور پاک پیشوایان علیهم السلام در تمامی منظومه های خلقت از آغاز تا پایان سریان دارد. جایی نیست که حقیقت هستی بخش پیشوایان پاک آنجا نباشند. بنابراین آنان در نهایت سعه ی وجودی قرار دارند و ما در نهایت ضیق وجودی. کجا دیده اید که محدود بر نامحدود احاطه یابد و مقید مطلق را درک کند. درک واقعی نور اهل بیت علیهم السلام از ما انسان ها، انتظار توصیف نابینا از بیرون و خبر دادن لال از درون و شنیدن آواز کر از پیرامون را ماند.

۲-۱. نارسایی عقل:

افزون بر ضیق وجودی ما، ابزار درونی خرد که پروردگار روز نخست در سرشت ما آمیخت، نیز برای درک ویژگی های نور پیشوایان پاک کوتاه و نارسا است. هیچ خردمندی ادعای فهم و درک عوالم دور از دسترس عقل را ندارد. اصل نور ائمه علیهم السلام را هر چند بتوان با یافته های خام عقلانی اثبات کرد اما ویژگی های ذاتی و عرضی آن را هرگز نمی توان با این ابزار بیرون آورد.

محدوده ی وجودی حقیقت نور آنان فراتر از یافته های عقل و برتر از قلمرو ادراک هاست. عقل حساب گر، وقتی نتواند رخدادهای این جهانی را پیش بینی، تجزیه و تحلیل کند، چگونه می تواند ریزترین ویژگی های موجود نوری فرامادی را بنمایاند؟

معقول ترین راه رهایی از تاریکی، ایمان به ویژگی های فرامادی و بالاتر از ادراک عقلانی اهل بیت علیهم السلام است که در زیارت جامعه می خوانیم:

«ما به اسرار پنهانی شما و حقایق آشکارتان باور داریم.

همان گونه که به گواهان شما و غائبان تان و نخستین شما و پایانی تان ایمان داریم.» (۱)

از این رو با یافته های عقل نه می توان ویژگی های نور ائمه علیهم السلام را بازگو کرد و برشمرد و نه می توان آنها را نفی کرد و نادیده گرفت.

۳-۱. فقدان شهود:

نزدیک ترین راه معرفتی به این نور تخلیه رذایل درون و چشم بستن از ناهنجاری های برون است که برای بنده و همانندهایم این نزدیک، به دورترین راه شناخت نور ائمه علیهم السلام تبدیل می شود. آری! نزدیک برای نخبه گان، رندان و پارسایان اما برای ما بی خردان گناهگار و دنیاطلب دورترین مسیر به شمار می رود.

بی هیچ فروتنی و کرنش به راستی و حقیقت باید نالید که از این طریق معرفت یابی اهلیت علیهم السلام برای ما بسیار دشوار و چه بسا امروز محال شده است. ما که نمی توانیم وجود فیزیکی آخرین حلقه نور وجودی را درک کنیم و با او دریچه گفتگو را بگشاییم، چگونه می توانیم حلقه ی نوری محض و مطلق را مشاهده کنیم؟

بدین سان، باید بر ناشناخته ماندن هزاران فضائل، حقایق و ویژگی های معنوی و مادی فردی و اجتماعی اهلیت علیهم السلام اشک ریزیم و برنادانی خود به مناقب آنان اعتراف کنیم. شاید در بسته ای با دعای آنان بر روی ما بازگردد.

۴-۱. کتاب:

با درنگ در آیات، ابلاغ، اکمال، تطهیر، تلقی، قلب، کلمات و... که در شأن

ص: ۴۹۷

۱- فقره ای از زیارت جامعه؛ من لا یحضره الفقیه/۲/ ۳۸۷ به بعد و مفاتیح الجنان

والای اهل بیت علیهم السلام فرود آمده اند، می توان برخی از حقایق ویژگی های نوریه شان را به دست آورد و به اندازه ی ظرفیت و توانایی عقل ناقص و فهم نارسای خود این حقایق را از معانی متن دریافت.

تصریح مفسران به این مهم می تواند بر معرفت ما نسبت به نور محمدیه | بیفزاید و پرده از چستی آن بردارد. با راهنمایی کتاب و فهم قانون مند مفسران، می توان از برخی ویژگی های نور وجودی ائمه علیهم السلام آگاهی یافت. تفسیر کتاب عینی و تکوینی تنها از عهده کتاب تشریحی برمی آید، همان گونه که تفسیر کتاب تشریحی از کتاب تکوین امکان پذیر است. به دلیل پیوستگی ذاتی و اعتباری که دو کتاب در لوح محفوظ و عالم ماده دارند، هر دو یک رشته اند که پروردگار یکتا، جنباندنش را در دست دارد و بس.

۵-۱. سنت:

عمده ترین و اصلی ترین راه شناخت ما از ویژگی های نور اهل بیت علیهم السلام انبوه روایات متواتر معنوی است که پیشوایان پاک برای ما نقل کرده اند. خود آنان از چگونگی نور، مراتب انوار، انتقال نور، فرمانبرداری انوار و حالات آن پرده برگرفته اند.

چنانچه این صنف اخبار امروز در دست مان بود کسی توانایی نداشت بلندترین و دشوارترین معارف نوری ائمه علیهم السلام را دریابد و پیچیده ترین و ظریف ترین نکات را فراروی پژوهشگران قرار دهد.

از این رو، تنهاترین مأخذ برای شناخت اصل نور ویژگی های انوار مقدسه،

درنگ و تدبر همراه با ژرف کاوی بر سخنان نورانی خود آنهاست تا حقایق شان برای ما آشکار گردد.

۲. چیستی نور منتقل شده

۱-۲. نطفه:

پس از روشن شدن نارسایی ابزار معرفتی بشری برای یافت و فهم نور ائمه علیهم السلام از یک سو، برگزیدن مسیر درست و نزدیک و مطمئن برای رسیدن به حقایق این نور از طریق کتاب و سنت از دیگر سو، اکنون نوبت آن رسید که ماهیت این نور آشکار و نوع آن معین گردد.

نخستین احتمال این است که ما این حقایق را نطفه معمولی بشماریم. آنچه همگان دارند و از نسلی به نسلی از مردی به زنی منتقل می شود و اثرات آن بر چندین نسل بر جای می ماند. ژن یا کروموزوم های مرد که حامل وراثت، خوی و دیگر صفات زن و مرد است به فرزند.

این گزینه با انبوه روایاتی که در تعریف و شناساندن نور انتقال شده آمده هیچ گونه سازگاری ندارد. لسان آنها نور معنوی است نه نطفه مادی. وانگهی نطفه این تأثیرگزاری بی شمار که یادآوری شد و در فصل بعد جداگانه تحلیل می شود هرگز ندارد. چنانچه این نطفه رایج مورد نظر بود هرگز این همه روایات در تبیین آن نقل نمی شد. تعبیر روایات از آن نطفه به آب و از این حقیقت به نور محض و مجرد است.

۲-۲. روح:

روح هر آدمی جدا از انسان دیگر است. چنانچه این موجود به روح تعبیر شود آنگاه انسانی داریم با دو روح: یکی مال خودش و دیگری روح در حرکت از ائمه علیهم السلام. دو موجود مجرد در قالب یک بدن مادی! این احتمال با دلایل صریح

عقلی سازگاری ندارد که بر بطلان تناسخ و جای گرفتن دو موجود مجرد کامل و مستقل در یک بدن، عقلا اتفاق دارند.

آری! چنانچه اشکالات تناسخ ارواح را کسی با پشتوانه ی علمی رد کند شاید بتوان مدعی شد که دو روح در یک بدن جای می گیرد!؟

از این رو، سخن برخی از بزرگان که «روح پیامبر| در تیره پشت نیاکان از یکی به دیگری منتقل شد.» (۱۱) اگر به معنی نور نباشد بی تردید واضح البطلان است و نیاز به دلیل رد ندارد. بطلان انتقال روح، افزون با دلایل عقلی و شهودی، با لسان و ظهور روایات هیچ گونه سازگاری ندارد، حتی یک مورد برای انتقال روح ائمه علیهم السلام در صلب نیاکان روایت ضعف واحدی هم اشاره نمی کند.

۳-۲. نور:

آنچه در وجود آدم و دیگر برگزیده گان الهی به امانت گذارده شد، نه نطفه های رایج مادی بود و نه روح دومی غیر از روح اصلی ویژه هر انسان بلکه نور محض و محیط بر تمام هستی و نیروهای درونی و بیرونی انسانی بود که خداوند در وجود پیامبران خود تاباند.

نطفه های معمولی تأثیرگذاری بی شماری که برای نور برشمردیم ندارد، بلکه خود از عوامل بیرونی مادی و معنوی تأثیر می پذیرد اما نور جز تأثیرگزاری بر جان، اندیشه و روان حاملانش هرگز تأثیرپذیری ندارد.

روایتی که معمولی بودن نطفه این نور را به روشنی و دلالت صریح مطابقی نفی می کند:

«جابر بن یزید جعفی، از امام موسی بن جعفر الکاظم علیه السلام است که آن

ص: ۵۰۰

هان! خداوند پربرکت و بلندمرتبه نور محمد | را از نور عظمت و شکوه خود آفرید و شعله ور ساخت. آن نور لاهوتیه ای بود که خداوند آفرینش را با آن آغاز کرد و برای موسی فرزند عمران در کوه سینا بدان نور تجلی نمود.

آنگاه که نور اهل بیت علیهم السلام برای موسی فروزش کرد، هرگز موسی تاب دیدن آن را نیاورد و نور برای او پایدار نشد. از این رو، بیهوش افتاد و غش کرد همان نور که در کوه طور تابید، نور محمد | بود.

هنگامی که خداوند خواست محمد | را بیافریند همان نور را دو تکه جداگانه نمود، از پاره ی نخست محمد | را آفرید و از پاره ی دیگر علی علیه السلام فرزند ابوطالب را. از آن نور جز این دو هیچ موجود دیگری را نیافرید. آن دو را خود به دستش بی واسطه آفرید و در جان آن دو خود از ذاتش دمید و گونه هر دو را بگونه خود آراست. آن دو را امینان خویش و گواهان خود و جانشین به بندگان و دیده بان خود بر بشر و زبان گویا برای آنان نهاد.

خداوند در آن دو، علمش را به امانت گذارد و گویایی را بر ایشان آموخت و از راز خود آن دو را آگاه ساخت. یکی از آن دو را به منزله جانش و دیگری را به مثابه روحش قرار داد بگونه ای که هر یک بدون دیگری، قوام و دوام وجود ندارند.

آری! نمای بیرون آن دو، بشری است و ذات و جلای درونی شان لاهوتی. آنها برای هدایت مردم با اندام های دنیایی آشکار شدند تا بشر توان دیدن آنها را داشته باشند. این فضائل معنی سخن خدای بلند مرتبه است که فرمود: «ما برای آن دو نمایی بشری پوشانیدیم همان گونه که دیگران پوشیده اند.» (۱)

بنابراین آن دو مقام های پروردگار جهانیان و پرده های آفریدگار همه ی آفریده شدگان است. با آنها خداوند آفرینش موجودات را آغاز کرد و با آن دو ملک و اندازه گیری نظام تکوین و تشریح را پایان خواهد داد.

خداوند پس از نور محمد|، نور وجودی فاطمه÷ را برگرفت همان گونه که نور وجود علی علیه السلام را از نور محمد| برگرفته بود. آنگاه از نور فاطمه÷ و علی علیه السلام نور حسن و حسین علیهم السلام را برگرفت مانند برگرفتن نوری از چراغ برای روشنایی چراغ دیگر. آنها همگی از نور آفریده شدند. آنگاه از پشتی به پشتی و از تیره ای به تیره ای و از رحمی به رحمی منتقل شدند. نور آنان همواره در جایگاه بلند قرار داشتند بدون اینکه ناپاکیزه گان بدان ها برسند.

انتقال آنها نوری بود از فردی به فردی نه از «آب سست و پست» و نه از «نطفه که از تخم دان بیرون می آید و بر نمی گردد» مانند دیگر انسان ها بلکه انتقال آنها «نوری» بود که از تیره پشت پاکان به رحم پاکیزه گان جا می گرفت؛ زیرا آنها برگزیده برگزیده گان بودند که خداوند آنها را برای اداره ی آفریدگانش به جای خود، جایگزین ساخت؛ زیرا خود او هرگز نه دیده می شود و نه در ظرف ادراک

ص: ۵۰۲

جای می گیرد. هیچ گاه چگونگی او را نمی توان دریافت و اینت محض او را باز شناخت.

پس آن گروه، سخنگویان و پیروی کنندگان خدایند همان هایی که دستورات، اوامر و نواهی آنها را اجراء می کنند. با آنها قدرت خداوند آشکار می شود و از وجود آنان نشانه ها و معجزات الهی به چشم می آید. به سبب آنها و با حقیقت آنان خداوند خود را به بندگانش می شناساند و با آنها دستوراتش را عملی می سازد.

چنانچه اهلیت علیهم السلام نبودند هرگز پروردگار شناخته نمی شد و هیچ کس نمی دانست چگونه خدای بخشنده را پرستند. بدین سان، خداوند خود بهتر می داند چگونه دستوراتش به تدریج اجراء و عملی گردد و از چه کانالی به مردم برساند و مجریانش چه کسانی باشند؟

آری! هرگز آنچه او می کند پرسیده نمی شود بلکه این مردمان هستند که مورد پرسش قرار می گیرند. ((۱)) ((۲))

۴-۲. نطفه ویژه:

در میان انبوه روایاتی که بر نور منتقل شده در عالم انسانی دلالت مطابقی صریح داشت تنها یک روایت وجود دارد که بر نطفه بودن نور ائمه علیهم السلام در صلب نیاکان ظهور دارد. از مدلول اولیه و ظاهری این روایت می توان برداشت کرد که حقیقت یاد شده نطفه رایج و معمول همه ی انسان ها است که از مردان به بانوان منتقل می شود نه حقیقت نوریه محض که از لسان دیگر روایات به دست می آمد.

ص: ۵۰۳

-
- ۱- {لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ} / انبیاء / ۲۳.
 - ۲- تأویل الآیات / ۱ / ۳۹۷؛ ح ۲۷؛ البرهان / ۵ / ۵۱۷.

با درنگ بیشتر نه تنها تعارضی میان این روایت و دیگر روایت ها به چشم نمی آید که هر یک «مبین» یکدیگر هستند.

گزیده این برداشت را می توان به چند صورت زیر تصور کرد:

۱. مدلول روایات متواتر معنوی به دلالت مطابقی و صریح معنا، نور اهل بیت علیهم السلام بود که از آغاز تا پایان انتقال در وجود نیاکان پیامبر | تأیید. مراد از مفهوم این روایت نیز همان نور است منتهی در قالب واژه نطفه سپید که اشاره به درخشندگی و وجود عینی آن دارد نه نطفه رایج. چه بسا مراد از نطفه نقطه ای سپید باشد که با نور ائمه علیهم السلام بیشتر سازگاری دارد ولی از قلم راوی یا ضبط کننده افتاده باشد. در واقع هر دو به یک حقیقت اشاره دارند هر چند قالب اداء متفاوت است.

۲. روایات متواتر معنوی که تفسیر کننده این خبر واحد به شمار می روند، لفظ نطفه سپید را بر اجمال و ابهام می داند ولی روایات دیگر همگی بر واژه نور تأکید دارند و هرگز از واژه دیگر استفاده نکرده اند. پس اجمال و ابهام خبر واحد را این روایات متواتر معنوی برطرف می سازد.

۳. بر فرض تعارض، خبر واحد توانایی رویارویی با روایات متواتر معنوی را ندارند و خود به خود از اعتبار می افتند و روایات متواتر در دلالت خود استوار می مانند.

۴. شاید خبر واحد واژه ی نطفه را برای فهم بیشتر مخاطب برگزیده و مراد از آن همان نور باشد نه نطفه رایج مادی.

۵. احتمال نطفه ویژه ی بدون روح و نفس، از لسان روایت بسیار دور است و فراچنگ آوردن این معنا دشوار؛ زیرا هیچ یک از روایات متواتر معنوی بر نطفه ویژه که مرکب از ماده و معنا و یا چیز دیگر باشد، دلالت ندارند. تنها یک احتمال «نور» بودن آن حقیقت باقی می ماند که با لسان روایات صد در صد مطابقت دارد. نه روح نه نطفه ویژه نه نطفه معمولی و نه چیز دیگر.

خبری که تعبیر نطفه سپید را بکار برده، از زید بن علی نقل شده است که وی فرمود:

«من از ابو عبدالله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام از سن جد خودمان علی بن الحسین علیه السلام پرسیدم. سپس آقا فرمود: برای من پدرم از پدرش علی فرزند حسین علیه السلام خبر داد که وی فرمود: من پیایی امام حسن علیه السلام و پدرم امام حسین علیه السلام راه می رفتم. در آن روزگار من پسر بچه ای بودم که نمی توانستم نافرمانی آنان کنم و یا فرمان شان را نبرم. ناگهان جابر با آن دو برخورد و خود را روی دست و پای شان انداخت و آنان را بوسید. امام سجاد علیه السلام فرمود: مردی از قریش که ثناگو و تعریف کننده مروان بود گفت: ابو عبدالله این چه کاریست که شما می کنید! تو در انتهای بزرگسالی قرار داری، جایگاه بلندی نظیر صحابه ی رسول خدا | در میان مردم داری.

جابر به انس بن مالک رو کرد و فرمود: ای ابا حمزه! دستور رسول خدا | را در خصوص آنان چگونه می پنداری؟ پس مرا آگاه کن از آنچه در خصوص یک بشر می اندیشی که پیامبر | فرموده باشد.

انس گفت: ابو عبدالله به چه چیز از فضائل آن دو تو را خبر دهم؟

علی فرزند حسین علیه السلام فرمود: امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام رفتند ولی من ماندم تا گفتگوی آنها را در بیان

ص: ۵۰۵

فضائل عمو و پدرم بشنوم. نخست جابر حدیثی را بیان کرد و گفت: روزی پیام آور خدا | در مسجد نشسته بود و مردم او را چون نگینی در بر گرفته بودند، در این هنگام پیام آور خدا | به من دستور داد: ای جابر! حسن و حسین را نزد من بیاور؛ زیرا پیامبر | به آن دو بسیار علاقه داشت.

من رفتم از آن دو خواستم که بامن بیایند و آن دو پذیرفتند. برگشتم گاهی یکی را بر دوش می گرفتم و گاهی دیگری را تا نزد رسول خدا | آنها را رساندم. من شادمانی را در چهره پیامبر | می دیدم آنگاه که محبت مرا بدان ها و بزرگداشت مرا نسبت به آنها می دید. از این رو، به من فرمود: ای جابر! آنها را دوست داری؟

عرض کردم هیچ چیزی مرا از دوست داشتن آنها باز نمی دارد؛ پدرم و مادرم قربانت گردد یا رسول الله |. آنگاه پیامبر اعظم | فرمود: هان، خدای بلند مرتبه چون دوست داشت مرا بیافریند «نطفه ی سپید و پاکیزه ی» مرا آفرید. آنگاه همان را در وجود پدرم آدم علیه السلام نهاد. هرگز آن حقیقت از بین نرفت و همواره در تیره پشت پدران پاک و رحم مادران پاکیزه قرار گرفت. به حضرت نوح و ابراهیم علیه السلام رسید. پس حرکت کرد تا به عبدالمطلب رسید.

هرگز چیزی از آلودگی های جاهلیت به من نرسیده است. آنگاه خداوند همان نطفه را دو نیم کرد: نیمی به عبدالله داد

و نیمی به ابوطالب. مرا پدرم به دنیا آورد و نبوت با من پایان یافت. علی به دنیا آمد او پایاب وصایت گردید.

دیگر بار خداوند نطفه من و علی را گرد آورد و از آن فرزندانم جهر و جهیر نیکویان را پدید آورد و با آن دو نوه گری فرزندان نبوت را پایان داد و نسل مرا در وجود آنان گزارد. سپس مرا به بازگشایی مدینه یا شهرهای دیگر کفار دستور داد. از نسل من یکی این است - اشاره به حسین علیه السلام کرد - که مردی از آن در پایان تاریخ بیرون می آید و زمین را پر از دادگری می سازد؛ چنانکه از بیدادی و ستم گری لبریز شده باشد. بنابراین آن دو پاکیزه ی پاکیزه شدگان است و سالار جوانان بهشت. خوش به حال آنان که آن دو، پدرشان و مادرشان را دوست بدارند. وای بر آنانکه با آنها بستیزند و دشمنی ورزند.» (۱)

ب. انتقال

۱. تجرد

اشاره

نور ائمه علیهم السلام پیش از تابیدن در ژرفنای جان ابوالبشر، در منظومه های وجودی دیگری سریان داشت و مراحل تجرد نوری خود را یکی پس از دیگری می گذراند:

ص: ۵۰۷

مرتبۀ ی نخست:

با اراده ی مستقیم پروردگار به عنوان مخلوق اول آفریده شد که به آن مرحله ظهور «نوری محمدیه |» اطلاق می شود.

مرتبۀ ی دوم:

تمامی موجودات از مجرای نوری آنها فیض وجود گرفتند و هر یک به ترتیبی که دارند در نظام خلقت چیده شدند به این مرحله ظهور «فیضی محمدیه |» گفته می شود.

مرتبۀ ی سوم:

در وجود آدم به دستور پروردگار تایید و جان او را روشن کرد به این مرتبه ظهور «صلبی محمدیه |» اطلاق می شود.

انس فرزند مالک می گوید:

از فرستاده ی خدا | شنیدم که فرمود: من و علی در سمت راست عرش، خدا را می ستودیم پیش از آنکه آدم آفریده شود؛ دو هزار سال پیش. آنگاه که آدم را آفرید ما را در صلب او نهاد. پس از آن، از تیره پستی به تیره پشت دیگر: صلب مردان پاکیزه و رحم زنان پاک منتقل شدیم تا به صلب عبدالمطلب رسیدیم. خداوند آنجا ما را دو مرتبه و دو تکه ساخت: نیمی را در نهاد عبدالله گذارد و نیمی دیگر را در سرشت ابوطالب بیامیخت. رسالت و نبوت را در من داد و دادگری و وصایت را در علی.»
(۱)

ص: ۵۰۸

آنگاه که خداوند آدم را از خاک و خاک راز نور وجودی فاطمه ÷ آفرید از روح خود در او دمید و نور وجودی اهل بیت علیهم السلام را نیز در نهادش به امانت گذارد. روح را برای بازگشت بخود و نور را برای انتقال به دیگر فرزندان آدم. در واقع مرتبه دیگر بر مراتب وجودی ائمه علیهم السلام افزوده شد. امامان شیعه مراتب نورگیری مجرد را پیش از این دارا بودند و با حفظ همان مرتبه به دیگر موجودات فیض می رساندند.

در این مرتبه افزون بر حفظ مراتب پیشین راهنمایی عملی انسان ها را در کالبد پیام آوران الهی به عهده گرفتند؛ ﴿وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا وَكَانَ رَبُّكَ قَدِيرًا﴾ فرقان/ ۵۴

این آیه در شأن پنج تن آل عبا فرود آمده است. و مراد از آب در این آیه نور پیامبر است که پیش از آفرینش آفریدگان وجود داشت. آنگاه خداوند چنین نوری را در تیره پشت آدم نهاد. سپس او را از پشتی به پشتی منتقل کرد تا این نور به عبدالمطلب رسید. آنگاه دوجزئی گردید: جزء به عبدالله داده شد و جزء دیگر به ابوطالب. پیامبر از آن به دنیا آمد و علی از این زاده شد. سپس خداوند با ازدواج علی و فاطمه ÷ و از آن حسن علیه السلام و حسین علیه السلام به دنیا آمدند. (۱)

ص: ۵۰۹

پس از آنکه نور اهلبیت علیهم السلام در وجود آدم تایید، مدتی با او همراه بود و پس از وی در وجود فرزندش «شیت» قرار گرفت و پس از آن در وجود دیگر پیام آوران الهی. همواره این نور در سریان و انتقال بود. از نسلی به نسلی و از تیره پستی به تیره پستی» (۱) افزون بر متن های تاریخی، روایاتی که شیعه و سنی نقل کرده اند، حرکت نور را در صلب نیاکان اهلبیت علیهم السلام به روشنی اثبات می کند.

نیای فرستاده خدا با اندک افزایش و کاهش که دارند، از آدم تا عبدالمطلب همگی این نور را در ژرفنای وجودشان نگه داشتند و یکی پس از دیگری به دستور پروردگار به امینان خود سپردند:

«عن جابر بن عبدالله رضی الله عنهما عن النبی | إن الله خلقني و خلق علياً نور بين يدي العرش. نسبح الله و نقدسه قبل أن يخلق آدم بألفي عام. فلما خلق الله آدم، أسكننا في صلبه. ثم نقلنا من صلب طيب و بطن طاهر. حتى أسكننا في صلب ابراهيم عليه السلام. ثم نقلنا صلب ابراهيم الى صلب طيب و بطن طاهر حتى أسكننا في صلب عبدالمطلب. ثم افترق النور في عبدالمطلب، فصار ثلثاه في عبدالله و ثلثه في أبي طالب. ثم اجتمع النور مني و من علي عليه السلام في فاطمه؛ فالحسن والحسين عليه السلام نوران من نور رب العالمين.»

ص: ۵۱۰

«پیام آور خدا» فرمود: هان!

خداوند من و علی را نوری نزدیک عرش آفرید. ما خدا را می ستودیم و پاک می شمردیم، پیش از آنکه آدم آفریده شود، هزار سال پیش. هنگامی که خداوند آدم را آفرید، ما را در تیره پشت او گذارد. آنگاه از تیره پشتی پاکیزه به جسم پاکیزه گان ما را جابه جا کرد تا در صلب ابراهیم علیه السلام قرار داد. پس از تیره پشت ابراهیم علیه السلام ما را به تیره ی پشت پاک و شکم پاکیزه ی دیگر انتقال داد تا در صلب عبدالمطلب ما را نهاد.

پس این نور، در تیره پشت عبدالمطلب جدا شد؛ دو سوم در وجود عبدالله نهاده شد و یک سوم در وجود ابوطالب.

پس از آن، همان نور، از من و علی علیه السلام در وجود فاطمه یکجا شد. پس حسن و حسین (برآمده از نور فاطمه) نورهای پروردگار جهانیان است.» (۱۱)

«هنگامی که «انوش» به دنیا آمد، «شیث» از او پیمان گرفت، همان گونه که از خودش پیمان گرفته شده بود. آن نور، سپس به فرزند او «قینان» منتقل شد و از وی به «مهلائیل» از ایشان به «ادد» و از وی به «أخنوخ» که همان «ادریس» باشد سریان یافت. پس از آن، نور ائمه علیهم السلام از «ادریس» به فرزندش «متوشلخ» به امانت گذارده شد و از وی پیمان گرفت. سپس به «ملک» و بعد از آن به حضرت «نوح» و از نوح به «سام» و از سام به فرزندش «ارفخشد» یا «عابر» منتقل گردید. پس از

ص: ۵۱۱

۱- مناقب مرتضویه / ۷۲ / بمبئی؛ ۲. مناقب شافعی / ۸۹ / خطی؛ ۳. تجهیزالجیش / ۱۰۷ خطی؛ ۴. نزهه المجالس / ۲ / ۳۳۰ / قاهره؛ ۵. احقاق الحق / ۵ / ۲۴۸.

او به فرزندش «هود» و از آن به «قالع» آنگاه به «أرغو» و از أرغو به «شاروغ» و از وی به «تاخور» و آنگاه به «تارخ» جریان گرفت.

از وی به حضرت «ابراهیم» سپس به «اسماعیل» آنگاه به «قیدار» و از وی به «همیسع» دیگر بار از وی به «نبت» گذارده شد. از وی به «یشحب» و از او به «اود» و از ایشان به «عدنان» و به «معد» و از او به «نزار» آنگاه به «مضر» و از مضر به «الیاس» و از الیاس به «مدرکه» و از وی به «خزیمه» آنگاه به «کنانه» و از کنانه به «قصی» منتقل شد. از قصی به «کلاب» و «لوی» و به «غالب» و از او به «فهر» و از فهر به «عبد مناف» و از عبد مناف به «هاشم» نور اهلیت علیهم السلام منتقل گردید.

نور فرستاده ی خدا در صورت هاشم می تابید. هنگامی که او به کعبه می آمد خانه از نور او روشن می شد و از نور او رنگ نوری می پذیرفت. نور صورت هاشم بر آسمان ها نیز زبانه می کشید.» (۱)

۴. انتقال به عوالم

هیچ نقطه از عالم خلقت و مراتب نظام آفرینش از نور اهلیت علیهم السلام خالی نیستند. این حضور هم به دلیل هدایت گری کلی موجودات، ضروری بود تا به کثر راهه نروند و هم به

دلیل علت مباشر، میان موجودات سریان و جریانش قطعی بود؛ زیرا علت موجدۀ علت مبقیه نیز به شمار می رود. این قانون عقلی تخصیص بر نمی دارد.

«عن أبی عبدالله علیه السلام قال: إن الله عزوجل اثنی عشر ألف عالم کل عالم منهم أكبر من سبع سماوات و سبع أرضین.

ص: ۵۱۲

ما تری عالم منهم أن الله عزوجل عالماً غير هم. و أنا الحجة عليهم.» (۱۱)

حجیت، چه به معنی فقهی به کار رود و چه به معنی فلسفی حضور ائمه علیهم السلام را در تمامی مراتب نظام و منظومه های خلقت قطعی می سازد. انتقالی که از آغاز تا پایان مبدأ وجود دارد.

۵. تمام زمان ها

افزون بر حضور نور محمدی | در طبقات و منظومه های خرد و کلان هستی چه در طول یا عرض در زمان ها و قرن های دیگر، همگام با چرخش ماه، خورشید و زمین این نور چرخید.

در هر زمانی یکی از نیایش این نور را بر دوش گرفت و پرتو آن اطراف او را روشن کرد. از هنگامه ی آفرینش آدم تا روزگار ما هیچ زمانی، قرنی و روزگاری خالی از نورپردازی اهلبیت علیهم السلام نبوده است. چه آشکار یا پنهان چه دور یا نزدیک.

امروز، آخرین حلقه آن از پس پرده غیبت نور می باشد و میان «ما» و «او» ابرهای سترون بی شماری پرده انداخته است. بزرگترین پرده خود ما هستیم. بدین سان، قرنی، زمانی تکه ای از تاریخ و لحظه ای از ساعت هرگز از وجود نوری ائمه علیهم السلام خالی نبوده است. تا زمان باشد نور آنها نیز جاری است.

روایت زیر کیفیت سریان نوریه ائمه علیهم السلام را در مراتب گوناگون هستی و زمان متفاوت بازگو می کند و از چیستی و چگونگی برخی از ویژگی های آن

ص: ۵۱۳

برای ما پرده برمی دارد:

«علی علیه السلام که خداوند صورتش را کرامت بخشید، فرمود: فرستاده خدا | گفت:

هان! خداوند موجودات را در عالم پنهانی اش آفرید. پس بر آنان از نور آشکار خود افشاند. به هر کس شعاع نور رسید رهنمون گشت و به هر کس نرسید گمراه شد.

آنگاه علی علیه السلام که خداوند آبرویش را کرامت داد، سخن پیامبر | را این گونه تفسیر کرد: هان! خداوند فراتر از توصیف، هنگامی که اندازه گیری آفریدگان، پراکنی بیابان و نوآوری تازه آفریدگان را خواست، شکل خلقت را پرشتاب رقم زد چنان که گرد و غبار برمی خیزد. پیش از وجود آسمان و زمین خدایی پاکیزه که در بی همتایی ملکوتش و یکتایی جبروتش بود.

آنگاه نوری از نورهایش را گسترده؛ نوری که برق زد، درخشید، قد برافراشت و نمایان شد. پس همان نور را میان شکلی پنهان گرد آورد؛ به گونه ای که با شکل

پیام آور ما محمد | همگون شد. بی درنگ خداوند به او فرمود:

تو برگزیده و اختیار شده ی منی؛ نورم در وجود تو همواره می تابد و تو گنجینه ی راهنمایی منی.

آنگاه راز چگونگی آفرینش را در عالم غیب اش پنهان کرد و در نایاب جای علمش راز نگهداشت. پس از آن جهان را اندازه گرفت، زمان را گسترده، آب را جاری، ریگ را پراکند

ص: ۵۱۴

و باد را برانگیخت. عرش خود را بر بلندای آب گذارد و زمین را پشت آب ها هموار کرد.

سپس فرشتگان آفریده شده از نورها و برآمده از انوار را در جایگاه شان نهاد. به توحید خود، نبوت محمد | را آشکارا نزدیک کرد. از این رو، محمد | پدر ارواح و مهتر روح هاست همان گونه که آدم علیه السلام پدر بدن ها و سبب جسم هاست.

پس از آن، همان نور را در تمام هستی، عالمی پس از عالمی، مرتبه ای پس از مرتبه ای، قرنی پس از قرنی، انتقال داد تا نور در وجود محمد | شکل گرفت و نمایان شد و معنی اش در آخر الزمان آشکار می گردد.

این سخن، با گفتار عمویم عباس فرزند عبدالمطلب که خدا او را از من خوشنود گرداند، هماهنگ است: که فرمود: ای فرستاده خدا! می خواهم تو را بستایم! حضرت فرمود: بستای؛ خداوند دهان پر میوه ات را فرو نریزد. گفت: کسی که به جاهلیت رو آورد سمت گمراهی می رود و در جایی قرار می گیرد که باید با برگ خود را بپوشاند.

آنگاه علی علیه السلام فرمود: هان! پیامبر | ما با «سر روحانیت» از فیض اقدس برین مدد جست و تمام مراتب هستی را گسترد. به پرستش نخستین او، خدای فراتر از توصیف با گفتارش اشاره می کند: «بگو اگر خداوند فرزندی می داشت من نخستین پرستنده ی آن می بودم».

بنابراین نخستین حقیقت، راهنما، فراگیر، و الایمی که آشکار شد، نور محمد | بود. دیگر پیام آوران هدایت کننده، جایگاهشان پیش خدای پاک به اندازه جامعیت، گستره و دایره ی کمال شان، در هدایت گری است؛ به گونه ای که پیامبری هزار پیرو دارد و پیام آور دیگر بیشتر و پیامبر دیگر، کمتر.

چنانچه این برنامه ریزی و تأثیر گذاری، از علم ازلی حق نمی تراوید، هرگز در عالم، وجود تجسم نمی یافت و هیچ چیزی ذاتی به وجود نمی آمد؛ چیزی که اصل و ذاتش نباشد، هرگز فرعش نخواهد بود.» (۱)

ص: ۵۱۶

۱- ینابیع الموده / ۱ / ۵۶. «عن علی (کرم الله وجهه) قال: قال رسول الله: | إن الله خلق خلقه في ظلمته، ثم رش عليهم من نوره؛ فمن أصابه من النور شيء اهتدى و من اخطاه ضل. ثم فسره علی کرم الله وجهه فقال: إن الله (عزوجل) حين شاء تقدیر الخلیقه، و ذر البریته، و ابداع المبدعات؛ ضرب الخلق فی صور کالهبأ، قبل وجود الأرض و السماء و هو سبحانه فی انفرادہ ملکوتہ، و توحد جبروتہ، فأشاع نوراً من نوره، فلمع؛ وقباً من ضیائه فسطع؛ ثم اجتمع ذلك النور فی وسط تلك الصور الخفیہ، فوافق صور بنینا محمد | و قال الله له: أنت المختار المنتخب و عندك ثابت نوری و أنت كنوز هدايتی؛ ثم اخفی الخلیقه فی غیبه و سرها فی مکنون علمه. ثم وسط العالم و سبط الزمان و موج الماء و آثار الزبد و أهاج الريح، فطفی عرشه علی الماء، فسطح الأرض علی ظهر الماء. ثم أنشا الملائكہ من أنوار ابتدعها و أنوار اخترعها، و قرن بتوحیدہ بنبوه محمد | ظاهراً، فهو | ابوالارواح و یعسوبها، كما أن آدم علیه السلام أبو الجساد و سببها. ثم انتقل النور فی جميع العوالم عالماً بعد عالم، و طبقاً بعد طبق و قرناً بعد قرن، إلى أن ظهر محمد | بالصوره والمعنى فی آخر الزمان. و يطابق هذا الكلام قول عمی العباس بن عبدالمطلب رضی الله عنی قال: یا رسول الله أريد أن أمدحك. قال: قل، لا یغضض الله فاک. قال: من قبلها طبت فی الضلال و فی مستودع حیث یخصف الورق. ثم قال علی علیه السلام: إن نبینا بسر روحانیہ یستمد من فیض الأقدس الأعلى و یمد العالم أجمع، و الی عبادته الأولى اشار الله عزوجل بقوله: «قل إن كان للرحمن و لدفأنا اول العابدین.» فاول حقیقه ظهرت هادیه، جامعہ، محیطه؛ نور محمد |، و باقی الأنبیا هادیه و منزلتهم عند الله سبحانه بحسب جامعیتهم وسعه دائره کمالهم فی الهدایه، حتی كان لنبی مثلاً الف تابع و نبی أكثر و نبی أقل. فلولا ما وقع هذا التسخیر فی علم الحق ازلاً لما وقع فی الوجود، و أى شیء لا یكون فی الأصل، و لا یكون فی الفرع.»

آنچه این فصل بدان اختصاص یافته کیفیت انتقال نور محمدیه | و علویه علیه السلام است که از صدر تا ذیل روایت بدان می پردازد و انتقال آن را در تمامی منظومه ها و زمان های قطعی می شمارد. میان انوار نیز مراتبی وجود دارد که حضرت در ذیل روایت آنها را تبیین می سازد. هر چند اصل نورانیت نبویه | با دیگر ائمه علیهم السلام اتحاد وجودی دارند ولی نور دیگر اهلیت علیهم السلام تأخر رتبی از نور پیامبر اعظم | دارد همان گونه که نور پیامبران دیگر آنچه این فصل بدان اختصاص یافته کیفیت انتقال نور محمدیه | و علویه علیه السلام است که از صدر تا ذیل روایت بدان می پردازد و انتقال آن را در تمامی منظومه ها و زمان های قطعی می شمارد. میان انوار نیز مراتبی وجود دارد که حضرت در ذیل روایت آنها را تبیین می سازد. هر چند اصل نورانیت نبویه | با دیگر ائمه علیهم السلام اتحاد وجودی دارند ولی نور دیگر اهلیت علیهم السلام تأخر رتبی از نور پیامبر اعظم | دارد همان گونه که نور پیامبران دیگر از وی کمترند.

۶. برترین قرن

برخی پس از تبیین مراحل انتقال نوری پیامبران | در صلب نیاکان، برون آمدن او را در روزگاران جاهلیت برترین زمان مناسب نورافشانی در قلب تاریکی ها کژی ها و کاستی ها می داند. همیشه نور وی در پشت پدراناش پرتو افکند و گیتی را روشن نمود اما در عصر جاهلیت، نورپردازی از وجود نیاکان به تنهایی نمی توانست مردم را رهنمون گردد.

از این رو، خداوند شایسته دید که باید این هسته پوسته را بشکافد و برون آید و با تمام نیرو در هاله ای از تاریکی ها بتابد و تردیدها را برطرف سازد تا مردم از جهالت کشنده و فسادانگیز، اندک اندک برون آیند و به روشنایی بنگرند و بت پرستی جای یکتاپرستی برای همیشه نماند.

روزگار که وی بیرون آمد، بدترین عصر سقوط انسانیت و فرو رفتن آدمی در کام نادانی مطلق بود. بدین سان، همان گونه که پنهان شدن نور اهل بیت علیهم السلام حکمت ویژه ای داشت، ظهورش در زمان مناسب نیز فلسفه ای خاص خودش را دارد. هیچ یک از خفا و علن در جای دیگری بکار نرفت.

«ابو هریره از پیامبر | به سند مرفوع نقل کرد که وی فرمود: من در بهترین عصر فرزندان آدم برانگیخته شدم. پیش از آنکه از قرنی به قرنی منتقل شدم تا روزگاری که در آن به سر می برم از پوسته برون آمدم.» (۱)

۷. از نقطه به نقطه ای

همان گونه که نور اهل بیت علیهم السلام از عالمی به عالمی و از قرنی به قرنی از مردی به زنی و از پدری به پسری منتقل می شد، گاهی در وجود یک شخص نیز جا به جا می شد. سرّ جابجایی اش را تنها پروردگار می داند و بس.

همان گونه که آدم علیه السلام دید فرشتگان از پشت سرش به او تکریم می نمایند و بر وی درود می فرستند، از خداوند درخواست کرد آن نور را در پیشانی اش گذارد تا وی به صف های فرشتگان الهی نظر کند.

ص: ۵۱۸

۱- صحیح بخاری / ۴ / ۱۶۶؛ المناقب / ۲۳؛ ینابیع الموده / ۱ / ۶۲؛ تفسیر المظهری / ۷ / ۹۳.

«امام صادق علیه السلام فرمود: فرشتگان همواره پشت سر آدم علیه السلام صف می کشیدند. از این رو آدم علیه السلام به پروردگارش عرض کرد: پروردگارا! چرا فرشتگان پشت سرم صف می کشند؟

خداوند فرمود: تا نور فرزندت محمد | را تماشا کنند. آدم عرض کرد: پروردگارم! آیا آن نور را جلو صورتم قرار می دهی تا فرشتگان از پیش رویم آن را تماشا کنند؟

خداوند آن نور را در پیشانی آدم گذارد. از این رو فرشتگان پیش پای آدم صف می کشیدند. آنگاه آدم از پروردگارش خواست آن نور را در جایی قرار دهد که خود آدم نیز آن را بنگرد و تماشا کند! بدین سان، خداوند آن نور را در انگشت

سبابه اش نهاد که نور محمد | از آن می رخشید و نور علی علیه السلام از انگشت وسطی اش می تابید و نور فاطمه ÷ کنار نور علی علیه السلام در انگشت دیگرش نور می افکند. نور امام حسن علیه السلام در کلک آدم پرتو افکند و نور امام حسین علیه السلام در شصت وی تابید. انوار آنان مانند قرص خورشید در سینه ی آسمان می درخشیدند؛ نظیر ماه در شب چهارده.» (۱)

ج. فرمان برداری

۱. ستایش

نور اهلیت علیهم السلام در مراحل وجودی اش، هیچ گاه خدا را فراموش نکرد و

ص: ۵۱۹

همواره به تناسب جایگاه و منزلت وجودی خود، پروردگار را ستودند. آنگاه که در وجود آدم قرار گرفت، هم خودش خدا را ستود و هم خویشان را به ستایش پروردگار وا داشت.

اتصال شدید وجودی که میان نور ائمه علیهم السلام بانور الهی است، میزان ستایش و پرستش آنان را برای ما بازگو می نماید. هر چند حقیقت و کنه آن برای ما روشن نمی گردد. این حقیقت تردید ناپذیر شهودی و اصل عرفانی قطعی است که نزدیک ترین عاشق به معشوق برترین ثناگویی را بر لب دارد. چنانچه ستایش نباشد رابطه حبیب و محبوب پاره می شود و جای خود را به دوری، طرد و چه بسا نفرت می دهد. آنکه به معشوق نزدیک تر ثناگویی اش شدید تر و آنکه از محبوب دورتر ستایش وی کمتر. نفس ارتباط خود بخود ثناخوانی را بر لبان عاشق می نشاند و تبسم را بر لبان معشوق و طربناکی را در هر دو.

ابن عباس گفت: روزی علی علیه السلام نزد پیامبر آمده. اطرافیان به حضرت عرض کردند! فرستاده ی خدا! امیرالمؤمنین علیه السلام آمد. بی درنگ حضرت فرمود: هان! علی به امیرالمؤمنین، پیش از من نام گذاری شده است. پرسیده شد: فرستاده ی خدا! پیش از شما؟

حضرت فرمود: پیش از موسی و عیسی!

گفتند: فرستاده ی خدا! پیش از موسی و عیسی!؟

حضرت فرمود: پیش از سلیمان و داود. همین گونه نام گذاری پیشین او را از تمام انبیاء برشمرد تا رسید به آدم علیه السلام.

آنگاه فرمود: هنگامی که خداوند آدم را از خاک آفرید، میان چشمانش نوری مانند دانه مرواریدی قرار داد که خدا را می ستود و منزّه می داشت.

سپس خداوند فراتر از توصیف گفت: بی تردید در وجودت مردی را قرار می‌دهم و او را فرمانروای تمام مردم برمی‌گزینم. هنگامه که خدای بلند مرتبه علی فرزند ابوطالب علیه السلام را آفرید، آن نور را که مانند دانه مروارید، در او نهاد. از این رو، علی امیر المؤمنین علیه السلام نامیده شده بود، پیش از آفرینش آدم» (۱)

۲. بندگی

پیش از آنکه آدم علیه السلام خدا را بستاید و رسم بندگی را پیشه سازد، انوار

ص: ۵۲۱

۱- الفضائل / ۲۸۳؛ اثبات الهداه / ۲ / ۴۲؛ حلیه الابرار / ۲ / ۱۲؛ مدینه المعجز / ۱ / ۷۱. «و عنه رضی الله عنه - ابن عباس: قال: وقد أقبل علی بن أبی طالب علیه السلام الی النبی | فقالوا له: یا رسول الله! اجاء امیر المؤمنین علیه السلام . فقال: إن علیاً سُمی بأمیر المؤمنین قبلی. فقیل: قبلک، یا رسول الله |؟ فقال |: و قبل موسی و عیسی! قالوا: و قبل موسی و عیسی، یا رسول الله! قال |: و قبل سلیمان و داود، و لم یزل یعد حتی عد الأنبیا کلهم إلی آدم علیه السلام . ثم قال |: إنه لما خلق الله آدم طیناً خلق بین عینیهِ درّاه. «زره» تسبیح الله و تقدسه. فقال عزوجل: لأسکنک رجلاً أجعله أمیر الخلق اجمعین، فلما خلق الله تعالی علی بن أبی طالب علیه السلام أسکن الدرّه فیهِ. فسمی امیر المؤمنین قبل خلق آدم.»

ائمه عليهم السلام در عالم نوری بنده خالص الهی بودند و پروردگار رامی ستودند چنان که فرشتگان خدا را می ستایند. زمانی که ستودنی نبود و ستایشگری جز آنها وجود نداشت. بدین سان، نه تنها آدم بنده نخستین نیست که راه و رسم بندگی را نیز از اهلیت عليهم السلام آموخت. جایی نبود که نور ائمه عليهم السلام بتابد و بندگی نباشد.

از این رو، پیش از دیگر موجودات نور پیامبر اعظم |، خدا را ستود و بندگی اش را آشکار نمود.

«امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: هان! آگاه باشید! من بنده ی خدایم و برادر فرستاده اش. نخستین کسی که او را تصدیق کرد من بودم. آنگاه که آدم میان روح و جسم آویزان بود، من وی را تصدیق کردم. سپس در عالم مادی میان امتش نیز نخستین تصدیق کننده ی وی من بودم. بنابراین ما نخستینان هستیم و ماییم پایاب ها و ماییم ویژگان خداوند و

برگزیدگانش.» (۱)

۳. ایمان

نور پیامبر | و دیگر پیشوایان پاک، قبل از باورهای آدم و حواء و نوح و... خود گنجینه پایان ناپذیر باور و کوه استوار ایمان بودند. هیچ گاه این انوار مقدس، با تیره گی ها و سیاهی نیامیخت و جوهره ی طلایی خود را تغییر نداد. چگونه می توان نور بود ولی روشنایی نداشت؟ آیا حقیقت روشن گرانه نور با چیز دیگری تعریف می پذیرد؟ حد و رسم آن جز نورپردازی ظاهراً بنفسه و مظهراً لغيره چیزی دیگر هست؟ حقیقت ایمان نیز مرتبه بزرگ نورانیت هر موجود را

ص: ۵۲۲

می‌طلبد و هر چه موجود پرنورتر باشد، ایمان در وی شدیدتر و بر عکس.

«عبدالله فرزند عباس می‌گوید: روزی گرداگرد پیامبر | مردان زیادی نشسته بودند. من از پیام آور خدا | پرسیدم: ای فرستاده ی خدا! دل شمارا با چه شستشو داده اند؟ و از چه چیز پاکیزه کرده اند؟ فرمود: دل مرا از تردید با یقین شستشو داد نه از کفر و شرک؛ زیرا هیچ گاه من در مراحل وجودی خود مشرک و کافر نبودم و همواره به خدا باور داشتم. پیشینه ی ایمان من قبل از قرار گرفتن در صُلب آدم علیه السلام بود. عمر بن خطاب به پیامبر | عرض کرد: ای رسول خدا | چه زمانی شما به پیامبری | برگزیده شدید؟ حضرت فرمود: ای ابا حفص: من پیامبر بودم که آدم میان تن و جان بود.» (۱۱)

۴. معیار بندگی دیگران

ویژگی مهم دیگر این نور، معیار بودن بندگی آنان برای دیگر انسان ها است. فضیلتی برین و جداکننده ی حق از باطل که خدای بلندمرتبه برای آنان داده است. چنانچه موجودات دیگر بخواهند میزان بندگی خود را بیازمایند و به پروردگار اثبات نمایند، نخست باید از کانال تعیین شده ی اهلیت علیهم السلام حرکت کنند تا به کانون نور برسند.

ص: ۵۲۳

۱- المنتظم ابن جوزی / ۲ / ۲۶۹؛ تاریخ دمشق / ۱ / ۷۳ / س ۱۰ و ج ۲ / ۴۰؛ سنن دارمی / ۱ / ۸؛ طبقات / ۱ / ۱۱۲؛ دلائل النبوه / ۱ / ۲۱۹ ح ۱۶۶.

آری! پروردگار، هرگونه بندگی را که بر پایه ی هوی و هوس دیگران یا خودبینی سرگردان استوار باشد، نمی پذیرد تنها با ملائک پذیرش اهلیت علیهم السلام بندگی معنا پیدا می کند و حقیقت عینی می یابد. همان گونه که شیطان خدا را سال ها پرستید ولی با گزینش اهلیت علیهم السلام دچار تردید و خودفریبی شد؛ این بندگی دروغین را پروردگار از وی نپذیرفت و سربچی او نیز از همین جا آشکار گردید.

«امام حسن عسکری علیه السلام فرمود:

هان! آنگاه که خداوند بلند مرتبه آدم را آفرید، اندام ها و جسم و جانش را سازوار نمود و نام های تمام اشیا را به وی آموخت؛ او را بر فرشتگان ارائه داد. خداوند محمد | و علی علیه السلام و فاطمه و حسن علیه السلام و حسین علیه السلام را شبح های پنج گانه نوری، پشت آدم نشانده.

انوار آنان را همواره در سراسر هستی پاشید، آسمان و پرده های بالاتر بهشت، کرسی و عرش را روشن کرده بود. از این رو، خداوند بلند مرتبه به فرشتگان دستور سجده به آدم داد تا بزرگداشت او باشد؛ زیرا خداوند وی را شکوهی داده بود. بدین سان که وجودش را ظرف همان شبح های نوری ساخته بود که نورشان همه ی هستی را پوشانده بود. از این رو، فرشتگان بر آدم علیه السلام سر فرود آوردند. جز شیطان که از فروتنی به شکوه و بلندمرتبگی خداوند سرباز زد و نیز برای شکوه انوار اهلیت علیهم السلام سر فرود نیاورد. در حالی که همه ی فرشتگان برای عظمت خدا و انوار اهلیت علیهم السلام سجده

ص: ۵۲۴

کردند. آری! شیطان برتری جست و تکبر ورزید. این گردنکشی بر نتابیدن همین دو حقیقت بود که او

را از گروه کافران قرار داد.» (۱۱)

۵. جامع نبوت و امامت

بی تردید انوار مقدس ائمه علیهم السلام از کانال پرستش و عبودیت به اراده ی پروردگار به جایگاه بلند رسالت و امامت بار یافتند و فضیلتی بر فضائل شان افزودند؛ چیزی که هرگز دیگران بدان دسترسی ندارند.

همان نحوه ی ظهور، گسترش و تعمیق نور، کمال برین را به تدریج برای آنان به ارمغان می آورد و از دیگر موجودات امتیاز بیشتری کسب می کردند. هر چند درونمایه ی رسالت و امامت واحدند ولی پوسته جداگانه و متعددی دارند که اصل نور قدر جامع آن دو می تواند قرار گیرد.

«جابر فرزند عبدالله از پیامبر خدا | نقل کرد که فرمود: هان! خداوند فراتر از توصیف پاره ای از نور، فرود آورد و آن را در صلب آدم علیه السلام نهاد. سپس آن نور را پرورش داد و بالنده کرد تا آنگاه که دو گونه تقسیم کرد: گونه را در تیره پشت عبدالله نهاد و گونه ای دیگر را در وجود ابوطالب؛ به من خداوند(ج) پیامبری داد و به علی وصایت را.» (۲)

ص: ۵۲۵

۱- تفسیر امام حسن عسکری / ۲۱۹؛ تأویل الآیات / ۱ / ۴۴.

۲- احقاق الحق / ۵ / ۲۵۲

نور ائمه عليهم السلام با اتصال همیشگی پروردگار، در صلب نیاکان بگونه ای او را می ستودند که بیشتر پاکدامنان و نخبگان آوای تسبیح شان را می شنید و چه بسا با این پرستش عملی زمینه راهنمایی قطعی آنان و دیگران مقدور می گشت.

افرادی که نور ائمه عليهم السلام را با چشم می دید و با گوش جان آوای ملکوتی شان را می شنیدند؛ میزان بندگی شان روز به روز افزایش می یافت.

«سلمان و دیگران نقل کرده اند که ما نزد پیامبر | رفتیم و پیش روی حضرت نشستیم، در حالی که اندوه

در صورتمان آشکار بود. سپس گفتیم: ثروت مان، فرزندان مان، جان های ما، پدران و مادران ما، فدایت باد ای رسول خدا!! از برادرت علی بن ابی طالب علیه السلام چیزهایی شنیدیم که ما را غمگین می کند. آیا به ما اجازه می دهید سخنان شان را بر خود آنان برگردانیم؟

پیامبر فرمود: از علی برادرم چه می گوید؟ عرض کردند: ای فرستاده ی خدا! می گویند: علی فرزند ابوطالب چه برتری دارد: جز پیشگامی در اسلام آن هم زمانی که کودک به شمار می رفت. و از این گونه سخنان! همین شایعات ما را اندوهگین کرده است. بی درنگ پیامبر | خدا فرمود: از این سخنان شما، آزرده و اندوه بارید؟ فرمودند: آری یا رسول الله |. آنگاه حضرت لب به سخن گشود... در واقع همه ی شما می دانید که من برترین پیامبر الهی هستم. بی تردید من و علی از نور واحدی آفریده شدیم. هان، نور

ما همواره وجود داشت و تسییح آن از صلب های پدران ما، و شکم مادران ما در تمامی عصرها و زمان ها تا زمان عبدالمطلب شنیده می شد. بدین سان، فروزش نور ما در صورت پدران ما آشکار می گردید.

هنگامی که به عبدالمطلب رسید، همین نور دو تکه شد: تکه ای در وجود عبدالله آرام گرفت و تکه ای در وجود عمویم ابوطالب نشست. هر گاه آن دو میان مردم در جلسات می نشستند نور ما از صورت شان بر روی دیگران می درخشید و نور می افشاند؛ بگونه ای که درندگان و دیوانگان بخاطر نور ما بر آنها سلام می کردند. همین گونه نور ما منتقل می شد تا به سرای ناسوت بیرون آمدیم.

به خدای بلند مرتبه سوگند! می دانید که من برترین پیام آور و پیامبران و وصی من برترین وصی ها است. در واقع، هنگامی که پدرم آدم علیه السلام نام مرا و نام برادرم را و نام های فاطمه و حسن و حسین علیه السلام را در پایه ی عرش نوشته با نور دید عرض کرد: خدای من آیا پیش از من آفریده ای را آفریدی؟ که از من نزد تو گرامی تر باشد؟

خداوند بلند مرتبه فرمود:

آی آدم! اگر این نام ها نبودند هرگز آسمان را نمی افراشتم و زمین را نمی گستراندم. نه ملک مقربی بود و نه پیامبر فرستاده ی؛ هر گاه آنها نبودند هرگز تو را هم نمی آفریدم. سپس آدم عرض کرد: خدای من! سالار من! به حرمت و

ص: ۵۲۷

جایگاهی که آنان بر تو دارند! گناه مرا ببخش!

سوگند به خدا که ما همان کلماتی هستیم که آدم آنها را از پروردگارش باز ستاند. سپس خداوند به آدم گفت: مژده باد آدم! بی تردید این نام ها همگی از فرزندان توست و از نسل تو. در این هنگام آدم خدای بلند مرتبه را سپاس گفت و بر فرشتگان افتخار کرد. پس این فضیلت ماست نزد خدای بلند مرتبه و فرشتگان.

هر فضیلتی که پیامبری دارد، خداوند آنها را برای ما داده است ولی فضائل ما را هیچ یک از آنها ندارند. بدین سان، سلمان و ابوذر و همراهان از جای برخوردار شدند در حالیکه می گفتند: ما رستگارانیم. سپس پیامبر | فرمود: شما رستگارانید بهشت برای شما آفریده شده است و جهنم برای دشمنان تان.» (۱)

د. حالات نوریه

۱. وحدت نوریه

یکی از ویژگی های اساسی نور اهل بیت علیهم السلام ؛ این همانی ذاتی و طبیعی آنها است که خداوند میان انوار مقدسه ایجاد کرده است؛ حقیقت این نور، ذات یکپارچه متحد الاجزاء و متفق الشكل دارد که هرگز ترکیب، دوئیت و چندگانگی را در نهاد خود بر نمی تابد.

ص: ۵۲۸

۱- الفضائل / ۳۵۹ و ۳۵۴؛ روضه الواعظین / ۹۳؛ بحر المناقب / خطی؛ احقاق الحق / ۵ / ۱۱؛ البرهان / ۱ / ۵۳۵؛ حلیه الابرار / ۲ / ۵۵؛ مدینه المعاجز / ۱ / ۵۱.

نص صریح فرستاده ی خدا از زبان امیرالمؤمنین علیه السلام این است:

«یا علی خلقنی الله و خلقتک من نوره فلما خلق آدم علیه السلام أودع ذلک النور فی صلبه فلم نزل أنا و أنت شیئاً واحداً» (۱)

از جانب پروردگار یکتای بی همتا و حقیقت صرف که وحدت حقیقی حقه است، جز شیء واحد بیرون نمی آید. کثرت در ذات و افعال پروردگار راه ندارد همان گونه که ترکیب؛ زیرا هر دو مستلزم نقص و نیازمندی هستند.

نسبت به ذات نوریه آن دو نیز یگانگی میان شان حکومت دارد، زیرا آن دو یک چیز بر آمده از یک علت واحد است و نمی تواند چند چیز باشند.

بنابراین معنی «فلم نزل أنا و أنت شیئاً واحداً» این است که هیچ گاه من و تو از آغاز خلقت چه در مرتبه نورانیت اول محضه، چه در مرتبه نورانیت فیضه، چه در مرتبه تعلق به آدم و چه در مراحل انتقال از صلب به صلبی، دو چیز جداگانه و متمایز از یکدیگر نبودیم بلکه شی واحد و حقیقت یگانه ای به شمار می رفتیم.

افزون بر احادیث بی شمار و متواتر معنوی که تاکنون گنجانده شد، حدیث شجر با تواتر لفظی نیز بر این همانی و اتحاد حقیقت نبویه و علویه دلالت مطابقی و صریحی دارد.

این حدیث را شیعه و سنی از طرق مختلف نقل کرده اند:

«ابو امامه باهلی گفت: فرستاده ی خدا فرمود: هان! خداوند

ص: ۵۲۹

پیام آوران را از درخت های گوناگون آفرید و من و علی را از یک درخت خلق کرد. پس من ریشه ی آنم، علی تنه و شاخه اش، فاطمه برگ آن و حسن و حسین میوه اش. هر که به شاخه ای از شاخه های آن آویزد رهایی می یابد و هر آنکه از آویختن به این شاخه ها روگرداند رانده می شود. هر گاه بنده ای از بندگان خدا میان صفا و مروه هزار سال سپس هزار سال دیگر خدا را بندگی کند اما پس از آن حقیقت ما را درنیابد، خداوند او را با رو در آتش می افکند.

سپس فرستاده ی خدا این آیه را خواند: **﴿قُلْ لَّا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾** (۱) ابو سعید خدری از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرد که از رسول خدا شنیدم که فرمود: «خلق الناس من اشجار شتى و خلقت أنا و علی من شجرة واحدة» (۲) از جابر بن عبدالله انصاری نیز نقل شده است که فرمود:

«فرستاده ی خدا به علی گفت: ای علی! مردم از درخت های متفاوت رویده اند و من و تو از یک درخت.» (۳)

قال رسول الله: «كان الناس من شجر شتى و كنت أنا و علی من شجرة واحدة» (۴)

ص: ۵۳۰

۱- کفایه الطالب / ۱۷۸؛ احقاق الحق / ۵ / ۲۶۲.

۲- . شواهد التنزیل / ۱ / ۳۷۷.

۳- مستدرک / ۲ / ۲۴۱؛ توضیح الدلائل / ۱۶۱؛ ارجح المطالب / ۴۵۷؛ مفتاح النجار / ۴۰؛ کشف الیقین / ۳۶۹.

۴- میزان الاعتدال / ۱ / ۴۶۲.

مراد از این شجر به قرنیه صدر و ذیل روایات، نه وحدت نژادی و خونی است چنانکه در برخی از روایات حضرت بدان تصریح می کند، نه وحدت سیاسی و اعتباری که جامعه آن را بسازد که با ذات نبوت و امامت سازگاری ندارد. تنها رابطه ی این همانی میان محمد | و علی علیه السلام حقیقت نوریه ای است که اهل بیت علیهم السلام همواره بدان تأکید کرده اند.

چنانچه حضرت به جعفر فرمود: «اما أنت یا جعفر فاشبهت خلقی و خلقی و اما أنت یا علی فمینی و أنا منک» (۱) در واقع شباهت فیزیکی میان آن دو مراد نبوده همان گونه که همانندی اخلاقی منظور حضرت نبود.

۲. کثرت نوریه

ویژگی مهم دیگر نور اهل بیت علیهم السلام کثرت و مراتب گوناگونی است که در هر مرتبه به تناسب منظومه های وجودی تجلی یافته اند. همان گونه که ذات آنها حقیقت واحد و یکپارچه ای را تشکیل می دهد، در عالم وجود به تناسب تجلی و ظهور خود مراتب ویژه ای یافته اند.

نخستین مرتبه ی آنان که به پروردگار از همه نزدیک تر است، حقیقت نوریه محمد | است که اشرف و اکمل و اوسع نورانیت را داراست و هیچ یک از ائمه به سعه ی وجودی و مرتبه نوری و تقدم وجودی او نمی رسند. چنانکه خود فرمود: «اول ما خلق الله نوری» (۲)

مرتبه ی دوم، حقیقت علویه علیه السلام است که پس از وی هیچ امام معصومی

ص: ۵۳۱

۱- مسند حنبل / ۱ / ۹۸. ج / ۴ / ۵ / ۲۰۴ / ۱۶۵؛ خصائص نسائی / کتاب مناقب؛ صحیح بخاری / ۳ / ۲۱؛ باب مناقب.

۲- بحار الانوار / ۱ / کتاب عقل و جهل.

شدت نوریه ی او را ندارد و امیرالمؤمنین علیه السلام با سعه ی وجودی، اشرفیت و اکملیتی که نسبت به دیگر ائمه دارد، هرگز به تقدم و سعه ی وجودی پیامبر | نمی رسد.

از این رو، در روایات داریم که «... ثم افترقنا فی صلب عبدالمطلب؛ ففی النبوه والرساله و فیک الوصیه والامامه...» (۱۱) یعنی حرکت نوریه ی ما تا این وجود پاک و پوسته ی مطهر، حقیقت واحد بودیم از اینجا دو مرتبه جداگانه پیدا کردیم مرتبه ای نبوت و مرتبه امامت همان گونه که در زیارت جامعه می خوانیم: «طابت و طهرت بعضها من بعض»

۳. تابش همیشگی

نور ائمه چه در عالم معنا و چه در عالم ماده بدون فروزش نبوده و هیچ گاه کم فروغ و بی نور نشده است. یافته های عقلانی، اصل وجود را همیشگی و عدم را بدون خصوصیت و ذات همیشگی و مانایی می شناسد. عقلا برای یکی

آثار دائمی متناسب با مظروف خودش برمی شمارند و برای دیگری آثار معدومیت و لاوجودی را پیش می کشند.

ابن مردویه از ابن عباس نقل کرد که وی گفت:

از فرستاده ی خدا پرسیدم: پدرم و مادرم فدایت باد! هنگامی که آدم در بهشت بود شما کجا بودید؟ پیام آور خدا بگونه ای لبخند زد که دندان های نواجزش نمایان شد و لب به سخن گشود: من در آن هنگام در صلب آدم علیه السلام بودم. پس از آنکه او به زمین هبوط کرد من هم چنان در صلب او قرار داشتم.

ص: ۵۳۲

من کشتی را سوار شدم آنگاه که در صلب پدرم نوح علیه السلام بودم. من در آتش افکنده شدم هنگامی که در تیره پشت پدرم ابراهیم علیه السلام بودم.

هرگز آلودگی و بی بند و باری در هیچ یک از پدران من سرایت نکرد. خداوند مرا هیچ گاه نه تنها از صلب پدران بر نداشت که همواره از تیره پشتی پاکیزه ای به رحم پاکی جا به جا کرد، درخشنده، بی آلایش و خالص.

هرگاه از نیاکانم دو تیره به دنیا می آمدند، من در بهترین تیره آنها جای داشتم (و از آن صلب منتقل می شدم). در واقع خداوند با مقام نبوت پیمان ویژه با من بست و با اسلام رهنمونم ساخت و در کتاب های انجیل و تورات یاد مرا تبیین کرد.

خداوند هر یک از ویژگی های مرا میان خاور و باختر زمین، گسترده و کتاب خودش را یادم داد و مرا به آسمانش برد و از نام هایش مرا نام گذاری کرد. بدین سان، دارنده ی عرش محمود است و من محمد | و مرا خداوند وعده داد تا دوستم بدارد و حوض را همراه با کوثر به من دهد. من نخستین شفاعت کننده و آغازین شفاعت شدگانم.

آنگاه خداوند مرا در بهترین روزگاران و قرن مناسب امتم بیرون آورد. امت من ستایش کنندگان به کارهای نیک و دستوردهنده گان به خوبی ها و بازدارندگان از کارهای بد هستند.» [\(۱\)](#)

ص: ۵۳۳

۱- الدرالمثور / ۵ / ۱۸۴؛ البرهان / ۵ / ۵۱۵؛ معانی الاخبار / ۵۵ ح ۲.

شیخ صدوق در آخر می نگارد این حدیث از طریق زیادی نقل و ضبط شده است.

۴. نورپردازی فیزیکی

افزون بر نورافکنی در صلب نیاکان، هنگام آفرینش فیزیکی نیز اهل بیت علیهم السلام نور می افشاند و تمامی محیط پیرامون را روشن می نمود. دور دست ترین مکان ها با تجلی نور واحد در جسم واحد و کالبد اصلی اش روشن می شد و تاریکی در هیچ چیز به چشم نمی خورد.

همان گونه که نور پیامبر | در آغاز تولد جسمانی از سرزمین مکه فراتر رفت و کاخ های تیره شام را نیز روشن کرد:

«... عن النبی: | إني عند الله لخاتم النبیین، و إن آدم

لمنجدل فی طینه، و سأنبکم بتأویل ذلکم؛ دعوه أبی إبراهیم، و بشری عیسی، و رویا أمی التی رأت حین وضعتنی و قد خرج منها نور أضاءت منه لها قصور الشام و کذالك أمهات النبیین برین.» (۱)

۵. حلقه ی فیض

نور پیامبر اعظم | بنده را با خدا، ممکن را به واجب و نیازمند را به بی نیاز پیوند می زند و ارتباط ناگسستنی میان خاک و افلاک ایجاد می کند. دیگران از کانال آنها فیض می گیرد و به حیات خویش ادامه می دهند. چنانچه لحظه ای

ص: ۵۳۴

۱- مسند احمد / ۴ / ۱۲۷؛ کنز العمال / ۱۱ / ۴۵۰ ح ۳۲۱۱۴؛ مجمع الزوائد / ۸ / ۳۲۳؛ کتاب علامات النبوه؛ قدوم نبوته؛ جمع الفوائد / ۲ / ۲۱؛ کرامه اصل النبی ۱؛ ینابیع الموده / ۱ / ۴۶. تاریخ دمشق / ۱ / ۱۶۷.

این حلقه ی واسطه میان انسان و خدا بریده شود تمام چهارچوبه ی هستی فرو می ریزد و رود پایانی جهان به ناکجا آباد می رسد.

آری! اگر این حلقه ی نورپذیر نورافشان، در چینش نظام خلقت نبود، هیچ گاه خلق با فعل خالق گره نمی خورد و فیض از بالا به پایین سرازیر نمی شد. شدت نور الهی از یک طرف و کاستی و فقر ممکنات از سوی دیگر، سبب می شوند که سنخیت میان علت و معلول ایجاد نشود و پایه های آفرینش استوار نگردد. بدین سان، واسطه و میانگین نور شدید و ضعیف حقیقت اهل بیت علیهم السلام است که در نظام خلقت، پروردگار چید تا سنخیت میان خالق و مخلوق برقرار گردد.

۶. تجلی نور

گاهی نور ائمه علیهم السلام از صلب نیاکان بیشتر تجلی می کرد؛ بگونه ای که دیگران هاله ای از نور را گرد نیای اهل بیت علیهم السلام می دیدند تأثیر گذاری حقیقت نوریه علوی را در وجودشان لمس می کردند و از آن لذت می بردند.

آشکار شدن نور از درون و روشن کردن بیرون و اندام های بدنی نیاکان را راوی این گونه می نگارد:

«... هاشم از کنار هر سنگ و چوبی که می گذشت، بشارت و مژده ی موجودات را می شنید: ای هاشم! در واقع از نسل تو گرمی ترین انسان ها نزد خدای بلند مرتبه و شریف ترین جهانیان، محمد | خاتم پیامبران می روید. هنگامی که هاشم میان تاریکی ها راه می رفت، سیاهی شب با هاله ای از نور وی، روشن می شد

بگونه ای که مردم اطراف او را می دیدند همان گونه که گرد چراغ، در شب دیده می شود.» (۱)

«مردم یثرب به هاشم و همراهانش می نگریستند و دست از کار کشیده بودند همگی به او روی آورده بودند و از زیبایی و نورانیت او شگفت زده شده بودند. هاشم میان همراهانش چون ماه تابان میان ستارگان می درخشید. او آرامش و شخصیت بی نظیری داشت. بازاریان را زیبایی او به تماشا کشانده بود. آنان به نوری که میان چشم های هاشم بود ژرف می نگریستند.» (۲)

۷. پنهانی نور

گاهی نور پیامبر اعظم | را نیاکانش، می پوشاندند و تلاش می کردند کسی پرتوافکنی آن را نبیند؛ دشمنی یهود را یکی از علت های پنهان داشتن یادآوری کرده اند.

بنابراین، حالت های این نور به تناسب زمان، مکان و شرایط متفاوت بود؛ گاهی آشکار شدنش ضروری بود و گاهی پنهان ماندنش؛ گاهی نورپذیری مردم آرمان بود و دیگر بار نگهداری ذات نوریه اهل بیت علیهم السلام :

«... هنگامی که وضع حمل سلما نزدیک شد، درد زایمان وجودش را گرفت. آرام آرام درد را دیگر احساس نکرد.

ص: ۵۳۶

۱- بحار الانوار / ۱۵ / ۳۷.

۲- همان؛ ص ۴۳.

تنها هاتف غیبی را شنید که ندا می داد:

یا زینه النساء من بنی النجار بالله اسدلی علیه بالأستار

وأحجیه عن أعین النظار کی تسعدی فی جمله الأقطار

این زینت بانوان بنی نجار، خدا را شیریست که باید پنهان سازی و او را از نگاه بینندگان در پرده نهی، تا فروغ خوشبختی اش را میان سربلندان بینی.

وی هنگامی که شعر هاتف را شنید درها را بست، پرده ها را کشید و زایمان خود را از همگان پنهان کرد. خودش بود و خودش. آنگاه به پرده های خانه نگریست که نوری از آنجا به آسمان می رود. آن هنگام پروردگار شیطان رانده شده را از رفتن بدان خانه زندان کرده بود.

آنگاه «شیه الحمد» به دنیا آمد... هنگامی که او را به دنیا آورد اشعه های نور از او بیرون می تابید و آن نور، نور رسول خدا | بود. نوزاد خندید و تبسم کرد و مادرش از کار او شگفت زده شد. سپس نگاهی به وی انداخت دید موهای سپیدی در سر دارد. سلما گفت: آری تو خودت شیه هستی همان گونه که تو را شیه نامیده اند.

سپس سلما او را در قنடைقه ای پشمی پیچید و بر شکوه و هیبت او روز به روز افزوده شد. هیچ یک از اقوام سلما از این کار باخبر نشد تا آنکه روزگارانی بر او گذشت. مادر با او بازی می کرد و او

را به شوخی وامی داشت تا یکماهه شد... یهود هرگاه به او می نگریست کینه شان بیشتر می شد. چون می دانستند از او چه نوری می درخشد و با تاریکی های وجودشان چه می کند.» (۱)

پروردگار تمام حالات نور را زیر نظر داشت و خود از آن پاسداری می کرد اگر این گونه نبود، این چراغ در آغاز شب خاموش می شد و جامعه را در کام شب پرستان وا می نهاد. با پاسداری ویژه ی پروردگار بود که اینک آخرین حلقه ی نورافشان، جهان مادی را برپا داشته و بشر را رهنمون می گردد.

۸. باور نخبگان به نور

برخی از مردم و نخبگان الهی، از نور اهلبیت علیهم السلام نور پذیرفتند و تاریکی های وجود خود را روشن کردند. پرتوافشانی نور اهلبیت علیهم السلام بگونه ای نبود که آشکار نگردد و دیگران آن حقیقت را برتابند:

«پیش از آنکه نور علی علیه السلام در رحم مادر قرار گیرد، مرد وارسته و عبادت پیشه ای در آن روزگار بسر می برد بنام میرم... او هر درخواستی از خداوند کرده بود برآورده شده بود. خداوند فراتر از توصیف در قلب او حکمت را نهاده بود و پیروی نیک پروردگار را به وی الهام.

از این رو، از خداوند بلند مرتبه دیدار ولی اش را آرزو کرده

ص: ۵۳۸

بود. به همین دلیل خدای بلند مرتبه ابوطالب را نزد وی فرستاد. هنگامی که مبرم چشمش به او افتاد از جا برخاست و سرش را بوسید و خود نزد وی نشست. سپس به او عرض کرد: خداوند به تو مهر ورزد، کیستی؟

ابوطالب گفت: مردی از تهامه! مبرم پرسید: از کدام تهامه؟ ابوطالب گفت: از عبد مناف و از بنی هاشم. عابد دیگر بار خود رابه او آویخت و سرش را بوسید و عرض کرد: سپاس خدای را که مرا نمیراند تا آنکه ولی اش را دیدم. سپس گفت: سرورم مژده باد به این! زیرا بلند مرتبه ترین موجود به من الهام کرده که باید به تو مژده اش دهم.

ابوطالب گفت: آن مژدگانی چیست؟ عرض کرد: فرزندى از پشت تو به دنیا می آید او ولی خداست. پیشوای پرهیزکاران و وصی فرستاده ی پروردگار جهانیان است. چنانچه آن فرزند را دیدی سلام مرا به او برسان و برایش بگو که مبرم تو را سلام فرستاد و گفت: اشهد أن لا إله إلا الله، و أن محمداً رسول الله، به تتم النبوه و بعلی تتم الوصیه. راوی گفت: پس از آن ابوطالب گریست و گفت: نام فرزندم چه بود؟ مبرم عرض کرد:

نام او علی علیه السلام است. (۱)

ص: ۵۳۹

تابناکی، گره گشایی و راهنمایی نور اهل بیت علیهم السلام بگونه ای بود که مردم در تنگناهای زندگی بدان توسل می جستند و از نیروی پایان ناپذیر این چشمه سار مدد می گرفتند. پیشوایان پاک در صلب نیاکان دست بینوایان را می گرفت و گره از کار فرو بسته ی شان وا می کرد:

«هنگامی که شبیه با مطلب عمومیش به خانه خدا رسید، میان چشمان او نور رسول خدا | می درخشید. قریش با آن نور تبرک می جستند. هر گاه به آنان مصیبتی می رسید یا درد و رنجی فرود می آمد یا قحطی، مکیان را محاصره اقتصادی می کرد، به نور وجودی رسول خدا | متوسل می شدند. از این رو، خداوند، هر آنچه برایشان از ناگواری ها فرود آمده بود؛ همه را برمی داشت.» (۱۱)

بی تردید مردم به حقیقتی که تأثیرگذار نباشد هرگز دست توسل دراز نمی کند و در صدد چاره جویی بر نمی آید. تأثیرگذاری بی شمار نور ائمه را آنان در زندگی روزمره شان می دیدند که دیگر بار بدان حقیقت چنگ می زدند.

ص: ۵۴۰

در این فصل تأثیرگذاری نور اهلبیت علیهم السلام در نیاکان، به صورت عینی تحلیل می شود؛ بخشی که به کاربردی بودن پژوهش حاضر، ذهن و اندیشه ی خواننده را رهنمون می گردد و پاسخ اقناعی است برای چرایی و اولویت پژوهیدن.

نخست تأثیرگذاری این نور در ارتباط نیاکان با پروردگار تبیین می شود که نتایج زیر به دست می آید:

۱. حقیقت نوریه ی ائمه علیهم السلام به دستور پروردگار و فیض گیری از آن ذات مقدس و یکتا، به نیاکان خود حیات و موجودیت بخشید؛

۲. آنان را پس از فصل دوباره به معدن بلندی و ربوبیت وصل کرد؛

۳. وصلی که بدیل و جایگزینی برای آن در میان دیگر انسان ها نتوان یافت؛

۴. افزون بر این گزینه ها آنان را نزد پروردگار مستجاب الدعوه نمود؛

۵. معرفت برین نسبت به حقایق بی شمار هستی به آنان هدیه کرد؛

۶. اعجاز برین که دیگر پیام آوران نداشتند تنها ویژه نیاکان شان بود به آنان دادند؛

۷. جانشینی خداوند آخرین هدیه ای بود که حقیقت نبویه و علویه بر نیاکان خود برگزیدند و آنان را سالار زمینیان ساختند.

نور نبوی افزون بر نزدیک ساختن وجود نیاکان به خداوند، دگرگونی

چشم گیری در شخصیت آنان نیز پدید آورد که در واقع برگرفته از چگونگی تقرب آنان با خداست:

(۱) شخصیت نیاکان پس از لغزش اندکی با نورپردازی بازسازی می شد؛

(۲) پس از آن، همان آبرو و منزلت نخستین را به دست می آوردند؛

(۳) خود به خود بسیاری از حقایق را با چشم دل می دیدند؛

(۴) فضیلت خود را گسترش و عمق می بخشیدند.

(۶) رسالت آنان تنها با این نور می گسترده.

(۵) همان گونه که اصالت خانوادگی شان.

(۷) فرشتگان به پاسداشت نور درونی پیش آنان سر فرود می آوردند و به شکوه شان می افزودند.

نور ائمه علیهم السلام نیای شان را برتری می داد و شفاعت گری و ارجمندی همراه با تدوین قانون و بنیان جامعه معقول را می گذارد. گره گشایی در بدترین شرایط، از دیگر ویژگی های تأثیرگذاری نور اهل بیت علیهم السلام بود که نیاکانش همواره از آن مدد می گرفتند. واقع بینی بندگی در عصر جاهلیت از ویژگی های ممتاز آنان به شمار می رفت که نور اهل بیت علیهم السلام برایشان داده بود.

الف) تقرب به خدا

۱. هستی بخشی

بنیانی ترین اثرگذاری نور اهل بیت علیهم السلام بر نیاکان را می توان وجوددهی آنان به موجودات دیگر برشمرد؛ کاری نظیر خالقیت و آفرینندگی نه مستقیم و مستقل

که با واسطه و به اذن الله. وجود مادی آدم علیه السلام و دیگر نیاکان، بی واسطه از خاک آفریده شد و خاک از نور فاطمه ÷ پدید آمد، در واقع آدم علیه السلام از نور فاطمه ÷ خلق شد. همان گونه که پیام آور خدا | این حلقه ی فیض دهی را توضیح می دهد:

«...ثم فتق نور ابنتی، فخلق منه السماوات و الأرض، فالسماوات و الأرض من نور ابنتی فاطمه، و نور ابنتی فاطمه من نور الله و ابنتی فاطمه أفضل من السماوات و الأرض.» (۱)

صراحت و دلالت مطابقی این روایت بر مطلوب ما را از توضیح واژگانی و تفسیر عباراتی بی نیاز می کند و مفهوم واسطه بودن علیت نور فاطمه ÷ را برای ایجاد دیگر مراتب خلقت به روشنی بیان می کند. علیت میانی که قوام هستی و دوام موجودات به وجود آن بستگی دارد و بدون این حلقه ی نوری سرازیر شدن نور پروردگار به پایین ترین مرتبه نظام خلقت محال و ممتنع بود.

ریزش نخستین نورپذیر نورافشان را بر پایه داده های روایات متواتر معنوی به دیگر مراتب نظام خلقت می توان این گونه ترسیم کرد و مفهوم فلسفی آن را نشان داد:

ص: ۵۴۵

علت العلل خدا تنها نورپرداز معلول اول نوراہلیت علیہم السلام نورپذیر نورافشان معلول مادی عالم ماده نورپذیر میانی معلول مرکب حضرت آدم علیہ السلام نورپذیر پایانی همه می دانند که فاطمه از پدری به نام محمد | و مادری به نام خدیجه چشم به جهان گشود؛ چگونه حضرت آدم که پدر... پدر پدرش بود از فاطمه پدید آمده باشد؟ آیا وجود پسین، معلول و وجود پیشین، علت را به وجود می آورد؟ در حالی که اگر وجود پیشین: آدم علیہ السلام نبود، وجود پسین فاطمه پدید نمی آمد.

از این رو، دخت گرانمایه پیامبر | هم علت خود و هم معلول خود می شود. علتی که آدم را زاد، معلولی است که خود از آدم زاده شد.

- آسمان و زمین از نور مجرد محضه «فاطمه» آفریده شدند، از بدن مادی اش و پس از آن آدم از خاک برون آمد. بخشی از حقیقت اہلیت علیہم السلام وجود فیزیکی آنها است نه تمام حقیقت. وجود فیزیکی فاطمه از پیامبر | و او به چندین نسل از آدم آفریده شدند وجود نوری او که مقدم بر تمام هستی بود. پس فاطمه ÷ به اعتبار مرتبه ای از مراتب وجودی اش، عالم نوری علت است و مقدم بر آدم و ممکنات؛ به اعتبار مرتبه نازلہ اش، وجود فیزیکی، به اقتضاء عالم ماده، معلول است و بر آمده از علتی بنام آدم.

همان حقیقتی که امیر بیان فرمود:

«فهو، |، ابوالأرواح و یعسوبها، كما أن آدم، علیه السلام، ابوالأجساد و سببها» (۱۱)

۲. وصل پس از فصل

همان گونه که وجود بخشی ائمه علیهم السلام بر نیاکان، بنیادی ترین فضیلت آنان به شمار می رود، پیوند زدن دوباره ی جدایی نیاکان با پروردگار را باید از دیگر امتیازات ویژه اهلیت علیهم السلام به حساب آورد.

حلقه واسطه شدن در ذات دهی و بندگی سازی، دو گونه فیض رسانی پیشوایان شیعه را در عالم انسانی برای ما به نمایش می گذارد. چنانچه پیوند معنوی برین میان خدا و

پیامبرش با تیغ ترک اولی بریده شده بود، دوباره متصل نمی شد آنان از منزلت پیام آوری به بندگی عادی سقوط می کردند و جایگاه نخستین را از دست می دادند.

نور اهلیت علیهم السلام نیای واژگون شده را خود دیگر بار به جایگاه اصلی آنها نشانند. خداوند نیز با شفاعت گری، پا درمیانی و آبروداری نور محمدی | ترک اولی نیاکانش را بخشید و آنان را به مقام نخستین برگرداند. آیا این عزت دهی و کرامت بخشی کمتر از حیات دهی و هستی بخشی است؟

آدم هنگامی که لغزید با آبروداری چهارده نور مقدس نزد خداوند بازگشت و آفریننده ی موجودات توبه ی او را تنها با شفاعت گری اهلیت علیهم السلام پذیرفت.

ص: ۵۴۷

۳. اتصال برین

نور بلند مرتبه اهلیت علیهم السلام بگونه ای می تأیید که همواره نیاکانش را به پروردگار نزدیک تر می ساخت. ذات و فلسفه آفرینش آنان فیض دهی از کانون نور، به دیگر مراتب خلقت و کشاندن موجودات فرودست به جایگاه بلند بندگی بود. به دلیل اتصال نوریه میان نیاکان با پروردگار از کانال اهلیت علیهم السلام بیشترین اتصال را با هستی بخش جهان، اجداد پیامبر| داشتند. درونمایه ای که لحظه به لحظه آنان را به چشمه سار نور رهنمون می شد، همان گونه که اتصال وجود فیزیکی اهلیت علیهم السلام با پروردگار، اطرافیان را به خدا و نگاه ها را از خاک به افلاک می گشود.

همه ی آنان به مقام قرب به تبع اهلیت علیهم السلام رسیدند. چنانکه نور ائمه علیهم السلام نبود همانند دیگر انسان ها به میزان تلاش، پله های معنویت را یکی پس از دیگری طی می کردند و به تناسب تلاش خود به مقامات معنوی دست می یازیدند. با تکیه بر این پیوند بود که نیای ائمه علیهم السلام بدون طی طریق و مراحل سلوک عرفی میان آتش رفتند ولی از یکتاپرستی برنگشتند.

۴. حاجت روابی

مقام دیگری که نور پیامبر| به اجداد خود به ارمغان آورد، منزلت «مستجاب الدعوه» شدن آنان بود. نیاکان علوی علیه السلام به کمک نیروی درونی که از چشمه سار نور می جوشید، می توانستند خود و دیگران را از کام دره هلاکت به قله رهایی بکشانند.

ص: ۵۴۸

درخواست های بی شمار نیای محمد | از خداوند یکی پس از دیگری پذیرفته می شد و دعاهای آنان هرگز رد نمی گردید. دعاهایی که گره کور تمامی مشکلات را می گشود. پیام آوران برتر خداوند و دیگر بندگان که نیاکان ائمه علیهم السلام هم نبودند، هرگاه به نورانیت آنان متوسل می شدند و حقیقت محضه ی آنها را میان خود و خدا آبرو دار می ساختند؛ دعاهای شان مستجاب می گردید و هرگز دست خالی از آسمان به زمین بر نمی گشتند.

«إن آدم و غیره من أولى العزم علیه السلام سألو الله بحق محمد | و آل محمد علیهم السلام فاستجاب لهم الدعاء و نجاهم من البلاء.» (۱۲)

۵. معرفت دهی

نور معصومین علیهم السلام به نیاکان و دیگران همواره معرفت برتر، یقینی تر و ماندگارتر می پاشید تا از آغاز خلقت به پایان زندگی رهنمون گردند. نور آنان میزان شناخت خداوند و چگونگی دست یابی بشر را به صفات و افعال او از درون برای پیامبران بازگو و تاریکی های فراروی زندگی را روشن می کرد.

هنگامی که موسی علیه السلام درخواست دیدار ذات پروردگار را نمود، خداوند با نور اهل بیت علیهم السلام بر او تابید و در کوه طور از چگونگی اتصال ممکن به واجب و بنده با خدا، وی را آگاه کرد. با تابش نور ائمه علیهم السلام محال بودن دیدار خود را بر

ص: ۵۴۶

وی آشکار نمود تا موسی علیه السلام بفهمد که هرگز ممکن به واجب، احاطه‌ی ادراکی ندارد و فقیر به بی‌نیاز دسترسی!

همان گونه که آدم موجودات فرامادی و ملکوتی دیگر، غیر از پروردگار و فرشتگان را نمی‌دانست و با نورانیت اهل بیت علیهم السلام از حقایق منظومه‌های وجودی دیگر عالم نوری آگاه شد و راه‌های بسته معرفتی به رویش باز. افزون بر بیناسازی و بصیرت دهی نیاکان از عوالم دیگر حقیقت محمدیه | و علویه علیهم السلام نیایشان را با پیمان الهی نیز آشنا ساخت و به او چگونگی پیمان بستن و وفادار ماندن را یاد داد:

«ابو عبدالله علیه السلام فرمود:... هنگامی که خداوند بلند مرتبه آدم که سلام و درود خداوند بر او باد، را آفرید، از جانب راست عرش به آنها نگریست. سپس آدم عرض کرد: ای پروردگارم آنان چه کسانی اند؟ خداوند فرمود: آدم! آنان برگزیدگان و ویژه‌گان من هستند. من آنان را از نور شکوه خود آفریدم و از نام‌های خودم برای شان اسم گذاردم. آدم عرض کرد: ای

پروردگار! به جان خودت و بر آنها سوگند که نام‌های شان را یادم دهی. خداوند فرمود: ای آدم! آنان نزد تو امانت و رازی از رازهای من است که جز تو هیچ کس دیگر نباید بر آن آگاهی یابد مگر با دستور من!

آدم عرض کرد: پروردگارم پذیرفتم. خداوند فرمود: بر این رازداری به من پیمان بندی. پس خداوند از وی پیمان

گرفت. سپس نام های آنان را بر وی آموخت، آنگاه خداوند آن نام ها را بر فرشتگانش ارائه نمود در حالی که به هیچ یک از ایشان این نام ها را نیاموخته بود. از این رو خداوند از آنان خواست مرا از نام های آنان خبر دهید اگر راست می گوئید؟

فرشتگان عرض کردند: تو پاک و منزهی! ما علم دیگری جز آنچه بما آموختی نداریم. در واقع تو خود دانا و بینایی.

آنگاه خداوند فرمود: ای آدم! فرشتگان را از نام های آنان خبر ده.

هنگامی که ملائکه را با نام های اهل بیت علیهم السلام آشنا کرد، فرشتگان دانستند که بر ایشان این نام ها داده شده و با دانش به آنها برتری یافته. بدین سان، خداوند فرشتگان را به سجده ی آدم دستور داد، زیرا سجده ی آنها بر نور علم آدم واقع شد برای بزرگداشت او و پرستش خداوند؛ زیرا به وسیله همان نام ها مسجود فرشتگان گردید. سپس شیطان فاسق از دستور پروردگارش سرپیچید. خداوند از او پرسید: چرا به آنچه تو را دستور دادم سجده نکردی؟ مانع چه بود؟

شیطان عرض کرد: من بهتر از آدم هستم. اعراف / ۱۲. در حقیقت من خداوند آدم را بر تو برتری دادم، هنگامی که تو بر او برتری فروختی و بر پنج نور مقدس که هرگز تو را بر

آنان امتیاز و تسلط نداده ام و بر شیعیان خمسه طیه نیز تو را تسلط و برتری نبخشیدم.» (۱)

چنانچه این نور در وجود آدم گذارده نمی شد او نه تنها بر فرشتگان برتری نداشت که فرودست آنان به شمار می رفت. با این نور بود که وی مسجود فرشتگان و محل راهنمایان قرار گرفت. به همین دلیل شیطان بر او رشک برد و از دایره ی عبودیت به کژراهه پرید؛ زیرا نورافشانی محمدیه | را در قلب آدم برنتابید و آتش حسدش تمام پرستش های پیشین او را سوزاند و خاکسترش را بر باد سپرد.

۶. اعجاز برین

هرگاه نور اهلیت علیهم السلام در جان پیامبری می فروزید، ساختار درونی او را زیر و رو می کرد و فنداسیون بدنی شان را محکم تر و نیرومند تر و میزان کارآمدی اش را در برابر فشارهای زندگی بیشتر.

نیای پیامبر | با تکیه بر حقیقت محمدیه | نیروی فوق العاده ای به دست می آوردند و بر طبیعت، انسان ها و دیگر موجودات تصرفات ویژه ای می نمودند. هنگامی که ابراهیم علیه السلام ، - نیای امامان شیعه - را نمرود در آتش دوگانه پرستی افکند، فروزش نور برین اهلیت علیهم السلام از درون به آتش بیرونی غلبه کرد و در کمترین زمان اثر سوء زندگی را از آن زدود و بدن نیای خود را در هاله ای از نور خویش پاسداشت.

از این رو، همگان پیروزی ابراهیم علیه السلام و شکست نمرود را به تماشا نشستند.

ص: ۵۵۲

«حدثنا محمد بن موسى بن المتوكل (ره) قال: حدثنا محمد بن جعفر الأسدي، قال: حدثنا محمد بن اسماعيل البرمكي قال: حدثنا عبدالله بن احمد اشامي. قال: حدثنا الاسماعيل بن الفضل الهاشمي؛ قال: سألت أبا عبدالله الصادق عليه السلام عن موسى بن عمران عليه السلام:

هنگامی که ریسمان های جادوگران و چوب دستی های شان را دید، چگونه در خود احساس ترس کرد؟ اما ابراهیم علیه السلام هنگامی که میان منجیق گذارده شد و با آن او را آتش افکندند چگونه نترسید؟

امام صادق علیه السلام پاسخ داد: هان، حضرت ابراهیم علیه السلام را هنگامی که در منجیق گذاشتند تکیه گاهش به درونمایه ی صلب خودش بود، نوری از انوار حجت های خداوند فراتر از توصیف، اما حضرت موسی علیه السلام این گونه نبود او چنین تکیه گاهی نداشت بدین دلیل، در نفس خویش بیمناک گردید و هرگز

ابراهیم علیه السلام را ترس برنداشت.» (۱)

هر دو پیامبر خدا بودند و دارای کتاب و مقام رسالت، با این وجود ابراهیم بر وی برتری داشت به سبب جوهره ای که از ژرفنای جانش نور می افکند؛ زیرا در صلب حضرت موسی علیه السلام این نور منتقل نشده بود. خداوند به خاطر این

ص: ۵۵۳

حقیقت، ابراهیم علیه السلام را برتر شمرد و در مقام آزمایش به او درجه خلیل الهی داد نه کلیم الهی و روح الهی. هیچ رابطه ای در عالم میان دو فرد برتر از رابطه ی دوستی و عشق ورزی نیست. همان که در پرتو شعاع نور ائمه علیهم السلام، ابراهیم علیه السلام با پروردگارش به دست آورد.

۷. خلیفه ی زمین

دامنه ی نورپردازی اهلبیت علیهم السلام در صلب نیاکان جایگاه آنان را از به، برین تر و از بنده به بنده تر تغییر داد و تا مرز جانشینی خداوند پیش برد. نیای ائمه افزون بر دیگر فضائلی که از نور گرفته بودند، مقام خلافت الهی را نیز به دست آوردند؛ جایگاه برین، ممتاز و بی بدیلی که با نیایش و کرنش به دست نمی آید و تنها با اراده ی پروردگار از بالا به پایین می ریزد.

نیابت اجداد النبی | از خداوند بر روی زمین، آنان را حاکم بی همتای طبیعت، مردم و حیوانات قرار می داد و تصرف ویژه برای آنان در چهار سوی گیتی را میسر می ساخت.

منزلت جانشینی خداوند و حکم رانی بر دیگر انسان های روی زمین نه بر آمده از خودکامکی و استبداد بود، نه میراث بری خاندانی و شاهانه، نه فریب کاری دیپلوماسانه بلکه هدیه ای فرود آمده از خداوند به بنده از عرش به فرش برای گسترانیدن سفره دادگری میان انسان ها و راهنمایی آنان به جانب پروردگار. این مهم از درون آنها جوشید نه از بیرون، از نور علویه علیهم السلام نه سایه هوی و هوس.

«...امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: پیام آور خدا به من فرمود: ای علی! خداوند بلند مرتبه، من و تو را از نور

خویش آفرید هنگامی که آدم را خلق کرد آن نور را در تیره پشت او گزارد. آن نور واحد تا عبدالمطلب (به تدریج) منتقل شد. پس ما دو تا در نهاد عبدالمطلب دو مرتبه ی جداگانه شدیم: من در نهاد عبدالله رفتم و تو در وجود ابوطالب. نبوت جز برای من شایستگی ندارد و وصایت و جانشینی پیامبر| جز برای تو. پس کسی که وصی بودند را نپذیرد در واقع مرا انکار کرده و هر آنکه نبوت را نپذیرد خداوند او را با رو در آتش می افکند.» (۱۱)

ب) تحول ژرفنا

۱. آموزش

تأثیرات نور اهل بیت علیهم السلام بر نیاکان، تنها در ارتباط آنان با پروردگار محدود نمی شود بلکه نسبت به خود نیاکان نیز آثار ژرف، بی بدیل و گسترده بر جای می نهد.

شأنی که پروردگار برای نور محمد| قرار داده بود، آشتی دادن میان فرزندان گریزپا با پدر و مادر صاحب خانه بود. خداوند با شفاعت گری ائمه علیهم السلام آدم را بخشید و از تمام گناهان اندک وی که در شأن یک پیامبر نبود، درگذشت. صفحه روان ابوالبشر از زنگ ترک اولی پاک گردید و آئینه روح او دیگر بار عکس روی یار را به تماشا نشست.

ص: ۵۵۵

آمزش یکباره و بیرون آمده از بحران غبارآلودگی در اثر نورپردازی علوی علیه السلام در قلب نیای خودش صورت گرفت. چنانچه آدم گوهر درونی دل را صیقل نمی داد، هرگز گوش جاننش دفتر کلام و حیانی نخستین نمی شد و شمع های نیم سوخته ی دیگر جز سرگشتگی بیشتر به وی نمی افزود.

«...ابن عباس - که خداوند از وی خرسند باد- گفت: پیامبر خدا | فرمود: هنگامی که آدم لغزید و از بهشت بیرون آمد، جبرئیل علیه السلام نزدش رسید و گفت: ای آدم پروردگارت را بخوان. آدم علیه السلام عرض کرد: دوست من جبرئیل چگونه خدایم را بخوانم؟ جبرئیل فرمود: بگو: «رب أسألك بحق الخمسه الذین تخرجهم من صلیب آخرالزمان إلا- تبت علی و رحمتی.» آنگاه آدم به جبرئیل گفت: ای جبرئیل آنان را برایم نام ببر. گفت: بگو: «رب أسألك بحق محمد نبيك، و بحق علی وصی نبيك و بحق فاطمه بنت نبيك و بحق الحسن والحسين سبطی نبيك. الا تبت علی و رحمتی.»

بدین سان آدم علیه السلام ، با این نام ها پروردگار را خواند. بی درنگ خداوند توبه او را پذیرفت و این معنی سخن خدای بلند مرتبه است که فرمود: {فَتَلَقَىٰ آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ} هیچ بنده ای گرفتار اندوهی نیست جز دین که خود را

پاک نماید و با این وجود خمسه نوریه خدا را نخواند مگر اینکه خداوند دعایش را مستجاب می کند.» (۱۱)

۲. آبروداری

هرگاه پیامبری ترک اولی می کرد، احساس سنگینی روحی و تیرگی قلبی می نمود. برای سبکبال شدن و پرواز دادن دوباره ی روح نبوت به جایگاه برین، از نیروی درونی نور اهل بیت علیهم السلام مدد می جستند. گاهی این گونه لغزش ها در زندگی آنان پیش می آمد و برای بازیابی شخصیت اصلی خود دوباره از مجرای نوری ائمه علیهم السلام حرکت می کردند. همین نیروگیری و توسل دائمی، منزلت آنان را پاس می داشت و شخصیت شکل گرفته ی پیامبران را بازسازی می نمود.

«امام حسن عسکری علیه السلام فرمود:

هنگامی که آن لغزش از آدم سرزد، عذر به پروردگار فراتر از توصیف آورد و گفت: پروردگارم! بر من ببخش و عذرخواهی ام را قبول کن و مرا به جایگاه نخستینم برگردان و منزلتم را نزد خودت بالا بر! هنگامی که کوتاهی و لغزش من نزد تو آشکار گردید و پیامدش در اندام های بدنی و دیگر تن و جانم بر جای ماند.

خداوند بلند مرتبه به آدم فرمود: آیا دستور مرا یادآور نمی شوی که به تو گفتم: مرا به محمد و خاندان پاکش، هنگام تنگدستی و گرفتاری ات که به تو رو می آورد، بخوانی؟!!

ص: ۵۵۷

آدم عرض کرد: آری ای پروردگار.

خدای فراتر از توصیف به او گفت: بدین سان، به محمد و علی و حسن و حسین متوسل شو؛ آنگاه مرا بخوان تا حاجتت را برآورم و بیشتر از آنچه می طلبی برایت بفرستم.

پس آدم عرض کرد: ای پروردگار! ای سالارم! در واقع منزلت آنان نه تنها در نزد تو نزدیک است که با توسل به آنان توبه ام نزد تو پذیرفته می شود و لغزش ام آمرزیده. من همانم: که برای وی فرشتگان سجده کردند و بهشت را تو برایش قرار دادی و حواء را همسرش برگزیدی و فرشتگان گران قدرت را خدمت گزارش نمودی.» (۱۱)

۳. شهود درونی

نور اهلیت علیهم السلام روح نیاکان را روشن می کرد و پرده از تاریکی های روانی آنان برمی گرفت و لحظه به لحظه آنان را بالاتر و بلندتر می برد. مراتب ایمانی و علمی که برتر از آن برای آدمیزاد قابل تصور و دست یابی نبود. همان گونه که ابراهیم علیه السلام با برترین یافته های شهودی خود را در آتش افکند و هرگز به ادراک حواس توجهی نکرد. چنانچه به این باور برین و دانش بی بدیل نمی رسید با سلامتی اندام های معرفتی هرگز حاضر نمی شد خود را در میان آتش افکند.

برتری ملکوت برنا سوت و شهود قلبی بر درک حسی و عقلی، مهم ترین

ص: ۵۵۸

۱- تفسیر عسکری / ۲۲۶؛ البرهان / ۱ / ۱۹۷؛ تأویل الآیات / ۱ / ۴۶ ح ۲۱.

ملائک علمی نوری بود که حقیقت نبوی به نیاکان خود هدیه کرد. بی مانندترین سرمایه ای که از راه تجارت های عادی بنده با پروردگار و خود و جامعه به دست نمی آمد.

۴. تعمیق فضیلت

نور اهل بیت علیهم السلام خوی آدم را نیز تغییر می داد همان گونه که نیروهای درونی اش را. آنگاه که وی به خودپسندی نسبی افتاد، این نور با پرتوافکنی اش پرده های عجب نیایش را درید. از سوی دیگر، انبساط روحی و شادی نیاکان را در طول زندگی و هنگامه ی ناامیدی به وجود می آورد. شاد کردن بندگان و بزرگان کار آسان و ساده ای نیست تا بتوان به آسانی از عهده اش بیرون آمد.

ابن عباس از پیامبر خدا | نقل کرد که پیامبر فرمود: هنگامی که خداوند بلند مرتبه آدم را آفرید و از روح خود در او دمید، آدم عطسه کرد. بی درنگ خداوند بر وی الهام کرد تا لب گشاید: «الحمد لله رب العالمین» گوید. آنگاه خداوند فرمود: پروردگارت به تو مهر ورزد! هنگامی که فرشتگان نزد وی فرود آمدند، خودبینی (نسبی) به وی رخ داد. از این رو، عرض کرد: ای پروردگار! آیا موجودی آفریده ای که او از من پیش تو دوست داشتنی تر باشد؟ خداوند پاسخش نداد. بار دوم همان پرسش را بر زبان راند باز هم پاسخی نیافت. بار سوم همان پرسش و همان بی جوابی. پس از درنگی، خداوند پاک و منزّه فرمود:

«آری» ای آدم! من موجوداتی آفریدم که اگر آفرینش آنها نبود، تو را هم نمی آفریدم! آدم پرشتاب عرض کرد: ای پروردگرم آنان را به من بنمای!

خداوند به فرشتگان حجاب دار، دستور داد پرده ها را بردارند. هنگامی که پرده ها کنار رفت در آن هنگام بلافاصله آدم پنج شبح نوری را پیش عرش دید. بی صبرانه پرسید: ای پروردگار آنها چه کسانی هستند؟ خداوند فرمود: ای آدم! این شبح محمد پیام آور من است و این علی پسر عمو و وصی اش. این یکی فاطمه دختر پیامبر من و این دو تا حسن و حسین فرزندان شان و پسران پیامبرم.

پس از آن خداوند فرمود: ای آدم!

آنها فرزندان (جسمانی) تو هستند. اینجا بود که آدم از فرزندى آنان خوشحال گردید. هنگامی که لغزش بر وی رویداد گفت: ای پروردگار! «أَسْأَلُكَ بِمُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ وَالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ إِلَّا مَا غَفَرْتَ لِي فِغْفَرِهِ وَهُوَ قَوْلُهُ تَعَالَى:

{فَتَلَقَىٰ آدَمَ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ} (۱۱)

۵. امتداد رسالت

در هر پیامبری که این نور فروزیده بود، فروزش دوباره و دائمی در فرزندان

ص: ۵۶۰

۱- تأویل الآيات / ۴۸ / ۱؛ رجال شيخ طوسي / تفسير مقاتل سليمان / ۱ / ۹۹.

و نسل های آینده ی آن پیامبر را هم نوید می داد. نورافکنی آنان در وجود نیاکان بگونه ای نبود که بریده شود و یا در یک فرد منحصر بماند و در افراد دیگر آن خاندان سریان نکند.

اگر چه شایستگی فرزندان نیای اهل بیت علیهم السلام، شرط اساسی بر دوش گرفتن این بار امانت به شمار می رود اما علت همه جانبه ی آن نمی تواند قرار گیرد؛ زیرا خداوند بدون در نظر گرفتن آن شایستگی نور ائمه علیهم السلام را تنها به دلیل فرزند بودن به نیاکان شان امانت نمی گذاشت.

«ابن عباس عن النبی: لما اشتملت آدم الخطیئه نظر إلى اشباح ترضی حول العرش. فقال: یارب إنی اری الأنوار أشباح تشبه خلقی فما هی؟ قال: هذه الأنوار اشباح؛ اثنین من ولدک اسم احدهما محمد، أبد النبوه بک و اختمها به. والآخر أخوه و ابن أخي أویه، إسمه علی أؤید محمداً به و أنصره علی یده. والانوار التي حولهما، أنوار ذریه هذاالنبی من أخیه هذا، یزوجه ابنته تكون له زوجه یتصل بها اول الخلق، إیماناً به و تصدیقا له. أ جعلها سیده النسوان و افظمها و ذریتها من النیران، فتقطع الأسباب و الأنساب یوم القیامه إلا سببه و نسبه. فسجد آدم شکراً لله أن جعل ذریته فعوضه الله عن ذلک السجود أن اسجدله ملائکته.» ((۱))

ص: ۵۶۱

نور اهلیت علیهم السلام که خود هویت مستقل نوری و معین بندگی در چینش نظام هستی داشت، به نیاکان خود نیز هویت ویژه می بخشید و آنها را از سردرگمی نسبی و سببی بیرون می آورد. از این رو، هیچ یک از آنان بدون هویت شخصیتی، مجهول النسب بدنی نیستند. از آدم تا خاتم نام و نسب سلسله نیای پیامبر اعظم | با اندک افزایش و کاهش در کتاب های نسب شناسی ثبت گردیده است. تمامی آنان شناسنامه معین دارند. مادر، پدر و اجداد و

اعمام و... را در تاریخ، علمای نسب شناسی گنجانده اند.

هویت بخشی و ایجاد اصالت خانوادگی از طریق زناشویی شرعی و قانونی ماندگار، غیر قابل فراموشی است. این یکی از هزاران حقایق و فضیلت بخشی ائمه نسبت به نیاکان شان به شمار می رود.

«...و روی عن علی (کرم الله وجهه) عند رسول الله |: فی قوله تعالی: {لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ..} (توبه / ۱۲۸). قال: نسباً و صهراً و حسباً، لیس فی آبائی من لدن آدم علیه السلام (غیر) سفاح کلنا بنکاح» (۱)

در حدیث دیگر حضرت فرمود:

«من با نکاح از مادرم زاده شدم و هرگز بدون ازدواج از پشت آدم تاکنون نیایم زاده نشدند. مادر و پدرم میان امتم معین است.» (۲)

ص: ۵۶۲

۱- شفا / ۱ / ۱۵؛ ینایع الموده / ۱ / ۶۱.

۲- مجمع الزوائد / ۸ / ۲۱۴؛ علامات نبوت؛ جمع الفوائد / ۲ / ۲۱.

در جای دیگر می فرماید:

«من هرگز به شیوه جاهلیت به دنیا نیامدم و چیزی از (رنگ و بوی و خصلت جاهلیت) در من نیست. هیچ گاه من بدون نکاح زاده نشدم نکاحی همانند نکاح امروزی مسلمان ها.» (۱۱)

۷. مسجودیت فرشتگان

حاملان نور محمدیه | جایگاه برینی که از آن حقیقت به دست می آوردند به یکی دو تا منحصر نمی شد و قرن به قرن و لحظه به لحظه می گسترده. برترین، والاترین و ارجمندترین مقام نیای ائمه علیهم السلام این بود که فرشتگان به پای آنان سر فرود می آوردند و بخاطر درونمایه ی نور علویه علیهم السلام برای شان حرمت ویژه قایل بودند. موجودات برتری که تمام عقلند و هرگز شهوت و غضب در وجودشان حاکمیت ندارد.

بی تردید، اصل سجده برای پروردگار واقع می شود و بر غیر او شرک به حساب می آید اما سجده ی فرشتگان به آدم نه برای خود وی که اولاً و با لذات برای پروردگار و ثانیاً و با عرض برای نور پروردگار واقع شد:

«...خداوند بلند مرتبه فرمود: آدم! همانا من به فرشتگان دستور دادم برای پاسداشت تو برایت سجده کنند؛ زیرا تو ظرف این انوار مقدسی. اگر تو پیش از لغزش ات مرا به وسیله ی آنها می خواندی بی تردید تو را از لغزش باز می داشتم و بر انگیزه ی دشمن ابلیس آگاه می نمودم تا از آن پرهیز می کردی. اما در پیشینه ی علم من همان بود که مو به مو بر

ص: ۵۶۳

اساس آن حرکت تو انجام شد. پس اکنون به سبب آنان مرا بخوان تا پاسخت گویم. در این هنگام آدم عرض کرد:

«اللهم بجاه محمد و آله الطيبين، بجاه محمد و علي و فاطمه و الحسن والحسين، والطيبين من آلهم، لما تفضلت علي بقبول توبتي و غفران زلتي و إعادتي من كرامتك إلی مرتبتی.»

بی درنگ خداوند فراتر از توصیف فرمود: در واقع بازگشت تو را پذیرفتم، و خرسندی ام را بر تو پسندیدم، نشانه ها و نعمت هایم را بر تو برگرداندم و تو را دوباره به جایگاهت از کرامتم رساندم و بهره ی تو را از مهربانی هایم زیاد کردم. این معنی سخن خدای فراتر از توصیف است که فرمود: {فَتَلَقَى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ} (۱)

ج) برتری بر انسان ها

۱. شفاعت

فروزش نور اهل بیت علیهم السلام افزون بر آثار فردی و الهی، آثار اجتماعی ژرف و گسترده ای را نیز بر نیای شان بر جای گذارد. آنان با نورپذیری تمام و کامل از یکسو، تاریکی های روح نیای خود را روشن کردند و حقیقت گرانبه و بی نظیر گوهر جان خود را پاکیزه. از دیگر سو، شفافیت و پاکی دل را آینه ای برای نور رسانی به دیگر موجودات قرار دادند تا شفاعت گری و پا درمیانی بین انسان و خدا را به عهده گیرند. ذات نورپذیر نور افشان ائمه علیهم السلام با قطع نظر از دلایل نقلی و تعبدی به دلیل جایگاهش در سلسله نظام هستی خود به خود می طلبد که شفاعت گری برای آنان تشریح شده است.

ص: ۵۶۴

۱- تفسیر عسکری / ۲۲۶؛ البرهان / ۱ / ۱۹۷؛ تأویل الآیات / ۱ / ۴۶ ح ۲۱.

نیای پیامبر اعظم | با تکیه بر نور حقیقی درونی نیز می توانستند دیگران را نزد پروردگار شفاعت کنند و بچه های گریزپای را به مدرسه عبودیت بکشانند. بی تردید شفاعت اجداد النبی | با شفاعت خود آنان تفاوت های بنیادین داشت همان گونه که شفاعت اهل بیت علیهم السلام با پروردگار تفاوت دارد.

نخستین مرتبه ی شفاعت از آن خداست و بنده می تواند خود او را نزد خودش شفیع قرار دهد یا اسماء، صفات و افعال و دیگر بندگان نیک او را نزدش شفیع آورد. که بالذات برای خدا ثابت است.

دومین مرتبه برای نور اهل بیت علیهم السلام تحقق دارد که خود آنها نه مستقل که وابسته به پروردگار بندگان را شفاعت می کنند. این شفاعت در طول شفاعت گری پروردگار است نه در عرض یا جدای از آن.

سومین مرتبه شفاعت برای نیاکان ائمه علیهم السلام ثابت است و آن بعد از حقیقت نوریه ی اهل بیت علیهم السلام و با اذن خداوند به مددگیری و دستور خداوند از کانال نور محمدی | برای آنان عارض می شود.

«امام صادق از پدراناش از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرد که او فرمود: روزی حضرت در یک گوشه ای نشسته و مردم گردش را گرفته بود. مردی در این میان برخاست و گفت: ای امیرالمؤمنین علیه السلام! تو در جایگاهی قرار گرفته ای که خداوند تو را به آن مقام رسانده در حالی که پدرت در آتش عذاب می بیند؟ بی درنگ حضرت به او پاسخ داد: ساکت باش خدا دهنش را ببندد! سوگند به آنکه محمد | را به حق پیامبر برانگیخت اگر پدرم تمام گناهکاران روی زمین را شفاعت کند خداوند بلند مرتبه این پادرمیانی او را برای بندگان می پذیرد؛

پدر من در آتش بسوزد و فرزندش تقسیم کننده ی آتش باشد!؟

آنگاه حضرت فرمود: سوگند به آنکه محمد | را در حقیقت به پیامبری برانگیخت که نور افشانی پدرم ابوطالب روز قیامت تمام انوار مردم را خاموش می سازد؛ جز انوار پنج گانه: نور محمد | نور خودم، نور فاطمه ÷ نور حسن و نور حسین و انواری که از فرزندان حسین علیه السلام پیشوایان پاک هستند. در واقع نور وی از نور ماست؛ نوری که خداوند فراتر از توصیف، هزار سال پیش از خلقت آدم علیه السلام آن را تاباند.» (۱)

گویایی، روانی و صراحت روایت نیاز به هیچ توضیحی ندارد و بر شفاعت گری نیای اهل بیت علیهم السلام دلالت مطابقی اش تمام است.

۲. ارجمندی

فروزش نور محمد | آسمان نیای خویش را روشنتر و تابناک تر می نمود، در برابر پرتو افکنی این خورشیدیان قرار می دادند و از آنان به هزار لایه ی تاریک روح و جان سرد خود را نور می گرفتند.

نیاکان ائمه علیهم السلام نه با زور خود را بر مردم تحمیل می کردند و نه با زر جایگاهی میان آنان باز، بلکه تنها با نورپردازی دیگران را به ستایش به فرمان آسمانی خود به خود وا می داشتند.

آری! زیبایی خود سخن می گوید و گلوازه های ستایش را بر غنچه های لب دیگران می نشاند. دیگران از بیرون با ترس، خفقان و تزویر بر مردم حکومت

ص: ۵۶۶

می کنند و نیای امامان شیعه علیهم السلام از درون، دل ها را به طپش می انداخت و جان ها را به پرواز در می آورد و بر آنان مهتری و دلبری می نمود؛ دلبری که دلربا داشت و طپشی که هیچگاه نمی ایستاد و هر بار شتاب بیشتری می گرفت.

«هاشم روزانه به کعبه می آمد و هفت بار گرد آن طواف می کرد و خود را به پرده های آن می آویخت. اگر کسی به هاشم نیازی داشت نیازش را به نیکوترین شیوه تأمین می کرد و او را گرامی می داشت. او برهنگان را می پوشاند، گرسنگان را سیر می کرد و درماندگان را راهگشایی. بدهکاری های قرضداران را می پرداخت و چنانچه کسی گرفتار می شد آن را رفع می کرد.

در او هیچگاه به روی رفت و آمد کنندگان بسته نبود. هنگامی که مهمانی و یا ولیمه ای ترتیب می داد وقتی چیزی از آن اضافه می آمد او دستور می داد آن را پیش حیوانات وحش و پرندگان بیندازد. مردم همواره از بخشش او با یکدیگر سخن می گفتند، بخشندگی او در آفاق پیچید و مردم مکه دسته جمعی او را سالار و سر پرست خود برگزیدند. سپس او را بزرگ داشتند و ارجمندی اش را پاس.

جامعه آن روز، کلید کعبه را به او دادند. آب دادن حجاج و پذیرایی مهمانان خارج را نیز به عهده وی سپردند؛ حل اختلافات و دادگری میان مردم و مسائل اجتماعی را به وی واگذار کردند؛ مردم پرچم نزار جدش را به وی دادند و

همین گونه، قوسِ اسماعیل، قمیصِ ابراهیم، نعلِ شیث و خاتمِ نوح را به وی اهداء کردند.

هنگامی که او بر تمام این افتخارات و ارجمندی دست یافت، شوکت و شکوه سیاسی حقیقی او بیشتر آشکار شد. او خود حجاج را پذیرایی می کرد و آنان را گرمی می داشت. به کارهای شان رسیدگی توأم با اکرام می نمود، هر که از مکه بر می گشت خرسند و سپاس گزار او بود. (۱)

نیاکان اهل بیت علیهم السلام هر چه به قدرت و شکوه بیشتری دست می یافتند، فروتنی، مهرورزی و دادگری شان بیشتر می شد. بر عکس عده ای که به قدرت می رسیدند با قرآن و دین خدا حافظی می کردند. چنان که کبوتر مسجد از بنی امیه همین گونه بود.

در واقع، تمام این ویژگی ها را نور اهل بیت علیهم السلام به او داده بود که خود منهای آن حقیقت، از کسب چنین فضایل ناتوان بود.

۳. وضع قانون

آنان که نور حقیقت علویه علیه السلام و فاطمیه ÷ را بر دوش می کشیدند، به تناسب زمان و مکان از منبع نورانی آن حقیقت برای اجرای عدالت، تأمین امنیت و ایجاد نظم در جامعه، وضع قانون الهی را الهام می گرفتند. همان گونه که شاعران و نویسندگان را طبیعت بهار، کوهسار و چشمه سار الهام می بخشند و حقوق دانان را عرف و سیاستمداران را دگرگونی های جامعه و تاریخ و ...

ص: ۵۶۸

از برکت وجود نورانی ائمه علیهم السلام همواره چشمه سار و حیانت از آسمان بر زمین نیای شان و از درون به بیرون بر کویر خشک و تفتیده ی بشریت جاری می شد، سنت هایی که آنان در جامعه بنیان نهادند بی تردید از همین منبع می تراوید نه از جای دیگر. چنانکه ابوطالب سالار بطحا، پنج سنت را میان مردم بنیان نهاد، به گونه ای که پس از وی همواره پیروانش بدان پایبندی عملی داشتند. تا آنگاه که اسلام صحت، سلامتی و واقع نمایی این سنت ها را تأیید و امضا کرد:

... علی فرزند ابوطالب علیه السلام از پیامبر خدا | نقل کرد که وی در وصیتی به علی علیه السلام فرمود: ای علی! در واقع عبد المطلب میان مردم در روزگار جاهلیت پنج سنت نیکو را بر جای گذاشت؛ نهادینه و اجراء کرد به گونه ای که خداوند نیز آن سنت ها را در دین اسلام گنجاند تا واپسین روز تطبیق شود:

۱. او همسر پدران را بر پسران حرام شمرد. از این رو، خداوند فراتر از توصیف در تأیید و ماندگاری و استمرار همین سنت: این آیه را فرو فرستاد: { وَلَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِنَ النِّسَاءِ } (نساء / ۲۲)

۲. وی چنانچه گنجی می یافت، یک پنجم آن را بیرون می کشید و آن را صدقه می داد. بدین جهت خداوند فراتر از توصیف آیه ی: { وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ } (انفال / ۴۱) را (در پاسداری و پایداری این سنت) نازل کرد.

۳. هنگامی که او آب از چاه زمزم بیرون کشید آن را برای آشامیدن مخصوص حاجیان قرار داد. از این رو، خداوند

آیه ی {أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ} را فرو فرستاد.

۴. عبدالمطلب، دیه کشتن انسان را یکصد نفر شتر سنت گذاشت و همین شیوه را خداوند فراتر از توصیف در اسلام به عنوان دیه الزام کرد.

۵. میان قریش در طواف خانه، شمارگان معینی وجود نداشت، به همین خاطر عبدالمطلب هفت بار شوط

زدن را میان آنها سنت نهاد و خود همین چرخیدن هفت بار گرد خانه را خداوند در اسلام حکم و جوب طواف گزارد.» (۱)

۴. برگزیدگی

خداوند از میان فرزندان آدم برخی را برای همیشه ظرف نور برمی گزید نه همگان را و نه ادواری تا همه را خرسند نگهدارد. فلسفه اش این بود که هر انسانی شایستگی بر دوش گیری این امانت را نداشت و قرعه به نام کسی می خورد که دین دار، سرآمد روزگار و امانت دار بود.

برای نیای ائمه علیهم السلام این فضیلت کافی بود تا آنان با تکیه بر نور درونی خود هم از دیگران بیشتر خدمت کنند و هم شاکر نعمت های پیدا و پنهان الهی باشند که از کانال پیشوایان پاک به آنها رسیده بود. برومندی آنان نه بر پایه ی تعصب جاهلی آن روزگار استوار بود و نه بر اساس ثروت که بر پایه ی نورپردازی امامان استوار بود و بس.

ص: ۵۷۰

«فرستاده ی خدا فرمود: هان! خداوند مرا از فرزند اسماعیل ابراهیم علیه السلام برگزید و از فرزند کنانه، اسماعیل نیایم را اختیار کرد و از فرزندان قریش «کنانه» را برگزید. آنگاه از فرزندان بنی هاشم قریش را برگرفت و در پایان از میان بنی هاشم مرا برگزید.» (۱)

برگزیدگی اجتماعی را امیر بیان برای ارجمندی جایگاه نیای خود بخوبی تبیین می کند. آن حضرت در پاسخ یکی از نامه های معاویه می نگارد:

«اما سخن تو که گفتم ما از عبد مناف هستیم آری چنین است ما هم فرزندان عبد منافیم اما امیه مانند هاشم نیست و حرب همانند عبدالمطلب، و نه ابوسفیان مانند پدرم ابوطالب. هیچ گاه مهاجر مانند اسیران آزاد شده نیست و حلال زاده نظیر حرام زاده. همان گونه که اهل حق مانند اهل باطل نیستند و مؤمن مثل مفسد.» (۲)

دومین پیشوای پاک شیعه، شناسنامه خاندان خود را نه از نظر فیزیکی و جسمی یا قومی و نژادی می ستاید که بر پایه ی ایمان، جوانمردی، پاکیزگی، دادگری، حقانیت و ایمان و دیگر فضائل اخلاقی توصیف و برتری این خوهای پسندیده را بر رذائل اخلاقی اثبات می کند.

ص: ۵۷۱

۱- امالی مفید / ۲۵ ح ۲؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدیه / ۷ / ۶۳. صحیح مسلم / ۴ / کتاب فضائل؛ نزهه المجالس / ۲ / ۴۳۷.

۲- نهج البلاغه / نامه / ۱۷؛ وقعه الصفین / ۴۶۸.

معاویه و علی سرانجام به یک نژاد واحد می‌رسند همان گونه که تمام انسان‌های روی زمین به یک پدر و مادر اما این وحدت قبیله‌ای هویت معنوی برای کسی نمی‌دهد. همان گونه که نور اهل بیت علیهم السلام به هاشم هویت ایمانی داد نه به امیه فرزند عبد شمس هر چند دو برادر یک پدر بودند.

بدین سان، قداست بخشی نور اهل بیت علیهم السلام برای نژاد خاصی یا گروه ویژه‌ای نبود بلکه برای خاندان پرمعنویت و مؤمن آل محمد بود که هر یک در اوج بندگی و قله بردباری و دیگر فضائل اخلاقی رسیده بودند. چیزی که «نه اسیر آزاد شده و دو روی جنگ همانند معاویه» (۱) هفت آسمان فروتر از آن افتاده است.

۵. بنیان‌های اصیل

این نورپردازی از شخصیت نیای ائمه علیهم السلام نخبگان و فرهیخته‌گان ساخته بود که هیچ‌گاه نان به نرخ روز نخوردند و همرنگ جماعت نشدند با همه آمیختند اما ز دیگران رنگ نپذیرفتند چنانکه به دیگران رنگ انسانیت، عقلانیت و... دادند اما آنک بی‌خردی، تعصب و رزی و بی‌دینی نخوردند؛ زیرا بنیان شخصیت آنان با صداقت، طهارت و خداباوری گزارده شده بود. همان گونه که «دیوار کج بالا نمی‌رود». دیوار راست کج نمی‌شود، راست بالا می‌رود:

«پیام‌آوران را در بهترین جایگاه به امانت گذارد و در بهترین مکان‌ها استقرارشان داد. از تیره پشت کریمانه پدران به رحم

ص: ۵۷۲

پاک مادران جا به جا کرد؛ هر گاه یکی از آنان درگذشت دیگری برای پیش برد دین خدا پا خاست.

تا اینکه کرامت فرستادن نبوت از طرف خدای پاک و بلند مرتبه به محمد | رسید. سرشت او را از بهترین معادن استخراج کرد و نهال وجودش را در اصیل ترین و عزیزترین سرزمین ها کاشت و آبیاری کرد. او را از همان درختی که دیگر پیامبران را برگزید. عترت او بهترین عترت ها و خاندانش بهترین خاندان و درخت وجودش از بهترین درخت هاست؛ درختی که در حرم خدا روید و در خانواده ی کریمی بزرگ شد. شاخه های آن سر به آسمان کشیده که دست کسی به میوه ی آن نمی رسید.»
(۱)

ابن ابی الحدید در شرح این خطبه حدیثی از پیامبر | نقل می کند که آن حضرت فرمود:

«هان خدای بلند مرتبه هرگز به زنا و بدون نکاح در رحم

ص: ۵۷۳

۱- نهج البلاغه / خ / ۹۴. «فاستودعهم فی أفضل مستودع. واقهرهم فی خیر مستقرتنا سختهم (تناقل) کرائم الأصلاح إلی مطهرات الأرحام؛ کلما مضی منهم سلف قام منهم بدین الله خلف. حتی أفضت (وصل) کرامه الله سبحانه و تعالی إلی محمد |. فأخرجه من أفضل المعادن منبأً و أعز الأرومات مغرساً؛ من الشجره التي صدع (ای خلق) منها أنبیاءه و انتجب منها أمناه. عترته خیر العتر و اسرته خیر الأسر، و شجرته خیر الشجر؛ نبت فی حرمٍ؛ و سبقت فی کرم؛ لها فروع طوال و ثمر لا ینال.»

مادرانم مرا قرار نداد از زمان اسماعیل فرزند ابراهیم تا عبدالله فرزند عبدالمطلب... و ما اهل بیت علیهم السلام همگی از تیره پشت پاکیزگان به رحم مادران پاکیزه منتقل شدیم.» (۱۱)

۶. گره گشایی

فروزش نور اهل بیت علیهم السلام در ژرفنای جان نیاکان، بسیاری از گره کارهای بسته آنان را می گشود و در سختی ها و تلخی ها شاهد در کام شان می ریخت. هنگامی که تمامی راه ها به روی پیامبران بسته می شد، اشعه های پر فروغ علویه علیهم السلام از درون، روزنه های تازه ای به روی آنان می گشود و دیگر بار مشت شب سیاه را باز می کرد. شبی که بیشتر مردم با فضایش عادت کرده بودند و رفتار و کردار خود را با ساعت های آن تنظیم می کردند.

افزون بر نیاکان، هنگام تنگدستی، عیش و مستی، دیگر پیام آوران الهی را که با یاد حق و از جام دوست سرکشیده بودند، به آنان باز می گرداند. رویارویی آنان با طاغوت های زمان و دلیری و بی باکی پیام آوران الهی، در برابرشان، رابطه ژرف و گسترده ای بود که نور ائمه علیهم السلام ایجاد کرده بود.

...معمربن راشد می گوید:

از ابو عبدالله علیه السلام شنیدم که می گفت: مردی یهودی نزد پیامبر آمد و جلو حضرت ایستاد، نگاه هایش را به صورت وی آویخت. بی درنگ حضرت فرمود: ای یهودی چه درخواست و پرسشی داری؟

ص: ۵۷۴

آن مرد عرض کرد آیا تو برتری یا حضرت موسی فرزند عمران؟ همان پیامبری که خداوند با او سخن گفت و کتاب تورات بر وی فرستاد. و چوب دستی به ایشان داد که معجزه نما بود و نیز دریا را بر وی شکافت و او را در پوشش ابر و مه از چشم دشمنان پنهان کرد.

پیامبر! در جواب به او فرمود: هان! برای هیچ بنده ای خوشایند نیست که خودش را پاکیزه بداند و پیراسته. با این وجود آنچه حقیقت است برای تو بازگو خواهم کرد. در واقع، حضرت آدم هنگامی که به آن لغزش افتاد راه بازگشت او این بود: «اللهم إني أسألك بحق محمد و آل محمد لما غفرت لي.»

خداوند بدین سبب او را آمرزید.

هنگامی که نوح علیه السلام به آن کشتی نشست و ترس غرق شدن او را گرفت عرض کرد: «اللهم إني أسألك بحق محمد و آل محمد؛ نجيتني من الغرق.» بی درنگ خداوند او را از فرو رفتن به زیر دریاها رهااند.

به راستی هنگامی که ابراهیم علیه السلام را در آتش افکندند عرض کرد: «اللهم إني أسألك بحق محمد و آل محمد لما نجيتني من النار.» بی درنگ خداوند او را از آتش رهااند و آن شعله ها را بر وی سرد و سلامت ساخت.

هنگامی که موسی علیه السلام عصایش را پیش فرعون انداخت و در دلش ترسید، عرض کرد: «اللهم إني أسألك بحق محمد

و آل محمد لما نجیتنی» از این رو خداوند به او فرمود: «هرگز نترس بی تردید تو براو برتری می یابی» (طه / ۶۸)

ای یهودی! چنانچه موسی مرا می دید، به من و به نبوتم ایمان نمی آورد؛ باور خودش هیچ گونه سودی به او نمی رساند همان گونه که نبوتش فایده ای به حال او نداشت. ای یهودی! مهدی موعود(عج) از نسل من است آنگاه که از پرده غیبت برون می آید؛ عیسی فرزند مریم برای یاری اش و پیشواز او از آسمان فرود می آید و پشت سر وی نماز می خواند.» (۱۱)

۰۷. واقع بینی

ویژگی جداناپذیر نور، روشن گری شیء نورپذیر و اطراف اوست. هر آنکه با پای دل به گنجینه ی تابش نور اهلیت علیهم السلام قدم گذارد به بینایی و آگاهی برتر دست می یابد. لایه های تاریکی و تردید از فراروی چشمانش می افتد و حقیقت اشیاء و درونمایه ی آن عریان با تمام ویژگی ها برای وی نمایان می شود. واقع نمایی آن چنان که هست نه آن چنان که ما می پنداریم بیش از همه برای حاملان نور ائمه علیهم السلام یافتنی و فهمیدنی بود.

آنان مرز میان حق و باطل، بد و خوب و ارزش و ضد ارزش را بخوبی می شناختند و در تمام ادوار زندگی خود از آن مدد می گرفتند. حق و باطل، واقعیت و وهمیت برای آنان آمیخته نشد و شبهه جای پرسش را نگرفت. همان گونه که آراستگی بیرونی افراد هرگز آشفستگی درونی آنان را در چشمان

ص: ۵۷۶

اجداد ائمه عليهم السلام نمی پوشاند و آرامش رفتار اندام، طوفان روان انسان ها را خاموش نمی کرد. پیامبر | به امیر بیان فرمود:

«ای علی! در واقع عبدالمطلب هرگز به راه جاهلیت نرفت و هیچ گاه بت نپرستید و گوشت حرام هرگز به دهن نگذاشت. وی همواره می فرمود: «أنا علی دین أبی ابراهیم علیه السلام.» (۱۱)

۸. بندگی واقعی

روزگاری که نور اهلبیت عليهم السلام از ژرفنای نیاکان می تابید همه جا تاریک بود و جز این نور روشنایی دیگری از هیچ گوشه ای دیده نمی شد. در این عصر تأثیرگذاری این حقیقت نوریه دو سویه بود: از سویی، مظروف و محمل خود را روشن می کرد و نمی گذاشت آنان مانند دیگران به تاریکی شرک فرو روند و به رذائل جاهلیت آلوده شوند. از دیگر سو، محیط را روشنایی می بخشید و از قلب تاریکی می تابید تا اندک اندک فضا برای خداپرستی آماده شود و قلمرو طاغوت تنگ تر.

بدین سان، نیای ائمه عليهم السلام نه مردمان عادی بودند و نه از سران جاهلیت و نه جزء بت پرستان بلکه همگی پیامبران الهی یا خداپرستان واقعی یا مؤمنان برین. به گزینه ی نخست نبوت اجداد پیامبر | روایات زیر اشاره دارد:

«ابی جارود گفت: از ابو جعفر علیه السلام ، معنی سخن خدای فراتر از توصیف را پرسیدم: «و نری تقلبک فی الساجدین» حضرت فرمود: خداوند انتقال حقیقت نوریه ی او را در تیره پشت پیام آوران، نبی پس از نبی می دید تا آنگاه که او را از

ص: ۵۷۷

تیره پشت پدرش با نکاح بدون زنازادگی از زمان آدم تاکنون بیرون آورد.» (۱)

روایت دوم که در تفسیر فرات کوفی آمده نیز به همین مضمون دلالت مطابقی صریح دارد.

برخی روایت ها، نیای پیامبر اعظم | را مؤمنان واقعی می شمارند:

«قولی دیگر آن است که عکرمة گفت: از عبدالله بن عباس که معنی آن است که خدا بیند گردانیدن تو از پشت پیغامبری به پشت پیغامبری دیگر تا آنکه به پشت عبدالله رسید و اصحاب، به این آیه تمسک کردند در آنکه پدران رسول علیه السلام مؤمن بودند که خدای تعالی گفت: من می بینم

گردیدن تو را در پشت ساجدان.» (۲)

۹. دین گستری

نیای اهل بیت علیهم السلام افزون بر دیگر فضائل، آموزه های پروردگار را میان مردم تطبیق می کردند.

امام صادق علیه السلام فرمود: دین پیشین عرب، به علت برخی از سنت های ابراهیم علیه السلام نظیر ختنه، کفن و دفن میت، ازدواج نکردن با محارم، حج گذاردن و دیگر سنت ها با مقایسه دین مجوس، برتر از آن بوده است.» (۳)

ص: ۵۷۸

۱- تأویل الآیات / ۱ / ۳۹۶؛ البرهان / ۵ / ۵۱۶؛ فرات کوفی / ۳۰۴؛ الدر المنثور / ۵ / ۱۸۳.

۲- تفسیر ابوالفتوح / ۴ / ۱۴۱.

۳- وسائل الشیعه / ۱ / ۴۶۵؛ سیره رسول خدا / ۱۰۸.

مورخان بر این باورند که اعراب پیرو دین ابراهیم بودند:

«پیش از آنکه عمر و بن سحی ظهور کند، عرب عدنانی و قحطانی همه تابع دین ابراهیم علیه السلام بودند و دین خود را از اسماعیل گرفته بودند.»^(۱)

چنان که «کعب بن لوی فرزند غالب بر مذهب حنیف بود. او قریش را روزهای جمعه گرد می آورد و آنان را ارشاد می کرد و به تفکر در آفرینش آسمان و زمین فرا می خواند. وی کردار گذشتگان را برای عبرت نقل می کرد. او صله ی رحم، حفظ پیمان، مراعات حقوق خویشاوندی، صدقه دادن به فقرا و ایتم را تذکر می داد.»^(۲)

آموزه های دینی نیاکان اهلیت علیهم السلام که الهام گرفته از حقیقت نوریه خودشان بود، درونمایه و چهارچوب کلی و جزئی حلال و حرام دین اسلام نه تنها تفاوتی نداشت که عین همان آموزه ها به شمار می رفت. افزون بر گفتار، پندار و دیدار.

«کردار قصی میان عرب، مانند دین تلقی شده بود. بگونه ای که کسی خلاف آن عمل نمی کرد»^(۳)؛ زیرا مردم رفتار او را همان تجسم آموزه های دین ابراهیم می دیدند و هیچ گونه مغایرتی میان گفتار و رفتار او نمی دیدند؛ «کتابی از عبد

ص: ۵۷۹

۱- بلوغ الارب/ ۲/ ۱۹۴؛ سیره رسول خدا/ ۱۰۳.

۲- طبقات الکبری/ ۱/ قسم ۱ / ۳۹؛ طبع لیدن؛ سیره رسول خدا/ ۱۱۲.

۳- سیره نبویه/ ۱/ ۱۱۶؛ بهج الصباغه/ ۲/ ۲۹؛ بلوغ الارب/ ۱/ ۲۷۲؛ سیره رسول خدا/ ۱۲۴.

مناف فرزند قصی روی سنگی یافت شد که نوشته بود: من مغیره فرزند هستم قریش را به تقوای الهی و صلہ رحم توصیه می کنم.» (۱)

چنان چه درونمایه ی باورهای دینی آنان یک حقیقت بر آمده از نور اہلبیت علیہم السلام نبود، بی تردید گفتار و کردارشان نخست هم خوانی نداشت و سپس از آن گفتارشان با یکدیگر متفاوت بیرون می آمد.

«عبدالمطلب اعمالی انجام داده که قرآن نیز بعدها بدان امر کرده است: وفا به نذر، باز داشتن ازدواج با محارم، بریدن دست دزد، نہی از زنده بگور کردن، خمر و زنا و نہی طواف زنان برهنه برگرد خانه خدا.» (۲)

ص: ۵۸۰

۱- سیرہ حلبیہ/ ۱/ ۸۰؛ سیرہ رسول خدا/ ۱/ ۱۱۲.

۲- سیرہ حلبیہ/ ۱/ ۴۰؛ سیرہ رسول خدا/ ۱۱۲.

اشاره

چرا خداوند برای انتقال نور اهلبیت علیهم السلام طرح نو در انداخت و گل وجود آنان را از این باغ برافشانند؟ چگونه می توان نور مجرد، زنده، تأثیرگذار را کنار روح، عقل و اندیشه ی مستقل آدمی تصور کرد؟

آیا برای پیام آوران الهی، افزون بر یافته های ناب عقلانی و شهود درونی، داده های زلال و حیانی بیرونی بر هدایت گری کافی نبود؟

آیا بدون نهادینه کردن نور در دل نیای ائمه علیهم السلام و تابش آن در اندام های بیرونی شان، انسان هدایت نمی شد و بدون شیوه نورپردازی شعاع هدایت نمی گسترده؟

این چراها، چگونه ها و اگرها، فراروی نگاه های دُریاب و ژرف نگر خواننده ی پرسش گر، خود به خود قرار می گیرد. تا از یک سو اولویت پژوهیدن را به دست آورند و از دیگر

سو، کارآیی و سوددهی مقاله پیش رو برایشان جدی و قطعی شود.

نخست نگاه تبعیدی و سپس دیدگاه پرسش گرایانه بازبینی و تحلیل می شود تا پاسخ قانع کننده ای باشد برای پرسش های فرضی این پژوهش و اثبات اولویت و سوددهی آن.

۱. وانهادن روح متعبدانه

۱-۱. تسلیم محض

آنان که پایبندی عملی به دین و همه ی آموزه های دینی دارند، بر این باورند که: ذات و ماهیت افعال الهی پرسش بردار نیست؛ زیرا خداوند دستورش را هرگونه که بخواهد در هر چیزی اجراء می کند و هرگز آنچه او می کند پرسیده نمی شود. این مردمان هستند که در برابر (پندار، گفتار، دیدار، شنیدار و کردار) خود نسبت به خداوند باید پاسخ دهند.» (۱)

بنده جز ایمان و عمل نیک به دستورات پروردگار وظیفه ی دیگری ندارد. کسانی که بر پایه ی تعبد محض چهارچوبه ی زندگی را استوار می نمایند، بخود اجازه نمی دهند در هیچ بخشی از زندگی از فعل سالارش با طرح پرسش گری اظهار لحنیه کند و نادانی اش را به رخ ارباب دانش بکشد!

بنابراین، پرسمان در میدان تشریح و یا تکوین خداوند جز هدر رفتن وقت، اتلاف عمر و سرمایه، پیامد برینی برای بندگان ندارد. نیکوترین، آسان ترین و نزدیک ترین راه خانه دوست عمل گرایی است. بندگی کن تا بفهمی دین چیست، نور اهلبیت علیهم السلام چیست و چرا انتقال یافت؟

۱-۲. حکمت سنجی

گروه دیگر متعبدیان با پیشینیان اندکی تفاوت اندیشه و ایمان دینی به دستورات پروردگار دارند هر چند در اصل تعبد همسو و هم گرا هستند. طائفه

ص: ۵۸۴

نخست بر اعتقاد و برداشت خود جز عمل بی چرایی و کردار بی چگونگی مستند دیگری نداشتند اما طائفه دوم باور خود را در تعبدگری بر پایه ی مصالح و مفاسد ملزومه ی دستورات الهی تنیده شده استوار می سازند. تاروپود باور آنان بر این اساس شکل گرفته که ریزترین افعال تکوینی و دستورات تشریحی الهی همان فلسفه را دارد که درشت ترین افعال و گفتارش. از این رو، گونه های «حلیت» با پشتوانه و مصالح ملزومه عمومی در جامعه رخ می نماید همان گونه که «حرمت» با مفاسد ملزومه در جامعه گره خورده و هیچ گسستی را میان آن دو نمی توان تصور کرد.

خلقت نور اهلیت علیهم السلام در صلب آدمیان از ابوالبشر تا ابوطالب همین حکمت و مصلحت را دارد. دانش و جهل ما هرگز در مصالح ملزومه این فعل الهی تأثیرگذار نیست. هر چه آن خسرو کند، شیرین بود. لطف کند، لطف شویم، قهر کند، قهر شویم. مبانی و ملاک این لطف و آشتی و قهر را بدانیم چه بهتر، ندانیم به. انتقال نور ائمه علیهم السلام فعل بوده که واقع شده چرایی و چیستی اش بی تردید از متن دین با درنگ بیشتر برمی آید و نادانی ها، به معنی نفی و نیستی این حکمت در حرکت نور از صلبی به صلبی نیست.

۲. سطحی نگری نابخردانه

اشاره

آنگاه که اساس گفتمان با دیگران را خردورزی و پرسش گری بنیان نهادیم نه تسلیم و تعبد، پاسخ های اقتناعی را عقل ما از صفحات تاریخ، علوم و تجربه ی بشری به دست می آورد، همان گونه که برای پرسش گران مقابل ما بر مبنای مطالعات، بینش و نگرش و باورهای شان این چرایی و چیستی شکل گرفته است. سخن در این گونه پاسخ ها با دینداران تنها نیست، با مخالفان دیندار و بی دینان دوست نما نیز هست یا هر آنکه روحیه ی تعبد ندارد.

گسترش و تعمیق مرزهای دانش به همان اندازه که معرفت را در یک موضوع افزایش می دهد خود بخود آگاهی را از موضوعات علمی دیگر می کاهد. نخبه گان امروزی، عالمان دیروزی به کوسه های ریش پهن مدعی تخصص در تمامی رشته های علوم می خندند و حتی آگاهی

عمومی از تمام آنها را برای یک فرد محال می داند.

آگاهی ما از فضائل این نور، درست به مثابه همین مدعاست. بدون مطالعه، پژوهش و پیروی از آنان، لب به سخن گشایان پسته ای بی مغز را ماند که با وا کردن دهن، خود را پیش مشتریان رسوا می سازد و بی بها. پرسش گری برای دریافت پاسخ؛ سنت عقلایی، دینی و عرفی به شمار می رود نه پرسش گری برای پرسش و فرو ماندن در گرداب و نرسیدن به ساحل جواب.

وانگهی پرسشی بجا و شایسته می نماید که در سعه ی علمی و ظرفیت وجودی پرسش گر بگنجد نه آنکه کاسه ای ذهن او لبریز شود و دیگر نیروهای مغزی و فکری اش را آلوده نماید. شناخت حقیقت نور اهلیت علیهم السلام و مراتب و انتقال آن را، عقل پخته ای افلاطون و بوعلی سینا در نمی یابد چه رسد به خردهای خام...

آری به مدد روایت اهلیت علیهم السلام می توان به حقایق نوریه و دیگر فضائل آنان دست یابید.

همان گونه که ما بسیاری از حقایق محسوس گرداگرد خود را نمی دانیم، حقایق معقول فراتر از حس و ادراک عقلی را چگونه دریابیم؟

۲-۲. آلودگی اجتماعی

اگر سخنان حکمت آمیز و نورانی پیامبر اکرم قلب تاریک اعراب جاهلی را روشن نمی کرد، در آن روزگار هم بدون نورپردازی ائمه علیهم السلام نیای شان به تنهایی توان هدایت مردم را نداشتند.

گونه های پنداری، گفتاری، دیداری و کرداری نیاکان فاطمی ÷ گره از کار فرو بسته ی آنان نمی گشود و منهای این هسته چه بسا خود پوسته هم پودر می شد. برگرداندن مردم از کژراهه به راه راست و رهنمونی شان به ساحل نجات، پیامبران الهی را می آزرده چه رسد به نیای خداپرست و غیر نبی.

در واقع عصر نیاکان علوی علیه السلام که روزگار جادو، سحر و خرافه پرستی بود این گونه هدایت را می طلبید و با گروه خونی آن مردم چنین شیوه ای بیشتر سازگاری داشت. به این دلیل نورپردازی به تناسب ظرفیت وجودی مردم آن روزگار، حقیقت نور نبوی را از درونمایه ی نیایش تاباند تا به سراسر روح های تاریک نور بپاشد و خانه های دور افتاده و متروک را روشن سازد و شب پرستان را اندک اندک به بیرون آمدن خورشید نوید دهد.

طوفان های جاهلیت در آن روزگار چراغ های ناتوان را خاموش می کرد چه رسد به شمع های نیم سوخته و زمین خورده. تنها تابش مهتاب محمدیه | روشنایی را به زمینان می ریخت تا آنان مسیر نجات را از چاه تشخیص دهند و در گودال نیفتند. مهتابی که با فوت دهن های مور و ملخ خاموش و کم فروغ نمی شد.

۲-۳. همانندگری

این نخستین روشی نیست که ملائک در میخانه را زده اند و تنها گل آدم را به پیمان ریختند و نور اهلیت علیهم السلام را با آن درآمیختند و سرشتند. پیش از این

خداوند هنر، با کلک خیال انگیز شاهکارهای نقاشی خود را به کشیدن عمر درازنای «نوح» و نجاری عصای «موسی» و صنایع زرهی «ابراهیم» به نگارستان هنری زمین نصب کرده بود.

نورافشانی آخرین حلقه ی نوری از پس پرده، در روزگار ما نگارگری بی بدیل دیگر اوست که مشابه آن را نظام خلقت نسبت به پیامبران پیشین در حلقه ی خود نگه داشته است.

(اما) هر کو نکند فهمی زین کلک خیال انگیز

نقشش به حرام ار خود صورت گر چین باشد.

آری! انتقال ضلیمی پیشوایان پاک یکی از بزرگترین کارهای شگفت آور پروردگار است که در کنار دیگر افعال شگفت زا باید افزود نه تمام افعال شگفت آور او. بنابراین، تجلی نور امامان شیعه در نهاد نیاکان تنهاترین حقیقت خارق العاده، بی مانند و شگفت آوری نیست که خداوند نظیرش را در منظومه های هستی نگارگری نکرده باشد. روزگاری بود که چند پیامبر روی یک زمین راه می رفتند و هر یک وظیفه و قلمرو حکومتی ویژه تکوینی و تشریحی داشتند اما امروز آخرین وصی پیامبران تنها فرمان روای زمینیان و آسمانیان است.

درنگ نخبگان بر پنهان بودن فرشتگان، شکل و پهنای بهشت، فلسفه های حلیت و حرمت قوانین تعبیدی محض، امامت کودک پنج ساله، قرآن خواندن سر بریده، سخن گفتن عیسی، معجزات فعلی پیام آوران و هزاران خارق العاده ی پروردگار، فهم و پذیرش نورپردازی اهلبیت علیهم السلام را در وجود نیاکان، آسان می کند و تردید را برطرف.

۱. اقتضای ذات مراتب نوریه

اشاره

چنانچه از کنار هر حادثه تاریخی، یافته های علمی و شهود درونی معارف پیشوایان پاک به آسانی نگذریم و از دیدن گستره، عمق و گونه های آن چشم نپوشیم، از مراتب ذاتی حقیقت اهل بیت علیهم السلام هرگز نمی توانیم نگاه ها را برداریم. نگاه های موشکافانه و ژرف کاوانه. خوشبختانه پاسخ اقناعی تمام پرسش ها از دل نورپردازی و سریان حقیقت محمدیه و علویه خود بخود بیرون می آید و به جواب های برون مرزی نیازی ندارد. هر چند گاهی به پاسخ نقضی و حلی بیرونی ناگزیر دست می یازیم.

درنگ بیشتر به مراتب انوار یکپارچه چهارده گانه ی قدسی ذهن و اندیشه ی خواننده را به اصل سریان و ریزش نور از عالم بالا- به پایین، منظومه های وجودی معین و چیده شده در زنجیره ی نظام خلقت رهنمون می گردد. فهم این مراتب نورپردازی، بازگویی مراحل ریزش و چینش نور محمدیه | را از متن داده های وحیانی می طلبد:

۱-۱. مرتبه لاهوتیه

نخستین مرتبه ای که سنگ زیرین هستی را خداوند با حقیقت نور اهل بیت علیهم السلام چید و پس از آن عمارت هستی با رنگ و بوی و نگارگری این نورستان بالا- رفت، آفرینش نوری آنان بود که فقها زیارت جامعه «خلقکم الله انوار...» (۱) اشاره به همین مرتبه لاهوتیه نوری ائمه علیهم السلام دارد که جز پروردگار

ص: ۵۸۹

۱- زیارت جامعه. مفاتیح الجنان؛ من لایحضره الفقیه/۲/ ۳۷۶ به بعد

حقیقت آن را کسی نمی داند. تجلی نخستین که خلقت را معنی داد و نظام هستی را فیض و خدا را فیض دهی و موجودات را نورگیری.

همان گونه که یزید جعفی از امام دانشمند موسی بن جعفر نقل کرد که فرمود:

إن الله تبارک و تعالی خلق نور محمد | من نور اخترعه من نور عظمته و جلاله و هو نور «لاهو تیه» الذی بدأ منه...» (۱)

روایت دیگری به دلالت مطابقی صریح، آغاز آفرینش را که تنها نورپردازی اهلیت علیهم السلام می داند:

«...انس از پیامبر خدا | نقل کرد که آن حضرت فرمود: هان، خداوند مرا آفرید و علی را آفرید. فاطمه، حسن و حسین را آفرید. پیش از خلقت آدم علیه السلام . هنگامی که آسمان برافراشته نبود و زمین گسترده. نه روشنایی بود و نه تاریکی نه ماهی بود و نه خورشیدی نه بهشتی و نه جهنمی.

بی درنگ عباس عرض کرد: ای فرستاده ی خدا! آغاز آفرینش تان چگونه بود؟ حضرت فرمود: ای عمو! هنگامی که خداوند خواست ما را بیافریند، به کلمه ای سخن گفت که از آن کلمه نور بیرون جهید. سپس با کلمه ای دیگر سخن گفت که از آن روحی تراوید. آنگاه این نور را با آن

ص: ۵۹۰

روح درآمیخت و من و علی و فاطمه و حسن و حسین را از آن آفرید. بدین سان، ما او را تسبیح می گفتیم که تسبیح کننده ای نبود و او را پاس می داشتیم و منزّه که تنزیه کننده ای نبود...» (۱)

صراحت و روشنی قالب سخن برای اداء معنای بلند، ژرف و بی مانند بگونه ای برگزیده شده است که هرگونه توضیح نه تنها به روشنی آن نمی افزاید که دید ذات معنا را از پیش چشم دورتر می برد و جامه ناسزاوار دیگر بر قامت آن می پوشاند پس بگذار آهوی مازندران به کوی مازندران مستی کند.

۲-۲. مرتبه عرشیه

نور محمدی | و علوی علیه السلام پس از مرحله ی «لاهوویه» به مرحله «عرشیه» روشنی تابانند و حقیقت خارجی دیگر، به نام عرش و کرسی و لوح قلم را آفریدند. هاله نوری معصومین ما در واقع همان نورگستر الهی بود که شعاع آن را در منظومه ی دیگر هستی کشاند. «فجعلکم بعرشیه محققین.» (۲)

حلقه نور، عرش را در بر گرفت و نگین آن را نمایان تر و درخشنده تر ساخت. همان گونه که نگین بی حلقه زیب ندارد، حلقه ی بدون نگین هم زینتی به شمار نمی آید.

با این نورپردازی، هستی شکل و نمای دیگری بخود گرفت و مرتبه ای به مراتب آن افزوده شد. متنی که از انس نقل شد، ادامه اش خلقت عرشیه

ص: ۵۹۱

۱- بحار الانوار / ۱۵ / ۱۰.

۲- زیارت جامعه. من لایحضره الفقیه / ۲ / ۳۷۷

اهلیت علیهم السلام را بازگو می سازد:

«...هنگامی که خداوند بلند مرتبه خواست موجودات خود را بیافریند، نور مرا شکافت و از درون آن عرش را خلق کرد. پس عرش از نور من است و نور من از نور خداوند پس نور من از عرش برتر است...» (۱)

گره خوردگی حلقه های نوری ائمه علیهم السلام یک حقیقت اند، که با یکدیگر متصل و سازوار چیده شده؛ بگونه ای که یک شیء بیشتر نمی تواند باشد، گسترش و ریزش آن حقیقت دیگر که در یک منظومه نمی گنجد و باید منظومه های وجودی دیگر را نیز پرنور کند.

آری! امواج نوری ی پیشوایان پاک لحظه به لحظه از مرکز به مرز هستی نزدیک تر می رفت و چینش خلقت کامل تر و متقن تر می شد.

۳-۱. مرتبه ملکوتیه

آنگاه که عرش و کرسی را نور اهلیت علیهم السلام در نگارستان خلقت، در جای خود به زیبایی چیدند و هستی را آراستند، پروردگار را هنرنمایی شان دلبرد، دوباره ناز کرد. دیگر بار نور اهلیت علیهم السلام را تاباند و از ژرفنای آن فرشتگان بی شمار در دیگر گذرگاه ها و درهای منظومه های هستی نشانند. فرشتگانی که تا چشم گشودند روشنایی حقیقت علویه علیه السلام را دیدند و از پروردگار زیبایی و صورت گری آن را پرسیدند.

ص: ۵۹۲

پیام آور خدا در ادامه به عمویش عباس فرمود:

«...ثم فتق نور إخی علی، فخلق منه الملائکه، فالملائکه من نور علی و نور علی من نور الله و علی افضل من الملائکه...» (۱)

حدیث دیگری که پرسش فرشتگان و پیش آهنگی خلقت معصومان را برای ما باز می گوید، این است:

«امام صادق علیه السلام: هان! محمد و علی صلوات الله علیهما دو نوری بودند پیش خود خداوند فراتر از توصیف، پیش از آنکه خلقت شکل گیرد، دو هزار سال قبل. در واقع هنگامی که

فرشتگان آن حقیقت نوری را دیدند که چشمه ای دارد و از آن روشنایی و انوار تابنده ی دیگری برمی فروزد. آنان عرض کردند: خدای ما، سالار ما، این نور چیست؟ بی درنگ خداوند فراتر از توصیف برای شان وحی فرستاد که این نور نور من است: ریشه ی آن نبوت و تنه اش امامت است اما منصب نبوت برای محمد بنده و فرستاده ی من است ولی مقام امامت از آن علی حجت من و دوست من. چنانچه آن دو نبودند هیچ موجودی را نمی آفریدم.» (۲)

ص: ۵۹۳

۱- بحار الانوار / ۱۵ / ۱۰.

۲- همان / ص ۱۲.

هر چند گونه‌ی منظومه‌های عرشی با ملکوتی تفاوت‌هایی داشتند و هر دو به فرمان پروردگار و با دست‌ان هرنمند و کلک خیال‌انگیز ائمه‌علیهم‌السلام در جایگاه خود چیده شده بودند اما فرشتگان موجودات مجرد، نور صرف و خرد خشک بودند. نظام هستی بی‌نمک بود و حلقه‌ای کم داشت تا قد و قامتش همگون و سازوار جلوه کند. این بار، نور فاطمیه ÷ فروزید و عالم ماده را با یک تابش ایجاد کرد. نوری که عالم معنا را با عالم ماده آمیخت و عرش را با فرش پیوند زد و ملک را به ملکوت آویخت.

پیام آور خدا | به عمویش عباس کیفیت چینی نظام خلقت و آغاز پیدایش هستی را مرتبه به مرتبه توضیح می‌داد. به زبان رسا، گویا و روشن با معانی بلند، ژرف و ریز و ظریف. آنگاه که سه مرتبه یا بیشتر از پیشینه چینی هستی را برایش تبیین کرد به مرحله‌ی چهارم رسید. با ظرافت ویژه‌ای و خطاب خاص فرزندم، چگونگی خلقت عالم ماده را بازگفت:

«...آنگاه خداوند نور دخترم فاطمه را شکافت و از آن به تدریج آسمان و زمین را آفرید. پس آسمان و زمین از نور دخترم فاطمه است و نور دخترم فاطمه از نور خداوند و بنابراین، خود فاطمه دختر من برتر از آسمان و زمین است...» (۱)

از مواد همین زمین، گهواره آدم پدید آمد و با دست‌ان اهلبیت علیهم‌السلام تکان خورد. آدم علیه‌السلام را میان این گهواره حقیقت نوری ائمه‌علیهم‌السلام با لا اله الا الله خواباند تا آنگاه که بزرگ و بزرگ‌تر تربیت شد.

ص: ۵۹۴

اشاره

پس از آنکه مراتب خلقت با نورپردازی ائمه علیهم السلام یکی پس از دیگری نور گرفتند و چهارچوبه هستی با درونمایه حقیقت نبوی و علوی شکل گرفت، خداوند آخرین موجودش را روی عالم مادی نشانده تا برای خود حیات معقول را پیشه سازد و برای خدا بندگی را و برای دیگران دادگری و مهرورزی را.

اما آدم علیه السلام تنهایی از زیر بار این وظایف بلند نشد و تیر و تبر دشمن به پشت و پهلویش فرود آمد. ناگزیر پروردگار؛ نور اهلیت علیهم السلام را در نهادش گذارد تا از یکسو، آرمان های بلند انسانی میان مردم عینیت یابد و از دیگر سو، نور امامان آخرین سریان و مرتبه ی نوری شان را از تیره پشت نیاکان در روح پژمرده ی بشر بتاباند. سرگشته گانی که جز نورپردازی از قالب نیکان، آنان را از کژ راه بر نمی گرداند و خانه ی تاریک شان را چیز دیگری روشنایی نمی پاشید. فقدان این حلقه ی نوری، گسست دیگر حلقه های پیشین را در پی داشت همان گونه که نبود مرتبه ی فیزیکی ائمه علیهم السلام نبود این زنجیره را.

روایات بی شمار ضبط شده از آغاز تا کنون ما را از یادآوری در تبیین، هستی و چیستی و مراحل انتقال نور صلیبه بی نیاز می کند و یادآوری روایات نو، بر حجم مطلب می افزاید که از چهارچوبه رساله بیرون می رود.

نتیجه:

بنابراین گستره و ژرفنای ذات نور اهلیت علیهم السلام نمی توانست در یک مرتبه محدود بماند و به دیگر مراتب تسری نکند. در سرشت این نور، خداوند روشنایی بی نهایت و درخشش تمام و همه جانبه را از روز نخست گذارده بود. حیات واقعی این نور، در تابش و تسری آن به تمام مراتب خلقت بود و نیستی اش محدود در یک مرتبه.

چگونه نور خورشید از خورشید جدا نیست و به تمام اشیا از بالا به پایین از راست به چپ از شب به روز و از کوه و دریا و دشت و... می گذرد و همه موجودات را نور می دهد.

حقیقت نور اهل بیت علیهم السلام همین کشش، گسترش و درازنای تابش را از آغاز تا پایان خلقت با خود داشت. آیا ذات این چینی با این مراتب می تواند در یک منظومه بگنجد؟ عقلای جهان همگی بر این قانون اتفاق دارند که از ذات و ذاتیات یک شیء نمی توان پرسید و علت آن را کاوید. هرگز دست ما به چرخ گردون نمی رسد تا از آن پرسیم که این چون است و آن چون.

راز انتقال نور اهل بیت علیهم السلام را در صلب نیاکان خدا پرست، تنها مطالعه ژرف خود همین مطلب آشکار می سازد و هیچ پشتوانه ی علمی بیرونی قادر نیست ذره ای از گوشه های پرده ی نوری صلیبه ائمه علیهم السلام را بالا زند و حقیقت این نور را فراروی چشمان محققان بگشایند.

ج) گونه های هدایت گری

۱. راهنمایی پیامبران

به دلیل سنخیت نور با نور و سازگاری درونی و بیرونی آن دو با یکدیگر، پروردگار با ریختن قدرت نوری خود در هاله ای از نور اهل بیت علیهم السلام شکوه خود را به نمایش گذاشت و پیامبرانش را به تماشا فراخواند. فلسفه ی آمیختن نوری برای این بود که نمایانند کنه ذات را پیامبری محال بداند و هرگز بر دیدنش اصرار نوزد. اصرار فراتر از ظرفیت که پروردگار را بر آن داشت تا شعله ای اندک از هاله نور اهل بیت علیهم السلام را در کوه طور بریزد و حقیقت دست نیافتنی ذات خود را با این شیوه بر وی بنمایاند.

ص: ۵۹۶

نمایشی که بازیگری آن از عهده ی فرشتگان و زمینیان برنمی آمد و هیچ موجودی جز ظرف نوریه ی اهلبیت علیهم السلام توانایی و آشکار نمودن آن را نداشت، چه بسا، در تجلی خداوند بر موسی علیه السلام در کوه طور نقش علت اصلی را می بینیم ولی رد پای علت میانی را در این میان گم می کنیم. به همین خاطر گمان می بریم خدایی واسطه در کوه طور تجلی کرد؟!

«... و تجلی لموسی بن عمران علیه السلام فی طور سینا. فما استقر له و لا أطاق موسی لروئيته و لا ثبت له حتی خرَّ صعقا مغشیا علیه و کان ذالک النور، نور محمد|...»(۱)

۲. بی تناسبی فرشتگان

فلسفه ی دیگری که خداوند نور اهلبیت علیهم السلام را در وجود نیایش منتقل کرد، محدودیت ذاتی، فهم و درک بشری بود. توانایی بشر نسبت به فرشتگان اندک، محدود و آسیب پذیر است. نور امامان شیعه مستقیم و مستقل به دستور پروردگار فرشتگان را هدایت و آموزش داد. اما هدایت بشر با نور بی واسطه ی فردی از جنس غیر خودشان هزگز امکان نداشت. هم به دلیل سنخیت و هم به دلیل توانایی هدایت گری.

ملکوتی تنها با مادیت محض در ذات شان با یکدیگر قابل جمع نبود همان گونه که قابل رفع هم نبود؛ زیرا هر یک ذات و ماهیت جداگانه و هم سنخ با منظومه ی وجودی خود را داشتند. بدین سان، موجودی برای هدایت گری شایسته و ضروری بود که آمیخته ای از مُلک و ملکوت باشند.

ص: ۵۹۷

هم نورانیت را از بالا- به پایین منتقل کند همان گونه که نردبان آفتاب را آرام آرام از پشت بام به درون خانه می آورد تا فرودستان نگون بخت گنجایش دیدن این حقیقت را در قالب نیاکان داشته باشند و هم ذات خود را پرده ای روی عظمت نوری پروردگار بکشد و نور او را جذب و کنترل شده به دیگر مراتب خلقت تسری دهد و ظرفیت هدایت گری با آن حقیقت را به دست آورند.

«...ظاهر هما بشریه و باطنهما لاهوتیه، ظهر للخلق علی هیاکل الناسوتیه حتی یطیقوا رؤئتهما و هو قوله تعالی ﴿وَلَلْبَشَرِئَا عَلَيْهِم مَّا يَلْبَسُونَ﴾ انعام/۹، فهما مقاما رب

العالمین و حجابا خالق الخلائق أجمعین. بهما فتح الله بد الخلق و بهما یختم الملک والمقادیر...» (۱)

۳. تنگی ظرفیت انسان

وقتی فرشتگان نتوانند با انسان ها مستقیم روبرو شوند و آنان را رهنمون، چگونه بشر می تواند نور مطلق، بی پایان، ازلی و ذاتی پروردگار را بنگرد؟ هنگامی که موجودی توانایی کسب فیض مخلوق بالاتر از خود را ندارد، چگونه فیض را بی واسطه از خالق می گیرد؟

وقتی شمع، بال پروانه را می سوزاند، آتش چراغ با او چه می کند؟ و نور خورشید؟ آیا چنین اتصالی جز پودر شدن، به هوا رفتن و گم شدن، عیش و طرب دیگری را هم برمی انگیزد؟ بنابراین نه ذات پروردگار برای بشر قابل

ص: ۵۹۸

تماشاست و نه چشمی توانایی دیدن زره ی نور آن را دارد. تنها حقیقت نوراہلبیت علیہم السلام از صلب نیاکان می توانست با این بشر آمیخته از روح و جسم ارتباط برقرار کند و بر جان آنان نور ریزد.

«...انتقلو من أصلاب الطاهرين إلى ارحام المطهرات. لأنهم صفوه الصفوه اصطفاهم لنفسه و جعلهم خزان علمه و بكفأ عنه إلى خلقه. اقامهم مقام نفسه لأنه لا يرى و لا يدرك و لا تعرف كيفيه و لا إنيته. فهو لاء الناطقون المبلغون عنه، المتصرفون في امره و نهيه. فبهم يظهر قدرته و منهم تری آیاته و معجزاته...» (۱)

د) علل ریزش نور صلبی

۱. قلمرو فردی

۱-۱. معرفت ربوبی

چنانچه نور ائمه علیهم السلام را خداوند از ژرفنای جان آدمیان نمی افروخت نه خود از پس این نور شناخته می شد و نه تماشاچیان می دانستند پی آن شعله های نوری کیست؟ و چگونه می توان به او رسید؟ به سبب اہلبیت علیهم السلام خداوند چیستی خود را به اندازه توانایی و طاقت بشری بر بندگانش آشکار نمود و از هاله نورشان گوشه ای از نور خود را برافروخت.

جز انتقال نور ائمه علیهم السلام در صلب نیاکان نه موجودات برین و نه آدمیان روی

ص: ۵۹۹

زمین هرگز نمی توانستند از آن نور گرما گیرند و خانه های سرد و تاریک شان را روشن کنند.

آری! بدون نورپردازی پیشوایان پاک در صلب نیای پاکیزه هم بساط خداشناسی و عبودیت برچیده می شد و جای خود را به بندگی زر، زور و تزویر می داد و هم قانون سنخیت لغو و بیهوده می گشت. چیزی که محال بودنش را خرد بدون راهنمای شرع می فهمد و اختلال نظام تکوین را به خوبی پیش بینی می کند.

«...و بهم و منهم عرف عباده نفسه و بهم يطاع أمره و لولا هم ما عرف الله و لا یدری کیف یعبد الرحمن...» (۱)

۱-۲. پاکیزگی بدنی

حرکت دهنده ی تن آدمی و اندام های بدنی او می دانست که تنها سرشت پاکیزه می تواند آئینه ای برای بازتاب نور بر دیگر سمت و سوی جهان باشد نه دل های تاریک که نور با آن آشتی ندارد. آفرینش صلیبی ائمه علیهم السلام برای پاکیزه سازی تبار شیعی و اسلامی پیش از بر آمدن آنان در قرن های آینده، بستر مناسب رشد هماهنگ و معقول آنها را می گسترده.

این نور قاب آئینه ای نورگیر تن را صیقل می داد تا زنگ های آن پاک گردد و عکس روی یار در آئینه اش بی پرده افتد. تغذیه حلال و پرهیز از حرام خواری سوهانی بود که می شد

زنگ ها را با آن زدود و ذات درون را پاک نگهداشت.

این نورپردازی فضای ذهن ما را روشن کرد و چهارچوبه مجاری ادراک را

ص: ۶۰۰

عطر آگین. هزار لایه ی مغز ما را شستشو داد تا بگونه ای دیگر ادراک کنیم. خمیرمایه ی جسمی ما را اهلیت علیهم السلام بگونه ای سرشت تا مژگان را روی حقایق به آسانی بگشاییم و اشیا را آنگونه که هست بنگریم، بدون آنکه به ما رسانه ای تصویر نشان دهند. دفتر گوش را به آسانی بازکنیم و کلام ژرف و راستی را بی پرده بشنویم بی آنکه ما را با رسانه ها بشنوانند. دست خودکار به فعالیت معقول باز شود و در کارهای ناپسند مشغول، بسته بی آنکه زنجیر آن را ببندد. گام های استوار و پیوسته مسیر زندگی معقول و پاکیزه را آرام آرام طی کند بدون آنکه او را حرکت دهند. دماغ بوی عطر دلنواز یار را ببویید و شاداب بامداد را به شامگاه بندگی پیوند زند.

پیشانی در آغاز سپیده دم به شکرانه نعمت های کلان و سپاس نعمت های خرد در آستان پروردگار ساییده شود... و آنگاه حقیقت «فجعل فی بیوت اذن الله أن ترفع و يذكر فیها أسمه طیباً لخلقنا...»^(۱) به خوبی و آسانی درک و هضم گردد و به تبع فلسفه ی ظهور صلیبی محمدیه |.

۳-۱. جلابخشی درونی

نور اهلیت علیهم السلام از صلب نیاکان برافروخت تا شاکله ی نفس آدمیان را انسانی بسازد و از ساخت و ساز حیوانیت جلوگیری کند. به تعبیر خود امام هادی علیه السلام آفرینش نور صلیبیه ی ائمه علیهم السلام برای پاکیزگی نفس ما بود: «طهاره لأنفسنا»^(۲) و زدودن زنگار های انباشته که نفس را می پوشاند.

ص: ۶۰۱

۱- زیارت جامعه. من لا یحضره الفقیه/ ۲/ ۳۷۷.

۲- زیارت جامعه. همان

همان دیو دیرینه که پیام آور خدا | به دشمن ترین دشمنان بشر از وی نام برد و از شر آن به خدا پناه و کتاب آسمانی نفس را خدای بدل، بجای خدای حقیقی یاد کرد که بشر برای خود برگزیده است.

همان که عرفا آن را مادر بت ها، اژده ها، درنده وحشی، مار افعی، سگ هار، گرگ بیابان و... می شمارد. خداوند، پاکیزه گری نفس آدمی زاد را فلسفه ی نورپردازی اهلیت علیهم السلام در صلب نیاکان برمی شمارد تا از یک سو، اهمیت پاکی و ناپاکی این خطرناک ترین دشمن درونی را برای ما آشکار سازد و از سوی دیگر، هدفمندی خلقت صلیبیه ی محمدی | را به نمایش گذارد.

آری! دود نفس های ناپاک، چشم ها را کور می کند همان گونه که سپیدی، گرمی و پاکی نفس دیدگان را روشن. شگفتا! که امروز شعله های آتش نفس سیاه، انگشت های کودکان، پاهای برهنه یتیمان و موهای ژولیده بینوایان را می سوزاند و مردم تنها برآمدن دودش را تماشا می کنند! اما دور نیست روزی که آخرین حلقه ی نورپرداز از پرده بیرون آید و این زخم ها را مداوا کند و دردهای درونی انسانیت را التیام بخشد! «أليس الصبح بقريب؟»

۴-۱. بازگشت دایمی

نورپرداز همیشگی تنها به صورت بندی و آراستگی تن و جان بشر بسنده نکرد و دست پرورده و آفریده خود را در تداوم حیات معقول و پاکیزه تنها نگذارد. هاله ای از نور خود را پایاپای آنان فرستاد تا وحشت و هراس بر دل بندگانش ننشیند و در راهیابی سردرگم نگردند.

چه بسا از آغاز بشر با قانون حیات معقول پیش رود اما در ادامه به کژراهه،

یا به بن بست رسد. این دو پای پرشتاب و ناشکیبا روزانه چندین بار با فراموشی و سهل انگاری تن را می آزارد و اندام های بدنی را نگران و خسته می کند. همان گونه که نفس پاکیزه ی خدادادی را با پرده های گناه می پوشاند و آن خورشید را زیر ابر پنهان می سازد. و هرگز بر زبان نمی آورد:

ای دریغا! ای دریغا! ای دریغ! کین چنین ماهی نهان شد زیر میغ (۱)

بدین سان نخستین نورپرداز حقیقت نوریه ی آل محمد | را برای پاک سازی آلودگی های نفسانی قرار داد تا لحظه به لحظه دل را در چشمه سار زلال و حیانت شستشو نماید و چرک های دل را با آب حیات توبه بزداید.

«ترکیه لنا و کفاره لذنوبنا» (۲) فلسفه ی دیگر نورپردازی در صلب نیاکان علوی بود که ادامه حیات پاکیزه را برای پیروان شان مژده می داد؛ مژده ای که گناهکاران را به آغاز پاکی برمی گرداند و درس «روز از نو و روزی از نو.» را در مدرسه ی زندگی برای شان می آموخت.

۲. حوزه اجتماعی

۱-۲. منزلت خانوادگی

گزاردن نور اهل بیت علیهم السلام در صلب نیاکان و انتقالش از یکی به دیگری، تشخیص، بلندی و آبرومندی را در همان خانواده به ارمغان می آورد. نهاد مقدس خانواده به مثابه سنگ زیرین جامعه به شمار می رود که دیگر سازمان ها، نهادها، گروه ها، احزاب و افراد از درون این بی بدیل نهاد،

ص: ۶۰۳

۱- مثنوی معنوی.

۲- زیارت جامعه. مفاتیح الجنان

بیرون می آید و در تار و پود جامعه می تند. به صورت طبیعی تمام ویژگی های یک خانواده چه خوب چه بد، به تدریج و پنهانی در پیکر اجتماع تزریق می شود.

آفریننده نور، بیش از دیگران، اهمیت و منزلت بی مانند خانواده را نسبت به کل جامعه زیر ذره بین دارد و برای قداست و ارزش گذاری طرح نو می اندازد. گذاردن نور محمدیه | در صلب نیاکان را باید تعمیق در راستای همین آرمان الهی و سامان دهی برشمرد. «فجعل فی بیوت اذن الله أن ترفع...» (۱۲)

افزون بر تسری ارزش ها و هنجارهای خانواده به جامعه، الگو بودن خانواده های برتر را فلسفه ی مهم دیگر نورپردازی ائمه علیهم السلام در تیره پشت نیاکان باید توصیف کرد.

همان گونه که افراد با یکدیگر مشابهت و مغایرت دارند، خانواده ها نیز با یکدیگر، برتری، فزونی و فرودستی دارند. دو خانواده را نمی توان در یک جامعه باز یا بسته پیدا کرد که صد در صد همانند باشند و هیچ گونه برتری و کاستی نسبی یکی بر دیگری نداشته باشد. نورپرداز نخستین، در واقع این گونه می خواست که جایگاه ظرف نوری ی محمد |، همانند دیگر فضائل آنان بر جایگاه های دیگر برتر و بلند مرتبه تر باشد.

اقتضاء ذات نوری ی محمدیه | این برتری را برای خانواده به جد می طلبید و بدون آن رفعت نوری نمی تابید. چگونه می توان تصور کرد پرفروغ ترین نور در صلب پاک تر و رحم پاکیزه تر بتابد اما خانواده ای هم شأن آن دو در جامعه نمایان نباشد.

ص: ۶۰۴

عباس فرزند عبدالمطلب می گوید:

به فرستاده ی خدا عرض کردم: به راستی قریش در جلسه ای نسب های شان را میان خود یادآوری کردند و نسب شما را مانند شاخه ای ریخته در پرتگاه زمین برشمردند.

بی درنگ پیامبر | فرمود: هان! خداوند مردم را آفرید و مرا بهترین نسل شان گزارد و از میان دو نسل در برترین. سپس در بهترین تیره ها و آنگاه مرا در برترین قبیله ها نهاد. پس از آن در بهترین خانه ها و خاندان قرارم داد. پس من از قریشیان هم از نظر فردی برترم و هم از نظر خانوادگی برین تر.» (۱)

۲-۲. ایمان خانوادگی

هستند خانواده هایی که اعضاء آن هر چند در ظاهر یک پارچه به نظر می رسد اما در واقع هر یک به سازی می رقصدند و به راهی روانند. برای خود جدای از کل نظام خانواده افکار و عقایدی دارند و چه بسا پراکندگی را کمال و آزادی برمی شمارند نه خفت و خواری.

خالق نور، حقیقت محمدیه | را هرگز در چنین خانواده هایی قرار نداد که نزدیکانش را نیز از این گونه نهادها بر حذر داشت. نخستین خانواده او تا آخرین خانواده اش زن، مرد، پسر و دختر همگی خداپرست بودند.

گاهی به ندرت یکی از پسرها به ساز دیگران می رقصید و نان از اهل بیت علیهم السلام می خورد و کار با دشمنان می کرد. مانند برخی از ما ولی نور امامان این گونه اعضا

ص: ۶۰۵

۱- سنن الترمذی/ ۵/ ۲۴۳ مناقب ۲۰؛ جمع الفوائد/ ۲/ ۲۰؛ کنز العمال/ ۱۱/ ۴۲۴ ح ۸۷۳۱۹؛ مجمع الزوائد/ ۸/ ۲۱۴؛ ینابیع الموده/ ۱/ ۵۲.

فلیح، فرسوده و بیمار را از بدن خانواده می برید و دور می انداخت. نظیر شاخه ای بی بار و بریده از درخت پرمیوه. از خانه ای که نور علوی برمی افروخت ارکانش را با یاد الهی پیوند می زد و شامگاهان را تا برآمدن سپیده با راز و نیاز و نماز سپری می کرد.

«فجعل فی بیوت اذن الله أن ترفع، و یذکر فیها أسمه.»^(۱) نبود، خانواده ای در آن روزگار تاریک از نیای فاطمه[ؑ] که نور بندگی هر لحظه از آن به آسمان نرود چه رسد به گرمای معرفت ربوبی که فضای خانه را می آکند و عطرش همه جا مشام را می نواخت. نمونه یک خانواده ی خدا یاد، برای پروردگار یکی از دلایل خلقت صلیبیه اهل بیت علیهم السلام به شمار می رود تا با آن بر دیگر خانواده های آن روزگار احتجاج کند و نمونه بندگی بیاورد.

۳-۲. ارزش مداری گروهی

افزون بر شرافت قبیله ای، تیره ای و خانوادگی، نیاکان اهل بیت علیهم السلام برترین و بلندترین صنف و گروه های اجتماعی را تشکیل می دادند. هیچ یک از نیاکان علوی در گروه مجرمان جای نگرفت همان گونه که در سازمان های شوم مدنی عضویت نداشتند. این دوری از نهادها و سازمان های غیر قانونی و کژراهه، برای حفظ درونمایه و پاس داشت پوسته ی آن نور بود.

از سویی، نام نیاکان نبوی در است گوشه گیران تاریخ نیامده تا ما آنها را صنف اجتماعی خنثی و بی خاصیت در جامعه برشماریم و در تاریخ سازی یا

ص: ۶۰۶

جامعه سازی نوین سهمی برای آنها قایل نباشیم. همان گونه که گروه های پیرو و سازمان های کوچک وابسته به دیگر گروه های بزرگ هم نبودند تا جهت دهی شان به عهده دیگران باشد.

نیای پیامبر اعظم | از آغاز تا پایان در جرگه ی جوانمردان و سازمان دلیران و نیک زادگان فعالیت داشتند و رهبری این سازمان ها را به عهده می گرفتند. گروه هایی که اجداد نبی ریاست آن را بر دوش می گرفتند، مبارک و فرخنده نامیده می شدند همان گونه که گروه های رو در روی شان شوم. این یکی دیگر از جلوه های خداوند از کانال نور اهلبیت علیهم السلام میان گروه ها و اصناف جامعه است.

«... ابن عباس می گوید:

فرستاده ی خدا فرمود: هان! خدایی که مردم را به وجود آورد مرا در برترین آنان نهاد و سهم داد. به همین دلیل خداوند بلند مرتبه فرمود: «أصحاب الیمین» و «أصحاب الشمال». پس من از همراهان فرخنده گان و نیکوهایم و من برترین مبارک بادان فرخنده ام. سپس همین گروه فرخنده را سه گونه کرد و مرا در بهترین آن سه گونه نهاد. سخن خدای بلند مرتبه به همین گونه ها اشاره دارد: «أصحاب الیمینه» و «أصحاب المشئمه».

{وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ} بنابراین من از برترین پیشکسوتان هستم.

آنگاه که خداوند گروه های سه گانه را به قبیله ها تبدیل کرد، مرا در بهترین قبیله ها گذارد. دلش همان سخن خدای بلند

مرتبه است که فرمود:

{وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقَاكُمْ} پس من با تقواترین فرزند آدم و گرامی ترینش نزد خدایم البته این فخر نیست. آنگاه خداوند قبیله را ریزتر کرد و به خانواده ها تبدیل نمود. پس مرا در بهترین خانواده نهاد. این دلیلش سخن خدای بلند مرتبه است که فرمود:

{إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ

تَطْهِيراً} بدین سان، تنها من و خاندانم از هر گناهی پاکیزه هستیم.» (۱)

۴-۲. نمونه سازی اجتماعی

همواره خوبی ها به آفریننده زیبایی ها نسبت داده می شود همان گونه که خردمندان بدی ها و زشتی ها را برآمده از او نمی دانند که تراویده از پندار بد، کردار بد و گفتار و دیدار بد خود ما می دانند.

پیامبر اعظم | آغاز گزاردن نورش در صلب ابوالبشر تا برون آمدنش از تیره پشت ابوطالب را در برترین «فرقه های» انسانی، والاترین «قبیله های» آن روزی و برترین «خانواده های» آن جامعه در انتقال و جابجای می داند.

آنگاه که نور نبویه از نسلی به نسلی منتقل می شد، حاملان نور نبوی برترین مدل انسانی و اجتماعی آن روزگار به شمار می آمدند. خداوند برای هر چیز یک

ص: ۶۰۸

۱- معجم الکبیر طبرانی / ۳ / ۵۶ ح ۲۶۷۴؛ سنن ترمذی / ۵ / ۲۴۴ ح ۳۶۸۶؛ شفا / ۱ / ۱۶۵؛ مجمع الزوائد / ۸ / ۲۱۴. کتاب علامات النبوه باب ۱؛ ینابیع الموده / ۱ / ۵۹.

نمونه برتر دارد تا با آن بر دیگر هم نوع خود آنها به سرپیچی از دستورات الهی احتجاج کند. برای فرقه ها نمونه فرقه برتر و برای قبیله ها، قبیله خوب تر و برای خانواده ها خانواده پاک تر را پیش می کشد تا ابزار و بهانه کجروی را از آنان بستاند.

این ذخیره را چه برای پاسداری انوار حجت های الهی برشماریم یا برای الگوگیری دیگر هم روزگاران، در اصل نمونه پردازی و نمونه داری تفاوتی به وجود نمی آورد.

مطلب بن اُبی وداعه می گوید:

عباس نزد فرستاده ی خدا | آمد. گویا چیزی شنیده بود. پیامبر | بالای منبر رفت و فرمود: من کیستم؟ مردم عرض کردند: تو فرستاده ی خدایی که درود بر تو باد. حضرت فرمود: من محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب هستم. هان! خداوندی که مردم را آفرید، مرا در بهترین «مردمان» قرار داد. آنگاه که مردم را دو پاره کرد، خداوند مرا در بهترین فرقه ها نهاد. پس از آن که «فرقه ها» را به «قبایل» تقسیم نمود، مرا در بهترین قبیله ها گذارد. آنگاه قبیله ها را به «خانواده ها» تقلیل داد، مرا در بهترین خانواده ها به دنیا آورد. از میان خانواده ها برترین فرد مرا برگزید.» (۱)

ص: ۶۰۹

۱. قلمرو فردی

۱-۱. زدودن اندوه

«بکم ینفس الهم و یکشف انصر.» (۱۱)

واژه ی «بکم» هر چند ضمیر مخاطب جمع است و تمام مراتب حقایق اهل بیت علیهم السلام را در برمی گیرد ولی می توان با این واژه یکی از مراتب را قصد کرد همان گونه که می توان تمام مراتب را مصداق خطاب «بکم» دانست. با در نظر گرفتن حقیقت وحدت نوری ائمه علیهم السلام حضور و غیاب، فرد و جمع، اول و آخر، ظاهر و باطن شان یکسان است. «با» در «بکم» به معنی سببیت، بیشتر از دیگر معانی سازگاری دارد.

گاهی فشارهای درونی گذشته انسان را پریشان می سازد و گاهی سنگین اندوه نیامده و بیشتر زمان حال. در هر سه صورت چه منشأ اندوه برای ما آشکار باشد یا پنهان در اصل غمگینی و سنگینی روح تفاوت ندارد. همان کوه های غم که گاهی کمر آدم را خم می کند و اعصاب را بمباران و اندام های بدنی را ویران.

در روزگار انفجار اطلاعات و در جامعه های باز، آنان که با دست خود ریسمان به گردن می اندازند و با پای خود زیر چوبه دار می ایستند، کم نیستند. همان افراد روانی، عقده ای ها و به پوچی رسیدگانی که نتوانستند گره های کور روح خود را با معنویت بکشایند، نسیم عطر آگین حقیقت محمدیه | در سپیده ی بامداد گره بند قبای غنچه های درون را وا می کند و گل های شادی در بوستان دل یکی پس از دیگری می شکفد.

ص: ۶۱۰

«...و یکشف الضر...» (۱)

این جمله عطف به جمله پیشین و بیانگر سختی هایی است که بیشتر ناظر به بیچارگی های بیرونی می شود چنانکه جمله پیش به پریشانی درونی ناظر بود. همان تنگدستی هایی که در طول روز برای افراد در برخورد با نهادها، سازمان ها و هم نوعان ناشایست پیش می آید. قطره های مشکلاتی که اندک اندک گرد آمده تبدیل به یک دریایی از سختی می شود و روح انسان را غرق می سازد.

کشتی رهایی اهل بیت علیهم السلام همواره در اقیانوس های طوفانی سوار بر امواج می رود و به آسانی دست این گونه افراد را می گیرد و آنان را از فرو رفتن در کام طوفان می رها کند. در واقع گره هایی که هر روز به زندگی می افتد، آدمی را گرفتارتر و سرگشته تر می سازد؛ بگونه ای که از ادامه حیات او را با سایه افکنی شیطان و تبارش باز می دارد.

تنها نور پیشوایان پاک است که در این لحظات ناامیدی می تابد و افق های نو فراروی چشمان می گشاید. این دو گذاره بیشتر انبساط درونی و برطرف کردن پریشانی از افراد را مدنظر دارند؛ همان که دارویی است برای دردهای فردی و نسخه ای است برای بهبود بیماری شخصی. بنابراین دلالت مطابقی و صریح آن دو برگشادگی پریشانی درونی افراد و برطرف کردن تنگدستی بیرونی آنها است. هر چند می توان اندوه باری درونی اجتماعی یا تنگدستی بیرونی آن را هم از مصادیق این جمله ها دانست.

البته انبساط روحی و شادابی افراد بر خرمی جامعه تقدم رتبی دارد

ص: ۶۱۱

همان گونه که برطرف کردن نگون بختی جامعه چه بسا بر افراد مقدم شود. در هر دو صورت صدق این گزاره ها بر فرد و جامعه مانع الجمع نیستند تا در مقام دلالت نتوانیم از آنها مدد جویم. همان گونه که مشترک لفظی به شمار نمی روند تا از صحت، بطلان استفاده شود.

۲. در حوزه ی اجتماع

۱-۲. برون رفت از خواری

«و بکم اخرجنا الله من الذل.» (۱)

صراحت این جمله بی نیاز از توضیح واژگانی و واکاوی عبارت پردازی بر دلالت مطابقی است که از امام هادی علیه السلام نقل شده است. این جمله بر برون رفت جامعه شیعی از خواری، دلالت مطابقی آشکار دارد. ذلتی که دشمنان با طرح های هزار ساله بر جامعه تشیع تحمیل و تطبیق می کنند؛ زیرا درونمایه و جوهره ی جامعه شیعی را بخوبی می دانند که هرگز با فرهنگ فسادانگیز، ویران گر و خوارکننده ی آنان نه تنها سازگاری ندارد که صد در صد تضاد فلسفی، اجتماعی، سیاسی و... دارد. آری! با تکیه بر حقیقت نوریه چهارده معصوم علیهم السلام می توان جامعه خواری را از تن بیرون انداخت و لباس تقوا پوشید همان که بر قامت پیروان پیامبر | می زبید.

با هیچ وسیله دیگر نمی توان از چنگال خون آلود زبونی و ذلت رها شد و برای خود یا جامعه خود زیست و معنای زندگی شرافتمند را دریافت. بی تردید هر ابزاری به جز نور اهلیت علیهم السلام ساخته ی دشمن است و سرانجام ما را به

ص: ۶۱۲

۱- زیارت جامعه. همان

تاریکی می رساند؛ همان چیزی که دشمنان می خواهند. ذلت زدایی و پاره کردن زنجیر زبونی در سنامه های همیشگی امامان است که از رفتن به درون آتش نمرود تا پشت و پهلو را آماده تیر و تبر یزید ساختن برای ما تکرار می کند.

گاهی افراد در سرایشی سقوط می افتند گاهی جامعه به کژراهه می رود. فرجام اولی نابود شدن یک شخص است و پایان سرنوشت دومی هلاک شدن افراد بی شمار. آثار مصیبت یک شخص در یک خانواده، قبیله و چه بسا یک طایفه ظاهر می شود اما سوگواری یک ملت در سطح جامعه و دولت ها آشکار و از دایره خانواده و قبیله و طائفه فراتر می رود.

خود به خود رهایی بخشی گروه دوم بر گروه نخست اهمیت و اولویت طبیعی و عقلایی دارد. از این رو، مدلول حدیث، نجات بخشی فرد خاصی را در واپسین لحظات سقوط یاد نکرد در حالی که رهایی جامعه را در آخرین لحظات قرار گرفتن به سرایشی سقوط یکی از آثار نورپردازی اهلیت علیهم السلام برشمرد. بدین سان، رهایی بخشی جامعه در حال نابودی را از هیچ کس نمی توان انتظار داشت جز حقیقت نوریه ی محمدیه |.

این مهم از یک طرف، هشدار جمعی است که اگر گروهی در مسیر تکاملی معقول و تاریخی اش قرار نگیرد فرجامش قرار گرفتن در پرتگاه نابودی است. از دیگر طرف، همان جامعه ای در حال احتضار هم اگر از کژراهه برگردد و به مسیر ارزش ها و هنجارهای الهی واقعاً قرار گیرد، نور پیشوایان پاک آنان را از پرتگاه نابودی می رهااند و حیات دوباره می دهد؛ هدیه ای بی بدیل که هرگز افکار عمومی تصورش را هم نمی تواند بکند. «و بکم اخرجنا الله من الذل» (۱) سنتی که در

ص: ۶۱۳

تاریخ از نورپردازی ائمه علیهم السلام میان تاریکی های جامعه به یاد مانده همانند دیگر سنت های ویژه و منحصر به فرد آنان است.

چه این جامعه را عوامل بیرونی به نابودی کشانده باشد یا آسیب های درونی قالبش را پوشانده باشد؛ فقره زیارت جامعه اطلاق دارد و تمامی خواری های به وجود آمده را در برمی گیرد. بنابراین در اصل نجات دهی حقیقت نوریه محمدیه | تفاوت ندارد.

همان گونه که نور ائمه علیهم السلام عامل انسجام امت اسلامی در برابر علل بیرونی و رهایی جامعه از دام های گسترده و گزارده شده ی خارجی است، همان گونه که علت رهایی بخشی یک جامعه از آسیب های درونی نیز به شمار می رود.

سقوط هم چه در بخش مادیات یک کشور و ملت پیش آید همان گونه که جمله های بعدی بدان اشاره دارد و چه در بخش معنویات که واژه های قبلی دیگر بدان ظهور دارد، تنها راه رهایی آن نورگیری از خورشید اهل بیت علیهم السلام است و بس.

۲-۲. گشایش در تنگنا

«و فرج عنا غمرات الكرب و انقذنا من شفا جروف الهلکات و من النار.» (۱۱)

همان گونه که افراد در دایره ی فعالیت های فردی و کیش شخصیتی خود، دچار اندوه می شوند، جامعه نیز به دلیل خاصیت جمعی و گروهی در اثر عوامل پیدا و پنهان از درون و برون غمگسار می گردد. گاهی غمگساری آن آشکار است و برای همگان قابل فهم و گاهی بیماری یک جامعه از ژرفنای جان برمی خیزد و تا زیر پوست می رسد ولی به دلایلی همان جا متوقف می شود و به تدریج بیرون

ص: ۶۱۴

می زند و از سطح بیرونی به دیگران تسری می یابد. در این صورت تنها نگاه تیزبینانه ی جامعه شناسان این درد پنهانی را می دانند ولی سطحی نگران هنوز به وجودش پی نبرده اند.

گستره، ژرفنا و میزان غمگساری اجتماعی به مراتب از اندوهگینی افراد بیشتر و شدیدتر است. به همین خاطر امام معصوم علیه السلام دشواری های روحی و معنوی جامعه را به موج های گرفتاری و فراگیری آب تلخ در سطح جامعه تعبیر می کند و به ما این حقیقت را می فهماند که آب های شوربختی طوفانی شده تمام سطوح زندگی اجتماعی را پوشانده، جای خشکی و ساحل نجاتی به چشم نمی آید؛ طوفانی که در بحران معنویت و اندوه فردی نظیرش را

نمی توان دید.

در همین حال، حقیقت نوریه اهل بیت علیهم السلام پرده ی گسترده و پهن شده شب را می درد و افق های سپیده ی بامدادی را فراروی جامعه ی گرفتار می گشاید؛ گشایشی پس از طوفان، آرامشی پس از سیلاب و روشنایی پس از تاریکی بدون هیچ آسیب یا ویران گری.

ص: ۶۱۵

قرآن کریم.

نهج البلاغه با ترجمه دشتی.

مفاتیح الجنان.

صحیفه سجادیه.

۱) آلوسی بغدادی / سید محمود: «روح المعانی» / ۳ و ۵ / دار الفکر / بیروت / ۱۴۱۷.

۲) آلوسی / سید محمود بغدادی / روح المعانی / ۱ و ۱۰ / دار الکتب العلمیه / بیروت / ۱۴۲۶ / چ ۲.

۳) آملی / سید حیدر / المحيط الاعظم و البحر الخضم / ۱ / نور علی نور / قم / ۱۴۲۳ / چ ۱.

۴) ابراهیم قندوزی: «ینایع الموده» / ۱ / دارالتعارف / بیروت.

۵) ابن ابی الحدید / شرح نهج البلاغه / ۷ و ۱۵ / دار الاحیاء / بیروت / ۱۳۸۰ / چ ۲.

۶) ابن اثیر / الکامل فی التاریخ / ۱ / تراث العربی / بیروت / ۱۴۰۸ / چ ۱.

۷) ابن ادیس حلی / محمد بن احمد / المنتخب من تفسیر القرآن / ۲ / مکتبه مرعشی / قم / ۱۴۰۹ / چ ۱.

۸) ابن الجوزی: «تذکره الخواص» / شریف رضی / قم / ۱۴۱۸ / چ ۱.

ص: ۶۱۷

- (٩) ابن جوزى/ عبدالرحمان بن على/ المنتظم/ ٢/ دار الكتب العلميه/ بيروت/ ١٤١٢/ ج ١.
- (١٠) ابن جوزى/ عبدالرحمان بن على/ زاد المسير/ ١ و ٦/ دار الكتب العلميه/ بيروت/ ١٤١٤.
- (١١) ابن خراز/ على بن محمد: «كفايه الاثر...» بيدار/ قم/ ١٤٠١/ اول.
- (١٢) ابن سعد/ منيع هاشمى/ طبقات الكبرى/ ١/ علميه/ بيروت/ ١٤١٠/ ج ١.
- ابن سيده/ على بن اسماعيل/ المحكم و المحيط الاعظم/ ١٣/ دار الكتب العربى/
(١) بيروت/ ١٤٢١.
- (١٤) ابن شاذان/ ابى الفضل/ الفضائل/ ولى عصر/ قم/ ١٤٢٢/ ج ١.
- (١٥) ابن شاذان/ محمد بن احمد بن على/ مأه منقبه/ انصاريان/ قم/ ١٤١٣/ ج ٢.
- (١٦) ابن طاووس/ على بن طاووس: «الاقبال الاعمال»/ ٢/ نشر اسلامى/ قم/ ١٤١٩/ ج ٢.
- (١٧) ابن عادل/ دمشقى حنبلى عمر بن على/ اللباب فى علوم الكتاب/ ١ و ١٥/ دار الكتب العلميه/ بيروت/ ١٤١٩/ ج ١.
- (١٨) ابن عجيبيه/ احمد بن محمد: «البحر المديد»/ ١/ دار الكتب/ بيروت/ ١٤٢٣/ ج ١.
- (١٩) ابن عربى/ محى الدين: «فتوحات مكيه»/ ٤/ دار الاحياء/ بيروت/ بى تا/ ج ١.
- (٢٠) ابن عربى/ محى الدين: «فصوص الحكم»/ ١/ دار الكتاب عربى/ بيروت/ بى تا/ ج ١.
- (٢١) ابن عربى/ محى الدين/ تفسير ابن عربى/ ٢/ دار الصادر/ بيروت/ بى تا.
- (٢٢) ابن عساكر/ على بن الحسن/ تاريخ دمشق/
(١) ١/ دار الفكر/ بيروت/ ١٤١٥.

- ٢٣) ابن عساكر: «ترجمه الحسن من تاريخ دمشق» / ١٣٠ / وزارت ارشاد / تهران / بي تا.
- ٢٤) ابن عطيه / ابى محمد عبدالحق بن غاب: «المحرر الوجيز» / ١ / دارالكتب / بيروت / ١٤١٣ / اول.
- ٢٥) ابن عطيه / عبد الحق / المحرر الوجيز / ١ / دار الكتب العلميه / بيروت / ١٤٢٢.
- ٢٦) ابن فارس / احمد: «معجم مقاييس اللغه» / ٢ / ٥٣١ / دارالكتب العلميه / بيروت / ١٤٢٠ / اول.
- ٢٧) ابن كثير / اسماعيل / البدايه و النهايه / ١ / تراث العربى / بيروت / ١٤١٣.
- ٢٨) ابن كثير / اسماعيل / تفسير ابن كثير / ١ / دار المعرفه / بيروت / ١٤٠٧ / ج ٢.
- ٢٩) ابن مردويه / احمد بن موسى / مناقب امام على بن ابى طالب / دار الحديث / قم / ١٤٢٢ / ج ١.
- ابن مغزلى: «مناقب الامام على بن ابى
- ٣٠) طالب عليه السلام» / دارالاضواء / بيروت / ١٤١٢ / ج ٢
- ٣١) ابن منظور / جمال الدين: «لسان العرب» / ٢ / ١٤ / ٣٢٠ / دارالاحياء / بيروت / ج ٢.
- ٣٢) ابى الحسن على بن الحسين بن مسعودى / اثبات الوصيه / منشورات رضى / قم / بي تا.
- ٣٣) ابى بكر جزائرى / جابر / ايسر التفاسير / ١ / اضواء المنار / مدينه / ١٤١٩ / ج ٢.
- ٣٤) ابى حيان / محمد بن يوسف / البحر المحيط / ١ و ٨ / دار الفكر / بيروت / ١٤١٢.
- ٣٥) ابى عيسى محمد بن عيسى / سنن ترمذى / ٥ / دار الفكر / بيروت / ١٤١٤.

- ٣٦) ابي منصور/ محمد بن احمد ازهرى: «تهذيب اللغة»/١٥/ ١٧٠ دار الاحياء/ بيروت/ ١٤٢١/ ج ١.
- ٣٧) احسانى ابي جمهور/ محمد: «عوالى اللئالى»/٤/ ٩٩/ سيد الشهداء/ قم/ ١٤٠٥/ ج ١.
- ٣٨) احمد بن حنبل/ مسند احمد/ ١ و ٤ و ٥/ دار الصادر/ بيروت/ بى تا.
- ٣٩) احمد بن حنبل/ مناقب على عليه السلام و فضائل الصحابه/ دار الكتب/ بيروت/ بى تا.
- ٤٠) احمد بن حنبل: «فضائل الصحابه»/٢/ دار الاحياء/ جده/ ١٤٠٣/ ج ١.
- ٤١) احمد بن حنبل: «مرويات الامام احمد بن حنبل فى التفسير»/ ١/ المؤيد/ مدنيه/ ١٤١٤/ ج ١.
- ٤٢) اربلى/ على بن عيسى/ كشف الغمه/ ١/ دار الاضواء/ بيروت/ ١٤٠٥/ ج ١.
- ٤٣) اصفهانى/ ابو نعيم/ دلائل النبوه/ ١/ دار الكتب العلميه/ بيروت/ بى تا.
- ٤٤) اصفهانى/ ابو نعيم: «حليه الاولياء»/ ٧/ دار الكتب علميه/ بيروت/ بى تا.
- ٤٥) امام حافظ/ محمد بن زيد: «سنن ابن ماجه» دار السلام/ رياض/ ١٤٢٠/ ج ١.
- ٤٦) امام خمينى: «تعليقه على شرح فصوص الحکم»/ پاسدار اسلام/ قم/ ١٤١٠/ ج ٢.
- ٤٧) امام خمينى: «شرح دعای سحر»/ ١٠٠/ عروج./ تهران/ ١٣٨١/ ج ٢.
- ٤٨) ايجى شافعى/ محمد بن عبد الرحمان/ جامع البيان فى تفسير القرآن/ ١/ دار الكتب العلميه/ بيروت/ ١٤٢٤/ ج ١.
- ٤٩) بحراني/ سيد هاشم/ البرهان/ ١ و ٥/ موسسه اعلمى/ بيروت/ ١٤١٩.
- ٥٠) بحراني/ سيد هاشم/ حليه الابرار/ ٢/ اسلاميه/ قم/ ١٤١٣/ ج ١.
- ٥١) بحراني/ سيد هاشم/ غايه المرام/ ١/ تاريخ العربى/ بيروت/ ١٤٢٢/ ج ١.

- (۵۲) بحرانی / سید هاشم / مدینه المعاجز / ۱ / معارف اسلامی / قم / ۱۴۲۳ / چ ۲.
- (۵۳) بحرانی / شیخ عبدالله / العوالم / ۳ / مدرسه امام م مهدی / قم / ۱۴۰۷.
- (۵۴) بخاری / محمد بن اسماعیل / صحیح بخاری / ۳ و ۴ / دار الاسلام / ریاض / ۱۴۲۱ / چ ۳.
- (۵۵) برسوی / اسماعیل حقی / تفسیر روح البیان / ۱ / دار الاحیاء / بیروت / بی تا.
- (۵۶) بغدادی / علی بن محمد بن ابراهیم / تفسیر الخازن / ۱ و ۳ / دار الکتب العلمیه / بیروت / ۱۴۱۵ / چ ۱.
- (۵۷) بغوی شافعی / حسین بن مسعود / تفسیر بغوی / ۱ / دار المعرفه / بیروت / ۱۴۱۵ / چ ۴.
- (۵۸) بیضاوی / ناصر الدین ابی سعید... : «تفسیر بیضاوی» / ۴، ۵ / دار الفکر / بیروت / ۱۴۱۶.
- (۵۹) ترمذی / محمد بن عیسی / سنن ترمذی / کتاب مناقب / دار ابن حزم / بیروت / ۱۴۲۲ / چ ۱.
- (۶۰) تستری / نورالله حسینی / احقاق الحق / ۴ و ۵ و ۷ / کتابخانه مرعشی / قم / بی تا.
- (۶۱) تفتازانی / سعدالدین : «شرح المقاصد» / ۱ / اسلامیه تهران / بی تا.
- (۶۲) تفتازانی / سعدالدین : «مهج الدعوات»
- (۶۳) ثعالبی / عبد الرحمان بن محمد / تفسیر ثعالبی / ۱ / دار الاحیاء / بیروت / ۱۴۱۸.
- (۶۴) ثعالبی / ابواسحاق احمد : «الکشف و البیان» / ۱۰ / دار الاحیاء / بیروت / ۱۴۲۲ / چ ۱.
- (۶۵) جکینی میشنقیطی / محمد امین / اضواء
- (۱) البیان / ۶ / دار الفکر / بیروت / ۱۴۱۵.

- ۶۶) الجمل / سليمان بن عمر العجلي / الفتوحات الالهيه / ۵ / دار الكتب / بيروت / ۱۴۱۶ / چ ۱.
- ۶۷) جوادى آملی / عبد الله / تفسير تسنيم / ۳ / اسراء / قم / ۱۳۸۰ ش / چ ۱.
- ۶۸) جوادى آملی / عبدالله: «ادب فناءى مقربان» اسراء / قم / ۱۳۸۱ / چ ۱.
- ۶۹) جوادى آملی / عبدالله: «رحيح مختوم، شرح حكمت متعاليه» / ۱ / اسراء / قم / ۱۳۸۲ / چ ۲.
- ۷۰) جوهرى / طنطاوى: «الجواهر فى تفسير القرآن الكريم» / ۱ / دارالاحياء / بيروت / ۱۴۱۲ / چ ۴.
- ۷۱) جوینی / ابراهيم بن محمد / فرائد السمطين / ۱ / المحمودی / بيروت / ۱۳۹۸ / چ ۱.
- ۷۲) حر عاملی / حسن / اثبات الهدی / ۲ / اسلاميه / تهران / ۱۳۶۶ ش / چ ۳.
- ۷۳) حسكاني / عبيد الله بن احمد / شواهد
- ۱) التنزيل / ۲ / وزارت فرهنگ / تهران / ۱۴۱۱.
- ۷۴) حسين مسلم بن الحجاج: «صحيح مسلم» / باب ۳۹ / ۱۳۸۱ / دارالفكر / بيروت / ۱۴۲۱ / چ ۱.
- ۷۵) خطيب بغدادی / احمد بن على: «تاريخ بغداد» / ۱ / ۲۵۹ / خانجی / قاهره / ۱۳۴۹.
- ۷۶) خطيب بغدادی / احمد بن على: «فضائل الفاطمه الزهراء»
- ۷۷) خمینی / سيد مصطفى / تفسير القرآن الكريم / ۱ / مؤسسه عروج / تهران / ۱۴۱۸ / چ ۱.
- ۷۸) خوارزمی / احمد حنفی / المناقب / نينوا / تهران / بی تا.
- ۷۹) خوارزمی / احمد حنفی / مقتل الحسين / ۱ / انوار الهدی / قم / ۱۴۱۸ / چ ۱.

- ۸۰) خوارزمی / تاج الدین حسین: «شرح فصوص الحکم خوارزمی» بوستان کتاب / قم / ۱۳۷۲ / چ ۲.
- ۸۱) خوارزمی / تاج الدین حسین: «شرح فصوص الحکم» دفتر تبلیغات / قم / ۱۳۷۹ / چ ۲.
- ۸۲) خویی / ابوالقاسم: «معجم الرجال الحدیث» / ۷ / ۱۴ و ۱۸ / بی جا / بی تا / بی نا.
- ۸۳) دارمی / عبدالله بن بهرام / سنن ابی الدارمی / مطبعه اعتدال / دمشق / ۱۴۲۱.
- ۸۴) دهخدا / علی اکبر: «لغت نامه» / ۱۹ / دانشگاه تهران / ۱۳۸۰.
- ۸۵) دیلمی / شرویه: «فردوس الاخبار» / ۲ / دارالفکر / بیروت / ۱۴۱۸ / چ ۱.
- ۸۶) دیلمی / محمد حسن: «ارشاد القلوب» / ۲ / اسوه / تهران / ۱۴۱۷ / چ ۱.
- ۸۷) دیوبندی / شیخ الهند محمود حسن / تفسیر کابلی / ۴ / احسان / تهران / ۱۳۷۵ ش / چ ۶.
- ۸۸) ذهبی / محمد / میزان الاعتدال / ۱ و ۹ / دارالفکر / بیروت / بی تا.
- ۸۹) رازی / شیخ ابو الفتوح / تفسیر ابو الفتوح / ۴ / اسلامیه / تهران / ۱۳۵۲ ش.
- ۹۰) رازی / فخرالدین: «تفسیر الفخر رازی» / ۷ / دارالفکر / بیروت / ۱۴۱۵.
- ۹۱) راغب اصفهانی / حسین بن محمد / مفردات
- ۱) فی الفاظ القرآن / مرتضوی / تهران / ۱۳۶۹ ش.
- ۹۲) ربانی گلپایگانی / علی: «درآمدی بر علم کلام» / دارالفکر / قم / ۱۳۸۲ / چ ۲.
- ۹۳) رحیمیان / سعید: «فیض و فاعلیت وجودی» / بوستان کتاب / قم / ۱۳۸۱ / چ ۱.
- ۹۴) رشید رضا / محمد / تفسیر المنار / ۱ / دارالمعرفه / بیروت / بی تا / چ ۲.

- ۹۶) زحیلی / وهبه / التفسیر الوسیط / ۱ / دار الفکر / دمشق / ۱۴۲۱ / چ ۱.
- ۹۷) زمخشری / جار الله محمود بن عمر / تفسیر کشاف / ۱ / دار الکتب العربیة / بیروت / بی تا.
- ۹۸) سخاوی: «مقاصد الحسنه» / ۱۵۳ / هند / بی تا / بی نا.
- ۹۹) سلیمان بن اشعث: «سنن ابی داود» دار الفکر / بیروت / ۱۴۲۱ / چ ۱.
- ۱۰۰) سمرقندی / نصر بن محمد بن احمد / تفسیر سمرقندی / ۱ و ۲ / دار الفکر / بیروت / ۱۴۱۶ / چ ۱.
- ۱۰۱) سمعانی / ابی المظفر منصور بن محمد / تفسیر القرآن / ۴ / دار الوطن / ریاض / ۱۴۱ / چ ۱.
- ۱۰۲) سهروردی / شهاب الدین یحیی: «حکمه الاشراق» / ایران / بی تا / بی نا.
- ۱۰۳) سهروردی / شهاب الدین یحیی: «مجموعه مصنفات» / ۳ / علوم انسانی / تهران / ۱۳۸۰ / چ ۲.
- ۱۰۴) سید قطب / فی ظلال القرآن / ۱ / دار الشرق / قاهره / ۱۴۱۲.
- ۱۰۵) سیوطی / جلال الدین / الدر المنثور / ۱، ۲، ۵، ۶ / دار الکتب / بیروت / ۱۴۲۱ / چ ۱.
- ۱۰۶) شافعی / محمد بن احمد / مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام / فرهنگ اسلامی / قم / ۱۴۱۵.
- ۱۰۷) الشرطونی / سعید نوری / اقرب الموارد / ۲ / مکتبه مرعشی / قم / ۱۴۰۳.

- ۱۰۸) شعراوی / محمد متولی / تفسیر شعراوی / ۱ / الازهر / قاهره / ۱۴۱۱.
- ۱۰۹) شوکانی / محمد بن علی / فتح القدير / ۱ ، ۴ / دار الکتب / بیروت / ۱۴۲۰ / چ ۱.
- ۱۱۰) شیخ صدوق / محمد بن علی / الخصال / ۲ / اسلامی / قم / ۱۴۰۳.
- ۱۱۱) شیخ صدوق / محمد بن علی / امالی / بی نا / تهران / ۱۴۱۷ / چ ۱.
- ۱۱۲) شیخ صدوق / محمد بن علی / معانی الاخبار / اسلامیة / تهران / بی تا.
- ۱۱۳) شیخ صدوق / محمد بن علی / من لا یحضره الفقیه / ۲ / مؤسسه اعلمی / بیروت / ۱۴۰۶ / چ ۱.
- ۱۱۴) شیخ صدوق: «التوحید» / نشر اسلامی / قم / ۱۴۲۳ / چ ۸.
- ۱۱۵) شیخ صدوق: «الخصال» / ۲ / اعلمی / بیروت / ۱۴۱۰ / چ ۱.
- ۱۱۶) شیخ صدوق: «علل الشرايع» / ۱ و ۲ / مؤسسه اعلمی / بیروت / ۱۴۰۸ / چ ۱.
- ۱۱۷) شیخ صدوق: «عیون اخبار الرضا» / اسلامیة / تهران / ۱۳۸۰ / چ ۱.
- ۱۱۸) شیخ صدوق: «فضائل الشیعه صدوق»
- ۱۱۹) شیخ صدوق: «کمال الدین و تمام النعمه» / ۱ / ۳۵۱ / نشر اسلامی / قم / ۱۴۲۲ / چ ۴.
- ۱۲۰) شیخ صدوق: «معانی الاخبار» / جامعه مدرسین / قم / ۱۳۶۱ / ش.
- ۱۲۱) شیخ صدوق: «من لا یحضره الفقیه» / دارالتعارف / بیروت / ۱۴۱۳.
- ۱۲۲) شیخ صدوق، «الامالی»
- ۱۲۳) شیخ طوسی / ابی جعفر محمد بن حسن / الامالی / بعث / قم / ۱۴۱۴ / چ ۱.

۱۲۴) شیخ طوسی / ابی جعفر محمد بن حسن / التبیان / ۱ و ۵ و ۸ / دار الاحیاء / بیروت / بی تا.

۱۲۵) شیخ طوسی / ابی جعفر محمد بن حسن / رجال / بی نا / بی جا / بی تا.

۱۲۶) شیخ مفید / محمد بن نعمان / امالی / پژوهش های اسلامی / مشهد / ۱۳۶۴ ش.

۱۲۷) شیخ مفید: «الاختصاص» / جامعه مدرسین /

۱) قم / بی تا.

۱۲۸) شیخ مفید: «المسائل العکبریه» / دارالنعمان / بیروت / بی تا.

۱۲۹) شیخ مفید: «اوائل المقالات» / حقیقت / تبریز / ۱۳۵۸ / چ ۲.

۱۳۰) شیرازی / صدرالمتألهین محمد...: «الحکمه المتعالیه» / ۲ / ... / دارالاحیاء / بیروت / ۱۴۲۳ / چ ۱.

۱۳۱) شیرازی / ملاصدرا: «شرح اصول کافی» / ۱ / آموزش عالی / تهران / ۱۳۶۶ / چ ۱.

۱۳۲) صفوری شافعی / عبدالرحمان بن عبد السلام / نزهه المجالس / ۲ / دار الجیل / بیروت / ۱۴۰۸ / چ ۱.

۱۳۳) طباطبائی / محمد حسین: «المیزان» / ۱، ۳، ۸، ۲۰ / اسلامیة / تهران / ۱۳۷۲ / ش / چ ۵.

۱۳۴) طبرانی / سلیمان بن احمد / معجم الکبیر الطبرانی / ۳ و ۱۰ / مکتبه ابن تیمیه / قاهره / بی تا / چ ۲.

۱۳۵) طبرسی / ابی علی فضل بن حسن: «مجمع البیان» / ۲ و ۳ و ۷ و ... / دار المعرفه / بیروت / ۱۴۰۸ / چ ۲.

- ١٣٦) طبرسى / ابى على / الاحتجاج / ١ / اعلمى / بيروت / ١٤٢١ / ج ٣.
- ١٣٧) طبرسى / ابى على / مجمع البيان / ١ و ٨ / دار المعرفه / بيروت / ١٤٠٨ / ج ٥.
- ١٣٨) طبرسى / على كرمى: «ترجمه مجمع البيان» وزارت فرهنگ / تهران / ١٣٨٠ / ج ١.
- ١٣٩) طبرسى: «الاحتجاج» / ١ / ٢ / دار النعمان / بى جا / بى تا.
- ١٤٠) طبرى / ابى جعفر محمد بن جرير / تاريخ الامم و الملوك / ١ / دار الهجره / بيروت / ١٤٢٢ / ج ١.
- ١٤١) طبرى / ابى جعفر محمد بن جرير / تفسير طبرى / دار القلم / دمشق / ١٤١٨ / ج ١.
- ١٤٢) طبرى / ابى جعفر محمد بن جرير: تفسير الطبرى / ٤ / دار الهجره / ١٤٢٢ / ج ١.
- ١٤٣) طبرى / احمد / الرياض النضره / ٣ / دار
- ١) المعرفه / بيروت / ١٤١٨ / ج ١.
- ١٤٤) طبرى / محب الدين احمد بن محمد / مناقب امام على بن ابى طالب عليه السلام / بوستان كتاب / قم / ١٤٢٥ / ج ١.
- ١٤٥) طبرى / محمد بن جرير رستم: «دلائل الامامه» / بعث / قم / ١٤١٣ / ج ١.
- ١٤٦) طبرى / محمد / بشاره المصطفى / نشر اسلامى / قم / ١٤٢٠ / ج ١.
- ١٤٧) طبرى نجفى / محمد رضا: «منيه الراغب فى ايمان ابى طالب» / علميه / قم / ١٣٩٥ / ج ٢.
- ١٤٨) طبرى / محمد رضا / منيه الراغب فى ايمان ابوطالب / علميه / قم / ١٣٩٥ / ج ١.

- ۱۴۹) عجزی / علی بن محمد / مفتاح السعاده / ۵ / مؤسسه زید بن علی / یمن / ۱۴۲۴ / چ ۱.
- ۱۵۰) عروسی / الحویزی عبد علی بن جمعه / تفسیر نور الثقلین / ۱ و ۴ / اسماعیلیان / قم / ۱۴۱۵ / چ ۴.
- ۱۵۱) علامه حلی / حسن بن یوسف مطهر / کشف الیقین فی فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام / بی نا /
- (۱) بی جا / ۱۴۱۱.
- ۱۵۲) علامه عبدالرحمن: «مقدمه ابن خلدون» / اعلمی / بیروت / بی تا.
- ۱۵۳) عیاشی / محمد بن مسعود / تفسیر عیاشی / ۱ / مؤسسه بعثت / قم / ۱۴۲۱ / چ ۱.
- ۱۵۴) فتال نیشابوری / ابی علی محمد / روضه الواعظین / شریف رضی / قم / ۱۳۶۸ ش / چ ۱.
- ۱۵۵) فخر رازی / محمد بن عمر / تفسیر الکبیر / ۱ و ۲۴ / دار الکتب العلمیه / بیروت / ۱۴۲۵ / چ ۲.
- ۱۵۶) فرانتس روزنتال / اسدالله آزاد: «تاریخ، تاریخ نگاری در اسلام» / ۱ / ۲۱ و ۲۸ / مشهد / رضوی / بی تا.
- ۱۵۷) فلوطین / «اثولوجیا» / بیدار / قم / ۱۴۱۳ / چ ۱.
- ۱۵۸) فیومی / احمد: «المصباح المنیر» / ۲ و ۱ / الازهر / مصر / بی تا.
- ۱۵۹) قرجوی / محمد بن مصلح الدین / حاشیه محیی الدین شیخ زاده / دار الکتب / ۱ / بیروت / ۱۴۱۹ / چ ۱.

- ۱۶۰) قرطبی / محمد بن احمد: «الجامع لاحكام القرآن» / ۳ / دارالحدیث / قاهره / ۱۴۱۶ / چ ۲.
- ۱۶۱) قشیری / عبد الکریم بن هوازن / تفسیر القشیری / ۵ / دار الکتب العلمیه / بیروت / ۱۴۲۰ / چ ۱.
- ۱۶۲) قمی / علی بن ابراهیم: «تفسیر قمی» / ۱ / ۲ / اعلمی بیروت / ۱۴۱۲ / چ ۱.
- ۱۶۳) قندوزی / سلیمان بن ابراهیم / ینابیع الموده / شریف رضی / قم / ۱۴۱۳ / چ ۱.
- ۱۶۴) قوجی بخاری / صدیق بن حسن / فتح البیان فی مقاصد القرآن / ۹ / دار الکتب العلمیه / بیروت / ۱۴۲۰.
- ۱۶۵) قنوی / صدرالدین: «رساله النصوص» نشر دانشگاهی / تهران / ۱۳۶۲.
- ۱۶۶) کارل پاسپرس / حسن لطفی: «آغاز و انجام تاریخ» / ۵۳ و ۵۴ / خوارزمی / تهران / ۱ / ۱۳۷۳.
- ۱۶۷) کاشانی / عبدالرزاق: «الاصطلاحات الصوفیه» / دار الاتحاد العزلی / قاهره / بی تا.
- ۱۶۸) کاشانی / فتح الله بن شکر الله / زبده التفاسیر / ۱ / معارف اسلامیه / قم / ۱۴۲۳ / چ ۱.
- ۱۶۹) کاشانی / فیض / تفسیر الصافی / ۱ و ۴ / دار العلمیه / بیروت / بی تا.
- ۱۷۰) کتاب مقدس: «تورات و انجیل» بی تا / بی جا / بی تا.
- ۱۷۱) کراچکی / محمد بن علی: «کنز الفوائد» / ۱ / دار الاضواء / بیروت / ۱۴۰۵.
- ۱۷۲) کوفی / فرات بن ابراهیم: «تفسیر فرات کوفی» / ۵۶ / ارشاد / تهران / ۱۴۱۰ / چ ۱.

- (۱۷۳) گنجی شافعی / محمد بن یوسف / کفایه الطالب / تراث اهل بیت / تهران / ۱۴۰۴ / چ ۲.
- (۱۷۴) مازندرانی / ملا صالح: «شرح اصول کافی» /
- (۱) / ۷ / اسلامیه / تهران / بی تا.
- (۱۷۵) مایکل استنفورد / احمد گل محمدی: «فلسفه تاریخ» نشر نی / تهران / ۱۳۸۲ / ص ۲۳۹ / چ ۱.
- (۱۷۶) متقی هندی / علی بن حسام الدین / کنز العمال / ۱۰ / رسالت / بیروت / ۱۴۰۱.
- (۱۷۷) مجلسی / علامه محمد باقر / بحار الانوار / ۱۵ و ۳۷ / موسسه الوفاء / بیروت / ۱۴۰۳ / چ ۲.
- (۱۷۸) مجلسی / محمد باقر: «بحار الانوار» / ۳ / ۵ / ۱۵ / ۳۵ / ۵۴ / ۳۶ / ۷۳ / ۱۰۱.
- (۱۷۹) مجلسی / محمد باقر: «مرآه العقول» / ۵ / اسلامیه / تهران / ۱۳۷۹ / چ ۴.
- (۱۸۰) مجله حزب الله اندیشه / سال سوم / شماره ۶ و ۷ سال ۱۳۸۱.
- (۱۸۱) محمد بن اسماعیل: «صحیح بخاری» دار السلام / ریاض / ۱۴۲۱ / چ ۳.
- (۱۸۲) محمد بن جعفر / شیخ طوسی: «الامالی» / بعثت / قم / ۱۴۱۳ / چ ۱.
- (۱۸۳) محمد بن جعفر / شیخ طوسی: «التهدیب» / دارالتعارف / بیروت / ۱۴۱۳.
- (۱۸۴) محمد رشید رضا: «تفسیر المنار» / دار المعرفت / بیروت / بی تا / چ ۲.
- (۱۸۵) مراغی / احمد مصطفی / تفسیر المراغی / ۱ / دار الکتب العلمیه / بیروت / ۱۳۱۸ / چ ۱.
- (۱۸۶) مرتضی عاملی / سید جعفر / الصحیح من سیره النبی الاعظم / ۲ / دار الحدیث / قم / ۱۴۲۶ / چ ۱.

- ۱۸۷) مستنبط / سيد احمد: «القطره» / ۲ / نينوا / تهران / بي تا / دوم.
- ۱۸۸) مسعودی / ابی الحسن / مروج الذهب / ۱ / دار المعرفه / بيروت / ۱۴۵۳.
- ۱۸۹) مشهدی / ميرزا محمد / كنز الدقائق / ۱ / جامعه مدرسين / قم / ۱۴۰۷.
- ۱۹۰) مغربی / محمد بن سليمان / جمع الفوائد / ۲ / كتاب السير / ابن كثير / بيروت / ۱۴۱۸ / چ ۱.
- ۱۹۱) مقاتل بن سليمان / تفسير مقاتل سليمان /
- ۱) ۱ / دار الاحياء / بيروت / بي تا.
- ۱۹۲) ملا صدرای شیرازی / تفسير قرآن كريم / ۳ / بيدار / قم / بي تا.
- ۱۹۳) منسوب الی الامام حسن / تفسير العسكري / مدرسه امام مهدی / قم / ۱۴۰۹ / چ ۱.
- ۱۹۴) منقری / نصر بن مزاحم / وقعه الصفيين / كتابخانه مرعشی / قم / ۱۴۰۴.
- ۱۹۵) مولوی / سيد هاشم: «غايه المرام» / ۴ / تاريخ عربی / بيروت / ۱۴۲۲ / چ ۱.
- ۱۹۶) میدی / ابو الفضل رشيد الدين / كشف الاسرار / ۱ و ۷ / امير كبير / تهران / ۱۳۶۱ ش / چ ۵.
- ۱۹۷) مير سيد شريف: «التعريفات» ناصر خسرو / تهران / بي تا.
- ۱۹۸) نجفی / علی حسینی / تأويل الآيات الظاهره / ۱ و ۲ / امام مهدی / قم / ۱۳۰۷ / چ ۱.
- ۱۹۹) نجفی / علی حسینی: «تأويل الآيات الظاهره» / ۲ / امام مهدی / قم / ۱۴۰۷ / چ ۱.
- ۲۰۰) نسائی / عبد الرحمان احمد بن شعيب / خصائص امير المؤمنين عليه السلام / مكتبه نينوا / تهران / بي تا.

۲۰۱) نصر بن محمد بن مسعود: «تفسیر عیاشی» / ۲ / اسلامیة / تهران / بی تا.

۲۰۲) نقشبندی / محمد ثناء الله حنفی / تفسیر المظهری / ۷ / دار الاحیاء / بیروت / ۱۴۲۵ / چ ۱.

۲۰۳) نوری / میرزا حسین / مستدرک الوسائل / ۴ / آل البيت / قم / ۱۴۰۸.

۲۰۴) نیشابوری / ابی الحسین مسلم بن حجاج / صحیح مسلم / ۴ / کتاب فضائل / دار الفکر / بیروت / ۱۴۱۹ / چ ۱.

۲۰۵) نیشابوری / فتال ابی علی محمد: «روضه الواعظین» / ۱ / شریف رضی / قم / ۱۳۶۸ / چ ۱.

۲۰۶) ویل دورانت / «قصه الحضاره - تاریخ تمدن» / ۱ / ۱۵۳ / دارالفکر / بیروت / ۱۴۰۸ (عربی).

۲۰۷) هومر / سعید نفیسی / «ایلیاد و ادوسیه» /

۲۰۸) هیثمی / ابی بکر: «مجمع الزوائد و منبع الفوائد» / ۹ و ۸ / دار الفکر / بیروت / ۱۴۱۴.

۲۰۹) یعقوبی / ابن واضح / تاریخ یعقوبی / ۱ / اعلمی / بیروت / ۱۴۱۳ / چ ۱.

ص: ۶۳۲

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

